تقصار جيود الأحرار

من

تذكار جنود الأبرار

تأليف

السيد الكريم ذي القدر العظيم والحسب الصميم الواجب له التكريم والتعظيم
مولانا الملك المفخم النواب السيد محمد صديق حسن
خان بهادر نواب بهوپال المعظم فسح الله
في مدته وبارك في علمه
وعدته
آمين

طبع في المطبع الشاهجهاني الكائن في بهوپال المحمية
بادارة العبد الضعيف محمد عبد المجيد خان مدير المطابع الرياسية
١٢٩٨ھ

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش حضرت حق عز و جل بالاتر از آن چه باشد که ذات پاکش واجب الوجود است و جز وی سبحانه و تعالی هر چه هست همه باطل و هالک است

ع

بهستی تو امید است نیستی ها را   که گفته اند اگر هیچ نیست الله هست

و نیایش جناب مصطفی بیش از آن چه خواهد بود که افضل رسل و خاتم انبیا نان است و قلمرو رسالت و نبوت از وجه کمال مالک ع بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر صلی الله علیه و علی آله وصحبه وسلم **بعده** بر آمادگان طلب محبت الهی و دلدادگان اتباع سنت ختمی پناهی پوشیده مباد که در آخر کتاب مستطاب **ریاض المرتاض و غیاض العرباض** که در معارف سلوک قلمی شده و در پایان نامه مبارک **حظیرة القدس و ذخیرة الانس** که در فوائد متنوعه سمت نگارش یافته فصلی در احوال صوفیهٔ صافیهٔ پیشین و فصلی در تراجم محسنین پسین الحاق پذیرفته بود اما نزد رسیدن آن هر دو همایون کتاب بانجام و انصرام چنان آگاهی آمد که این هر دو فصل را [illegible]

[illegible] نذکار ربود الابرار نام گذاشته شد و لیغما الفوق انچه از حال و قال جماعهٔ احسان و عصابهٔ عرفان

و برکس ایمان در کتب قوم ملاحظه افتاد بلا ترتیب سنوات موالید و وفیات و تقدیم و تاخیر ازمنهٔ اصحاب حالات درین شکسته بسته چند ثبت نموده آمد چه روش روشن کتاب عزیز در سرد قصص انبیا علیهم السلام همین ست و آئین اصل اصول دین مبین این چنین ست

درین کتاب پریشان نه بینی ار ترتیب　　عجب مدار که چون حال من پریشان ست
هزار شکر که با یک جهان پریشانی　　چو تار طرهٔ دلدار عنبر افشان ست

اللهم الحقنا بسلفنا الصالحین واجعل لنا لسان صدق فی الآخرین **فصل** در ذکر جمعی از اولیاء الله و پارهٔ از کلمات قدسیهٔ ایشان و در ترجمهٔ گروهی از اکابر علما و درویشان شیخ فرید الدین عطار قدس سره در کتاب تذکرة الاولیاء تمهیدی لطیف درین باب ایراد کرده فی الجمله خلاصهٔ آن با زیادت درینجا بنویسیم و بعد از ان بذکر بعض اکابر این طائفهٔ علیه پردازیم میگوید رحمه الله تعالی که بعد از قرآن و حدیث هیچ سخن بالای سخن مشایخ طریقت نیست رحمهم الله تعالی زیرا که سخن ایشان نتیجهٔ کار و حال ست نه ثمرهٔ حفظ قیل و قال و از عیان ست نه از بیان و از اسرار ست نه از تکرار و از جوشیدن ست نه از کوشیدن و از علم لدنی ست نه از علم کسبی و از عالم ادبنی ربی ست نه از جهان علمنی ابی و اولیا مختلف اند بعض اهل معرفت و بعض اهل معاملت و بعض اهل محبت و بعض اهل وحدت و بعضی با همه و بعضی بصفة دون صفة و بعض بی صفت و در سخن مردان شنیدن دو فائده ست یکی آنکه اگر مرد طالب ست همتش قوی گردد و طلبش زیاده شود دیگر آنکه اگر کسی در خود دماغی دارد آن دماغ فرو شکند و دعویش از سر او بیرون کنند و نیک او بد نمایند و اگر کور نیست خودش مشاهده کند شیخ محفوظ رح گفته لا تزن الخلق بمیزانك وزن نفسك بمیزان الموقنین لتعلم فضلهم وافلاسك یحیی عمار را بعد از وفات او در خواب دیدند پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت فرمود یحیی با تو کارها داشتم سخت لیکن روزی در مجلسی ما را می ستودی دوستی از دوستان ما انجا گذشت آن بشنید و وقتش خوش شد ترا در کار او کردم ابو القاسم جنید گفته حکایات المشائخ جند من جنود الله یعنی دل اگر شکسته بود بمدد این لشکر قوی گردد کسی گفتش این حکایات چه سود دهد این آیه برخواند کلا نقص علیك من انباء الرسل ما نثبت به فؤادك یعنی قصهٔ گذشتگان و داستان رفتگان بر تو سرایم و با تو گویم تا دل تو بدان آرام گیرد و ثبات و قوت او بیفزاید جامی گفته سخنان دوستان خدا دوستی ایشان آرد و این دوستی ترا با ایشان نسبت افگند المودة احدی القرابتین و گفته اند لا قرابة اقرب من المودة ولا بعد ابعد من العداوة

هزار خویش که بیگانه از خدا باشد | فدای یک تن بیگانه کآشنا باشد

در حدیث است المرء مع من احب وانت مع من احببت و در قرآن است اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا ابو العباس عطا گفته اگر نتوانی که دست در دوستی او زنی بار می در دست دوستانش زن که دوستی دوستی او دوستی اوست

حرف از زبان دوست شنیدن چه خوش بود | یا از زبان آنکه شنید از زبان دوست

دیگر آمده که عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة اگر کسی مائده نهد که بران رحمت بارد تواند بود که او را ازان مائده بی فائده باز نگردانند و ازان فائده بی عائده تبرد ارند دیگر باشد که از برکات این طائفه مددی درکار رسد و پیش از اجل او را در سایهٔ دولتی فرود آرد دیگر آمده من تشبه بقوم فهو منهم

وتشبهوا ان لم تکونوا مثلهم | ان التشبه بالکرام فلاح

جنید گفته مدعیان را نیکو دارید که ایشان محقق نمایند و پای ایشان بوسید که اگر همتی بلند نداشتندی بچیزی دیگر دعوی کردندی دیگر چون قرآن و حدیث را لغت و صرف و نحو و مانند آن می بایست و بیشتر خلق از مبانی و معانی آن بهره نمی توانستند گرفت این سخنان که شرح آنست عام و خاص را ازان نصیب است کلا نمد هولاء وهولاء من عطاء ربک وما کان عطاء ربک محظورا اگرچه بیشتر تبازی بود بزبان پارسی هم نوشته آمد تا همه را شامل بود دیگر ظاهر می بینیم که اگر سخن بخلاف تو میگویند بخون آنکس سعی میکنی و سالها بدان یک سخن در دل کینه میگیری پس چون سخن ناشایست باطل را در نفس تو چندان اثر است سخن شایسته ... تواند بود بلکه بیشتر ازان و صد چندان هر چند تو ازان خبر نیابی شیخ عبد الرحمن اسکاف را پرسیدند که کسی قرآن میخواند و نمیداند که چه میخواند آنرا هیچ اثری بود گفت کسیکه دارو میخورد و نمیداند که چه میخورد او را اثری کند قرآن اثر نکند بلکه اثرها کند فکیف که اگر خود داند که چه میخواند اثر آن بسیار تر بود دیگر دلی داشتم که جز این سخن نمی توانم گفت و نمی توانستم شنید مگر بکره و ضرورت و مالابد منه لاجرم از سخن این طائفه وظیفه ساختم اهل روزگار را تا بود که برین مائده هم کاسه یابم شیخ ابو علی سیاه رح گفته مراد و آرزو دست یکی آنکه سخنی از سخنهای او شنوم یا کسی ازکسان او بینم من مرد امی ام نه چیزی توانم نوشت و نه کسی بایم که سخن او میگوید و من میشنوم یا من گویم و او میشنود در بهشت اگر گفتگو ... او نخواهد بود ...

بهشت [illegible] باید دیگر باعث آن بود که شیخ یوسف همدانی را پرسیدند که چون این روزگار بگذرد و این طایفه
روی در نقاب تواری آرد چه کنیم تا بسلامت بمانیم گفت هر روز ورقی چند از سخن ایشان بخوانید
دیگر آنست که از کودکی بی سببی باد دوستی این طایفه در جانم موج میزند و همه وقت مفرح دلم سخن ایشان بود
ناچار بقدر فرصت وقت سخن ایشان را جلوه کردم چه این عهدیست که این شیوهٔ سخن و سخن اهل آن انجمن بکلی
روی در نقاب آورده است و مدعیان بلباس این معانی بیرون برآمده و اهل دل چون کبریت احمر عزیزتر شده اند
جنید رحمه الله تعالی شبلی را گفت اذا وجدت من یوافقک علی کلمة مما تقول فتمسک به دیگر چون
دیدم که روزگاری پدید آمده است که شرار مردم خیار ناس را فراموش کرده اند تذکره ساختم تا مفلسان ز مانه
دولتمندان یگانه را فراموش نکنند و در سیرت و صورت صاحبدلان رغبت نمایند دیگر سخنی که بهترین سخنها بود
بچند وجه اول آنکه دنیا را بر دل مردم سرد کند دوم آنکه آخرت را بیاد دهد سوم آنکه دوستی حق را در دل مرد
پدید آرد چهارم آنکه مرد چون این سخن بشنود زاد راه بی پایان ساختن گیرد جمع کردن چنین سخنها از واجبات بود
و میتوان گفتن که در آفرینش به ازین نامه نیست از بهر آنکه سخن ایشان شرح قرآن و اخبار است که بهترین سخنهاست
و میتوان گفتن که این کتابیست که مخنثان را مرد کند و مردان را شیر مرد و شیر مردان را فرد و فردان را عین درد
و چگونه چنین نکند که هر که آنرا بنظر ارادت برخواند نیکو آگاه گردد که آن چه درد بوده است در جانهای ایشان که
از چنین کارها و ازین گونه سخنها از دل ایشان بصحرا آمده است امام مجد الدین خوارزمی روزی میگریست و میگفت
خداوندا مرا ازین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان که قسمی دیگر را طاقت ندارم

ع

این طایفه اند اهل تحقیق　　فانی ز خود و بدوست باقی
باقی همه خویشتن پرستند　　وین طرفه که نیستند و هستند

اکنون اسامی این بزرگواران با بعض سخنان ایشان یاد کنیم و خود را درین ذکر فراموش سازیم و چون مقصود ازین
بیان تمتع بکلمات طیبات و حالات سنیات ایشان است مراعات تقدیم و تاخیر در ذکر و تقیید بسنوات موالید
و وفیات در هر ترجمه نصب العین نیست بلکه کیفما اتفق انچه وقت بدان خوش گشت نوشته آمد

ابو بکر صدیق رضی الله عنه نام او عبد الله است و لقب او عتیق و در مره بن کعب با جناب رسالت صلعم ملتقی
میشود مادرش ام الخیر سلمی دختر صخر یا لیلی بود او را صدیق فرمود بنا بر تصدیق بخبر اسرا در مکه پیدا شد دو سال
و چند روز از انحضرت صلعم در عمر خرد است نزد قبول اسلام سی و هفت یا هشت ساله بود و بیست

وشش سال در اسلام زیست و وی اول مسلمین ست در سقیفه روز وفات نبوی او را بیعت کردند اول بشیر بن
سعد انصاری باز عمر دست کشاد سپس جمله مهاجرین سپس جمله انصار وی بعد از ولایت خطبه خواند وگفت اما بعد
ایها الناس قد ولیت امرکم ولست بخیرکم وان اقواکم عندی الضعیف حتی اخذ له بحقه وان
اضعفکم عندی القوی حتی اخذ منه ایها الناس انما انا متبع ولست بمبتدع فان احسنت فاعینونی
وان زغت فقوموني وی رضی الله عنه نحیف خفیف اللحم ابیض خفیف العارضین معروق الوجه ناتی الجبهه غائر العینین
بود خضاب حنا وکتم میکرد در جاهلیت و اسلام گاهی خمر نخورده وصنمی را سجده نبرده وهمه مشاهد
او آیات کتاب واحادیث رسالت مآب بسیار آمده در کشاف گفته قوله تعالی رب اوزعنی ان اشکر نعمتك
التي انعمت علی وعلی والدی الآیة درباره وی ومادر وپدر وی که ایمان آورده اند وارد شده وکذا قال علی
کرم الله وجهه انها نزلت فیه اسلم ابواه جمیعا ولم یجتمع لاحد من المهاجرین ان اسلم ابواه غیره
دیگر کریمه ثانی اثنین اذ هما فی الغار ست تا آخر واجماع کرده اند مسلمانان بر آنکه مراد بصاحب درین آیه اوست
دیگر واللیل اذا یغشی ست تا قوله ان سعیکم لشتی واین قول بعض مفسرین ست دیگر وسیجنبها الاتقی ست
تا آخر سورت بغوی گفته فی حق ابی بکر عند الجمیع دیگر امن هو قانت اناء اللیل ساجدا وقائما ابن عباس گفته
درباره صدیق ست دیگر آیه کفاره ست عایشه گفته وی سوگند نمی شکست تا آنکه کریمه کفاره فرود آمد دیگر والذی جاء
بالصدق وصدق به ست مرتضی گفته جائی محمد ست ومصدق صدیق قاله ابن عساکر دیگر وشاورهم فی الامر ست
واین درباره او وفاروق هر دو ست دیگر ولمن خاف مقام ربه جنتان ست شوذب گفته در ابی بکر نازل شده
رواه ابن ابی حاتم دیگر وصالح المومنین ست ابن عمر وابن عباس گفته اند درباره صدیق وفاروق ست دیگر
من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه ست حسن بصری گفته هو والله ابو بکر
واصحابه لما ارتدت العرب جاهدهم ابو بکر واصحابه حتی ردهم الی الاسلام اما احادیث پس بیش از شمار ست
ودر کتب مستقله در مناقب وی مذکور نبذی از ان سید مومن معروف بشبلنجی در نور الابصار ایراد کرده وشطرے
از ان علامه محدث معتمد خان بدخشی ذکر نموده وپیش از وی احدی را صدیق نام نشده اشجع صحابه واثبت ایشان
بود در دین خدا باتفاق جمهور ودر مدت یسیر خلافت او فتوحات کثیره شد از انجمله انفاذ جیش اسامه ست دیگر قتل
مسیلمه وفتح یمامه ودیگر اطراف عراق وبعض شام از انفاس قدسیه اوست اکیس الکیس التقوی واحمق الحمق الفجور
واصدق الصدق الامانه واکذب الکذب الخیانه وفرمود ان هذا الامر لا یصلح آخره الا بما صلح اوله

ولا یحتمله الا افضلکم مقدرة واملککم لنفسه وفرمود العجز عن درك الادراك ادراك در معجزات
نوشته آنحضرت صلعم بیمار شد ابوبکر بعیادت آمد آنحضرت صلعم شفا یافت ابوبکر بیمار افتاد آنحضرت او را عیادت
کرد وی صحت یافت چنانکه نزد عیادت بیمار شده بود صدیق رضی الله عنه درین باب این ابیات گفته است

مرض الحبیب فعدته — فمرضت من حذری علیه

شفی الحبیب فعادنی — فشفیت من نظری الیه

یکی را از ... ند ابوبکر را دیده گفت آری رایت ملکا فی ذی مسکین کسی او را اگر یح کردی وی
گفتی اللهم انت اعلم بی من نفسی وانا اعلم بنفسی منهم اللهم اجعلنی خیرا مما یحسبون واغفر لی مالا یعلمون
ولا تواخذنی بما یقولون مدت خلافت وی دو نیم سال ست در ۱۳ه روز جمعه ماه جمادی الآخره بعمر شصت و سه
سال قضا کرد آخر کلام او این بود رب توفنی مسلما والحقنی بالصالحین چون مرد مدینه مرتج ببکا و قوم در دهشت
آمد چنانکه روز وفات نبوی شد جابر گوید نعش او را بر در خانه قبر نبوی بردیم وگفتیم این ابوبکر صدیق ست میخواهد که نزد
نبی صلعم مدفون شود باب مفتوح شد وندانستم که بکشاد کذا فی الصفوة وآوازی بگوش خورد که ضموا الحبیب الی الحبیب
میان منبر و مرقد منور عمر بن خطاب نماز جنازه بگزارد و بر همان سریر که آنحضرت را صلعم برداشته بودند نهاده بردند
و شب هنگام مدفون شد و سرش را در برابر کتف رسول خدا صلعم گذاشتند مرویات او در کتب حدیث هشتصد حدیث ست سلسله
علیه نقشبندیه در طریق منتهی می شود بوی رضی الله عنه

عمر بن الخطاب رضی الله عنه در کعب با آنحضرت صلعم ملتقی می شود مادرش حنتمه دختر هاشم بود آنحضرت او را
روز اسلام آوردن بدار ارقم فاروق نام کرد و روز بدر بابی حفص مکنی ساخت و وی اول کسی ست که او را امیر المومنین
خواندند و اولیات او بسیارست در تاریخ الخلفاء و نور الابصار وابجد التواریخ وجز آن مرقوم شده و اسلام او بدعای
نبوی بود در سال ششم بعد از اسلام حمزه سفید رنگ با سرخی اصلع الراس سخت سرخ چشم بود در عارضین خفتی داشت
و بهر دو دست کار یکسان میکرد در توریت در صفت او آمده قرن من حدید امین شدید قرن بمعنی جبل اصغر است
آیات و احادیث در فضل او بسیار وارد شده بعضی خاص ست و بعض مشترک میان او و ابوبکر قصه کرامات او در باره
اجرا نیل و ندای ساریه معروف ست موافقات او با آیات قرآنی قریب هژده موضع ست سیوطی ذکرش در رساله
مفرده کرده و محرر سطور هم آنرا در بعض مولفات خود آورده بود در ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فتاوی فاروق را
[illegible]نته و در نور الا... به ترجمه شریفش بسط نموده از انفاس قدسیه اوست اللهم ارزقنی شهادة فی

سبیلک واجعل موتی فی بلد رسولک وگفته من خاف من الله تعالی لم یشف غیظه ومن یتق الله
لم یصنع ما یرید وفرمود لیتنی کنت کبشا سمنونی ما بدا لهم ثم ذبحونی واکلونی واخرجونی عذرة ولم
اکن بشرا در مرض موت سر او در کنار ابن عمر بود فرمود ای پسر این سر را بر زمین بنه وی گفت شما را چیست اگر
بر فخذ من ست یا بر زمین فرمود ضعه علی الارض ناچار عبد الله بر زمین گذاشت فرمود ویلی وویل امی
ان لم یرحمنی ربی بعده گفت وددت ان اخرج من الدنیا کما دخلت لا اجرلی ولا وزر علی وی را ابو لولو
بزخم خنجر بزیر ناف شهید کرد در ذی الحجه روز دوشنبه بعمر شصت وسه سال سه روز بعد از جراحت بحق پیوست
مدت خلافت او ده سال وشش ماه ست مگر چند روز صهیب بن سنان رومی نماز جنازه کرد در حجرهٔ عائشه
بپهلوی جناب نبوت صلعم یا سود مرویاتش در کتب احادیث پانصد وسی و دو حدیث ست کذا فی المسامرات
خانوادهٔ اویسیه منسوب باوست

عثمان بن عفان رضی الله عنه آنحضرت صلعم و وی در عبد مناف ملتقی میشوند پس وی اقرب ثلاثه است بحضرت
رسالت مادرش اروی بنت کریز بود ولادت او در طائف بوده واسلامش بر دست صدیق واقع شده ابن سی
و نه سال بود که مسلمان گردید و وی اول کسی ست که بعد از ابی بکر اسلام آورد ثالث خلفا ست وهمه مشاهد را حاضر
شد جز بدر که بنا بر مرض رقیه آنحضرت صلعم او را در مدینه گذاشت اما سهم داد و در بیعت رضوان دست خود را
دست او گردانید و یکبار او را بالخصوصیت دعا کرد آخر خطبهٔ او این ست ایها الناس ان الله انما اعطاکم
الدنیا لتطلبوا بها الاخرة فلم یعطکموها لترکنوا الیها ان الدنیا تفنی والاخرة تبقی لا تبطرنکم الفانیة ولا
تشغلکم عن الباقیة اثروا ما یبقی علی ما یفنی فان الدنیا منقطعة وان المصیر الی الله اتقوا الله فان تقواه
جنة من باسه ووسیلة عنده واحذروا من الله الغیرة والزموا جماعتکم لا تصیروا احزابا الخ وی رضی الله عنه
ابیض اللون یا اسمر اللون رقیق البشره کثیر شعر الراس عظیم اللحیه میانه قد نه طویل نه قصیر خوبصورت ضخم الکرادیس بعید
ما بین المنکبین بود لحیه را زرد میکرد و دندان را بزر بسته بود ابن حزام مازنی گفته هیچ نر و ماده را احسن الوجه تر از
عثمان ندیدم بعد شهادت عمر در ۲۳ھ ماه ذیحجه با وی بیعت کردند او را ذو النورین گویند زیرا که دو دختر نبوی در
حبالهٔ نکاح وی آمدند بغایت شدید الحیا بود در مکان بند هم نزد غسل جامه دور نمیکرد فتوحات زمانهٔ او نیز بسیار ست
وی بیر رومه را خریده در راه خدا وقف کرد و قرآن شریف را جمع نمود دوازده سال خلافت کرد و قدری کم هشتاد
و هشت یا نود ساله بود که شهید شد جبیر بن مطعم بر وی نماز گزارد احادیث مناقب او در کتب ... منت بسیار ست

کریمه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم
در حق او نازل شد وقتی که تجهیز جیش غزوه تبوک کرد کذا فی مناقب الاولیاء وحال محاصره او وقصه شهادت بتفصیل
در اشاعه وجز آن مذکور شده رضی الله عنه

علی بن ابیطالب رضی الله عنه ابن عم رسول ست وسیف الله المسلول در مکه داخل کعبه روز جمعه بست و سه
سال پیش از هجرت متولد شد وجز وی احدی پیش از وی در بیت الحرام پیدا نشده مادرش فاطمه بنت اسد ست
واو اول هاشمی ست که هاشمیه او را زاد وی نزد جناب نبوت تربیت گرفت ودر ده سالگی اسلام پذیرفت وجز
تبوک حاضر همه مشاهد شد وی آدم شدید الادمه صقیل العینین بزرگ دیده اقرب بسوی قصر از طول بزرگ شکم
کثیر الشعر عریض اللحیه اصلع ابیض الراس واللحیه بود ودر ذخائر العقبی گفته میانه قد سیاه چشم کلان دیده خوش وجه
کلان بطن بود گویا ماه شب چهار دهم ست آیات قرآنی در باب او نازل شده واحادیث نبوی در مناقب
وی بسیار آمده ابن عباس گفته نیست آیتی در کتاب خدا بلفظ یا ایها الذین آمنوا مگر آنکه علی اول وامیر وشریف
اوست وآنحضرت فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه در نور الابصار گفته لفظ المولی یستعمل بازاء معان
متعددة وردبها القرآن العظیم فتارة یکون بمعنی اولی وتارة بمعنی الناصر وبمعنی الوارث وبمعنی
العصبة وبمعنی الصدیق وبمعنی السید والمعتق وهو ظاهر فیکون معنی الحدیث من کنت ناصره او
حمیمه او صدیقه فان علیا کذلک انتهی امام احمد وقاضی اسمعیل وابو علی نیسابوری ونسائی صاحب سنن
گفته اند لم یرد فی فضائل احد من الصحابة بالاسانید الجیاد ما روی فی فضل علی بن ابی طالب در بیضاوی
که چون پدرش ابو طالب محتضر شد آنحضرت صلعم فرمود ای عم یکبار کلمه بگو تا مرا حجت باشد در شفاعت تو گفت کراهت
می کنم که گویند جزعناک گشت وقت موت این آیه نازل شد انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء
شیخ محی الدین بن عربی در فصوص گفته لو کان للهمة اثر ولا بد لم یکن احد اکمل من رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم ولا اعلی ولا اقوی همة منه وما اثرت فی اسلام ابی طالب عمه وفیه نزلت الایة انتهی در مناقب
الاولیاء گفته ازینجا باید دانست که همت را تاثیرے در خلاف ارادهٔ خدای تعالی نیست انتهی اما مادر علی فاطمه بنت اسد
ایمان آورد وهجرت نمود ودر سنه چارم هجری وفات یافت آنحضرت صلعم او را بقمیص خود تکفین نمود وخود
دفن فرمود ودر حق مرتضی گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی قال تعالی قل لا اسألکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی مراد باین قربی نزد جمهور مفسرین علی وفاطمه وحسن وحسین اند واین آیه نیز در شان مرتضوی

فرود آمده انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون
وکذلک قوله سبحانه ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا و وی داخل ست در آیه تطهیر بلانکیر
از کلمات طیبات اوست الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا الناس اشبه بزمانهم منهم باباءهم من عرف نفسه
فقد عرف ربه بالبر یستعبد الحر لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال الجزع عند البلاء تمام المحنة
لا ظفر مع البغی لا شرف مع سوء الادب لا راحة مع الحسد لا سودد مع الانتقام لا صحبة
مع المراء لا صواب مع ترک المشورة لا زیارة مع زعارة لا داء اعیی من الجهل لا مرض اضنی من
من قلة العقل الی غیر ذلک من الانفاس القدسیه وهی کثیرة طیبة جدا در نور الابصار سخنان بسیار از
نثر و نظم وی کرم الله وجهه آورده و داستان جمل و صفین را بتفصیل نوشته و عبد الواحد بن محمد آمدی تمیمی کتابی
از کلام منثور وی فراهم آورده و غرر الحکم و درر الکلم نام کرده مجلدی متوسط ست بر ترتیب حروف از الف
تا یا و گفته اسانید این را حذف کرده ام و از جاحظ عجب دارم که با آن همه علم و تقدم در فضل بسیری از کثیر کلام
او چه قسم کفایت نموده و از نظر درین کتاب ظاهر میشود که مضامینش همپایه مضامین اقوال حکما و عرفا واقع شده
اما در صحت اسناد آن نظر واضح ست شهادت وی رضی الله عنه بر دست عبد الرحمن بن ملجم شقی بوده گویند وی
در سنین خلافت خود حج نکرده بنابر اشتغال بحروب و پیش از ان بسیار حج میکرد در روز یکشنبه سیزدهم رمضان
سنه چهل بعمر شصت و پنج سال یا بعمر ابی بکر و عمر بحق پیوست چون زخمی شد گفت فزت ورب الکعبه فرزند ارشد
حسن سبط بروی نماز کرد در سنه جامه بموضع غری شب هنگام مدفون گردید و بعضی گویند در نجف و نزد بعض میان
مسجد و خانه و نزد بعض در قصر الاماره کوفه کذا فی الفصول المهمه مرویاتش در کتب حدیث پانصد و هشتاد
و شش حدیث ست

امام حسن بن علی رضی الله عنه در سنه سوم از هجرت در منتصف رمضان پیدا شد اول اولاد علی و فاطمه ست
آنحضرت صلعم نام او حسن کرده ابیض مشرب بحمره ادعج العینین سهل الخدین کث اللحیه ذو وفره بود عنق او گویا ابریق
از فضه ست عظیم الکرادیس ضخیم بعید ما بین المنکبین ربعه خوش روی بسیار بود خضاب سیاه میکرد جعد موی حسن البدن
بود پانزده حج کرد و سه کرت تمام مال خود را در راه خدا داد کنیت او ابو محمد ست و القاب بسیار دارد اشهر آن
تقی ست و اعلای آن در رتبه سید ست و این لقب بخشیده رسول خداست صلعم و زکی و سبط و ولی هم از لقبهای
اوست در مناقب وی در صحیحین و غیر آن حدیثها آمده وی خلافت را در سنه ۴۱ نصف جمادی الاولی بمعاویه گذاشت

و مصالحه کرد تا خون مسلمانان بیفائده نریزد و برادرا صد هزار درم در هر سال که معاویه بوی میداد قناعت فرمود حافظ ابو نعیم در حلیه نبذهٔ از کلام او آورده و صاحب نور الابصار آنرا با زیادت نقل کرده از انجمله این ست لا ادب لمن لا عقل له ولا مودة لمن لا همة له راس العقل معاشرة الناس بالجميل وبالعقل تدرك الداران جميعا ومن حرم العقل حرمهما جميعا و گفته هلاک مردم در سه چیز ست در کبر و حرص وحسد کبر چون هلاک شود و بدان ابلیس ملعون شد و حرص عدو نفس ست و بدان آدم از بهشت بیرون کرده شد وحسد اندوه ست و بدان قابیل هابیل را کشته و فرمود حسن سوال نصف علم ست او را از صمت پرسیدند گفت هو ستر العي وزين العرض وفاعله في راحة وجليسه في امن او را گفتند ابوذر می‌گوید فقر احب ست بسوی من از غنی و سقم احب ست از صحت فرمود رحم الله اباذر اما انا فاقول من اتكل على حسن اختيار الله لم يتمن انه في غير الحالة التي اختارها الله له وآل خود و آل برادر خود را گفته تعلموا العلم فان لم تستطيعوا حفظه فاكتبوه وضعوه في بيوتكم و بالجمله ملفوظاتش چندان ست که کتابی ازان فراهم میتوان کرد مردی بر قبر شریف او غائط کرد دیوانه شد چون سگ آواز میکرد تا آنکه بمرد و از گور او عوعو میشنیدند ابو علی طبری در اعلام الوری گفته که وی بعد از صلح با معاویه بمدینهٔ منوره آمد و ده سال انجا ماند زنش جعده بنت اشعث کندی او را مسموم کرد یک چله بیمار بود یزید پلید او را بر زهر دادن وعدهٔ صد هزار درهم داده بود چون حسن بحق پیوست هیچ نداد و گفت انا لم نرضاك للحسن افنرضاك لانفسنا پنجم ربیع الاول ۴۹ یا ۵۰ انتقال فرمود سعید بن العاص که آن روز والی مدینه بود بروی نماز کرد و در بقیع مدفون شد عمرش چهل و هفت سال بود و مدت خلافتش شش ماه و پنج روز نصاب الخلافة بعدي ثلثون سنة بوی اختتام یافت سلسلهٔ حسنیه مخصوص باو ست و بعضی سلاسل دیگر بواسطهٔ حسن مثنی متوسل بوی ست رضی الله تعالی عنه وارضاه ومن كلامه المنظوم ما ذكره عبد القادر الطبري المالكي في شرح الدرية

اغن عن المخلوق بالخالق	تغن عن الكاذب بالصادق
واسترزق الرحمن من فضله	فليس غير الله بالرازق
من ظن ان الناس يغنونه	فليس بالرحمن بالواثق
من ظن ان الرزق من كسبه	زلت به النعلان من حالق

امام حسین بن علی شهید کربلا رضی الله عنه پنجم شعبان سال چهارم از هجرت متولد شد علوق او بعد پنجاه روز

از ولادت امام حسن اتفاق افتاد در نور الابصار گفته هكذا اصح النقل في ذلك آنحضرت صلعم بریق خود اورا تحنیک کرد و در گوش اذان داد و در فم تفل نمود و دعا کرد و حسین نام نهاد کنیت او ابو عبد الله ست لاغیر والقاب او رشید وطیب وزکی و وفی و سید و مبارک و تابع لمرضاة الله وسبط اصغر ست و اشهر آن زکی ست و اعلای آن در رتبه یکی سید ست بحدیث انهما سیدا شباب اهل الجنة دیگر سبط ست بحدیث حسین سبط من الاسباط وچنانکه حسن مانا بود بجناب نبوت از فرق تا سره وی از سره تا قدم اشبه خلق بود برسول خدا صلعم گویا این هردو صاحبزاده آیینهٔ صورت رسالت بودند نقش خاتم او لکل اجل کتاب ست هشت حدیث از وی مروی ست و در منقبت وی حدیثها آمده در قصهٔ خروج او بسوی عراق و شهادت بارض کربلا کتابها تالیف یافته صحیح آنست که قاتل وی سنان بن انس نخعی ست واین حادثه در روز جمعه دهم محرم مستهل سنه ۶۱ رو داد پنجاه و پنج ساله بود که جرعهٔ شهادت خورد سی و سه طعن و همین مقدار ضربه در تن مبارک او یافتند شیخ نصر الله بن یحیی که از اخیار ثقات ست گفت علی بن ابی طالب را در منام دیدم گفتم شما روز فتح مکه گفتید من دخل دار ابي سفيان فهو امن و با فرزندت در کربلا چه کردند فرمود ابیات ابن صیفی را می شناسی گفتم نه فرمود برو و از وی بشنو رفتم و این ماجرا گفتم بگریست و بسیار زار بگریست و گفت بخدا هیچکس آنرا از من نشنیده ست و همین شب نظم کرده ام و برخواند ؎

ملكنا فكان العفو منا سجية — فلما ملكتم سال بالدم ابطح

وحللتم قتل الاسارى وطالما — غدونا على الاسرى فنعفو ونصفح

وحسبكم هذا التفاوت بيننا — وكل اناء بالذي فيه ينضح

این روایت را ابن الصباغ مالکی در فصول مهمه آورده و گفته ابن الصیفی شاعر مشهور ست ملقب بحیص بیص و بالجمله ماجرای این شهادت و سعادت بحدی دردناک غم انگیز ست که سینهٔ خامه نزد نوشتن آن شق میگردد تا بدل واقعه شناس و خاطر انصاف اساس چه رسد ؎

این صبح چه صبح ست که خون شد جگر من — این شام چه شام ست که سنگ ست و سر من

ماذا تقولون اذ قال النبي لكم — ماذا فعلتم وانتم آخر الامم

بعترتي وباهلي بعد مفتقدي — منهم اسارى ومنهم ضرجوا بدم

از کلام اقدس اوست حوائج الناس اليكم من نعم الله عليكم فلا تملوا النعم فتعود نقما وفرمود الحلم زينة والوفاء مروءة والصلة نعمة والاستكبار صلف والعجلة سفه والسفه ضعف والغلو ورطة ومجالسة

اهل الدناءة شر و مجالسة اهل الفسوق ريبة ومن كلامه المنظوم

فان تكن الدنيا تعد نفيسة | فان ثواب الله اعلى وانبل
وان يك لا بد من الموت للفتى | فقتل امرء في الله بالسيف اجمل
وان تكن الارزاق قسما مقدرا | فقلة حرص المرء في الكسب اجمل
وان تكن الاموال للترك جمعها | فما بال متروك به المرء يبخل

امام زین العابدین بن حسین شهید رضی الله عنه اسمر قصیر نحیف بود و رازکی واین لقب و علی اصغر نام ست نقش خاتم او و ما توفیقی الا بالله بود در مدینهٔ منوره روز پنجشنبه پنجم شعبان ۳۸ھ دو سال پیش از وفات جد خود علی بن ابیطالب متولد شد و در واقعهٔ کربلا بست و سه ساله بود مروان و عبد الملک و پسرش ولید معاصر او بند مادرش سلافه نام دارد ولقبش شاه زنان یعنی ملکة النساء دختر یزدجرد بود وی در کربلا همراه پدر بود اما بسبب مرض صاحب فراش بود مقتول نشد نه آنکه صغیر بود هذا هو الصحیح افضل وافقه و اورع تر از وی دیده نشده مناقب وی بسیارست یکی او را گفت که فلانی در حضور من در تو افتاده برخاست و نزد او رفت و گفت یا هذا ان کان ما قلته فی حقا فانا اسأل الله تعالی ان یغفر لی وان کان ما قلت باطلا فالله یغفر لك او را پرسیدند سعید ترین در دنیا و آخرت کیست فرمود من اذا رضی لم یحمله رضاه علی الباطل واذا سخط لم یخرجه سخطه من الحق در رسالهٔ شیخ عبد الحق دهلوی ست هاشمی مدنی معروف بزین العابدین از اکابر سادات اهل بیت و از بزرگان تابعین و مشهور ترین ایشان ست زهری گوید ندیدم من هیچ قرشی را فاضلتر از علی بن حسین و همچنین روایت کرده شده ست از جماعتی از سلف که سعید بن المسیب از ایشان ست و وی حدیث بسیار روایت میکرد و در روایت ثقه بود و مامون و عالی رتبه و رفیع القدر و اجماع کرده اند بر بزرگی او و در بهر چیز اولاد او را حق سبحانه در شرق و غرب منتشر گردانید چنانکه شهری از وجود ایشان خالی نباشد و از یزید پلید و اخلاف او یک تن نگذاشت که خانه آباد دان کند و چراغی افروز دانتهی حاصله قصیدهٔ فرزدق در شان وی بمقابلهٔ هشام بن عبد الملک معروف ست و مولانا جامی ترجمهٔ آن بنظم فارسی کرده و بعض معاصرین ما بشرحش پرداخته اند وفات وی رضی الله عنه دهم محرم ۹۴ھ بعمر پنجاه و هفت سال باتفاق افتاد ابن الصباغ گفته مات مسموما وان الذی سمه الولید بن عبد الملک و امامتش سی و چهار سال بود در قبر عم خود حسن سبط بقیع مدفون شد و من کلامه رضی الله عنه عجبت لمن یحتمی من الطعام لمضرته ولا یحتمی من الذنب لمعرته وقال اربع هن ذل البنت ولو مر به

والدین ولو درهم والغربة ولو لیلة والسوال ولو کیف الطریق وفرمود من قنع بما قسم الله فهو من اغنی الناس ــــ

ای قناعت تونگرم گردان — که ورای تو هیچ نعمت نیست

خوی شریف آن بود که صدقه پنهان میداد ومیگفت صدقة السر تطفی غضب الرب

امام محمد باقر بن علی رضی الله عنه روز جمعه سوم صفر در ۵۷ه در مدینه پیش از شهادت جد خود بسه سال متولد شد او را باقر وشاکر وهادی لقب ست مادرش دختر امام حسن بود فهو هاشمی من هاشمیین وعلوی من علویین نقش خاتم او رب لا تذرنی فردا ست ومعاصر او ولید بود صاحب ارشاد گفته لم یظهر عن احد من ولد السبطین من علم الدین والسنن وعلم القرآن والسیر وفنون الادب ما ظهر عن ابی جعفر الباقر روی عنه معالم الدین وبقایا الصحابة ووجوه التابعین وسارت بذکر علومه الاخبار وانشدت فی مدائحه الاشعار مناقب وبشارست شیخ عبد الحق در رساله گفته وی تابعی بزرگ ست وامام فائق که اجماع ست بر بزرگی وی معدودست در فقهای مدینه وایمه ایشان شنید حدیث را از جابر وانس وجماعتی از کبار تابعین مثل ابن المسیب وابن الحنفیه روایت کرده اند بخاری ومسلم احادیث وی در صحیحین خود وی گفته سلاح اللیام قبح الکلام انتهی وی در مناجات گفته رب امرتنی فلم اأتمر ونهیتنی فلم ازدجر ها انا عبدک بین یدیک مقر لا اعتذر واو را از معنی این آیه پرسیدند اولئک یجزون الغرفة بما صبروا گفت بصبرهم علی الفقر ومصائب الدنیا گفتند معنی کانتا رتقا ففتقناهما چیست فرمود کانت السماء رتقا لا تنزل مطرا وکانت الارض رتقا لا تخرج النبات ففتقناهما بنزول المطر وخروج النبات در نور الابصار بعض کرامات او ذکر کرده وگفته بعمر شصت وسه سال یا پنجاه وهشت در ۱۱۷ه بجوار الهی پیوست قال فی درر الاصداف مات مسموما کابیه ودفن بقبة العباس بالبقیع از کلام اوست واللہ لموت عالم احب الی الشیطان من موت سبعین عابدا وفرمود ما الدنیا وما عسی ان تکون هل هی الا مرکب رکبته او ثوب لبسته او امرأة اصبتها وان المومنین لم یطمئنوا الی الدنیا لزوالها ولا یامنوا الآخرة لاهوالها وان اهل التقوی ایسر اهل الدنیا مئونة واکثرهم لک معونة ان نسیت ذکروک وان ذکرت اعانوک وفرمود الغنی والفقر یجولان فی قلب المومن فاذا وصلا الی مکان التوکل استوطناه

امام جعفر صادق رضی الله عنه در مدینه روز دوشنبه سال هشتادم یا هشتاد وسوم متولد شد مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق ست ومادر قاسم بنت عبد الرحمن بن ابی بکر ست لهذا می گفت ولدنی الصدیق

مرتین ذکره المناوی فی الطبقات صادق و فاضل و طاهر القاب اوست معتدل آدم اللون بود نقش خاتم
وی ما شاء الله لا قوة الا بالله ست ابو جعفر منصور معاصر اوست در نور الابصار گفته مناقبه کثیرة تکاد
تفوت عد الحاسب ویحار فی انواعها فهم الیقظ الکاتب جماعه از اعیان ایمه و صوفیه همچو یحیی بن سعید
و ابن جریج و مالک بن انس و ثوری و ابن عیینه و ابو یزید بسطامی و ابو حنیفه و غیرهم از وی روایت و تلمذ کرده اند
ابو حاتم گفته انه ثقة لا یسئل عن مثله وی رضی الله عنه از پدر خود و پدر مادر خود و نافع و عطا و محمد بن
المنکدر و زهری و غیرهم راوی ست مستجاب الدعوة بود کرامتها از وی واقع شد بعضی ازان در نور الابصار مذکورست
وفات او در شوال بعمر شصت و هشت سال در ۱۴۸ در ایام منصور شد یقال انه مات بالسم او را درهمان قبر
دفن کردند که دران پدر و جد و عم جد او مدفون اند فلله دره من قبر ما اکرمه و اشرفه شیخ عبد الحق در رساله
گفته اتفاق کرده ست امت بر امامت و جلالت و سیادت وی بخاری در تاریخ خود می آرد ولادت وی در
هفتدهم ربیع الاول ۸۳ و وفات در مدینه ماه شوال و بقولی پانزدهم رجب ۱۴۸ شد و ایام امامت وی سی و
چهار سال بود انتهی از کلام پاک اوست علیه السلام لا یتم المعروف الا بثلاث تعجیله و تصغیره و ستره و فرمود
اذا اجتمعت النیة و المقدرة و التوفیق و الاصابة فهنالک السعادة و فرمود تاخیر التوبة اغترار و طول
التسویف حیرة و الاعتلال علی الله هلکة و الاصرار علی الذنب من مکر الله و فرمود چهار چیزست که قلیل آن
کثیرست آتش و عداوت و فقر و مرض مگسی بر روی خلیفه منصور افتاد ذب کرد پرید و باز نشست وی امام را
گفت در آفریدن مگس چه سود ست فرمود لیذل به الجبابرة وی از امام اعظم پرسید که نزد تو عاقل کیست گفت
آنکه تمیز کند میان خیر و شر فرمود بهائم نیز تمیز می کنند کسیکه او را زند یا علف دهد گفت نزد حضرت عاقل کیست
فرمود آنکه میان دو خیر و دو شر تمیز کند و خیر الخیرین و خیر الشرین برگزیند سفیان ثوری او را گفت مردم از انفاع
متبرک حضرت محروم اند فرمود فسد الزمان و تغیر الاخوان امام گبری را دید که پوست آهو بر آب انداخته
بگذشت پرسید این از کجا یافتی گفت از مخالفت نفس فرمود گاهی اسلام بر وعرض کردی گفت قبول نمیکند فرمود
اینجا چرا مخالفت او نکردی گبر در حال ایمان آورد وی فرموده بسا معصیتی که بنده را بخدا نزدیک کند و طاعت
دور که مطیع با عجب عاصی ست و عاصی با ندامت مطیع و گفت خدا را در دنیا هم بهشت ست و هم دوزخ بهشت
دنیا عافیت ست و دوزخ بلا و عافیت آنست که کار خود بخدا گذاری و بلا آنکه کار خدا بنفس گذاری و گفت اگر
اولیا را صحبت اعدا مضر بودی آسیه را از فرعون ضرر رسیدی و اگر اعدا را از اولیا منفعت بودی پسر نوح و زن

لهذا را نجات میسر شدی منصور خلیفه او را باندیشهٔ قتل طلبید چون آمد بر صدر بنشاند وگفت چه حاجت داری گفت
آنکه مرا دیگر پیش خود نخوانی وبگذاری تا بطاعت حق مشغول باشم داود طائی از وی پندی خواست فرمود
من از آن می ترسم که فردای قیامت جد من در من دست زند که چرا حق متابعت من بجا نیاوردی این کار نسب
صحیح نیست بمعامله شایسته ست داود دگریست وگفت الهی آنکه معجون طینت او از آب نبوت ست و ترکیب
طبیعت او از برهان وحجت جدش رسول ومادرش بتول او بدین حیرانی ست داود که باشد که بمعامله خود معجب
شود

امام موسی کاظم مادرش حمیده بربریه ست وی در ابواء بسنه ۱۲۸ متولد شد صابر وصالح وامین القاب وست
واشهر آن کاظم ست بنا بر فرط حلم وتجاوز از معتدین اسم عقیق بود نقش خاتم او الملك لله وحده ست معاصر
او هادی وهارون رشید ست اهل عراق او را باب الحوائج می گفتند بنا بر قضاء حوائج متوسلین مناقب او بسیار ست
رشید او را گفت شما پسران علی هستید خود را ذریت رسول از کجا می گوئید وی کریمه ومن ذریته داود وسلیمان
الی قوله ویحیی وعیسی برخواند وگفت عیسی را پدر نیست لحوق او بذریت انبیاء از جانب مادر ست ومارا زیادت
دیگر ست فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم الآیة وآنحضرت صلعم نزد مباهله نصاری جز علی وفاطمه وحسن وحسین
دیگری را همراه نبرد وهم الابناء او کرامات ست ذکر آن در نور الابصار کرده این دعا اکثر میکرد اللهم انی اسألك
الراحة عند الموت والعفو عند الحساب وی را در رطب مسموم کردند ابن الجوزی در صفوه گفته وی از حبس بسوی
رشید نامه نوشت انه لم ینقض عنی یوم من البلاء الا انقضی معه یوم عنك من الرخاء حتی نمضی جمیعا
الی یوم لیس له انقضاء وهنالك یخسر المبطلون وفات او بماه رجب سنه ۱۸۳ بعمر پنجاه وپنج سال شد ودر بغداد بباب التبن
مدفون گردید ایام امامت وی سی وپنج سال بود نسب ولی کبیر علی اهدل بن عمر بوی راجع ست شبلنجی گفته الاهدل
لقب شریف معناه الاقرب الادنی یقال هدل الغصن اذا دنا وقرب ولان ثمره وقال بعض اهل المعرفة سمی بالاهدل
لانه علی الآه دل وناهیک به من لقب حسن رائق وله علی کلا القولین دلیل علی المعنی مطابق وفیه سر لطیف عجیب یفهمه
العاقل المنصف اللبیب کذا فی بغیة الطالب چون سادات اهادله یمن از شیوخ این احقر زمانند باین مناسبت
تحقیق این لفظ نوشته شد

امام علی رضا ولادت او در مدینهٔ منوره ست در سنه ۱۴۸ یا ۱۵۳ مادرش ام ولد اروی نام بود واورا ام البنین
میگفتند رضا وصابر وزکی وولی القاب وست واشهر آن رضا ست اسود معتدل بود زیرا که مادرش سیاه

بوده نقش خاتم او حسبی الله ست امین و مامون معاصر او بیند دعبل خزاعی را قصیده ایست در شان او که در نوادالاصول
وجزآن مرقوم ست اوله اینست

ذکرت محل الربع من عرفات — فاجریت دمع العین بالعبرات

وقل عری صبری وہاجت صبابتی — رسوم دیار اقفرت وعرات

این قصیده یکصد و بست بیت دارد و تمام آن از کمال فصاحت و بلاغت شهد ناب بلکه شراب طهورست در زمان
خود اعلم علما بود و از هر چه پرسیده شد آنرا میدانست در زمستان بر مسح و در تابستان بر بوریا می نشست وی گفته
اوحش ما یکون الخلق فی ثلاثة مواضع یوم یولد الی الدنیا ویخرج المولود من بطن امه فیری الدنیا ویوم
یموت فیعاین الاخرة واهلها ویوم یبعث فیری احکاما لم یرها فی دار الدنیا وقد سلم الله علی یحیی فی
هذه الثلثة المواطن وامن روعته فقال وسلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیا وقد سلم
علی عیسی بن مریم علی نفسه فی هذه الثلثة فقال والسلام علی یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث حیا
در تاریخ نیسابور گفته روزیکه علی رضا داخل نیسابور شد امامان حافظان ابو زرعه وابو مسلم طوسی پیش آمدند و روایت
حدیثی بسند آباء کرام او خواستند وی بسلسله پدر تا علی مرتضی مرفوعاً بجناب رسالت صلعم روایت کرد قال حدثنی
ابی موسی الکاظم عن ابیه جعفر الصادق عن ابیه محمد الباقر عن ابیه علی زین العابدین عن ابیه شهید
کربلا عن ابیه علی المرتضی قال حدثنی حبیبی وقرة عینی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال حدثنی
جبرئیل علیه السلام قال حدثنی رب العزة سبحانه وتعالی کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی ومن
دخل حصنی امن من عذابی چون سوار علی بزود این که انجا حاضر بودند کردند زیاده بر بست هزار کس بر آمدند امام احمد گفته
لو قرئ هذا الاسناد علی مجنون لافاق من جنونه ابو القاسم قشیری گفته اتصل هذا الحدیث بهذا السند
ببعض امراء السامانیة فکتبه بالذهب واوصی ان یدفن معه فی قبره فرئی فی المنام بعد موته فقیل
له ما فعل الله بک فقال غفر لی بتلفظی بلا اله الا الله وتصدیقی ان محمد رسول الله اورده المناوی
فی شرحه الکبیر علی الجامع الصغیر فضل بن سهل در مجلس مامون از وی پرسید که الخلق مجبرون گفت الله تعالی
اعدل من ان یجبر ثم یعذب گفت فمطلقون فرمود الله تعالی احکم من ان یهمل عبده ویکله الی نفسه
قومی از صوفیه در نیسابور بروی در آمدند و گفتند مامون در ولایت امور نظر کرد و شما را اهل بیت اولی تر بقیام امور
مردم دید و ترا در اهل بیت اولی تر مردم از برای مردم نگریست و این امر را بسوی تو بر گردانید و مردم محتاج کسی اند

که خشن خورد و خشن پوشد و بر حمار سوار گردد و عیادت بیمار کند و با جنائز همراه رود علی رضا تکیه زده بود مستوی
نشست و فرمود یوسف بن یعقوب اقبیهٔ دیباج مزور بذهب و قباطی منسوج بزر می پوشید و بر متکات آل
فرعون می نشست و حکم و امر و نهی میکرد مراد از امام آنست که قسط و عدل کند و چون سخن راند راست گوید و
چون امر فرماید عدل نماید و هرگاه وعده کند انجاز فرماید او تعالی هیچ ملبوس و مطعوم را حرام نگردانیده و این آیه بخواند
قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطیبات من الرزق انتهی یاد دارم که برادر مرحوم لباس بس
فاخره و طعام بس نفیس استعمال کردی کسی همین جنس بروی اعتراض نمود وی همین آیه در جواب تلاوت فرمود
رحمه الله تعالی و در ترجمه امام مالک صاحب موطا نوشته اند که جامهای گران بهامی پوشید و خوشبو بسیار می مالید
و بغال غالی الاثمان بر در او حاضر می بود در حصن حصین حدیث مرفوع آورده لیذکرن الله قوم فی الدنیا علی
الفرش الممهدة یدخلهم الجنات العلی ص در حاشیه گفته رواه ابو یعلی عن ابي سعید الخدري واخرجه
الطبراني في کتاب الدعاء له من حدیثه ایضا الا ان عنده رجال بدل قوم والباقي سواء ورواه ابن حبان
فی صحیحه بلفظ لیذکرون الله اقوام فی الدنیا علی الفرش الممهدة یدخلهم الدرجات العلی ذکره میرک شاه و فی
الجامع بلفظ الکتاب الا ان لفظ الدرجات بدل الجنات وقال رواه ابو یعلی وابن حبان عن ابی سعید انتهی آمدیم
بر آنکه مامون از برای او ولایت عهد کرده کاغذ نوشت چنانکه کتاب عهد در نور الابصار بعبارته مرقوم ست اما وی
نپذیرفت کرامات او بسیار ست چندی ازان شبلنجي ذکر نموده در مناقب الاولیا گفته جمعی از اهل طریقت بخدمت
امام استفاده پذیرفته اند از انجمله معروف کرخی و محمد اسلم بودند چون امام از بغداد به نیشابور قدوم فرمود محمد اسلم
هم کجاوهٔ امام بود و محمد اسحق حنظلی مهار شتر اخذ نمود سلسلهٔ رضویه مخصوص باوست و سلسلهٔ قادریه هم متوسل
بدوست وفات او در آخر صفر ۲۰۳ یا ۲۰۶ بعمر پنجاه و پنج یا چهل و نه سال شد والله اعلم در قریه سنا باد از اعمال
طوس خراسان مدفون ست متصل قبر هارون رشید

امام محمد جواد مادرش ام ولد بود سکینه مرسیه نام القاب او جواد و تقی و قانع و مرتضی ست ابن معتدل
بود نعم القادر الله نقش خاتم وی ست مامون و معتصم معاصر او یند ولادت او در مدینه روز جمعه نوزدهم
رمضان ۱۹۵ بوده در مطالب السول فی مناقب الرسول گفته هذا ابو جعفر محمد الثاني وان کان صغیر السن
فهو کبیر القدر رفیع الذکر مناقب او بسیار ست روزی مامون از برای صید بیرون آمد و از راه شهر بگذشت
اطفال در کوچه بازی میکردند و او را دیده بگریختند محمد جواد همچنان استاده ماند نه ساله بود خلیفه چون نزدیک رسید

در وی نظر کرد و محبت او در دلش بیفتاد گفت ای غلام ترا از انصراف مانع چه شد زود در پاسخ گفت لم یکن بالطریق ضیق فاوسعه لك ولیس لي جرم فاخشاك والظن بك حسن انك لا تضر من لا ذنب له مامون از کلام وحسن صورت او عجب آمد پرسید نام تو و نام پدر تو چیست گفت محمد بن علی رضا پس بروی رحم آورد و بکار خود شد و این حکایت دراز ست در ینجا مختصر گفتیم کرامات او را در نور الابصار ذکر کرده و گفته وفاتش در بغداد در آخر ذیقعده ۲۲۰ اتفاق افتاد و در مقابر قریش مدفون گشت عمر او بست و پنج سال و چند ماه بود گویند مسموم مرد ام الفضل بنت مامون که زن او بود باشارت پدر زهر نوشانید شیخ عبد الحق در رساله گفته روایت کرد جواد باسناد دیگر از پدران خود دا رد تا علی مرتضی که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلعم پس وصیت کرد مرا و فرمود یا علي ما خاب من استخار وما ندم من استشار الخ انتهی واز کلام شریف وست ان لله عبادا یخصهم بدوام النعم فلا تزال فیهم ما بذلوها فان منعوها نزعها الله عنهم وحولها الی غیرهم وقال ما عظمت نعمة الله علی احد الا عظمت الیه حوائج الناس فمن لم یتحمل تلك المئونة عرض تلك النعمة للزوال وقال من اجل انسانا هابه ومن جهل شیئا عابه والفرصة خلسة وقال الجمال في اللسان والکمال في العقل وقال العامل بالظلم والمعین علیه والراضی به شرکاء وقال الصبر علی المصیبة مصیبة علی الشامت وقال کفر النعمة داعیة المقت ومن جازاك بالشکر فقد اعطاك اکثر مما اخذ منك

امام علی هادی بن محمد جواد ابن خشاب در کتاب موالید اهل البیت گفته ولادت وی در مدینه بماه رجب ۲۱۴ بوده او را عسکری خوانند و بکنیت ابو الحسن شناسند مادرش سمانه مغربیه بود و قیل ام الفضل بنت مامون هادی و متوکل و ناصح و متقی و مرتضی و فقیه و امین و طیب القاب وست واشهر آن هادی ست اسمر اللون بود نقش نگینش این ست الله ربی وهو عصمتی من خلقه واثق و برادرش متوکل و پسرش منتصر باز مستعین ابن اخی متوکل این همه ها معاصر او بیند مناقبش بسیار ست در سامره که شهری کلان شرقی دجله میان تکریت و بغداد بنا ساخته معتصم ست در عسکر متوکل بسر می برد از وی نیز کرامتها نقل کرده اند حکایت سعایت او نزد متوکل در ابن خلکان و کنز مدفون و فرع نامی و نور الابصار وجز آن از کتب بسیار مرقوم ست حاصلش آنکه متوکل را خبر دادند که در خانه او سلاح و مردم شیعه جمع اند و وی طالب امر ست از برای خود جماعتی را شب هنگام بر غفلت فرستاد تا گرفتار کرده بیارند آن گروه او را رو بقبله بر زمین یافت که قرآن میخواند بهمان حالت پیش متوکل بردند او باده می نوشید او را دیده تعظیم و اجلال کرد و گفت شعری بخوان فرمود من قلیل الروایتم بشعر گفت لابد چیزی انشاد می باید کرد

وی رضی الله عنه این ابیات برخواند

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم · غلب الرجال فلم تنفعهم القلل

واستنزلوا بعد عز من معاقلهم · واودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا

ناداهم صارخ من بعد ما رحلوا · این الاسرة والتیجان والحلل

این الوجوه التی کانت محجبة · من دونها تضرب الاستار والکلل

فافصح القبر عنهم حین ساءلهم · تلك الوجوه علیها الدود یقتتل

یا طالما اکلوا یوما وما شربوا · فاصبحوا بعد ذاك الاکل قد اکلوا

متوکل بگریست و مکرم و معظم برگردانید و چهار هزار درهم از برای ادای قرض بخشید و این ابیات از قصیده ایست که آنرا بر قصر سیف بن ذی یزن حمیری یافته اند و آنرا غمدان می نامیدند و سیف مذکور از ملوک عادلست و این ابیات بقلم مسند نوشته بود آنرا تعریب کردند ناگاه چنین اشعار جلیله و موعظهٔ بلیغه برآمد اولش این بیت

انظر لما ذا تری یا ایها الرجل · وکن علی حذر من قبل تنتقل

وقدم الزاد من خیر تسر به · فکل ساکن دار سوف یرتحل

وانظر الی معشر باتوا علی دعة · فاصبحوا فی الثری رهنا بما عملوا

بنوا فلم ینفع البنیان وادخروا · مالا فلم یغنهم لما انقضی الاجل

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم الابیات و بر قصری دیگر نیز این سه بیت نوشته یافته شد

من کان لا یطأ التراب برجله · وطی التراب بصفحة الخد

من کان بینك فی التراب وبینه · شبران کان بغایة البعد

لو بعثر الناس الثری ورآوهم · لم یعرفوا المولی من العبد

و بالجمله وفات شریف او در سر من رای در چهل سالگی روز دوشنبه در آخر جمادی الآخره سنه ۲۵۴ واقع شد و در خانه خودش مدفون گردید گویند مسموم مرد

حسن خالص بن علی الهادی مادر او را حدیث و قیل سوسن میگفتند کنیتش ابو محمد است و لقبش خالص و عسکری و سراج میان سمره و بیاض بود سبحان من له مقالید السموات والارض نقش خاتم اوست معاصر معتز و مهتدی و معتمد است در مدینه هشتم ربیع الآخر سنه ۲۳۲ پیدا شد مناقبش بسیارست در درر الاصداف حکایت او

بابهلول آورده که وی او را در اطفال گریان دید و دیگران بازی میکردند دانست که بر نبودن بازیچه میگرید گفت برای تو من بازیچه میخرم وی آرم فرمود یا قلیل العقل ما للعب خلقنا انما خلقنا للعلم والعبادة در نور الابصار ذکر کراماتش کرده و سه چهار قصه نقل نموده وی گفته در جنت بابی هست که آنرا معروف گویند جز اهل معروف دیگری اندران اندر آید و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العین الی بیاضها روز وفات او در سامره صیحه عظیم بر پا شد و اسواق معطل و دکاکین منغلق گردید و سائر ناس بسوی جنازه شتافتند و سر من رای شبیه بقیامت شد و در خانه در قبر پدر روز جمعه هشتم ربیع الاول سنه ۲۶۰ مدفون شد فرقهٔ عسکریه از امامیه میگویند که مهدی موعود حسن عسکری ست که دگر باره بیاید عمر او بست و نه سال یا بست و هشت سال بود و ایام امامتش هفت سال یک پسر داشت که امام محمد مهدی باشد

محمد بن حسن خالص مادر او نرجس نام داشت و قیل سوسن کنیت او ابو القاسم ست و امامیه او را بلقب حجت و مهدی و خلف صالح و قائم و منتظر و صاحب الزمان یاد می کنند و اشهر آن مهدی ست ابن الوردی گفته ولادت او در سنه ۲۵۵ بوده انتهی جوان مربوع القامة خوش روی سائل الشعر علی المنکبین اقنی الانف اجلی الجبهه بود و وی آخر ائمه اثنا عشر ست بر مذهب امامیه گویند در زمان خلیفه معتمد علی الله عباسی در سرداب سامره نهان شد در سنه ۲۶۶ و یافعی گفته در سنه ۲۶۵ در رساله گفته و اول صحیح ست ابن بطوطه در رحلت خود قصهٔ مشاهدهٔ خویش وقوف سواران و سواری را با طبول و بوقات بر در سردابه ذکر کرده و ابن وردی عمر او نزد غیبوبت ۹ سال نشان داده و سال اختفا سنه ۲۶۵ گفته و محمد بن یوسف کنجی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان قائل ببقا او تا آخر زمان شده و بران ادله اوهن من بیت العنکبوت آورده و سید حمیری محمد بن حنفیه را مهدی موعود اعتقاد کرده و در ابیات خود بدان تصریح نموده و ببقا او قائل شده چنانکه در درر الاصداف و کتاب جامع الفنون مرقوم ست شبلنجی نقلا عن الجامع المذکور میگوید وهذه کلها اقوال فاسدة وبضائع کاسدة لیس بها فائدة وانما الخلیفة المنتظر هو محمد بن عبد الله المهدی القائم فی آخر الزمان وهو یولد بالمدینة المنورة لانه من اهلها کما اخبر به وبعلاماته النبی صلعم الذی لا ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی انتهی گوییم بسط کلام بر ظهور مهدی موعود اولا در کتاب حجج الکرامه فی آثار القیامه کرده ایم و ثانیاً در اذاعه لما کان و ما یکون بین یدی الساعه نموده و باب حقائق مذاهب درین باب کشوده و حق را از باطل جدا ساخته ایم ان شئت فارجع الی تلک بهمه و در نور الابصار تتمهٔ در کلام بر اخبار مهدی نوشته و بابی مفرد در ذکر جماعتی از اهل بیت که مزارات و مساجد آنها در مصر قاهره

مشهور و معمور ست منعقد نموده و بذکر فضائل و کمالات صوری و معنوی و تقدس ذاتی و صفاتی سیده سکینه بنت
حسین بن علی کرم الله وجهه و سیده رقیه بنت علی مرتضی و مناقب سید مرتضی بلگرامی صاحب تاج العروس
شرح قاموس پرداخته و مناقب سیده زینب بنت جناب امیر علیه السلام و سیده فاطمه بنت حسین بن علی کرم الله وجهه
و سیده عایشه بنت امام جعفر صادق و سیده نفیسه بنت حسن انور بن زید ابلج بن امام حسن سبط و نیز مناقب
حسن انور مذکور و برادرش محمد انور و والد این هر دو زید مذکور نوشته و فصلی در مناقب زید شهید بن امام زین العابدین
بسته و از اهل بیت نبوت سید ابراهیم بن زید و حسین معروف بابی العلاء الحسینی را ذکر کرده و سیده ام کلثوم
بنت قاسم بن محمد بن جعفر صادق و سیده بنت محمد بن جعفر را ترجمه نگاشته و بصحت نسل طباطبا ابراهیم بن اسمعیل در
فصلی مفرد کلام کرده و ترجمه فاطمه بنت علی رضا قلمی نموده و ذکر اختلاف سنین موالید و وفیات هر یکی ازین ایمه بزیر
ترجمه او کرده و همچنین در دیگر کتب این فن آنقدر اختلاف در سالهای ولادت و وفات و مدت عمر و جز آن نوشته اند
و بعضی تصحیح بعض عام و بعض دیگر تصحیح عام دیگر کرده که اطمینان خاطر بر هیچ یکی ازانها چنانکه باید دست بهم نمیدهد
و بعضی این سنوات در عبارت تازی یا فارسی نوشته اند و بعضی در هندسه و امثال این مواضع محل تصحیف ست
و کذلک در وفیات دیگر اهل علم نیز این ماجرا رو داده الا ماشاء الله و لهذا جمعی در تحریر آن مسامحت کرده اند
و کیفما اتفق بر نقل یکی در روایت با اختلاف یا بدون آن قناعت نموده چه مقصود از تراجم اهل علم و ولایت دریافت
احوال صاحب ترجمه ست و آنکه وی در فلان قرن بود از مات نه خصوص شهور و ایام و اعوام و لهذا در مواضع بسیار
می نویسند که فلانی در حدود فلان سال بود و اگر یکی را بجمع چند نسخ طبقات و تطبیق یکی با دیگری رجحان سالی واضح
شود خوب ست والله اعلم و شیخ عبد الرحمن جامی رح را کتابی ست بنام نهاد شواهد النبوة لتقویة یقین اهل الفتوة در آن
پنج رکن متعلق بجناب رسالت مآب صلعم نوشته و در رکن ششم شواهد و دلائلی که از اصحاب کرام و ایمه اهل بیت بظهور
آمده نگاشته و در رکن هفتم شواهد تابعین و تبع ایشان از طبقه صوفیه ظاهر شده ضبط کرده سلسله را متصل ساخته ست
ایراد آن همه درین مختصر صورت ندارد زیرا که هیچو ماخذ مستدعی مجلدات مفرده ست و نیز کتب مشار الیها میسر ست
طالب در آن مطالعه می تواند کرد و بقدر عقل و فهم بر مقتضای خذ ما صفا و دع ما کدر ماشی میتواند شد درین رساله
همین قدر اشارت کافی ست و از برای قاصر همتان این جزو مختصر وافی زیرا که کمالاتی که تابعان را بواسطه متابعت
حاصل میشود شاهد کمال متبوع ست و کراماتی و فضائلی که از امت ظاهر میگردد از قبیل ظلال معجزات نبوت ست
لهذا درین مختصر بر ذکر جمعی خاص از اهل الله و اولیاء الله که ایمه سلوک و قدما راین ملوک و سلف این جماعه صعلوک اند

اکتفا رفت و بذکر اویس قرنی و حسن بصری تبرکا و تیمنا بدایت نموده آید زیراکه غالب سلاسل صوفیه صافیه منتهی میشوند بحسن و نهایت جمله خانواده های مشایخ عرب و عجم تا ایشان میرسد

اویس قرنی اصل او از یمن ست در باطن از باطن مصطفی صلعم استفاده کرده و در ظاهر نعمت از حضرت فاروق و مرتضی برده گفته اند در حدیث انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن اشارت ست بسوی او و در روایت عمر بن خطاب ست رضی الله عنه ان رسول الله صلعم قال ان رجلا یاتیکم من الیمن یقال له اویس لا یدع بالیمن غیر ام له قد کان به بیاض فدعا الله فاذهبه الا موضع الدینار او الدرهم فمن لقیه منکم فلیستغفر لکم و فی روایة قال سمعت رسول الله صلعم یقول ان خیر التابعین رجل یقال له اویس وله والدة وکان به بیاض فمروه فلیستغفر لکم رواه مسلم فی صحیحه در مرقات و لمعات گفته قرن بفتح قاف و راء بلادیمن ست و قرنی که میقات اهل نجد ست نزد طائفه آن بسکون راءست جوهری در تحریک را و نسبت اویس بسوی آن غلط کرده و چه اویس منسوب ست بسوی قرن بن رومان بن ناجیه بن مراد که یکی از اجداد اوست انتهی و در حدیث دلیل ست بر طلب دعا از اهل خیر و صلاح واگرچه طالب افضل بود و گفته اند امر بطلب استغفار از برای تطییب قلب او کرده و دفع توهم نموده از انکه وی تخلف کرد از حضور در حضرت نبوی صلعم زیرا که مانع او ازین حضور بر او بمادر بود و آمدن او نزد صحابه منافی آن نیست بجهت آنکه وی کسی را که خدمت مادرش کند و قائم بمونت او باشد نیافت و چون سعت دست داد متوجه شد بسوی صحابه و هم حدیث دلالت میکند بر آنکه اویس بهترین تابعین ست یعنی در کثرت ثواب نزد خدا و رنه امام احمد گفته که افضل تابعین سعید بن مسیب ست یعنی در معرفت علوم و احکام طیبی در خلاصه اصول حدیث گفته قال ابو عبد الله بن خفیف اهل المدینة یقولون افضل التابعین ابن المسیب و اهل الکوفة اویس و البصرة الحسن انتهی و حافظ ابن حجر عسقلانی در تقریب نوشته اویس بن عامر القرنی بفتح القاف والراء وبعدها نون سید التابعین روی له مسلم من کلامه انتهی شیخ عبد الحق دهلوی در اکمال فی اسماء الرجال بذیل ذکر اویس نوشته ادرك زمن النبی صلعم ولم یره بشرته و رأی عمر بن الخطاب و من بعده وکان مشهورا بالزهد والعزلة هکذا فی جامع الاصول و قد روی مسلم عن عمر بن الخطاب انه قال سمعت رسول الله صلعم یقول ان خیر التابعین رجل یقال له اویس الخ کما یجیئ فی اخر الکتاب و قد ذکرنا احادیث وردت فی مجیئه الی عمر و ملاقاته ایاه هناك و قالوا قتل اویس بصفین سنة سبع و ثلاثین انتهی شیخ فریدالدین عطار در تذکرة الاولیا و شیخ عبدالرحمن جامی در شواهد النبوة و شاه حبیب الصمد

قنوجی در مناقب الاولیاء ذکر وی و ذکر حسن بصری بر طریقۂ تصوف نوشته اند و حکایتها آورده والله اعلم بصحتها
وی گفته هرکه شیفتۂ خوش خوردن و لباس فاخر پوشیدن و با توانگران نشستن بود دوزخ از شهرگ او نزدیکتر ست و گفت
من عرف الله لایخفی علیه شيء گویند روزی بر مزبله میگذشت سگی او را انباح کرد گفت کل مما یلیك وانا اکل مما
یلیني فان انا جزت الصراط فانا خیر منك والا فانت خیر مني یافعی در حق وے گفته ؎

سقا الله قوما من شراب ودادہ | تهاموا به ما بین باد وحاضر
یظنهم الجهال جنوا وما بهم | جنون سوی حب علی القوم ظاهر
سقوا بکؤس الحب راحا من الهوی | فراحوا سکاری بالحبیب المسامر
یناجونه في ظلمة اللیل عندما | به قد خلوا منهم اویس بن عامر
شهیر بما فی حوی المجد والعلا | لنا فیه عالی الفخر عند التفاخر

حسن بن یسار بصری انصاری در تقریب گفته مولاهم ثقة فقیه فاضل مشهور وکان یرسل کثیرا و
یدلس قال البزار کان یروی عن جماعة لم یسمع منهم فیتجوز ویقول حدثنا وخطبنا یعنی قومه الذین
حدثوا وخطبوا بالبصرة هو راس اهل الطبقة الثالثة مات سنة عشرة ومائة وقد قارب التسعین انتهی
و شیخ عبد الحق در اکمال یسار را از سبی میسان گفته و نوشته که حسن مولای زید بن ثابت بود و قیل مولی جمیل بن
قطبه دو سال از خلافت عمریہ باقی بود که بمدینه متولد شد و بعد از قتل عثمان ببصره رفت و عثمان را دید و از وی شنید
و گفته اند که علی مرتضی را هم در مدینه دریافت اما در بصره پس روایتش از وی صحیح نشده و گویند طلحه و عایشه را
دید اما سماع او ازین هر دو بصحت نه پیوسته مگر از دیگر اصحاب همچو ابی بکره ثقفی وانس بن مالک و سمره بن
جندب و عمران بن حصین و ابی موسی و ابن عباس و جندب روایت دارد و از وی خلقی کثیر از تابعین روایت
نموده و بود کبیر الشان رفیع الذکر سر آورده در علم امام وقت خود در زهد و ورع و عبادت بماه رجب سنه ۱۱۰
بگذشت کذا فی جامع الاصول والکاشف و بعض نقاد گفته اند کان یدلس فیقول عن فلان ولم یکن سمع
منه لکن ابن المدینی گفته مرسلاتش که از ثقات روایت میکند صحاح اند انتهی در مناقب الاولیاء گفته وی پیر
چهارده خانواده ست زیرا که حبیب عجمی و عبد الواحد بن زید خلیفه رشید وی بودند نه خانواده بواسطه حبیب
بدو متوسل شدند و پنج خانواده بواسطه عبد الواحد و گفته مالک دینار خلیفه حسن ست در مواهب لدنیه گفته آنچه
ذکر میکنند که حسن بصری خرقه از علی بن ابیطالب پوشید ابن دحیه و ابن الصلاح گفته اند باطل ست شیخ الاسلام

حافظ ابن حجر گفته لیس في شيء من طرقها ما یثبت ولم یرد في خبر صحیح ولا حسن ولا ضعیف انه صلعم البس الخرقة علی الصورة المعتادة بین الصوفیة لاحد من الصحابة ولا امر احدا من الصحابة بفعلها وکل ما یروی صریحا في ذلك فهو باطل قال ثم ان من الکذب المفتری قول من قال ان علیا البس الخرقة الحسن البصري فان ائمة الحدیث لم یثبتوا للحسن من علی سماعا فضلا عن ان یلبسه الخرقة وکذا قال الدمیاطي والذهبي والعلائي والمغلطائي والعراقي والحلبي وغیرهم مع کون جماعة منهم لبسوها والبسوها تشبها بالقوم نعم ورد لبسهم لها مع الصحبة المتصلة الی کمیل بن زیاد وهو صحب علي بن ابي طالب رضي الله عنه من غیر خلف في صحبته له بین ائمة الجرح والتعدیل وفي بعض الطرق اتصالها باویس القرني وهو اجتمع بعمر وعلي وهذه صحبة لا طعن فیها وکثیر من السادات تکتفی بمجرد الصحبة کالشاذلیة وابو اسحق المبتوئي والشیخ یونس العجمي یجمع بین تلقین الذکر واخذ العهد واللبس وله في ذلك رسالة انتهی وشیخ عبد الله عیدروس باعلوی درکتاب الخرقة از غزالی در احیاء نقل کرده که چون جناب مرتضوی قصاص را از مسجد بیرون کرد حسن بصری را اخراج نمود واین دلیل ست برآنکه حسن علی را دیده وسیوطی سماع او از علی ثابت کرده وگفته اثبته جماعة وهو الراجح عندي بوجوه انتهی واین وجوه را شیخ محمد یحیی الهٰ آبادی معروف بشاه خوب الله در رساله عربیه خود که از برای شیخ عبدالکریم بصري خلیفه خود نوشته نقلا عن السیوطي ایراد کرده ولکن اکثر این وجوه نزد عارف بکیفیت استدلال مخدوش ست ومع ذلک حاصل آن رویت وروایت حسن از علی ست نه الباس خرقه آری جمهور صوفیه الا ما شاء الله تعالی قائل اند بهر دو واز برای آن سلسلهٔ متصله ذکر میکنند ولکن درین باب اعتماد بر خواص محدثین ست نه بر قول صوفیه وقول عامه علما خواه محدث باشند یا فقیه یا از اهل سلوک واز ین جنس ست اثبات بیعت وخرقه از برای او از علی مرتضی که در رساله فخر الحسن نموده وبالجمله تا ثبوت رویت ولبس خرقه بطریق نقادان علم حدیث بپایهٔ صحت نرسد اثبات جماعهٔ کثیر چیزی نیست واگر ثابت هم شود غایتش آن بود که فعل صحابی ست وآن نزد محققین اهل اصول حجت نیست والله اعلم بالصواب وحرف استوار درین باب قول بعض ائمه تصوف ست که لیس الاعتبار بالخرقة انما الاعتبار بالحرقة در انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفت الحسن البصري ینسب الی سیدنا علي رضي الله عنه عند اهل السلوك قاطبة وان کان اهل الحدیث لا یثبتون ذلك وقد نصر الشیخ احمد القشاشي لاهل السلوك بكلام واف شاف في

کتاب العقد العزیز فی سلاسل اهل التوحید انتهی وکذلک غیرہ فی غیرہ والظن وان کان حسنا بهم لکن لا یبعد ان یکون اثباته مبنیا علی روایة الحسن مدلسا کما مر والمشایخ یصدقونه فیما روی ونسب وکثیرا ما یقع الصالحون الغافلون فی امثال تلک الاحوال والله سبحانه وتعالی اعلم بحقیقة الحال والقال وی گفته گوسفند از آدمی آگاه ترست که او را آواز شبان از چرا باز دارد و آدمی را کلام خدا از ناشایسته مانع نشود و گفت مرد را صحبت بدان بدگمان کند به نیکان و گفت علامت اخلاص مساوی داشتن مدح و ذم و در نظر نداشتن اعمال نیک خود و واجب ندانستن ثواب آنست

حبیب عجمی در ریاضت و مجاهده یکتا بود و در ولایت و مشاهده بی همتا صاحب خانواده ست امام شافعی وامام احمد گفتند جاهل چه نقیری می کند چیزی از حبیب بپرسیم شافعی منع کرد و احمد پرسید هر که را یکی از پنج نماز فوت شد ونمیداند که کدام فوت شد چه کار کند حبیب گفت هذا قلب عن الله غافل فلیؤدب بقضاء الکل

محمد واسع قدس سره مردی از چگونگی احوال او پرسید گفت کسی که عمرش می کاهد و گناهش می افزاید چگونه بود یکی او را گفت صوف چرا پوشیدی خاموش گشت گفت جوابم بده گفت اگر بگویم که از زهد ستایش خود کرده باشم و اگر گویم که از بی چیزی شکایت از حق باشد وی گفته فرخنده کسی که بامداد گرسنه برخیزد و شبانگاه گرسنه بخسپد و با این راضی از خدا باشد و گفته نگاهداشتن زبان از عیب و غیبت دشوار ترست از نگاهداشتن درم و دینار شخصی از و وصیت خواست زهد فرمود که پادشاهی دنیا و آخرت ست

ابو حازم مدنی هشام بن عبد الملک از و پرسید که بچه چیز درین امر که درانم نجات یابم گفت هر چه ستانی از وجه حلال ستانی و بمصرف نیک رسانی گفت این از که آید گفت از کسیکه نجات خواهد وی گفته همه در دو چیز یافتم یکی آنچه نصیب من ست هر چند از و بگریزم بمن میرسد دوم آنچه دیگران راست هر چند جهد کنم بآن نرسم و گفت از دعا محروم بودن دشوار ترست از اجابت محروم بودن

داؤد طائی شاگرد امام ابو حنیفه کوفی ست رح در انواع علوم بهره تمام داشت ابراهیم ادهم را دیده ست یکی از وی وصیت خواست گفت اگر سلامت خواهی وداع دنیا کن و اگر کرامت خواهی تکبیر بر آخرت گوی یعنی از هر دو بگذر تا بحق رسی او را گفتند چرا نکاح نمیکنی گفت مومنه را فریفتن نتوانم اگر کار او کنم از خدا باز مانم و اگر کار خدا کنم او را فریفته باشم معروف کرخی گفته هیچکس را ندیدم که دنیا و اهل دنیا را خوار تر از داؤد دیده است هر گاه یکی از اهل دنیا را میدیدی گفت هر چند دل را می شوییم تغیر می یابم دنیا و اهل دنیا را در چشم او مقدار نبود

یکی در روی می نگریست گفت ندانی که چنانکه بسیار گفتن کراهیت ست بسیار نگریستن هم کراهیت باشد کسی او را گفت مرا وصیتی کن گفت صم عن الدنیا وافطر عن الاخرة دیگری وصیت خواست گفت زبان نگاه دار گفت زیادت کن گفت از خلق تنها باش واگر توانی دل از ایشان بردار گفت زیاده کن گفت از جهان باید که بسنده کنی بسلامت دین چنانکه اهل جهان بسنده کرده اند بسلامت دنیا دیگری گفت مرد کان منتظر تواند

ابو هاشم صوفی قدس سره اول کسیکه مسمی بصوفی گشت او بود ونخستین خانقاهی که بنا شد در رمله برای او بود اصلش از کوفه ست ومسکن شام وی گفته لقلع الجبال بالابرة ایسر من اخراج الکبر من القلوب

سفیان ثوری از اصحاب مذاهب متبوعه بود محدث جلیل وعارف نبیل ست علم را با سلوک یکجا داشت ومیگفت آدمی را به از سوراخی نیست که دران بخزد واز مردم پنهان گردد هذا زمان السکوت ولزوم البیوت گفت طعام لذیذ وغیر لذیذ بیش از ان نیست که از لب بحلق رسد این قدر صبر کنید که از گلو فرو رود وچیزی که باین زودی بگذرد دران صبر میتوان کرد وگفت ای اهل حدیث زکوة احادیث بدهید از دویست حدیث که بشنوند پنج بعمل آرید گفت درویشی که گرد توانگر گردد مرائی ست وچون نزد سلطان رود دزد ست وگفت هرکه خود را افضل از دیگری بداند متکبر ست

عبد الله بن مبارک ترجمهٔ ایشان در اتحاف النبلا بذیل علما حدیث مرقوم ست ودر بستان المحدثین و ابن خلکان ودیگر کتب سیر مذکور عالم عابد بود وعارف کامل درکتب سنت روایات بسیار از وی آمده وی آخر وقت همه اموال را در راه خدا صرف ووقف نمود گفتند دختران داری کارسازی ایشان چه کردی گفت بکارساز حقیقی سپردم وهو یتولی الصالحین وی گفته دوای دل بیمار از مردم کناره گرفتن ست وبزرگترین خلق حقیر تر بنفس خود ست وکسب کردن مانع توکل نیست وتقرر خوف در دل دائم مراقب بودن ست

احمد بن عاصم قدس سره از کثرت فراست وکشف قلب ملقب بجاسوس القلوب گشت مرید حارث محاسبی فضیل عیاض را دیده بود وی گفته راجی تر بنجات ترسناک تر ست بر نفس خویش که مبادا ناجی نباشد وگفت رجا آنست که نعمتی که باو رسد الهام شکر یابد وگفت یقین نوری ست در دل که بآن مشاهدهٔ امور آخرت کند و حجابها که ما بینهاست بسوزاند

فتح موصلی قدس سره از مشایخ موصل بود همواره دستهٔ کلید بطریق بازرگانان باخود میداشت تا کسی براحوال او اطلاع نمی یافت درویشی گفت باین کلید ها چه میکشائی گفت در خورسندی حق وی گفته چنانکه بیمار از بازگرفتن

آب وطعام بہلا کی رسد ہمچنان دل سالک از باز گرفتن علم وسخن مشایخ بمیرد

شاہ شجاع کرمانی یحیی بن معاذ وابو تراب نخشبی را دیدہ بود قبامی پوشید ابو حفص چون او را دید گفت وجدت فی القبا ما طلبت فی العبا عمری دراز نخفت یکبار کہ خوابش بربود حق سبحانہ وتعالی را بخواب بدید ؎

سحر کرشمۂ وصلش بخواب میدیدم | زہی مراتب خوابی کہ بہ زبیداریست

در مناقب الاولیا گفتہ علما را سلام دیدار خدا در دنیا بخواب جائز داشتہ اند شاہ بآرزوی آن نعمت ہرجا کہ گذشتی بخواب رفتی ؎

شب شراب خرابم کند بہ بیداری | اگر بروز حکایت کنم بخواب رود

وی گفتہ فقر سر حق ست نزد بندہ تا نگہدار د امین ست چون فاش کند خائن گردد گویم درین معنی ست آنچہ گویندہ گفتہ ست ؎

ومستخبر عن سر لیلی کتمتہ | بعمیاء عن لیلی بعین یقین

یقولون اخبرنا فانت امینہا | وما انا ان اخبرتہم بامین

وی اصحاب خود را میگفت از کذب وغیبت حذر کنید باقی ہرچہ خواہید بکنید وی از اولاد ملوک بود گفت من غض بصرہ عن المحارم وامسک نفسہ عن الشہوات وعمر باطنہ بدوام المراقبہ وظاہرہ باتباع السنۃ لم یخطأ لہ فراستہ

ذوالنون مصری شاگرد امام مالک بودہ ومذہب وی داشتہ وموطا از وی سماع نمودہ وفقہ خواندہ بود از طبقۂ اولی ست پیشین کسی بود کہ اشارات بعبارات آورد واز ین طریق سخن گفت چون جنید پدید آمد این علم را ترتیب نہاد وکتب ساخت چون شبلی آمد این علم را بر سر منبر برد وآشکارا کرد ذوالنون گوید اخفی الحجاب واشدہ رویۃ النفس وتدبیرہا گفتہ التفکر فی ذات اللہ جہل والاشارۃ الیہ شرک وحقیقۃ المعرفۃ حیرۃ توفی رح فی ۲۴۵ گویند وی جوانی را در طوافگاہ بغایت لاغر دید درمی پیش او نہاد آن جوان گفت این گرسنگی بہزار درست زر خریدم تو میخواہی کہ بیکدرم بفروشم وی گفتہ مسلمانی از پیرزنی وسقای آموختم وقتی کہ مرا بستہ پیش خلیفہ می بردند پیرزنی گفت از و نترسی کہ او ہیچ کردن نتواند تا خدا نخواہد سقائی مرا آب داد عزیزی دیناری پیش او نہاد گفت جوانمردی نیست از اسیران گرفتن ذوالنون گفتہ پیرزنی را از غایت محبت پرسیدم گفت ای بطال محبت را غایت کجا کہ محبوب را غایت نیست گویم ولقد در القائل ؎

شربت الحب کاسا بعد کاس | فما نفد الشراب ولا رویت

وی گفته مردم تا ترسناک باشند در راه اند و چون از ترس بر آمدند گمراه گفت خود را پیش و پس مفرست یعنی از
از گذشته و آینده اندیشه مکن نقد وقت را باش

معروف کرخی از طبقهٔ اولی ست و از قدما مشایخ استاد سری سقطی ست پدرش فیروز نام داشت وقیل
ابن علی الکرخی گویند بر دست امام علی بن موسی رضا مسلمان شد مولی بود از وی معروف پدید آمد وی گفته صوفی
اینجا مهمان ست تقاضای مهمان بر میزبان جفاست مهمان که با آداب بود منتظر بود نه متقاضی ...... ؎

مشکل سرو کاری ست که با وعدهٔ معشوق　　صابر نتوان بود و تقاضا نتوان کرد

گویند چون بمکتب رفت استاد گفت بگو ثالث ثلاثة معروف گفت قل هو الله احد استاد سیاست نمود وی بگریخت
و بخدمت امام علی رضا آمد و بنعمت ظاهری و باطنی مستفیض گشت گفت انچه از دنیا بر دل شما آید سجده آنرا باشد نه خدا را
گفت من براهی بسوی خدا امید انم که از کس چیزی نخواهی و چیزی نباشد که بکسی بدهی یکی از وی وصیت خواست
گفت احذر ان لا یراک الله الا في زي مسكين وگفته المحبة ليست من تعليم الخلق انما هي من مواهب الحق
وفضله در سنه مائتین از دنیا برفت سعدی شیرازی گفته ؎

شنیدم که در کرخ تربت بسی ست　　بجز گور معروف معروف نیست

اما جامی قبر او را در بغداد نوشته

ابو سلیمان دارائی از مشایخ قدما شام ست ملقب بریحان القلوب قبرش در قریه داره ست که دهی از دهها
دمشق بود در سنه ۲۱۵ برد وی گفته ربما ينكت الحقيقة في قلبي اربعين يوما فلا اذن لها ان تدخل فيه الا
بشاهدين الكتاب والسنة وگفته هرچه ترا از حق مشغول کند بر تو شوم ست و هرچه خوی تو با سباب کند
دشمن تست و هر نفس که در غفلت بر آید بر تو داغ ست وگفته ابلغ الاشياء فيما بين الله وبين العبد المحاسبة
مردی پیش او ذکر معصیت کرد زار بگریست وگفت بخدا که در طاعت چندان آفت می بینم که حاجت معصیت نیست
وی گفته لکل شيء صدأ وصدأ نور القلب الشبع وهم وی گفته من اظهر الانقطاع الى الله فقد وجب عليه
خلع ما دونه من رقبته احمد جواری که مرید او بود گفت شبی در خلوت نماز گذاردم راحت عظیم یافتم شیخ گفت
ضعیف مردی که در خلا دیگری و در ملا دیگر

داؤد بن احمد برادر ابو سلیمان مذکور ست از وی پرسیدند چه گوئی در دلی که آواز خوش در وی اثر کند گفت
آن دل ضعیف و بیمار بود او را معالجه باید کردن

ابراهیم خواص از متاخران ست چنین می سراید ؎

لقد وضح الطریق الیک حقا	فما احد بغیر الله یستدل
فان ورد الشتاء فانت کهف	وان ورد المصیف فانت ظل

شقیق بلخی از مشاهیر متوکلان ست در زهد و عبادت قدمی راسخ داشت و در انواع علوم کامل بود تصانیف بسیار گذاشت پیری پیش وی آمد و گفت گناه بسیار کرده ام میخواهم که توبه کنم گفت دیر آمدی گفت زود آمدم هرکه پیش از مرگ آید زود آمده باشد شقیق گفت نیک آمدی و نیک گفتی نوشته اند که شقیق باراده حج ببغداد آمد هارون رشید ازو پندی خواست گفت اگر در بیابان از تشنگی جان بلب شوی و آبت ندهند مگر به نیمه مملکت گفت بخرم گفت چون بخری و بخوری و مثانه ات به بندد و بول فرو نیاید و دوایت ندهند مگر به نیمه دیگر گفت بدهم گفت پس چه نازی برین خلافت که بهایش کوزه آبی ست که برآید به پیشابی هارون بگریست و او را باعزاز تمام رخصت نمود گویند وی ابراهیم ادهم را گفت شما معاش چگونه میکنید ———— گفت چون می یابیم شکر میکنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم گفت سگان خراسان همچنین میکنند ابراهیم گفت شما چون می کنید گفت چون می یابیم ایثار میکنیم و چون نمی یابیم شکر مینمائیم ابراهیم بوسه بر سرش داد و گفت استاد توئی و در کتاب سیر السلف این حکایت عکس اینجا آورده والله اعلم

حارث محاسبی از طبقه اولی ست عم جنید بغدادی ست وی گفته خوف آنست که هر فعلی و حرکتی که از وصادر شود گمانش آن بود که در آخرت بآن ماخوذ خواهم شد و گفت کسی که نماز او را ببیند و او بدان شاد شود متوقف بودم که نماز او باطل ست یا نه اکنون غالب ظن من آنست که باطل ست گفت اهل محاسبه را ده خصلت ست که بآنها بر نفس غالب می باشند اول سوگند نخوردن راست باشد یا دروغ دوم دروغ نگفتن سوم هیچکس را بد نگفتن چهارم ایفاء وعده نمودن پنجم در حق کسی دعاء بد نکردن ششم گواهی بشرک و نفاق و کفر کسی ندادن هفتم قصد معصیتی بظاهر و باطن نکردن هشتم بار خود بر کسی نیفگندن و اندک یا بیش بار مردم بر داشتن نهم طمع از خلق بریده داشتن دهم همه کس را بهتر از خود دانستن میگوید من صحح باطنه بالمراقبة والاخلاص زین الله ظاهره بالمجاهدة واتباع السنة و نیز گفته من لم یهذب نفسه بالریاضات لا یفتح له السبیل الی سنن المقامات و هم وی گفته صفة العبودیة ان لا تری لنفسک ملکا و تعلم انک لا تملک لنفسک ضرا و لا نفعا

سری سقطی استاد جنید و شاگرد معروف ست و اول کسیکه در بغداد سخن حقائق گفت او بود اکثر اولیاء عراق

مریداو پند میگویید من تزین للناس بما لیس فیه سقط من عین الله عزوجل باری در طرطوس بیمار شد جمعی از گران جانان بعیادت آمدند و چندان نشستند که آزار یافت چون رفتن خواستند دعا طلبیدند دست برداشت و گفت اللهم علمنا کیف نعود المرضی و هم وی گفته اللهم من شغلنی عنک فاشغله عنی جنید گفت روزی سری سقطی بسیار میگریست ازین حال پرسیدم گفت کوزه در هوا آویختم تا آب سرد شود حوری زیبا دیدم گفتم از ان کیستی گفت از آن کسی که کوزه در هوا ندارد گویم در قرآن کریم ست ولتسالن یومئذ عن النعیم سری گفته دنیا همه فضول و بیکارست الا پنج چیز نانی که سد رمق بکند و آبی که تشنگی نشاند و لباسی که عورت پوشد و خانه که دران گنجد و کاری که بدان عمل کند و گفت معصیتی که از شهوت خیزد امید آمرزش توان داشت و انچه از کبر خیزد امید مغفرت نیست که نافرمانی ابلیس از کبر بود و زلت آدم از شهوت گویم مصداق شق اول ست قوله تعالی واذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم و بئس المهاد و گفت علامت استدراج کوری از عیوب نفس خودست و گفت عارفان آفتاب اند که بر همه تابند و زمین وشند که بار همه کشند و آب نماد ند که حیات دلها اند و آتش رنگ اند که ظلمت غفلت بزدایند

ابو حفص حداد آهنگری میکرد روزی نابینای این آیت خواند و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون حالی بر وستولی گشت چون بهوش آمد دکان را تصرف ساخت و آهن بینداخت و گفت میخواستم که این کار بگذارم نگذاشتم تا که مارا از ما بستند در همسایه او محدثی درس حدیث می گفت گفتند چرا استماع نمیکنی گفت سی سال ست که داد یکحدیث را دادن نمیتوانم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه معاصر جنید و شبلی بود وی گفته ایثار آنست که نصیب دیگران را بر نصیب خود مقدم دارد در نصیبهای دنیوی و اخروی و گفت هر که خود را در همه احوال متهم ندارد و مخالفت هوا نکند مغرورست و گفت خوف چراغی ست در دل که خیر و شر بنماید و گفت هر که بدهد و نستاند نیم مردست و هر که ندهد و بستاند هیچ ست و گفت معاصی برید کفرست چنانکه زهر برید مرگ و گفت نابینا آنکه خدا را باشیا بیند و اشیا را بخدا نه بیند و گفت وقت نزع شکسته دل باید بود بر تقصیرهای خویش گفتند دنیا را چرا دشمن داری گفت از انکه هر ساعت بگناهی دیگر اندازد گفتند اگرچه دنیا بدست اما توبه نیک ست و آن در دنیاست گفت بلی اما صدور گناه یقین ست و قبول توبه بشک گفتند عبودیت چیست گفت گذاشتن انچه باتست

احمد بن خضرویه بلخی از وی وصیت خواستند گفت امت نفسک حتی تحییها و هم وی گفته الطریق

واضح والحق لائح والداعي قد اسمع فما التحير بعد هذا الامر الجلي وی مرید حاتم اصم و مصاحب ابا یزید بسطامی ست
بزی سپاهیان جامه می پوشید ابو حفص حداد گفت اگر احمد نبودی فتوت و مروت ظاهر نشدی عیال او فاطمه که
دختر ناظم بلخ بود در ریاضت و طریقت برهانی بود بایزید گفته هر که خواهد مردی را در لباس زنان ببیند گو فاطمه را
به بیند احمد گفته نفس را هیچ آرزو نمیرسانیدم تا که آرزوی جهاد کرد دانستم که طاقت صوم ندارد گفتم بشرطیکه روزه
نگشاییم قبول کرد پنداشتم که شب بیداری نمی تواند گفتم بشرطیکه شب قائم باشم پذیرفت دریافتم که عزلت نمیخواهد گفتم
بشرطیکه با خلق نیامیزم پسندید بنالیدم بخدا و ندا از مکرش آگاه کن اقرار نمود که مرا هر روز بخلاف مراد صد بار میکشی
خواستم که بجهاد روم تا یکبارگی کشته شوم از تو برهم و ترا بشهادت مشتهر کنم گفتم سبحان الله چنان نفس آفریده ست که در حیات
هم منافق ست و در ممات هم پنداشتم که راه طاعت می پوئی ندانستم که زنار میجوئی

یحیی بن معاذ رازی از طبقه اولی ست بسطی با قبض آمیخته و رجا غالب داشت وی گفته فردا ایمن تر ست
هر که امروز ترسنده تر ست گفت هر که شرم کند از خدا وقت طاعت شرم کند خدا از عذاب معصیت گفت
حیای بنده حیای ندم ست و حیای حق حیای کرم میگوید انکسار العاصين احب الي من صولة المطيعين
او را گفتند قومی میگویند که ما بجائی رسیده ایم که ما را نماز نباید کرد گفت آری رسیده اند اما بدوزخ رسیده صدق
المحبة العمل بطاعة المحبوب و گفته زاهدان غربا دنیا اند و عارفان غربا آخرت و حقیقت محبت آنست
که ببر نیفزاید و بجفا نکاهد گفت کرم خدا در آفریدن دوزخ ظاهر تر ست از آفریدن بهشت که اگر دوزخ نبودی
یک تن به بهشت نرسیدی گفت دنیا دکان شیطان ست هرگز از وی چیزی ندزدی که از تو بستاند و ترا شرمسار کند
و گفت دینار و درم مار و کژدم اند تا افسون نیاموزی دست بران مکن گفتند مردم ترا غیبت می کنند گفت اگر
خدا مرا بیامرزد از گفتن پروا ندارم و رنه آنچه گویند سزاوارم

ابو یزید بسطامی از طبقه اولی ست از اصحاب رای بوده یعنی قیاس و اجتهاد لکن وی راه و لایتی گشاد که مذهب
دران پدید نیامد جنید بغدادی گفته بایزید در میان ما همچو جبریل در میان ملائکه ست و نهایت جمله سالکان بدایت
میدان بایزید ست جد بایزید مغ بود و پدرش یکی از اکابر بسطام وی خادم امام جعفر صادق ست احرام کعبه
بست خلق بسیار عقب وی روان شد گفت خدایا مرا بسبب خلق از خود محجوب مگردان و بعد از نماز بامداد بطریق
حکایت این آیه تلاوت کرد لا اله الا انا فاعبدونی گفتند دیوانه ست و برگشتند پرسیدند بنده کی بکمال رسد
گفت چون عیب خود بشناخت و تهمت از خلق برداشت گفتند عمر تو چندست گفت چار سال از انکه هفتاد سال

در حجاب بودم گفتند بر آب میروی گفت چوب هم میرود گفتند بر هوا میروی گفت مرغ هم میرود گفتند شب بکعبه میروی گفت جادوی هم پدماوند میرسد گفتند پس کار مردان چیست گفت دل نبستن بجز خدا بزرگی اورا بخواب دید واز کیفیت سوال منکر نکیر پرسید گفت چون سوال کردند گفتم باز گردید او را بپرسید که اگر من صد بار بگویم که او خداوند منست تا او مرا بنده نداند فائده نبود شیخ الاسلام ابو اسمعیل انصاری هروی گفته بایزید فراوان دروغها بسته اند یکی آنست که بر آسمان شدم خیمه زدم بر عرش از الفاظ اوست الٰهی ما ذکرتك الا عن غفلة وماخدمتك الا عن فترة گفت خدا را در خواب دیدم گفتم راه بتو چون ست فرمود از خود گذشتی رسیدی یکی پس از مرگ در خوابش دید پرسید حال تو چیست گفت مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویشی بدرگاه ملک شود وی را نگویند چه آوردی گفتند راست میگوید از وی باز شوید

ابو حفص حداد شیخ ملامتیه بود از طبقهٔ اولی ست می گفت هر که در هر وقت افعال واحوال واقوال خود را بمیزان کتاب وسنت نسنجد وخواطر خود را متهم ندارد وی را از جملهٔ مردان نمی شمریم وهم وی گفته الفتوة اداء الانصاف وترك مطالبة الانتصاف

حمدون قصار امام اهل ملامت بود این طریق را در نیشاپور وی نشر کرد میگوید من نظر فی سیر السلف عرف تقصیره وتخلفه عن درجات الرجال وهم وی گفته من رایت فیه خصلة من الخیر فلا تفارقه فانه یصیبك من برکاته شیخ الاسلام هروی گفته ملامت نه آن بود که کسی به بیحرمتی شریعت کاری بکند تا او را ملامت کنند ملامت آن بود که در کار حق سبحانه وتعالی از خلق باک نکند گویم این تفسیر ملامت مطابق آیهٔ شریفه ست لا یخافون فی الله لومة لائم وی گفته بر جوی نیشابور بنوح عیار گفتم جوانمردی چیست گفت آن من خواهی یا آن خود گفتم هر دو بگو گفت آن من آنست که قبا بدر کنم و خرقه در فکنم و کار خرقه پوشان کنم و آن تو آنست که خرقه بدر کنی تا خلق بتو و تو بخلق فریفته نشوی اول حفظ شریعت ست وثانی حفظ حقیقت اکابر نیسابور التماس موعظت کردند گفت دلم هنوز متعلق بجاه ست اثر نکند و روا نیست کسی را که صلاحیت ندارد گفتند صلاحیت چیست گفت هر سخن که گوید محتاج بباز دیگر نباشد و فکر نکند که دیگر چه گوید چه بخشش از غیب آید خود را در میان نه بیند گفت هر که نفس خود را بدتر از نفس فرعون نداند متکبر ست وگفت تواضع آنست که هیچکس را احتیاج خود نه بینی نه در انجهان و نه درین جهان

عبید الله حبیق مولدش کوفه بود و منزلش انطاکیه فتح موصلی گفت نخست که او را دیدم گفت ای خراسانی

آدمی را چهار چیز ست چشم و زبان و دل و هوای نفس این چهار را از انچه نشاید نگهدارد والا خاک بر سر کن که آماده شقاوتی وی گفته خدا تعالی دل را برای ذکر آفریده ست چون با نفس قرین گشت موضع شهوت گردید و گفت شهوت از دل نرود مگر از خوفی که بیقرار کند یا از شوقی که بی آرام نماید و گفته هیچ حالی از احوال مستغنی از صدق نیست و صدق از همه مستغنی ست

احمد مسروق جامع بود میان علم ظاهر و باطن وی گفته درخت معرفت را آب فکر دهید و درخت غفلت را آب جهل و درخت توبه را آب ندامت و درخت محبت را آب موافقت

ابراهیم بن داؤد قدس سره از قدما مشایخ و از اقران جنید ست وی گفته معرفت اثبات حق ست و هم وی گفته قدرت آشکار ست و چشمها کشاده لکن دیده ضعیف ست طاقت مشاهده ندارد و گفت درویشان را مراعات ادب دقتی ست که از حقیقت بعلم آیند و گفت ما دام که دل را از اغراض کونی خطرے بود نزدیک خدا او را خطری نبود

یوسف اسباط قدس سره صاحب محاسبه و مراقبه بود از برگ خرما زنبیل بافتی و از ان قوت کردی وی گفته که قرآن خواند و دنیا برگزیند او استهزا کننده ست گفتند تواضع چیست گفت هرچه بینی از خود بهتر دانے گفت صدق را علامات ست راست داشتن دل با زبان و موافق بودن قول با فعل و گذاشتن طلب محمدت و ریاست

ابو عثمان نهرجوری قدس سره جنید را دیده بود همواره در مجاهده می بود و یک لحظه نمی آسود گفت دنیا دریاست کناره او آخرت و کشتی تقوی و مردم مسافر گفتند تصوف چیست گفت تلك امة قد خلت لها ما كسبت

سمنون محب محبت را بر معرفت تقدیم و ترجیح میدهد و گوید اصل راه محبت ست و باقی فرع اوست و او خود را سمنون کذاب میگفت او را در عرب بوعظ تکلیف دادند هیچکس را مستمع قابل ندید رو بقنادیل کعبه گردانید و گفت سخن محبت بشما می گویم قنادیل متحرک شدند و پاره پاره گشتند گویم حق تعالی در قرآن مجید فرموده لو انزلنا هذا القران على جبل لرايته خاشعا متصدعا من خشية الله پس حرکت و ریزه شدن قندیل دور از منقول و معقول نیست وی گفته محبت را برنج و بلا مقرون کردند تا هر سفله دعوی محبت ما نکند و گفت فقیر آنست که بفقرا انس گیرد چنانچه جاهل بنقد و فقیر از نقد چنان گریزد که جاهل از فقر

ابوالحسین قوشنجی در قوشنج بزندقه مطعون گشت ازانجا به نیشاپور رفت گویند براهی میرفت ترکی ازعقب او گردنی بزد و بگذشت مردم گفتند این فلان بزرگ ست بمعذرت پیش آمد گفت تو فارغ باش ازانجا که آمده ست بی خطاست عزیزی پرسید چگونه گفت چگونه باشد کسی که دندانش از خائیدن نعمت فرسوده و کند گشته و زبانش در شکایت تیز تر گفتند ایمان و توکل چیست گفت آنکه لقمه از پیش خود خوری ولقمه خود بآرام دل نخائی و بدانی که انچه تراست از تو فوت نشود

علی بن سهل اصفهانی از طبقهٔ ثانیه ست با جنید بغدادی هم مراسلات بود وی گفته گمان مبرید که مرگ من همچو مرگ یکی از شماست که بیمار می شوید و مردم عیادت می کنند بلکه همین که مرا بخوانند اجابت کنم روزی براهی میرفت لبیک گفت و سر بنهاد ابوالحسین گفت شیخا لا اله الا الله بگو تبسم کرد و گفت بمن میگوئی بعزت او که میان من و او نیست مگر یک حجاب ؎

حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم | خوشا دمی که ازین چهره پرده بر فکنم

وی گفته هر که پندارد که نزدیکتر ست او دورتر ست چنانچه آفتاب بر روزنی تابد و ذرها پدید آید کودکان مشت ازان پر می کنند چون باز کنند هیچ نه بینند کل ماخطر ببالک فهو اعلی من ذالک گفت از آدم تا خاتم همه از دل میگویند و من میخواهم که کسی بمن بگوید که دل چیست و چگونه ست و نمی بینم وی گفته التصوف التبری عمن دونه والتخلی عمن سواه از وی حقیقت توحید پرسیدند گفت قریب من الظنون بعید من الحقائق

وانشد لبعضهم

فقلت لاصحابي هي الشمس ضوءها | قريب ولكن في تناولها بعد

ابوالحسن باروسی استاذ قصار مذکور ست واز قدما مشایخ نیشاپور وی گفته لا یظهر علی احد شیء من نور الایمان الا باتباع السنة ومجانبة البدعة وکل موضع تری فیه اجتهادا ظاهرا بلا نور فاعلم ان ثمه بدعة خفیة وگفته نماز بسیاری بینم و روزه فراوان اما از نور ایمان چیزی نیست وگفت تاریکی ظاهر از تاریکی باطن ست

منصور عمار از حکما مشایخ ست تولدش در مرو بود و توطنش در بصره کاغذی که بسم الله الرحمن الرحیم برو نوشته بود در راه دید و جای پاک ندید تا بنهد لاجرم بخورد در خواب شنید حرمتی که بنام ما کردی در حکمت بر تو گشادیم هارون رشید از وی پرسید عاقل ترکیست و جاهل ترکدام گفت مطیع ترسناک

عاقلتر ست و عاصی امین جا ہلتر وی گفتہ مردم عارف بخود اند یا عارف بخدا آنکہ عارف بخود بود کار رش
مجاہدہ و تطہیر باطن بود و کار عارف بخدا طلب رضا و خوشنودی خدا ست رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ پس از
مرگ ویرا بخواب دیدند گفتند حال تو چیست گفت مرا بنواختند و در آسمان ہفتم منبر نہادند و مرا گفت بر و انجا
از من میگفتی اینجا با من بگوی و با دوستان و فرشتگان من می باش

احمد انطاکی از طبقۂ اولی ست گفتہ امام ہر عمل علم ست و امام ہر علم عنایت و ہم گفتہ او تعالی میگوید
انما اموالکم و اولادکم فتنۃ و نحن نستزید من الفتن و گفتہ وافقنا الصالحین فی الجوارح و خالفناهم
فی الھمم و گفتہ اعمل علی ان لیس فی الارض احد غیرک ولا فی السماء واحد غیرہ

محمد بن منصور طوسی صوفی ست و محدث استاد عثمان بن سعید دارمی او را از حقیقت فقر پرسیدند گفت
السکون عند کل عدم والبذل عند کل وجود و گفتہ یحتاج المسافر فی سفرہ الی اربعۃ اشیاء علم
یسوسہ و ذکر یونسہ و ورع یحجزہ و یقین یحملہ

علی علکی ازین طائفہ بودہ و در مکہ مجاور شدہ وی گفتہ من رضی من الدنیا بالدنیا فھو ملعون ومن رضی
من العلم بالعلم فھو مفتون ومن رضی من الزھد بالثناء فھو محجوب ومن رضی من الحق بشیٔ مادون
الحق کائنا ما کان فھو طاغ و از مناجات اوست الٰہی ما را بر آگاہی فرو مگذار کہ آگاہی ہمہ شغل ست و درد و تشویر
بند کہ دانش ہمہ در دست و بندہ تا با خود ست چوب خشک و آہن سرد ست

حاتم بن عنوان اصم از طبقۂ اولی ست جنید بغدادی گفت صدیق زماننا حاتم الاصم مرید شقیق بلخی ست
وی گفتہ ہر بامداد م شیطان میگوید چہ خواہی خورد میگویم مرگ میگوید چہ خواہی پوشید میگویم کفن میگوید کجا
خواہی بودن میگویم در گور گوید ناخوش مردی و برو د آری ان عبادی لیس لک علیھم سلطان شخصی
از وی موعظت خواست گفت اذا اردت ان تعصی مولاک فاعصہ فی موضع لا یراک از وی پرسیدند
کہ از کجا میخوری گفت وللہ خزائن السموات والارض ولکن المنافقین لا یفقھون یکی بوی چیزی فرستاد
قبول کرد گفتند چرا پذیرفتی گفت در گرفتن آن ذل خود دیدم و عز وی و در ناگرفتن عز خود دیدم و ذل وی
پس عز او را بر عز خود گزیدم و ذل خود را بر ذل وی حاتم بغداد آمد خلیفہ را خبر کردند کہ زاہد خراسان ست
او را طلب کرد چون در آمد گفت زاہد توئی گفت نہ بلکہ توئی کہ باندک قناعت کردہ قل متاع الدنیا قلیل
منکہ بدنیا و عقبی بسر فرو نمی آرم زاہد از کجا باشم وی شاگردان را گفت اگر پرسند کہ از حاتم چہ می آموزید

که نه علم دارد و نه حکمت بگوئید دو چیز یکی خورسندی بانچه داریم دوم نا امیدی ازانچه بدست دیگران ست یکی گفت که وجه قوت برای تو مقرر کنم گفت می ترسم که تراجل فرارسد و مرا باید گفت ای روزی دهنده آسمان روزی ده زمین بمرد شخصی اوراگفت از کجا میخوری گفت از خرمن خدا گفت از آسمان می آید گفت همه از آسمان می آید وفی السماء رزقکم وما توعدون وی گفته اول زهد اعتماد ست بر خدا و اوسطش صبر و آخرش اخلاص

احمد بن ابی الحواری دمشقی از طبقهٔ اولی ست جنید اوراریحانة الشام گفتی وی گفته دنیا مزبله و مجمع سگان و کمتر از سگ کسی ست که ازو دور نمی شود سگ حاجت خود میگیرد و میرود و دوستدارش در هیچ حال ازو جدائی نشود گفت خوف مکر و استدراج لازم ست و گفت دوستی خدا دوستی طاعت اوست

سهیل تستری از طبقهٔ ثانیه ست خلیفهٔ ذوالنون مصری ست ازو پرسیدند که نشان بدبختی چیست گفت آنکه تراعلم دهد و توفیق عمل ندهد و عمل دهد و اخلاص ندهد و عمل کنی و بیکار کنی و دیدار و صحبت نیکان دهد و قبول ندهد و گفته شیطان از خفتهٔ گرسنه بگریزد شخصی گفت خواهم با تو صحبت دارم گفت اگر بمیرم باکه صحبت داری گفت با خدا گفت مرا مرده انگار و با خدا صحبت دار گفتند شیر بزیارت تو می آید گفت سگی پیش سگی می آید وی گفته سرهمه آفتها سیر خوردن ست گفت قومی که بمقام اخلاص آیند آزمایش شان ببلا نمایند اگر جنبید ند جدا ماندند و اگر آرمیدند پیوستند گفت علامت سخت ولی آنست که تدبیر کارها باندیشهٔ خود بیند بخدا باز نگذارد گفت هیچ راه نزدیکتر از عجز نیست وی گفته خدارا امکانی شریف تر از دل نیست و هیچ عطای عزیزتر از معرفت نیست

عباس شکلی از قدماء مشائخ بغداد ست وی گفته هر که بحضرت حق مشغول ست از ایمان وے نباید پرسید ؎

اشغلت قلبي عن الدنيا ولذتها	فانت والقلب شئ غير مفترق
وما تتابعت الاجفان عن سنة	الا وجدتك بين الجفن والحدق

ابو حمزه خراسانی از طبقهٔ ثالثه ست در وجد و حال مثل نداشت چون آواز باد شنیدی وجدش رسیدے در خانهٔ حارث محاسبی آواز گوسفندی شنید در وجد آمد و گفت عز الله جل جلاله

ابو سعید خراز از طبقهٔ ثانیه ست خلیفهٔ سری سقطی و پیشین کسی ست که در علم فنا و بقا سخن گفت و را لسان التصوف گفته اند چارصد کتاب در علم تصوف تصنیف کرد مولدش بغداد ست ذوالنون را دیده بود علماء ظاهر بر وانکار کرده اند و تکفیر نمودند وی سخن در ورع می گفت مهدی عباسی بگذشت گفت شرم نداری

زبیرنبا، دوالفی نشینی و از حوض زبیده آب خوری و سخن دروغ میگوئی گفت راست میگوئی وی گفته
مرا مخیر کردند درمیان قرب و بعد من بعد را اختیار کردم از آنکه طاقت قرب نداشتم گفت دشمنی فقرا بعضے
با بعضی از غیرت آلهی ست که با یکدیگر آرام نگیرند گفت هر که گمان برد که بجهد بحق رسم خود را در رنج بی نهایت
افگند و هر که خواهد بی جهد برسد خود را در تمنای بی نهایت انداز د گفت خدا تعالی اولیا را که عتاب و مواخذه
میکند از انجهت که ایشان خدا را برهمه گزیده اند روا ندارد که واسطهٔ درمیان آید و ایشان را راحتی باشد
از چیزی سوای او وی گفته من ظن انه ببذل المجهود یصل فمتعن ومن ظن انه بغیر بذل المجهود یصل

فمتمن ولنعم ما قیل ؎

بجستجوی نیابد کسے مراد ولی | کسی مراد بیابد که جستجو دارد

وهم وی گفته تدارک نمودن وقت ماضی ضائع کردن وقت باقی ست ومن اشعاره ؎

الوجد یطرب من فی الوجد راحته | والوجد عند وجود الحق مفقود

قد کان یطربنی وجدی فاذهلنی | عن رویة الوجد من بالوجد مقصود

ابوالحسین نوری ملقب بامیر القلوب از طبقهٔ ثانیه ست خلیفهٔ سری سقطی جنید گفته ذهب نصف هذا العلم
بموت النوری همیشه تسبیح در دست داشتی وی را گفتند تستجلب الذکر گفت لا بل استجلب الغفلة وهم وی گفته
لا یغرنک صفاء العبودیة فان فیه نسیان الربوبیة وی را گفتند خدا را بچه شناختی گفت بخدا گفتند عقل چیست
گفت عاجز ست راه نماید مگر بعاجز و گفته اذا استتر الحق عن احد لم یهد له استدلال ولا خبر ونیز گفته
نظرت یوما الی النور فلم ازل انظر الیه حتی صرت ذلک النور وی تصوف را بر فقر ترجیح داد و صحبت را
بر عزلت تفضیل نهاد و ایثار در صحبت واجب گردانید وی گفته تصوف نه رسوم ست ونه علوم اگر رسوم بودی
بمجاهده میسر شدی و اگر علوم بودی بتعلم حاصل شدی بلکه تخلق باخلاق آلهی ست و گفت تصوف آزادی وجوانمردی
و ترک تکلف ست گویم حق تعالی فرموده وما انا من المتکلفین

سید الطائفه جنید بغدادی مذهب ابوثور داشت و گفته اند مذهب ثوری درمیان صوفیه معروف ست
بسلطان المحققین واعدل المشائخ وطاؤس العلماء ولسان القوم ولسان التصوف ارادت و توسل اکثر اولیاء
با وست در مناقب الاولیاء ترجمهٔ او ببسط نوشته روزی در ایام صغر با کودکان بازی میکرد سری سقطی
گفت ما تقول فی الشکر یا غلام گفت الشکر ان لا تستعین بنعمته علی معاصیه جوانی در لباس ترسایان

بمجلس او استاد گفت ایها الشیخ ما معنی قول رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله گفت مسلمان شو که وقت اسلام تو رسیده ست یافعی گفته مردم پندارند که جنید را درین جواب یک کرامت ست و من میگویم که دو کرامت ست یکی اطلاع بر کفر آن جوان دیگر اطلاع بر آنکه وی در حال اسلام بیارد وی گفته استغراق الوجد فی العلم خیر من استغراق العلم فی الوجد و گفته اشرف المجالس واعلاها الجلوس مع الفکرة فی میدان التوحید او را پرسیدند که بلا چیست گفت هو الغفلة عن المبلی

عمر مکی از طبقهٔ ثانیه ست گفته المروءة التغافل عن زلل الاخوان وی را گفتند ما قانون الذکر گفت وجود افراده مع معرفة اوصافه

ابو عثمان حیری از طبقهٔ ثانیه ست و خلیفه ابو حفص حداد وی را گفتند جوانمرد کیست گفت آنکه خود را نه بیند و هم وی گفته الشوق من شعائر المحبة و گفته التهاون بالامر من قلة المعرفة بالآمر گویم و شاهد اوست قوله سبحانه و کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه وی براهی میرفت کسی از بام یک طشت خاکستر بر او ریخت یاران خواستند که او را جفا کنند گفت شکر باید کرد آنرا که سزاوار آتش باشد بخاکستر صلح کنند شخصی او را دعوت کرد چون بدر سرایش رسید گفت ای شکم خواره برگرد چیزی نیست برگشت بازگفت بیا همچنین تا سه کرت بسخنان تلخ بازگردانید پس برپای شیخ افتاد و مرید شد و گفت چه حلیم و صبوری گفت این کاری نبود سگان هم میکنند کار مردان دیگر ست وی گفته هر که سخن این طائفه بشنود و بران کار کند نور آن در دلش ظاهر شود و الا حکایتی ست که یاد گرفت و فراموش نمود و گفت عبودیت آنست که هیچ چیز از نفس نیکو نه بیند و خود را نکوهیده دارد و گفت خوف از عدل اوست و رجا از فضل او و گفت خوف خواص در حال بود و خوف عوام در استقبال و گفت علامت سعادت آنکه مطیع باشی و بترسی که مبادا مردود شوم و علامت شقاوت آنکه عاصی باشی و امیدداری که مقبول شوم

ابو عثمان مغربی از طبقهٔ پنجم ست گفته الاعتکاف حفظ الجوارح تحت الاوامر و هم وی گفته العاصی خیر من المدعی لان العاصی ابدا یطلب طریق توبته والمدعی یخبط ابدا فی خیال دعواه

عباس بن مسروق از طبقهٔ ثانیه ست او را از تصوف پرسیدند گفت خلو الاسرار مما منه بد و تعلقها بما لیس منه بد و هم وی گفته من ترك التدبیر عاش فی راحة

احمد مسوحی از اجلهٔ بغداد ست با یک پیرهن و یک ردا و نعلین حج میکردی گفته من فتح له شیء من غیر مسئلة فرده وهو محتاج الیه احوجه الله الی ان یاخذ مثله بمسئلة

رویم بن احمد از اجلهٔ مشایخ بغداد و خلیفهٔ جنید بغدادی ست عالم و قاری بود بر مذهب داؤد اصفهانی وی گفته التصوف ترك التفاضل بين الشيئين یکی او را گفت کیف حالك گفت کیف حال من کان دینه هواه وهمته دنیاه لیس بصالح تقي ولا بعارف نقي او را از انس پرسیدند گفت ان تستوحش من غير الله حتى من نفسك گفتند محبت چیست گفت الموافقة في جميع الاحوال ؎

ولو قلت لي مت مت سمعا وطاعة | وقلت لداعي الموت اهلا ومرحبا

وگفته الرضا استلذاذ البلوى واليقين هو المشاهدة و هم وی گفته ادب المسافر ان يجاوز همته قدمه وحيثما وقف قلبه يكون منزله یکی از و وصیت خواست گفت کمترین کار بذل ارواح ست اگر نخواهی تبرهات صوفیان مرو وی گفته کسی را که حق تعالی کردار روزی کند و گفتار باز گیرد او در نعمت ست و هر که را گفتار دهد و کردار باز گیرد او در نقمت ست و چون هر دو باز گیرد در آفت ست

یوسف بن حسین رازی از طبقهٔ ثانیه ست وی گفته الخير كله في بيت ومفتاحه التواضع والشر كله في بيت ومفتاحه الكبر و نیز فرموده مرد آنقدر قدم در مجاهده نهد که اگر دست رد با ورسد هنوز صاحب منزلت باشد و اگر از پادشاهی بیفتد از وزیری نیفتد و گفت عزیزترین چیزها اخلاص ست هر چند جهد میکنم تا ریا بر آرم برنگی دیگری می آید دختر عربی عاشق شد وی بگریخت سحرگه حضرت یوسف علیه السلام را بخواب دید بشارت ترقی مراتب شنید گوییم هفت کس که آنها را روز قیامت زیر سایهٔ عرش جا دهند از ان میان یکی کسی ست که زنی صاحب جمال و حسب او را خواند و وی بخوف خدا باز ماند حق تعالی فرموده واما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى فان الجنة هي الماوى

سمنون بن حمزه از طبقهٔ ثانیه ست خلیفه را بر وی متغیر گردانیدند فرمود تا وی را بکشند سیاف آمد خواست تا فرمان بقتل او دهد زبانش بگرفت کشتن او را تاخیر کردند شب خلیفه را بخواب نمودند که زوال ملك تو در زوال حیات اوست صبح او را بخواند و عذر خواست از اشعار اوست ؎

وكان فؤادي خاليا قبل حبكم | وكان بذكر الخلق يلهو ويمزح
فلما دعا قلبي هواك اجابه | فلست اراه عن فنائك يبرح
رميت ببين منك ان كنت كاذبا | وان كنت في الدنيا بغيرك افرح
وان كان شيء في البلاد باسرها | اذا غبت عن عيني بعيني يملح

فان شئت واصلني وان شئت لا تصل   فلست ادری قلبی بغيرك يصلح

عروة بن الوثابه شیخی بود بمکه و بشام از دنیا رفته ویرا بخواب دیدند واز حالش پرسیدند گفت حاسبونا فدققوا ثم منوا فاعتقوا

احمد بن جلا از طبقهٔ ثانیه ست اورا از محبت پرسیدند گفت مالي والمحبة وانما اريد ان اتعلم التوبة ذوالنون مصری وجنید بغدادی را دیده بود گفت تقوی شکر معرفت ست و تواضع شکر عزت وصبر شکر مصیبت چون وفات او نزدیک رسید بخندید چون بمرد همچنان بود گویا می خندد طبیب گفت زنده ست چون نیک نگاه کرد مرده بود

ابو عبدالله سجزی از طبقهٔ ثانیه و مشایخ خراسان ست وی گفته علامة الاولياء ثلثة تواضع عن رفعة وزهد عن قدرة وانصاف عن قوة شخصی ویرا گفت دیناری دارم خواهم که بتو بدهم مصلحت چون می بینی گفت اگر بدهی ترا بهتر واگر ندهی مرا بهتر

محمد بن فضل دمشقی از طبقهٔ ثانیه ست پس از وی از بلخ هیچ صوفی نخاست وی گفته اعرف الناس بالله اشدهم مجاهدة في اوامره واتبعهم لسنة نبيه صلى الله عليه وسلم

محمد بن علی حکیم ترمذی صاحب نوادر الاصول از طبقهٔ ثانیه ست حکیم الاولیا لقب اوست وی گفته ما صنفت حرفا من تدبير ولا ينسب الى شئ منه ولكن كان اذا اشتد على وقتي اتسلى به وهم وی گفته من جهل باوصاف العبودية فهو باوصاف الربوبية اجهل گفت بنده ست آدمی را همین عیب که شادش سکنید چیزی که زیان اوست وگفت عزیز کسی ست که معصیت او را خوار نکرده الذين امنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم و آزاد آنکه طمع او را بنده نساخته و خواجه کسی که شیطان او را اسیر نکرده و هر که از خدا ترسد بخدا بگریزد

ع هم در تو گریزم ار گریزم

ابو عبدالله حضرمی ویرا از تصوف پرسیدند گفت رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه گفتند صفت ایشان چیست گفت لا يرتد اليهم طرفهم وافئدتهم هواء گفتند محل ایشان کجاست گفت في مقعد صدق عند مليك مقتدر گفتند زیادت کن گفت ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا گویم حق تعالی می فرماید ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون متقی عبارت از ولی ست و محسن اشارت از صوفی

ابو علی جوزجانی از طبقهٔ ثانیه ست وی گفته الخلق کلهم فی میادین الغفلة یرکضون وعلی الظنون یعتمدون وعندهم انهم فی الحقیقة یتقلبون وعن المکاشفة ینطقون وهم وی گفته بدبخت آنکس ست که حق سبحانه گناه وی را بر وی بپوشاند و وی آنرا اظهار کند

ابو یعقوب نهرجوری از طبقهٔ رابعه ست وی گفته الدنیا بحر والآخرة ساحل والمرکب التقوی والناس علی سفر وهم وی گفته اعرف الناس بالله اشدهم حیرة وگفته من اخذ التوحید بالتقلید فهو عن الطریق بعید

ابو یعقوب مزابلی از اقران جنید ست ورا پرسیدند که تصوف چیست گفت حال تضمحل فیها معالم الانسانیة

ابو یعقوب کورنی پیری روشن بود چوبی در دست داشت در دستره یعنی رویا لی بر میان آن بسته گفتند این چیست گفت این هم فنی ست روزی میگذشت جماعتی از معدلان نشسته بود برایشان خواند تحسبهم جمیعا وقلوبهم شتی و برگذشت

خیر نساج از طبقهٔ ثانیه ست جنید گفته خیر خیرنا سخنی شافی و نفسی موثر داشت شبلی وابراهیم خواص در مجلس او توبه کردند صد و بست سال عمر یافت وی گفته خوف تازیانهٔ خداست که بی ادبان را تادیب نماید وی را پس از مرگ بخواب دیدند گفتند خدا تعالی با تو چه کرد گفت لا تسألنی عن هذا استرحت من دنیاکم القذرة

محفوظ بن محمود از طبقهٔ دوم یا سوم ست گفته التوکل ان یاکل العبد بلا طمع ولا شره وهم وی گفته من اراد ان یبصر طریق رشده فلیتهم نفسه فی الموافقات فضلا عن المخالفات

محفوظ بن محمد بغدادی ست یکی از سالکان این طریق وی گفته من ابصر محاسن نفسه ابتلی بمساوی الناس ومن ابصر عیوب نفسه سلم من رویة مساوی الناس وهم وی گفته اکثر الناس خیرا اسلمهم للمسلمین صدرا

ابو محمد جریری از طبقهٔ ثالثه ست درویشی اورا گفت بر بساط انس بودم دری از بسط بر من بگشادند از مقام خود بلغزیدم و محجوب شدم راه گم کرده خود چون یابم مرا براهی که بآن برساند دلالت کن ابو محمد بگریست و گفت ای برادر همه باین درد گرفتار اند و باین داغ مبتلا لکن بر تو بیتی چند بخوانم که بعضی ازین طائفه گفته اند

قف بالدیار فهذه آثارهم | تبکی الاحبة حسرة وتشوقا

کم قد وقفت بها اسائل مخبرا ۔ عن اهلها او صادقا او مشفقا
فاجابني داعي الهوی في رسمه ۔ فارقت من تهوی فعزّ الملتقی

جریری معاصر و خلیفهٔ جنید ست و صحبت سهیل تستری وی مجلسی داشت جوانی برخاست و گفت دلم گم شده ست دعا کن تا بیابم گفت ما همه درین مصیبتیم وی گفته در قرن اول معامله بدین بود و دین فرسوده شد و در دوم بوفا آنهم رفت و در سوم بمروت آنهم برخاست و در چهارم بحیا آنهم نماند اکنون معامله بدهشت میکنند وی گفت توکل معاینه شدن اضطرارست و صبر فرق نکردن در حال نعمت و حال نقمت و اخلاص ثمرهٔ یقین ست و ریا نتیجهٔ شک

غانم بن سعد از بغداد بود پس از وفات او را بخواب دید گفتند حق تعالی با تو چه کرد گفت بر من رحمت کرد و به بهشت در آورد گفتند بدان معاملتها گفت نی اگر بدان معاملتها باز نگریستمی همانجا بودمی

غیلان سمرقندی در معارف صاحب سخن بود وی گفته عارف از حق بحق نگرد و عالم از دلیل بحق و صاحب وجد مستغنی بود از دلیل

غیلان موسوس از قدماء مشایخ عراق ست در خرابها بودی و با کس نیامیختی و از کس چیزی قبول نکردی و کس ندیدی که چه می خوردی وی را پرسیدند که بنده از خطر غفلت کی رهد گفت انگاه که بدانچه او را فرموده اند مشغول باشد و از انچه نهی کرده اند غافل و در حساب نفس خود عاقل

ابو العباس بن عطا از ظریفان صوفیه ست سخن نیکو و زبان فصیح دارد و قرآن را تفسیر کرده از اول تا آخر بزبان اشارت وی گفته در تفسیر قوله تعالی یمیتني ثم یحییني ای یمیتني عني ثم یحییني به و هم وی گفته در تفسیر قوله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ای استقاموا علی انفراد القلب بالله تعالی در مناقب الاولیاء گفته در علم ظاهر مفتی و مجتهد بود و در علم باطن محقق و موحد علماء متکلمین گفتند صوفیان زبان متعارف گذاشته الفاظ غریب چرا اشتقاق کرده اند آیا در مذهب شما عیبی ست که بآن الفاظ می پوشند گفت آنمعانی بر ما عزیز تر بود نخواستیم که بقوالب الفاظ مستعمله در آریم ابن عطا را بکفر و زندقه نسبت کردند وزیر معتضد بالله با وجفا نمود موزه از پایش کشیده بر سرش زد تا که ازین عالم پدرود نمود بر زبانش جاری بود قطع الله یدیك و رجلیك بعد از چند روز بادشاه بر وزیر منحرف گردید و دست و پایش برید صوفیان درین نفر بر ابن عطا سخن میکنند و بعضی تاویل وی گفته هر کرا از ادب محروم داشتند از همه چیز مهجور کردند قصور ادب در قرب سخت ترست از قصور در بعد که از جهال کبائر در گذارند و صدیقان را بالتفاتی مواخذه نمایند

ابو العباس دینوری از طبقهٔ خامسه ست در نیشاپور مردم را موعظت میگفت بزبان معرفت بخوب ترین بیان او را گفتند خدا را بچه شناختی گفت بآنکه نشناختم یعنی معترفم بعجز و هم وی گفته ادنی الذکران ینسی ما دونه ونهایة الذکران یغیب الذاکر فی الذکر عن الذکر ویستغرق بمذکوره عن الرجوع الی مقام الذکر وهذا حال فناء الفناء

ابو العباس سیاری از طبقهٔ پنجم ست عالم و فقیه و محدث بود ویرا از پدر میراث بسیار ماند جمله بداد و دو تار موی پیغمبر خدا صلعم بخرید ببرکت آن امام صنفی از صوفیه شد که ایشانرا سیاریه خوانند چون از دنیا برفت وصیت کرد تا آن مویها را در دهان وی نهادند وی نهاوندی گفته التوحید ان لایخطر بقلبك مادونه و هم وی گفته ویرا نزد مرگ گفتند ما را وصیتی کن گفت احفظوا امراد الله فیکم وی گفته اگر روا بودی که در نماز بجای قرآن بیتی خواندندی این بیت بودی

ان تری مقلتای طلعة حر	امتنی علی الزمان محالا

ابو العباس نهاوندی از طبقهٔ سادسه ست وی گفته با خدا بسیار نشینید و با خلق اندک ترسائی شنید که در میان مسلمانان اصحاب فراست باشند بخانقاه شیخ ابو العباس قصاب در آمد شیخ گفت بیگانه در کوی آشنایان چه کار دارد ترسا بازگشت و گفت یکی معلوم شد از انجا عزم خانقاه نهاوندی کرد چار ماه وضوی ساخت و نماز میکرد بعده خواست که برود شیخ گفت جوانمردی نبود که چون حق نان و نمک افتاد بیگانه بیائی و بیگانه روی ترسا مسلمان شد و بعد از شیخ بجای شیخ بنشست

حمزه بن محمد از مشایخ هرات ست مستجاب الدعوة بوده و سخاوتی عظیم داشته رفیق احمد بن حنبل بود و مذهب او را بهرات وی آورده میگویند هر که راصحبت اولیاء و مشایخ مهذب نکند وی هیچ پند مهذب نشود

حسین بن منصور حلاج از طبقهٔ ثالثه ست از بیضا بود که شهری در فارس ست ابو المغیث کنیت دارد با جنید و نوری صحبت داشته مشایخ در کار او مختلف اند بیشتر ویرا رد کرده اند و ساحر و کافر گفته مگر چند تن که بکشتن وی رضا ندادند و فتوی ننوشتند و از متاخران ابو سعید ابو الخیر گفته که او در علو حال ست اما شیخ الاسلام هروی گوید که من او را نمی پذیرم موافقت مشایخ و رعایت شرع و علم را و در نیز نمیکنم شما نیز چنان کنید و او را موقوف گذارید و آنکه او را بپذیرد دوستتر دارم از آنکه او را رد کند و نیز گفته بر حلاج بسیار سخنهای دروغ گویند و کلمات نامفهوم و ناراست بربندند و کتابهای مجهول و حیل بوی منسوب دارند و آنچه

درست شود از وی پیدا بود گوییم متقدمین او را ملحد دانند و متاخرین موحد شیخ الاسلام ابن تیمیه از متقدمین ست
شاه حبیب الله قنوجی در مناقب الاولیاء می نویسد که چون آوازهٔ انا الحق شائع گشت علما محضری نوشتند و
بکشتن منصور فتوی دادند پیش بادشاه مقتدر بالله و وزیرش علی بن عیسی بر منصور متغیر شده بود بزندانش
فرستاد خلیفه گفت تا جنید فتوی ندهد او را نکشم شیخ فرید الدین عطار در محل مینویسد مرا عجب آید از کسیکه روا دارد
که از درخت موسی انی انا الله بر آید و درخت در میان نه چرا روا ندارند که از منصور انا الحق بر آید و منصور در میان نه
انتهی چون محضر پیش جنید آوردند بعضی صوفیان خواستند که تاویلی کنند جنید گفت وقت تاویل نمانده لاجرم
جنید لباس صوفیانه از خود برکشیده لباس علما پوشید و نوشت نحن نحکم بالظاهر او بظاهر حال کشتنی ست و باطن را
خدا داند او را گفتند حال چیست گفت معراج مردان وار ست شبلی گفت ما التصوف گفت کمترین این ست
که می بینی گفت بالاتر کدام ست گفت ترا بآن راه نیست ع منصور بر سر دار این نکته خوش سراید * آز شافعی
میپرسید امثال این مسائل شبلی گفت آنشب زیر دار بودم تا بروز از هاتفی شنیدم اطلعناه علی سر من
اسرارنا فافشی سرنا هذا جزاء من یفشی سر الملوک شبلی گفت الهی متی تقتل المحبین قال الی ان یصل و ادیتی
قال ما دیتک قال لقائی وجمالی والله اعلم بحقیقة الحال شبلی زیر دار وی بایستاد و گفت اولم ننهک
عن العالمین قاضی که بکشتن او حکم کرده بود گفت او دعوی پیغمبری میکرد و این دعوی خدائی میکند شبلی گفت
من همان میگویم که او گفت لکن مرا دیوانگی برهاند و ویرا عقل در افگند ع

بنگی زدیم و سر انا الحق شد آشکار — مارا ازین گیاه ضعیف این گمان نبود

گویم ذنب از شرع منصب بس عالی ست انجا چنین ترهات عذر خواه نبود و هرگز کفری ظاهر و باطن اسلام نگنجد *
ابو الفاتک بغدادی ویرا پرسیدند که توحید چیست گفت افراد القدم عن الحدث هروی گوید دانی
که توحید صوفیان چیست نفی حدث و اقامت ازل وکان الجنید یکرمه
ابو عمرو دمشقی از طبقهٔ ثالثه ست یگانهٔ مشایخ شام بود وی گفته التصوف رویة الکون بعین النقص بل
غض الطرف عن کل ناقص بمشاهدة من هو منزه عن کل نقص وهم وی گفته اذا اصغت الارواح بالقرب
ازت علی الهیاکل انوار الموافقات
عبد الله خراز از طبقهٔ ثالثه و کبار مشایخ ری ست وی گفته الجوع طعام الزاهدین و الذکر طعام العارفین
وهم وی گفته العبودیة الظاهرة والحریة الباطنة من اخلاق الکرام و نیز گفته صیانة الاسرار عن الالتفات

الی الاغیار من علامات الاقبال علی الله تعالی
صائغ دینوری از طبقهٔ ثالثه ست وی گفته دو بار از دنیا بیزار باید شد یکبار بیرون آئی خلق بقبول رو بتو نهند باز بدنیا شوی چندانکه قبول خلق برود و بباطن ازان منقطع باشی وهم وی گفته محبتك لنفسك هي التي تهلكها او را گفتند مرید کیست وصفت وی چیست این آیه برخواند ضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم وظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه
ابو الحسن صبیحی اہل بصره او را از بصره بیرون کردند بسوس رفت وهمانجا بمرد وی گفته الغریب هو البعید عن وطنه وهو مقیم فیه وگفته الغریب هو الذي لا جنس له وبار دگر گفته الغریب من صحب الاجناس گویم الغریب من اصلح ما افسده الناس من السنن
ابراهیم قصار از طبقهٔ ثالثه ست از اجلهٔ مشایخ شام مردی او را پرسید که هل یبدی المحب حبه او هل ینطق به او هل یطیق کتمانه وی در جوابش تمثل باین ابیات کرد ؎

ظفرتم بکتمان اللسان فمن لکم ... بکتمان عین دمعها الدهر یذرف
حملتم جبال الحب فوقي وانني ... لاعجز عن حمل القمیص واضعف

ومن هذا الوادي ما انشده ابو عبد الله الطاقي ؎

یدل وقد جهد ان اکاتم حبه ... فتبین في علامة الکتمان
خفقان قلبي وارتعاد مفاصلي ... وغبار لوني وانعقاد لساني
فمتى یکن بيني شهود اربع ... وشهود کل قضیة اثنان

ومما انشدت بالفارسیة ؎

هرچند که مهرت بدلم مصون ست ... این نیست که رسوا نشوم بوی جنون ست

قصار گفته بسندست ترا از دنیا دو چیز صحبت فقیری وخدمت دوستی از دوستان او
احمد بن سنان از طبقهٔ ثالثه ست یگانه بود در خوف وورع وزهد وی گفته تکبر المطیعین علی العصاة بطاعتهم شر من معاصیهم واضر علیهم وهم وی گفته جمال الرجل في حسن مقاله وکماله في صدق فعاله وگفته علامة من انقطع الی الله علی الحقیقة ان لا یرد علیه ما یشغله عنه
ابو الحسین وراق از طبقهٔ ثالثه ست وی گفته حیات دل در یاد کردن زنده ایست که هرگز نمیرد وعیش

گوارنده زندگانی که باخدا بود نه باغیر او وهم وی گفته دوستی خدا متابعت دوست اوست رسول خدا صلعم
وی گفته مردم سه قسم اند امرا و علما و فقرا از تباهی امرا تباهی معیشت ست واز تباهی علما تباهی دین واز تباهی
فقرا تباهی امرا گفت هر فتنه را سبب آمیزش خلائق ست وهر سلامت را سبب عزلت مردی وصیت خوا
گفت سنگی بردار وهر دو پا بشکن وکاردی برگیر وزبان ببر گفت اگر طمع را پرسند پدرت کیست گوید شک در
مقدور واگر گویند مآل تو چیست گوید حرمان
ابو الحسین سلامی مردی بزرگ صاحب تاریخ بوده وی گفته عیسی موصلی راهب بود میگفت بر مسلمانان آیتی
فرود آمده ندانم که از پس آن آیت خدا را چون می آزارند ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم الایة
ابو بکر شبلی از طبقهٔ رابعه ست عالم وفقیه ومذکر مجلس بود ومذهب مالک داشت اصلش از فرغانه ست ونشو ونما
در بغداد یافته جنید او را تاج اینقوم میگفت کسی شبلی را گفت دعاے کن این بیت بخواند ؎

مضی زمن والناس یستشفعون بی | فهل لی الی لیلی الغداة شفیع

وی گفته آزادی دل ست نه تن وگفت عجب تر آنکه دلی که خدا را شناسد عصیان کند وگفت یاران
سرمایهٔ وقت نگاهدارید رایگان ندهید که فردا یار باما خواهد بود وی گفته در تفسیر قوله تعالی قل للمؤمنین یغضوا
من ابصارهم یعنی ابصار الرؤس عن المحارم وابصار القلوب عما سوی الله ویرا گفتند ترا خوش فربه
می بینیم ومحبتی که دعوی میکنی تقاضای لاغری میکند گفت ؎

احب قلبی وما دری بدنی | ولو دری ما اقام فی السمن

پرسیدند که مردی سماع میکند ومینداند که چه میشنود این چیست جواب داد ؎

رب ورقاء هتوف بالضحی | ذات شجو صدحت فی فنن
ولقد اشکو فما افهمها | ولقد تشکو فما تفهمنی
غیر انی بالجوے اعرفها | وهی ایضاً بالهوی تعرفنی
ذکرت الفا ودهرا صالحا | فبکت شجوا وهاجت شجنی

وی شنید که کسی میگفت الخیار عشرة بدانق فریاد کرد وگفت اذا کان الخیار عشرة بدانق فکیف بالشرار
ابو بکر ارموی از طبقهٔ رابعه ست در تصوف ویرا طریقهٔ خاص بود خدا را بخواب دید گفت خداوندا
حاجتی دارم گفت چه حاجت خواهی به از آن که ترا از دستبند صوفیان رهانیدم مراد بدستبند حال بحالی و

اشارات باطلہ ست وی گفتہ الملائکۃ حراس السماء واصحاب الحدیث حراس السنۃ والصوفیۃ
حراس اللہ گفتہ المعرفۃ تحقق القلب بوحدانیۃ اللہ والمحبۃ اصلها الموافقۃ والمحب هو الذی یوثر
رضا محبوبہ علے کل شئ وہم وی گفتہ من استغفراللہ وهو ملازم للذنب حرم اللہ علیہ التوبۃ والانابۃ الیہ
ابو بکر صیدلانی از اجلہ مشایخ ست شبلی او را بزرگ داشتہ وی گفتہ صحبت با حق دارید و اگر نتوانید با نکس
دارید کہ صحبت دارحق ست تا برکت صحبتش شمارا بوئی برسد ؎ امید بوئی تواز تو بهار بود مرا + وگرنہ با گل و گلشن چہ کار بود مرا
ابو بکر خباز از استادان جریری ست وی گفتہ العیال عقوبۃ تنفیذ شهوات الحلال
ابو بکر ابهری از طبقۂ رابعہ ست از وی پرسیدند حقیقت چیست گفت همہ آن علم ست گفتند علم چیست
گفت همہ آن حقیقت ست وی گفتہ الجمع جمع المتفرقات والتفرقۃ تفرقۃ المجموعات فاذا جمعت قلت اللہ
واذا فرقت نظرت الی الکون گفت مردی را دیدم کہ وداع کعبہ میکرد و میگریست و این بیت میخواند ؎

الا رب من یدنو ویزعم انہ | یحبك والنائی اود واقرب

ابو بکر طرطوسی از طبقۂ ششم ست گفت بمکہ مهمان بودم میزبان کنیزکی داشت کہ چیزے
می توانست خواند کنیزک بخواند ؎

لا منی فیك معشر | فاقلوا او اکثروا

درویشی بر پا خاست بانگی چند بزد و بیفتاد و از دنیا برفت گویم ابو القاسم سائح با قوم در مهمانی بود و گوینده بخواند ؎

کل بیت انت ساکنہ | غیر محتاج الی السرج
وجهك المیمون حجتنا | یوم یاتی الناس بالحجج
لا اتاح اللہ لی فرجا | یوم ادعومنك بالفرج

وی دست برآورد و بانگ زد و بیفتاد نگریستند مردہ بود دیگی گفت در نیسابور حادثہ بود مردم از شهر بیرون
رفتہ بودند من در مسجدے بودم در کنج آن مسجد درویشی دیگر بود و گویندہ در آمد درویش وی را گفت
چیزی بگو وی برخواند ؎

الفیت بینی وبین الحب معرفۃ | لا تنقضی ابدا اذ ینقضی الابد
لا خرجن من الدنیا وحبکم | بین الجوانح لم یشعر بہ احد

درویش بیفتاد و می طپید تا میان دو نماز انگاہ بیارمید چون نگریستم برفتہ بود

ابو بکر سوسی شبی گفت مارا کسی باید که چیزی برخواند تختی بستند نیافتند جوانی مطرب آمد و برخواند

القوم اخوان صدق بینهم سبب	من المودة لم یعدل به نسب
تراضعوا درة الصهباء بینهم	واوجبوا الرضیع الکاس ما یجب
لا یحفظون علی السکران زلتهم	ولا یریبك من اخلاقهم ریب

شیخ را وقت خوش گشت شیخ الاسلام هروی گفته ذو النون و شبلی و خراز و نوری و دراج همه در سماع رفته اند و سه تن از ایشان سه روز زیسته و غیر ایشان نیز از مشائخ و مریدان در سماع رفته اند چه در سماع قرآن و چه در سماع غیر آن زراره قاضی بصره در محراب بود یکی برخواند فاذا نقر فی الناقور فذلك یومئذ یوم عسیر بانگی زد و مرده بیفتاد درویشی در جبال آذربیجان میرفت و این بیتها می خواند

والله ما طلعت شمس ولا غربت	الا وانت منی قلبی ووسواسی
ولا جلست الی قوم احدثهم	الا وانت جلیسی بین جلاسی
ولا هممت بشرب الماء من عطش	الا رایت خیالا منك فی کاسی

ناگاه بیفتاد و بمرد

ابو بکر موازینی وی گفته ابن خباز را شنیدم که گفت روز عید اضحی نزدیک حجره بودم درویشی دیدم استاده و بدست وی کوزه میگفت یا سیدی تقرب الناس الیك بذبائحهم و قربانهم ولست املك الا نفسی فشهق شهقة ومات

ابو بکر اشنانی وی در سماع برفت نوجوانی آمده بود و قوالی میکرد این دو بیت خواند

دنف یذوب بدائه	والموت دون بلائه
ان عاش عاش منغصا	او مات مات بدائه

ابو بکر شنید و از بام بیفتاد پای شکست و بمرد آری وفای دوستی در دوستی رفتن ست

ابو بکر همدانی وی گفته درویشی سه چیز ست طمع نکند و منع نکند و جمع نکند

ابو بکر دینوری بشام نشسته و با ابن جلا صحبت داشته وی گفته معده محل طعام ست اگر حلال در وی افگنی قوت طاعت یابی و اگر شبهت بود در راه حق پوشیده کند و اگر حرام بود معصیت زاید

ابو علی رودباری از طبقهٔ رابعه ست نسبت وی بکسری میرسد عالم و فقیه و محدث و ادیب و امام و

سید قوم بود در وقت نزع گفته ؎

وحقك لا نظرت الى سواكا　　بعين مودة حتى اراكا

وہم وی گفته فضل بمقال برفعال منقصت ست وعکس آن مکرمت وگفته علامة اعراض الله عن العبد
ان يشغله بما لا ينفعه وگفته مالم تخرج من كليتك لم تدخل في حد المحبة

ابو علی ثقفی از طبقهٔ رابعه ست اخص مشایخ بود در کلام در عیوب نفس وآفات اعمال وی گفته العلم بالله
حياة القلب من الجهل ونور العين من الظلمة ازوی پرسیدند ناخوشتر در زیست کیست گفت آنکه بر نومیدی
زید یعنی لا ييأس من روح الله الا القوم الكافرون دراثنای مجالس خود بسیار گفتی ای همه ابهیچ بفروخته
وہیچ را بهمه خریده روزی در محبت واحوال محبان سخن میگفت دران میانه این دو بیت خواند ؎

الى كم يكون الصد في كل ساعة　　وكم لا تملين القطيعة والهجرا
رويدك ان الدهر فيه كفاية　　لتفريق ذات البين فانتظر الدهرا

ابو علی کاتب مصری از طبقهٔ رابعه ست وی گفته خدا میگوید وصل الينا من صبر علينا او را پرسیدند
که ازین دو یعنی فقر وغنا بکدام یک مائل تری این دو بیت بخواند ؎

ولست بنظار الى جانب الغنى　　اذا كانت العلياء في جانب الفقر
واني لصبار على ما ينوبني　　وحسبك ان الله اثنى على الصبر

ابو علی رازی وی گفته اذا رايت الله عز وجل يوحشك من خلقه فاعلم انه يريد ان يونسك بنفسه
عبد الله ابو محمد مرتعش از طبقهٔ رابعه ست ازوی پرسیدند که تصوف چیست گفت اشکال وتلبیس
وکتمان او را گفتند که اي الاعمال افضل گفت رؤية فضل الله واین بیت برخواند ...... ؎

ان المقادير اذا ساعدت　　الحقت العاجز بالحازم

وہم وی گفته افضل الارزاق تصحيح العبودية وملازمة الخدمة على السنة وی گفته عارف صید
معروف ست گفتند فلان بر ہوا میرود گفت آنرا که خدا تعالی توفیق مخالفت ہوا دهد بهتر ازان ست که بہوا
رود آخر وقت وصیت خواستند گفت پیش کسی روید که شما را به ازمن بود ومرا بکسی گذارید که مرا از شما بود
عبد الله منازل از طبقهٔ رابعه ست وی گفته اگر بنده را در ہمه عمر یکنفس درست شود که از شرک وریا
پاک باشد ہمه آئینه برکات آن نفس در آخر عمر بوی سرایت کند وی در تجرید وتفرید یکتا بود وا بو علی ثقفی را نه

تجرید سخن میگفت گفت اگر مرگ را آماده باشی این سخن درست ست ابو علی گفت تو ساخته مرگی گفت آری دست را بالین داشت و سر بران گذاشت و از عالم رحلت کرد وی گفته هر که سخن گوید از حال خود گوید والا فسانه گوست که حالی احوال دیگران ست اثر در دلها کم کند و گفته هر که خواهد که در چشم خلق با قدر باشد واجبست که نفس او در چشم او خوار بود

عبدالله نباذانی وی گفته مصطفی را صللم بخواب دیدم گفتم یا رسول الله با کدام قوم بنشینم گفت با قومی که بمهمانی شوند یعنی درویشان نه بقومی که مهمانی کنند یعنی توانگران

ابو الخیر تیناتی از طبقهٔ رابعه ست زنبیل بافتی و چون کسی نبودی با شیر موانست داشتی وی را گفتند بلغنا ان السباع تانس بك قال نعم الکلاب یانس بعضها بعضًا

ابراهیم بن مولد از طبقهٔ رابعه ست یکی وی را بخواب دید و گفت مرا وصیت کن گفت علیك بالقلة والذلة الی ان تلقی ربك وی گفته عجب آید مرا از کسیکه بشناخت که وی را راهی بخداست پس با غیر او چون زندگانی میکند با آنکه او تعالی میفرماید وانیبوا الی ربکم واسلموا له

مظفر کرمانشاهی وی از طبقهٔ رابعه ست شب را سه حصه کرده بود در یکی نماز کردی و یکی قرآن خواندی و یکی مناجات کردی وی گفته العارف من جعل قلبه لمولاه وجسده لخلقه وهم وی گفته باید که نظر تو در دنیا از برای اعتبار باشد و سعی تو در ان بر حد اضطرار و ترک تو آنرا بر سبیل اختیار

ابو سعید اعرابی از طبقهٔ خامسه ست وی را جزوی ست در نکتهای توحید سخت نیکو در انجا گفته لایکون قرب الا وثمة مسافة وی گفته التصوف کله ترك الفضول والمعرفة کلها الاعتراف بالجهل وهم وی گفته لایکون الشوق الا الی غائب

ابو عمرو زجاجی از طبقهٔ خامسه ست وی گفته لان ینقص من البشریة شیٔ احب الی من ان امشی علی الماء

ابو الحسن صوفی از طبقهٔ پنجم ست اعلم مشایخ بود در وقت خود بعلم توحید و علوم معاملات او را پرسیدند تصوف چیست گفت اسم ولا حقیقة وقد کان قبل حقیقة ولا اسم وی گفته مردم سه گروه اند اولیا که باطن ایشان بهترست از ظاهر و علما که ظاهر و باطن ایشان برابرست و جهال که ظاهر ایشان بدترست از باطن خود انصاف نمیدهند و از دیگران انصاف میخواهند وهم وی گفته لیس فی الدنیا شیٔ اسمج من محب بسبب دعوض

ابو القاسم نصیر آبادی از طبقهٔ پنجم ست وی گفته اذا بدالك شيء من بوادي الحق فلا تلتفت بها الی جنة ونار ولا تخطرهما ببالك واذا رجعت عن ذلك فعظم ما عظمه الله تعالی

ابو بکر رازی وی رادر نیسابور قبول عظیم بود کسی ویرا گفت در سماع چگونی گفت بس فتنه آمیزست و طرب انگیز خویشتن را از فتنه گوشه دار گفتند مشایخ آنرا کرده اند گفت جان پدر وقتی که وقت تو چون وقت ایشان شود تو هم چنان بکن که ایشان کرده اند

ابو اسحق گازرونی پدرش شهریار مسلمان شد وی صوفی و محدث ست وی آنحضرت صلعم را در خواب دید پرسید که یا رسول الله ما التصوف فرمود ترك الدعاوي وكتمان المعاني دیگر پرسید که ما التوحيد فرمود كل ما هجس ببالك او خطر في خيالك فالله سبحانه بخلاف ذلك دیگر پرسید که ما العقل فرمود ادناه ترك الدنيا واعلاه ترك التفكر في ذات الله ووی گفته التوحيد تنزيهه عن الشك والشرك والتعطيل

شیخ روزبهان گازرونی بقلی با شیخ ابو النجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری در اسکندریه شریک بوده ویرا تصانیف بسیارست وی صاحب سماع بود در آخر عمر ازان باز ایستاد در همین سخن گفتند گفت اني اسمع الان من ربي عز وجل فاستعرض عما سمعت من غيره اکثر اوقات در مقام استغراق می بود در مصر گفته قيل لي مرارا اترك الصلوة فانك لا تحتاج اليها فقلت يارب اني لا اطيق ذلك كلفني شيئا آخر

عبد الله بلیانی فرزند ابو علی دقاق ست و در کمالات شهرهٔ آفاق وی گفته خدای دان باشید و اگر خدادان نتوانید باری خود دان نیز مباشید وی گفته

تا حق بدو چشم سر نه بینم هردم | از پای طلب می ننشینم هردم
گویند خدا بچشم سر نتوان دید | آن ایشانند من چنینم هردم

محمد طوسی از طبقهٔ پنجم ست یگانهٔ وقت بود در طریقت و کرامات وی گفته طوبى لمن لم يكن له وسيلة اليه غيره وهم وی گفته ترك الدنيا للدنيا من جمع الدنيا

ابو علی دقاق زبان وقت بود و امام فن خود ابو القاسم قشیری داماد و شاگرد او ست کسی ویرا از نزول پرسید باین دو بیت جواب داد

خليلي هل ابصرتما او سمعتما | باكرم من رب تمشى الى عبد
اتى زائرا من غير وعد وقال لي | اصونك من تعليق قلبك بالوعد

روزی بری رسید یکی وی را بشناخت و گفت این ابوعلی دقاق ست بزرگان آمدند و درس خواستند قبول نکرد والحاح بسیار نمودند و منبر نهادند تا وعظ گوید بمنبر بالا رفت و اشارت براست کرد و گفت اللّٰهُ اَکْبَرُ و روی بقبله کرد و گفت وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ اَکْبَرُ و بجانب چپ اشارت کرد و گفت وَاللّٰهُ خَیْرٌ وَّاَبْقٰی خلق بیکبار بهم برآمدند و غریو برخاست و چند کس بر جای بمردند در ان شغله از منبر فرود آمد و برفت بعده وی را طلب کردند نیافتند

ابوالحسن خرقانی یگانۂ روزگار و قبلۂ وقت خود بود از وی پرسیدند که صوفی کیست گفت بمرقع و سجادہ صوفی نبود صوفی آن بود که نبود ؎

کمال شوق بتی آن بود که خود نبود　　　دگرنه طالب و مطلوب در جهان همه جاست

وی گفته اندوه طلب کنید تا بگریه آئید که حق تعالی گریندگان را دوست میدارد پرسیدند صدق چیست گفت آنست که دل سخن گوید گفتند اخلاص چیست گفت هرچه برای حق کنی اخلاص ست و هرچه برای خلق کنی ریاست وی گفته هرگز با کسی صحبت مدارید که شما خدا گوئید و او گوید چیزی دیگر و هم وی گفته اگر کسی سرودی گوید و بآن حق را خواهد بهتر از ان بود که قرآن خواند و بآن حق را نخواهد و گفته وارث رسول آنکس بود که بفعل رسول اقتدا کند نه آن بود که روی کاغذ سیاه کند و گفته علما و عباد در جهان بسیار اند ترا باید که روز بشب آری چنانکه حق پسندد و شب بروز بری چنانکه او خواهد

ابوسعید ابن ابی الخیر فضل الله نام دارد سلطان وقت و جمال اهل طریقت بود همه مشایخ وی را مسخر بودند گفت بدرس بوعلی فقیه آمدم او را اول درس این بود قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِیْ خَوْضِهِمْ یَلْعَبُوْنَ دراندم دری در سینۂ من کشادند و بسماع این کلمه ما را از ما فرا ستدند رباعیات او جهانگیرست او را گفتند که فلان کس بر روی آب میرود گفت سهل ست بزغی و صعوہ نیز بر آب رود گفتند فلانی در هوا می پرد گفت زغنی و مگسی نیز در هوا می پرد گفتند فلانی در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق بمغرب میرود این چنین چیزها را قیمتی نیست مرد آن بود که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق درآمیزد و دمی از خدای خود غافل نشود او را پرسیدند که تصوف چیست گفت آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و از آنچه بر تو آید نجهی وی گفته معنی تفکر ساعة خیر من عبادة سنة آنست که اندیشه نیستی خود بهتر از عبادت یکساله در هستی خود مردی گفت خدا را کجا جویم گفت کجاش جستی که نیافتی گفت بخدمت شیخ

ابو العباس قصاب سالتمام گذرانیدم گفت بازگرد بهمنه رو تا روزی چند این علم بر در سرای تو زنند بنا بر آن بهمنه آمده در مناقب الاولیا گفته مهنه موضعی ست به نیشاپور وهم وی گفته الله بس وما سواه هوس وانقطع النفس

ابو سهل صعلوکی امام وقت بود در علوم شریعت او را از سماع پرسیدند گفت یستحب لاهل الحقائق و یباح لاهل العلم ویکره لاهل الفسق وهم وی گفته قد تجنی من تمنی ان یکون کمن تعنی و گفته من تصدر قبل اوانه فقد تصدی لهوانه و گفته در همه قرآن مرا این شگفت ترمی آید که او تعالی موسی را گفت و اصطنعتک لنفسی هروی گوید مرا حسد ست برین سخن که وی گفته

ابو القاسم قشیری صاحب رساله ست ومصنف تفسیر لطائف الاشارات در هر فنی تصنیفی دارد وی گفته مثل الصوفی کمثل البرسام اوله هذیان وآخره سکوت فاذا تمکن خرس وهم وی گفته التوحید سقوط الرسم عند ظهور الاسم وفناء الاغیار عند طلوع الانوار وتلاشی الخلائق عند ظهور الحقائق وفقد رویة الاغیار عند وجد قربة الجبار ومما انشده لنفسه

سقی الله وقتا کنت اخلو بوجهکم	وثغر الهوی فی روضة الانس ضاحك
اقمنا زمانا والعیون قریرة	واصبحت یوما والجفون سوافك

ابو العباس شقانی عالم بود باصول وفروع واز کبار صوفیه بزرگی گفته هرگز از هیچ صنف کسی ندیدم که شرع را نزدیک وی تعظیم بیشتر بود از انکه نزدیک وی پیوسته از دنیا وعقبی نفور بودی و گفتی اشتهی عدما لا وجود له روزی در خانقاه شیخ ابو سعید ابو الخیر شد سید اجل بپهلوی شیخ نشسته بود شقانی را بالای او بنشاندند سید رنجیده شد شیخ گفت شمارا که دوست دارند از برای مصطفی صلعم دوست دارند واینهارا که دوست دارند از برای خدا دوست دارند

محمد ختلی با وجود آیات وکرامات لباس ورسوم متصوفه نداشتی وبا اهل رسم سخت بودی وی گفته الدنیا یوم ولنا فیها صوم

شیخ الاسلام حافظ ابو عبد الله اسمعیل بن ابی منصور محمد الانصاری الحنبلی الهروی رح امام صوفیه وشیخ فقرا ست کتاب منازل السائرین در تفسیر سوره فاتحه محتوی حالات ومقامات سلوک کتاب بی نظیر ست حافظ ابن القیم تلمیذ شیخ الاسلام ابن تیمیه رح بران شرحی مبسوط نوشته ومدارج السالکین نام کرده این شرح نیز در باب خود بی مثل ومثال ست وشیخ عبد الله انصاری هروی دیگر ست وبالجمله شیخ الاسلام گفته من یعی ام

در وقت بهار زاده ام و بهار را سخت دوست دارم آفتاب بهفدهم درجه ثور بود که من زاده ام هرگاه که آفتاب انجا رسد سال من تمام گردد و آن میانه بهار بود و وقت گل و ریاحین باشد ع

بیاد زلف در خشش می روند و می آیند   صبا بغالیه سائے و گل بجلوه گری

وی گفته من از سیصد تن حدیث نوشته ام همه سُنّی بوده اند نه صاحب رای و نه مبتدع بلکه صاحب حدیث و گفته بس اسانید عالیه دارم که بگذاشته ام و ننوشته که آنمرد صاحب رای بود یا از اهل کلام ابن سیرین گوید ان هذا العلم دین فانظروا عمن تاخذونه

یحیی بن عمار شیبانی رسوم علم را بهرات وی آورد و مجلس داشتن و دین را با سنت موافق کردن از وی تازه گشت قاضی ابو عمر و گفته طفت الدنیا شرقا وغربا فوجدت الدین غضا بهراة

ابو الحسن نجار در ترجمهٔ او مذکور ست که عادت شیخ الاسلام چنان بود که هرچه شنیده بودی از خصال حمیده و افعال پسندیده چه در حدیث و چه در حکایات مشایخ البته خواستی که آنرا بکند وی گفته چون سنتی بشما رسد از پیغمبر صلعم اگر نتوانید که آنرا ورد کنید و دائم بورزید باری یکبار بکنید تا نام شما در زمرهٔ سنیان کنند

مختار هروی از بزرگان هرات ست جامع بود میان علم ظاهر و باطن وی گفته طعام چنان خور که تو او را خورده باشی نه او ترا که اگر تو او را خوری همه نور شود و اگر او ترا خورد همه دود گردد و جامه چنان پوش که رعونت و فخر و خیلا را در نهاد تو بسوزد نه آن که آتش او علتها را برافروزد و هم وی گفته اصل عبودیت آنست که چنان باشی بظاهر که از تو همه شرع ظاهر بود و چنان باشی بباطن که در تو یاد غیر را گنجایش نبود

شیخ ابو ذر بوزجانی از کبار عرفاست وے گفته ع

یعرفنا من کان من جنسنا   وسائر الناس لنا منکرون

وهم از اشعار وی ست ع

چون بعلم ازل مراد یدے   دیدی انگه بعیب بخریدے

تو بعلم آن و من بعیب همان   رد مکن انچه خود پسندیدے

ابو بکر نساج از اصحاب ابو القاسم گرگانی ست از وی پرسیدند که دیدار مطلوب را بچه توان دید گفت بدیدهٔ صدق در آیینهٔ طلب وی گفته تصور آب تشنگی ننشاند و فکرت آتش گرمی نبخشد و دعوی طلب بمطلوب نرساند و هم وی گفته تا هستی موهوم سوخته نشود و دیدهٔ دل بسوزن غیرت از غیر او دوخته نشود خلوتخانهٔ جانان

بشمع تجلیات جانان افروخته نگردد زیرا که تخم در زمین کاشته نکارند ونقش برکاغذ نوشته نگارند وی گفته توکل آنست که منع وعطا جز از خدا نه بینی وی در مناجات گفت خداوندا در آفریدن من چه حکمت ست گفت حکمت آنست که جمال خود را در آئینهٔ روح تو به بینم ومحبت خود را در دل تو بیفگنم

محمد بن محمد غزالی شهرت وقبول او مستغنی ست از بیان حال او خلیفه ابو علی فارمدی ست وی از شیخ خود ابو القاسم گرگانی حکایت کرده که ان الاسماء التسعة والتسعين تصير اوصافا للعبد السالك وهو بعد في السلوك غير واصل کتاب احیاء العلوم او معروف ومقبول ست آنحضرت صلعم در واقعه بتعزیر بعض منکران آن کتاب امر فرموده وباموسی وعیسی بغزالی مباهات کرده وبالجمله بعد از اسقاط مادهٔ فاسده کتاب مذکور بی نظیر ست ترجمهٔ حافلهٔ او در اتحاف النبلاء ونسیم الریاض مرقوم ست حاجت اطالت درینمقام نیست اگر او را هیچ نباشد مگر کتاب احیا را از برای ثبوت فضل او در علم ظاهر وباطن بسنده ست فکیف که کتب نافعه ممتعه بسیار دارد مثل کیمیای سعادت وجز آن وقت وفات صحیح بخاری بر سینهٔ او بود آغاز او بر علم کلام شد وانجام او بر درست حدیث خیر الانام این رباعی از وست ؎

فديتك لولا الحب كنت فديتني ولكن بسحر المقلتين سبيتني

اتيتك لما ضاق صدري من الهوى ولو كنت تدري كيف حالي اتيتني

در ۵۰۵ ازین عالم بآن عالم شتافت

احمد غزالی از اصحاب ابو بکر نساج وبرادر امام غزالی ست تصانیف معتبر دارد از انجمله سوانح ست روزی در مجلس وعظ وی قاری این آیت خواند یا عبادي الذين اسرفوا الخ گفت شرفهم بياء الاضافة الى نفسه بقوله يا عبادي ثم انشد ؎

وهان على اللوم في جنب حبها وقول الاعادي انه لخليع

اصم اذا نوديت باسمي وانني اذا قيل لي يا عبدها لسميع

گویم واز غرائب استنباط ست انچه در دیباچهٔ کتاب دراسات اللبيب بذیل نعت نبوی صلعم گفته الناك رفيقه وبذلك ينادي بامر الحق حيث قال له قل يا عبادي فلا يشاركه فيهم احد سواه ويعا لجهم بالصلاح الاعظم على ما يراه وقت احتضار اسپان طویلهٔ اش رسیدند اطلاع یافت گفت فرود آمدیم هرکه خواهد سوار شود در ۵۲۰ وفات نمود عین القضاة همدانی مرید اوست

یوسف همدانی فقیه و محدث بود و سپس ترک همه کرد و طریق عبادت پیش گرفت روزی در نظامیه بغداد وعظ میگفت فقیهی ابن السقا نام در مجلس برخاست مسئله پرسید گفت بنشین که در سخن تو بوی کفر می یابم و شاید مرگ تو بر دین اسلام نباشد و همچنان شد که وی نصرانی گردید در مرض موت ازوی پرسیدند که هیچ از قران بر خاطر تو مانده ست گفت هیچ باقی نمانده الا این آیت ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین

عبد الخالق غجدوانی روش ایشان در طریقت حجت ست و مقبول همه فرق علی الدوام در متابعت شرع و سنت و مجانبت و مخالفت بدعت و هوا کوشیده اند و روش خود را ز اغیار پوشیده جمعی در خدمت او نشسته بودند و وی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی در آمد خرقه در بر و سجاده بر کتف و در گوشه بنشست بعد از ساعتی آن جوان برخاست و گفت آنحضرت فرموده ست اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله ستر اینحدیث چیست فرمود سرش آنست که زنار ببری و ایمان آری گفت معاذ الله که مرا زنار باشد فرمود تا خادم خرقه از سر او برکشید زیر آن زناری پیدا شد وی فی الحال ایمان آورد خواجه فرمود ای یاران بیائید تا ما نیز بر موافقت این نو عهد زنار ها ببریم و ایمان آریم او زنار ظاهر برید ما زنار باطن قطع کنیم حالتی عجیب بر یاران ظاهر شد و تجدید توبه کردند وی گفته فنا نفس آنکس را مسلم شود که روی براه حق دارد و کتاب خدا عز وجل بدست راست و سنت رسول بدست چپ و در میان این دو روشنای راه رود وصایای خواجه متداول ست و بران شرحی ست از شیخ خوب الله آبادی رح

علی رامیتنی لقب وی حضرت عزیزان ست بصنعت بافندگی مشغول بود از وی پرسیدند که ایمان چیست گفت کندن و پیوستن گفتند مسبوق بقضا کی برخیزد گفت پیش از صبح

قثم شیخی از مشایخ ترک ست از غایت انقطاع و بی تعلقی که داشت در آخر حیات بنجارا در آمد و بر دکانچه نشست و آنان که بادی بودند همه را بخواند و گفت زمان نقل ما رسیده ست کلمه توحید را بر موافقت بگوئیم بگفت و دیگران بگفتند در حال جان تسلیم کرد ~

رفت نواب دهان کلمه توحید بلب | کس ندیدست زگیتی سفری بهتر ازین

خواجه بهاء الدین نقشبند محمد بن محمد بخاری ست شیخ او محمد بابا سماسی ست و شیخ ادا امیر کلال و شیخ او خواجه عبد الخالق غجدوانی و بحسب حقیقت اویسی بود وی گفته در همه احوال قدم بر جادهٔ امر و نهی نهی و عمل بعزیمت و سنت بجا آری و از رخص و بدع دور باشی و دائما احادیث مصطفی را صلعم پیشوای خود سازی

وتفحص و تجسس اخبار و آثار رسول و صحابه او باشی او را پرسیدند که درویشی شما موروثست یا مکتسب
گفت بحکم جذبة من جذبات الحق توازي عمل الثقلين باین سعادت مشرف گشتم گفتند در طریقه شما ذکر
جهر و خلوت و سماع می باشد فرمودند نباشد گفتند آخر طریقه شما چیست گفت خلوت در انجمن یعنی بظاهر با خلق
و بباطن با حق رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله اشارت باین مقامست خواجه را هرگز غلام و
کنیزک نبوده ست چون پرسیدند گفت بندگی با خواجگی راست نمی آید کسی گفت سلسله حضرت شما بکجا میرسد
گفت کسی از سلسله بجائی نمیرسد گفتند فلان بیمارست دریوزه توجه دارد گفت اول بازگشت خسته باید
انگاه توجه خاطر شکسته یعنی اول او را توبه باید کرد تا توجه را اثری باشد فرمود نفس را متهم دارید که هر که بدیهای
نفس و مکر او شناخت عمل آسانی یافت و گفت طریقه ما صحبت ست چه در خلوت شهرت ست و در شهرت
آفت و فرمود یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله اشارت بآنست که در هر طرفة العین نفی این وجود طبیعی
جسمی میباید کرد و اثبات معبود حقیقی میباید نمود و گفت نفی وجود نزد ما اقرب طرق ست لکن جز بترک اختیار
و دید قصور اعمال حاصل نمیشود تمیز مود تعلق بما سوی رونده این راه را حجابی بزرگ ست اهل حقیقت
ایمان را چنین تعریف کرده اند که الایمان عقد القلب بنفي جميع ما تعلقت القلوب اليه من المنافع
والمضار سوی الله تعالی وی گفته طریقه ما عروة وثقی ست چنگ در ذیل متابعت حضرت رسالت صلعم
زدن و اقتدا باثار صحابه کرام کردن و درین طریقه باندک عمل فتوح بسیارست اما رعایت سنت کاری
بزرگ ست هر که از طریقه ما رو گرداند خطر دین دارد فرمود لا اله نفی آله طبیعت ست و الا الله اثبات
معبود بحق و محمد رسول الله خود را در مقام فاتبعوني درآوردن فرمود مقصود از ذکر آنست که بحقیقت
کلمه توحید برسند و حقیقت کلمه آنست که از گفتن کلمه ماسوی بکلی نفی شود بسیار گفتن شرط نیست از ایشان
طلب کرامات کردند فرمود کرامات ما ظاهرست که با وجود چندین گناه بر روی زمین میتوانیم رفت توفی رح
فی ۷۹۱ شب دوشنبه سیوم ماه ربیع الاول خواجه محمد پارسا و یعقوب چرخی از خلفا او یند رحمهم الله تعالی
علاء الدین عطار محمد بن محمد بخاری خلیفه خواجه بهاء الدین نقشبند ست سید شریف جرجانی گفته تا بصحبت
زین علی کلا نرسیدم از رفض نرستم و تا بصحبت خواجه عطار نپیوستم خدای را نشناختم کلمات قدسیه او را
خواجه پارسا در قید کتابت آورده و اندکی از آن در نفحات ذکر نموده وی گفته اگرچه قرب صوری مرادر زیارت
مشاهد آثار بسیارست اما در حقیقت توجه را بارواح مشاهد بعد صوری مانع نیست در حدیث نبوی صلوا علی

حیثما کنتم بیان و برہان این سخن ست و مشاہدۂ صور مثالیہ اہل قبور اعتبار کم دارد در جنب شناختن صفت ایشان و با اینہمہ خواجہ بزرگ فرمودہ مجاور حق سبحانہ بودن احق واولی ست از مجاورت خلق و این بیت بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشتی ؎

تو تا کی گور مردان را پرستی　　　بگرد کار مردان گرد رستی

خواجہ محمد پارسا بخاری خواجہ بزرگ گفتہ مقصود از ظہور ما وجود اوست و او را ہر دو طریق جذب و سلوک تربیت کردہ ام و نیز گفتہ ہرچہ او میگوید حق تعالی آن میکند ان من عباد اللہ من لو اقسم علی اللہ لابرہ مولانا جامی پنج سالہ بود کہ او را دیدہ میگوید امروز شصت سال ست ہنوز صفای طلعت منور او در چشم من ست و لذت دیدار مبارک در دل من وی گفتہ فصوص جان ست و فتوحات دل ہر کہ فصوص را نیک میداند وی را داعیۂ متابعت حضرت رسالت صلعم قوی میگردد فصل الخطاب تصنیف اوست و از گفتند سلوک این راہ چیست گفت لماذا سکت اللسان عن فضول الکلام نطق القلب مع اللہ واذا نطق اللسان سکت القلب و گفت خموشی زبان از ناگفتنی ست و خموشی دل از خطرات ہر کہ خواہد دست جان در گردن جانان کند در خموشی گفتگوی ہست ترک آن کند ؎

بخاطر ہیچ مضمون نہ لب بستن نمی آید　　　خموشی معنیٔ دارد کہ در گفتن نمی آید

مولانا یعقوب چرخی از اولاد امام علی موسی رضاست چرخ از قرای غزنین ست از اصحاب خواجہ بزرگ و عالم و صوفی سترگ طریقۂ او چنان بود کہ ساعۃ فساعۃ از خود غائب می شد و چون حاضر می آمد این بیت میخواند

چو غلام آفتابم ہمہ ز آفتاب گویم　　　نہ شبم نہ شب پرستم کہ حدیث خواب گویم

خواجہ عبید اللہ احرار پیر طریقت مولانا جامی ست و در صوفیہ خیلی سر بلند و نامے ؎

چو فقر اندر لباس شاہی آمد　　　بتدبیر عبید اللہی آمد

وی گفتہ برخورداری از حیات کسی راست کہ دلش از دنیا سرد باشد و بذکر حق سبحانہ گرم و حرارت قلبش نگذارد کہ محبت دنیا گرد حریم دل او گردد تا چنان گردد کہ اندیشہ اش جز حق سبحانہ ہیچ نباشد در نفحات کلمات او بسیار ایراد نمودہ و در اتباع سنت سخن راندہ و گفتہ طریقۂ ایشان اعتقاد اہل سنت و جماعت و اتباع احکام شریعت و اتباع سنن سید المرسلین صلعم و دوام عبودیت کہ عبارت ست از دوام آگاہی بجناب حق بی مزاحمت شعور بوجود غیر وی جامی نوشتہ گروہی کہ یعنی این عزیزان کنند بواسطۂ آن نوا ناہو

که ظلمت هوا و بدعت ظاهر و باطن ایشان را فرو گرفته و در حسد و عصبیت دیدهٔ بصیرت ایشان را کور ساخته لاجرم انوار هدایت و آثار ولایت ایشان را نه بینند و این نابینائی بجحود و انکار آن انوار و آثار که از مشرق تا مغرب گرفته ست اظهار کنند هیهات هیهات ؎

نقشبندیه عجب قافله سالارانند — که برند از ره پنهان بحرم قافله را
از دل سالک ره جاذبهٔ صحبت شان — می برد وسوسهٔ خلوت و فکر چله را
قاصری گر زند این طائفه را طعن قصور — حاش لله که برآرم بزبان این گله را
همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند — روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را

عین القضاة همدانی فضائل و کمالاتش از مصنفات عربی و فارسی او ظاهرست آنقدر کشف حقائق و شرح دقائق که وی کرده کم کسی کرده ست و از وی خوارق عادات چون احیا و اماتت بظهور آمده در کتاب زبدة الحقائق نوشته بعد ازان که از گفتگوی علوم رسمی ملول شدم بمطالعه مصنفات حجة الاسلام غزالی اشتغال نمودم و مدت چهار سال دران بودم چون مقصود خود ازان حاصل کردم پنداشتم که بمقصود خود واصل شدم با خود گفتم ؎

انزل بمنزل زینب و رباب — واربع فهذا مربع الاحباب

ناگاه احمد غزالی در همدان آمد و صحبتش در پیوست روزی چیزی بر من ظاهر شد که از من و طلب من غیر خود دقیقه باقی نگذاشت الا ما شاء الله همدانی آخره در مناقب الاولیا گفته مرید احمد غزالی ست و نعمت از حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی یافت گویند او مرده را زنده کرده بود وی گفته ای عزیزان کاری که بغیر خدا منسوب می بینید مجازی دانید حقیقی که فاعل حقیقی خداست قل یتوفاکم ملک الموت مجازست والله یتوفی الانفس حقیقت نسبت یک فعل بدو فاعل حقیقت نتواند بود

شیخ مجد الدین بغدادی از کبار مشایخ ست خلیفه نجم الدین کبری بود در خوارزم سکن داشت [illegible] بغرق در دریا شد در سنه ۶۱۶ وی گفته در واقعه حضرت رسالت را صلعم پرسیدم که ما تقول فی حق [illegible] فرمود هو رجل اراد ان یصل الی الله بغیر واسطتی فحجبته بیدی هکذا فسقط فی النار مولانا جمال الدین حلبی گوید در خواب پرسیدم که یا رسول الله ما تقول فی ابن سینا فرمود رجل اضله الله علی علم گفتم ما تقول فی حق شهاب الدین المقتول گفت هو من متبعیه بعده گفتم از علماء اسلامی نیز

بپرسم گفتم ما تقول في حق فخر الدين الرازي گفت هو رجل معاتب گفتم ما تقول في حجة الاسلام
الغزالي گفت هو رجل وصل الی مقصوده گفتم ما تقول في حق امام الحرمين الجويني گفت هو من
نصر ديني گفتم ما تقول في حق ابی الحسن الاشعري گفت انا قلت وقولي صدق الايمان يمان
والحكمة يمانية بعد ازان کسيکه نزدیک من بود مرا گفت که این سوالها چه میکنی دعای درخواست کن
که ترا فائده کند گفتم یارسول الله مرا دعائی بیاموز فرمود قل اللهم تب علي حتی اتوب واعصمني حتی
لا اعود وحبب الی الطاعات وکره الی الخطیات شیخ رکن الدین علاؤ الدوله گفته مولانا جمال الدین
مردی عزیز بود او را تصانیف مشهوره در علوم بسیارست ومیان او وغزالی دو واسطه بیش نبوده و
این حکایت وی دلیلست مر صحت واقعه شیخ مجد الدین را گویم این حکایت را شیخ عبد الحق دهلوی نیز باختصار
در مرج البحرین بحواله بعض ارباب کشف آورده ونام مولانا نبرده ومارا بخاطر میرسد که درجای درین حکایت
این زیادت هم دیده ایم که گفتم ما تقول فی الجنید واصحابه فرمود اولئك هم الفلاسفة حقا
سعد الدين حموی از اصحاب شیخ نجم الدین کبری ست صاحب احوال وریاضات واصحاب ومولفات
بود در سنجل الارواح سخنان مرموز وکلمات مشکل گفته که نظر عقل وفکر از کشف وحل آن عاجزست وهمانا
تا دیدهٔ بصیرت بنور یقین منفتح نشود ادراک آن متعذرست وی گفته بشرنی الله سبحانه وقال من اصغی
كلامك بحسن القبول والاعتقاد في ذكري وتعريفي فقد اندرجت فيه نقطة العلم والمعرفة
وان التبس عليه في الحال فقد ثبت له النصيب في طور من اطوار در ٦٥٠ از دنیا رفته
سیف الدین باخرزی از خلفاء نجم الدین کبری ست او را رباعیات خوب ست روزی بجنازه درویشی
حاضر شد گفتند تلقین فرمائید پیش روی میت آمد واین رباعی فرمود ؎

گر من گنه جمله جهان کردستم | لطف تو امیدست که گیرد دستم
گفتی که بوقت عجز دستت گیرم | عاجز تر ازین مخواه کاکنون هستم

نجم الدین رازی معروف بدایه در فتنه چنگیز خان از خوارزم بروم رفت وقتی شیخ صدر الدین قونوی
ومولانا جلال الدین رومی در یک مجلس بودند نماز شام قائم شد از وی التماس امامت کردند در هر دو رکعت
سورهٔ کافرون خواند چون نماز تمام کردند مولانا رومی باشیخ قونوی بر وجه طیبت گفت ظاهرا یکبار برای شما
خواند دیگبار برای ما وی گفته ؎

شمع ارچه چو من داغ جدائی دارد — باگریه و سوز آشنائی دارد
سررشته شمع به زسررشته من — کان رشته سری بروشنائی دارد

شیخ رضی الدین علی لالا وی بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده بود و سفر هندوستان کرده وصحبت ابو الرضا رتن دریافته علاؤ الدوله گفته صحب علی لالا ابا الرضا رتن بن نصر فاعطاه مشطا من امشاط رسول الله صلعم وخود علاؤ الدوله آن شانه را در خرقه بپیچیده و بران بخط خود نوشته هذا مشط من امشاط رسول الله صلعم وصل الی هذا الضعیف من صاحب رسول الله صلعم وهذه الخرقة وصلت من ابی الرضا رتن الی هذا الضعیف انتهی گویم رتن هندی را که دعوی صحبت نبوی وعمر دراز کرده کل وجل اهل حدیث انکار کرده اند واورا وضاع کذاب دجال گفته وهو الحق ومراد انکار صحبت ست نه انکار وجود زیرا که شیخ مجد الدین فیروز آبادی صاحب قاموس دیدن او بچشم خود بیان میکند فرحم الله الصوفیة الصافیة الی این ذهب بهم حب الله والرسول حتی وقعوا فیما یکذبه الشرع والعقول

محمد آدکانی مرید علاء الدوله ست عمر وی بهشتاد سال رسیده بود وی گفته در حدیث علیکم بالسواد الاعظم ای بالقرآن یعنی قرآن جامع جمیع معارف وحقائق ست ورنه مشهور میان این طائفه آنست که سواد اعظم رسانیدن خودست بمقام فنا

مولوی معنوی جلال الدین بلخی رومی مرید شمس الدین تبریزی ست زادش در بلخ در ۶۰۴ بوده وی گفته مرغی که از زمین بالا پرد اگر باسمان نرسد اما اینقدر باشد که از دام دورتر گردد همچنین اگر کسی درویش شود وبکمال درویشی نرسد اما اینقدر باشد که از زمره خلق واهل بازار ممتاز شود واز زحمتهای دنیا برهد وسبکسار گردد که نجی المخففون وهلك المثقلون یکی از ابناء دنیا پیش وی عذر خواهی کرد که در خدمت مقصرم گفت حاجت باعتذار نیست آنقدر که دیگران از آمدن تو منت دارند ما از ناآمدن تو منت داریم ع منت ناآمدن از آمدن افزون بود یکی گفت فلانی میگوید که دل وجان من در خدمت مولوی ست گفت خمش باش که این دروغ میان مردم شائع ست او چنان دل کجا یافت که در خدمت مردان باشد وی از خادم می پرسید که در خانه چیزی هست اگر گفتی نیست گفتی که خانه ما بخانه پیغمبر می ماند واگر گفتی هست اندوهگین گشتی وگفتی از خانه ما بوی قارونی می آید وی گفته آزادمرد آنست که از رنجانیدن کسی نرنجد وجوانمرد آن باشد که مستحق رنجانیدن را نرنجاند روزی میگفت که ما آواز صریر باب بهشت از رباب می شنویم منکری گفت که ما نیز همان

آواز شنوم چون ست که گرم چنان نمی شنوم که مولانا فرمود کلا و حاشا انچه ما می شنویم آواز باز شدن آن درست و انچه تو میشنوی آواز فراز شدن ست صائب گوید ؎

هو الغفور ز جوش شراب می شنوم | صریر باب بهشت از رباب می شنوم
تفاوت ست میان شنیدن من و تو | تو بستن در و من فتح باب می شنوم

وی فرموده کسی بخلوت درویشی در آمد و گفت چرا تنها نشسته گفت ایندم تنها شدم که تو آمدی و مرا از حق مانع شدی و هم وی گفته که شمس الدین تبریزی فرموده علامت مرید مقبول آنست که اصلا با مردم بیگانه صحبت نتواند داشتن و اگر ناگاه چنین افتد چنان نشیند که منافق در مسجد و کودک در مکتب و اسیر در زندان وی در وصیت احباب چنین گفته اوصیکم بتقوی الله فی السر والعلانیة وبقلة الطعام وقلة المنام وقلة الکلام وهجران المعاصي والاثام ومواظبة الصیام ودوام القیام وترك الشهوات علی الدوام واحتمال الجفاء من جمیع الانام وترك مجالسة السفهاء والعوام ومصاحبة الصالحین والکرام وان خیر الناس من ینفع الناس وخیر الکلام ما قل ودل والحمد لله وحده مثنوی شریف او خیلی پر مغز واقع شده و سبب وصول جمعی جم بمعارف گردیده و قبول غریب یافته گفت یاران مارا انجا می کشند و مولانا شمس الدین آنجانب میخواندیا قومنا اجیبوا داعی الله ناچار رفتنی ست توفی فی ۶۷۲ھ

شیخ شهاب الدین سهروردی از اولاد ابوبکر صدیق ست بصحبت شیخ عبد القادر جیلی رسیده و آنجناب در باب او فرموده انت آخر المشهورین بالعراق عوارف و رشف النصائح تصنیف او ست در تصوف سنی کتابی بهتر از عوارف نیست شیخ فرید الدین گنج شکر او را دیده و دریافته شیخ سعدی شیرازی مرید او ست میگوید ؎

مرا پیر دانای مرشد شهاب | دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه بر خویش خود بین مباش | دگر آنکه بر غیر بد بین مباش

خلیفه رشید او شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی ست عمر او نود و دو سال بود چهارم محرم ۶۳۲ھ وفات یافت مرقد شریف در بغداد ست سعد الدین حموی را پرسیدند که ابن عربی را چون یافتی گفت بحر مواج لانهایة له گفتند سهروردی را چگونه یافتی گفت نور متابعة النبي صلعم في جبین السهروردي شيء آخر گویم در کتاب ست سیماهم في وجوههم من اثر السجود از اشعار او ست ؎

وقد کنت لا ارضی من الوصل بالرضا | واخذ ما فوق الرضی متبرما

فلما تفرقنا وشط ما لنا　　　　قنعت بطيف منك ياتي مسلما

عزالدین محمود کاشی وی صاحب ترجمہ عوارف وشارح قصیدہ تائیہ فارضیہ ست در دیباجہ قصیدہ گفتہ لم اراجع في املائه الى مطالعة شرح كيلا يرتسم منه في قلبي رسوم وآثار تسد باب الفتوح وتتشبث باذيال الروح فاتلو حينئذ تلو الغير واحذ وحذوه في السير ودابي في التحرير تفريغ القلب من مظان الريب وتوجيه وجهه تلقاء مدين الغيب استنزالا للفيض الجديد واستفتاحا لابواب المزيد گویم این ترجمہ نزد محرر سطور موجود ست بغایت نغز وچست واقع شدہ

شیخ علاء الدولہ سمنانی ملک زادہ سمنان بود در خدمت بادشاہ منصب وشغلی داشت ترک کردہ بخدمت شیخ نورالدین در بغداد رسید وبارشاد مشرف گردید از مقالات اوست تمام جہد آنست کہ یک لقمہ بغفلت فرو نبرد ہر کہ تخم اعمال خود بغفلت اندازد ممکن نیست کہ جمعیت وہوشیاری بردہد وگفت درویشان کہ بکار مشغول اند باید کہ بطالان وبیکاران را با ایشان راہ نباشد کہ یکمرد بیکار صد مرد کار را از راہ براند وگفت ہمہ انبیا مبعوث اند کہ چشم امت بکشایند بعیب خود ہا وجمال حق وبعجز خود وقدرت حق وبظلم خود وعدل حق وبجہل خود وعلم حق وبمذلت خود وعز حق وبفنای خود وبقای حق وعلی ہذا القیاس وشیخ نیز بجہت آنست کہ چشمہای مریدان باینمعنی بکشاید اگر کسی را یک لحہ نظر بکمال خویش افتد از دیدن کمال حق کور شود وگفت انبیاء از ارتکاب گناہ عمدا معصوم اند واولیا از حقیر شمردن گناہ محفوظ وہیچ گناہی بدتر ازین نیست کہ خود را بیگناہ داند چون عمرش بہفتاد رسید در سنہ ہفصد وسی وشش این عالم را پدرود نمود گویم وی اول کسی ست کہ انکار وحدت وجود کرد وقائل شد بوحدت شہود وتحقیق آنست کہ در حقیقت مآل ہر دو یکی ست ونزاع لفظی ست وغایت آن مطابق شرع شریف ست اگرچہ شرع احدی را بقول بدان مکلف نساختہ تفصیل این اجمال را از کتاب دمغ الباطل تالیف شاہ رفیع الدین دہلوی بن مسند الوقت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی باید جست کہ درین باب بغایت بی نظیر ست واللہ اعلم بالصواب

شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی جامع بود میان علوم ظاہری وباطنی شرح دارد بر فصوص وبر منازل السائرین میان وی وشیخ رکن الدین علاء الدولہ در قول بوحدت وجود مخالفات ومباحثات واقع شدہ ودران معنی بیکدیگر مکتوبات نوشتہ اند خلاصہ ہر دو نامہ این ست کمال الدین نوشتہ ہر چہ نہ بر قانون کتاب وسنت مبتنی بود نزد این طائفہ اعتباری ندارد چہ ایشان طریق متابعت می سپرند بنا را این معنی برین دو آیت

یکی سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق ودیگر اولم یکف بربك انه علی کل شیئ شهید الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیئ محیط ومردم در سه مرتبه اند یکی مرتبه نفس واین طائفهٔ اهل دنیا واتباع حواس اند واصحاب حجاب که چون حق وصفات او را نشناسند قرآن آنحضرت محمد میگویند صلعم حق تعالی ایشانرا فرمود قل ارایتم ان کان من عند الله ثم کفرتم به من اضل ممن هو فی شقاق بعید واگر کسی از ایشان ایمان آرد رستگار شود واز دوزخ خلاص یابد دوم مرتبه قلب واهل این مقام ازان مرتبه ترقی کرده وعقول ایشان صافی گشته بدان رسیده اند که بآیات حق استدلال کنند وتفکر در آیات وانفس وآفاق بقرآن وحقیت آن معترف شوند حتی یتبین لهم انه الحق واین طائفه اهل برهان باشند ودر استدلال ایشان غلط محال بود وانچه طائفه اول دانند این طائفه بینند ونرجان نکون منهم سوم مرتبه روح واهل این مقام از مرتبه تجلی صفات گذشته بمقام مشاهده رسیده اند اولم یکف بربك انه علی کل شیئ شهید واین طائفه خلق را آئینهٔ حق بینند یا حق را آئینهٔ خلق وبالاتر ازین استهلاک ست در عین احدیت ذات ومحجوبان مطلق را فرمود الا انهم فی مریة من لقاء ربهم وماندگان در مقام تجلیات اسماء وصفات هرچند بسبب یقین از شک خلاص یافته اند اما از بقاء علی الدوام ومعنی کل من علیها فان ویبقی وجه ربك ذو الجلال والاکرام قاصراند ومحتاج تنبیه الا انه بکل شیئ محیط وبشهود این حقیقت ومعنی کل شیئ هالك الا وجهه جز طائفه اخیر ظفر نیافته ودرین حضرت هو الاول والآخر والظاهر والباطن عیانست ودر کل متعینات وجه حق مشهود ودر وجوه اسماء وتعینات آن تنزیه فاینما تولوا فثم وجه الله محقق ایشان شد

هر نقش که بر تختهٔ هستی پیداست | آن صورت آنکس ست کان نقش آراست
دریای کهن چو برزند موجی نو | موجش خوانند ودرحقیقت دریاست

ومن لم یصدق الجملة هان علیه التفصیل وانا وایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین علاء الدولہ در جواب این مکتوب نوشت که مدت سی ودو سال شرف صحبت شیخ نور الدین اسفراینی یافته ام پس انچه درین مکتوب از وی روایت کرده هرگز آن معنی برزبان او نرفت بلکه پیوسته از مطالعه تصنیفات ابن عربی منع فرموده تا آنکه نسخه فصوص را بدرید وانچه بصاحبقران اعظم حوالت کرده پس وی گفته که من ازین اعتقاد ومعارف بیزارم در وقت خویش خود کتاب فتوحات را محشی میکردم بدین تسبیح رسیدم که گفته ست سبحان من اظهر الاشیاء وهو عینها نوشتم که ان الله لا یستحیی من الحق ایها المسیح لو سمعت من احد انه

يقول فضلة الشيخ عين وجود الشيخ لا تسامحه البتة بل تغضب عليه فكيف يسوغ لعاقل ان ينسب الى الله تعالى هذ الهذيان تب الى الله توبة نصوحا التنجي من هذه الورطة الوعرة التي يستنكف منه الدهريون والطبيعيون واليونانيون والكشمانيون والسلام على من اتبع الهدى واما انچه نوشته كه در عروهٔ وثقى برهان بر نهج مستقيم نيست پس چون سخن مطابق واقع باشد خواه ببرهان منطقى راست باش گو خواه مباش وچون نفس را اطمينان در مسئله حاصل شود ومطابق نفس الامر بود وشيطان انجا اعتراض نتواند كرد ما را كافى ست والحمد لله على المعارف التي هي تطابق الواقع عقلا ونقلا بحيث لا يمكن للنفس تكذيبها وللشيطان تشكيكها وتطمئن القلوب على وجوب وجود الحق ووحدانيته ونزاهته ومن لم يؤمن بوجوب وجوده فهو كافر حقيقي ومن لم يؤمن بوحدانيته فهو مشرك حقيقي ومن لم يؤمن بنزاهته عن جميع ما يختص به الممكن فهو ظالم حقيقي لانه ينسب اليه ما لا يليق بكمال قدسه والظلم وضع الشيء في غير موضعه ولذلك لعنهم الله في كتابه بقوله الا لعنة الله على الظالمين سبحانه وتعالى عما يصفه به الجاهلون بعده در بيان بطلان اين عقيده بسط لائق كرده وگفته وانچه بيان نموده كه آخر مقامات در منازل السائرين توحيدست پس نه همچنين ست بلكه او در همين مقام افتاده واخر المقامات المائة العبودية المعهودة وهو عود العبد الى بداية حاله من حيث الولاية المفتوح واوها دائرا مع الحق في شئون تجلياته تمكنا والرجوع الى الحق خير من التمادي في الباطل ولا تضربوا لله الامثال انتهى المراد منها ملخصا والحق هو ما قاله الاخر

شيخ نظام الدين اولياء وى از مشاهير مشايخ هندست اصلش از سادات بخاراست در اجداد اعلى با محرر سطور متصل ميشود چنانكه از كتب انساب ظاهرست شبى در جامع دهلى بسر مى برد چون وقت سحر موذن بمناره برآمد اين آيه برخواند الم يأن للذين امنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق وى شنيد وحال بر وى متغير شد بامداد بى زاد وراحله رو بدريافت خدمت شيخ فريد الدين شكر گنج نهاد ورسيد بجائى كه رسيد حسن علاى سنجرى فوائد الفواد در ملفوظات او نوشته وبسيار خوب نوشته خسرو دهلوى از اعظم ارادتمندان او بود در فوائد گفته بر لفظ مبارك مى رفت كه تائب ومتقى برابرست متقى آنست كه مثلا در همه عمر خويش شرب نكرده باشد ومعصيتى بوجود نياورده وتائب آنست كه كرده باشد وانابت آورده بعد ازان فرمود كه هر دو برابر باشند بحكم اين حديث التائب من الذنب كمن لا ذنب له حسن علا گويد اين معنے

هم دران محل فرمودند آنکه معصیتی کرده باشد و از ان معصیت ذوقها گرفته چون تائب شود طاعت کند هر آیینه از طاعت نیز ذوقها گیرد ممکن ست که یکذره ازان راحت که در طاعت یابد آن ذره خرمنهای معاصی را بسوزد لختی سخن در جد و اجتهاد افتاد دران معنی این دو بیت از لفظ دربار ایشان استماع شد

گرچه ایزد دهد هدایت دین — بنده را اجتهاد باید کرد
نامهٔ کان بحشر خواهی داد — هم ازینجا سواد باید کرد

لختی سخن دران افتاد که مردان خدا خود را پوشیده داشته اند و حق تعالی ایشانرا ظاهر گردانیده بر لفظ مبارک راند که خواجهٔ ابوالحسن نوری در مناجات می گفت الهی استرنی فی بلادک بین عبادک از هاتف آواز شنید یا اباالحسن الحق ما لا یستره شیء وی گفته درین راه خواجگی و غلامی در میان نیست هر کو در عالم محبت درست آمد کار او ساخته شد

شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سرهٗ شهرت او بی نیاز میکند از ذکر او حنبلی مذهب بود و در علم ظاهری بمرتبهٔ اجتهاد رسیده و در باطن کمتر کسے باو میتواند رسید یافعی گفته کراماته خارجة عن الحصر وقد تواترت او قربت من التواتر سلسلهٔ ارشاد او بشش واسطه بحضرت جنید بغدادی میرسد و بنه واسطه بامام علی رضا وی از جانب پدر حسنی ست و از طرف مادر حسینی قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله مشهور آنست که مراد اولیاء همه عصر اند اما شیخ احمد نقشبندی گفت که این حکم مخصوص باولیاء آن وقت ست اولیاء متقدم و متاخر ازین حکم خارج اند چنانکه از کلام شیخ حماد معلوم می شود و در مناقب الاولیاء گفته همیشه وقت او تا که ولایت باقی ست گویم صحیح همان اول ست زیرا که در حدیث آمده در صفت این امت که لا یدری اوله خیر ام آخره و آخر شامل ست تا غایت عالم والله اعلم کتاب ستین از ملفوظات وی رح ست در حق شهاب الدین سهروردی گفته انت آخر المشهورین بالعراق و بالجمله مرتبهٔ او در علم و ولایت بغایت رفیع ست اما چندان که خداوند تعالی شانه را گذاشته دوگانهٔ او گذارند و دعا را بلفظ شیئاً لله نمایند مریدان او را تا قیامت حکم بخیریت خاتمه فرمایند سند قصیدهٔ سقانی الحب تا بجناب او بصحت نرسیده و لفظ غوث الثقلین و قطب الاقطاب و غوث اعظم و امثال آن هرچند بر زبان خامهٔ بسیاری از ترجمه نویسان دانشمند جاری شده اما خالی از کراهت و بدعت بلکه نوعی از شرک نیست اسم اعظمش همین عبدالقادر بسنده ست که خبر از عبودیت تامهٔ او میدهد عامهٔ خلق بلکه بعض اهل خصوصیت نیز دروغ بسیار و حکایات بی شمار

خلاف نقل وعقل بر وبستہ اند وجہانی راگمراہ کردہ عفا اللہ عنا وعنہم اجمعین ورحمنا وایاہم فہو ارحم الراحمین
در مناقب الاولیا نوشتہ خلفا وی بسیار بودند یکی ازانجملہ علی جامع ست کہ پیر شیخ محی الدین بن عربی ست
بعدہ گفتہ خلیفۂ رشید او سید شہاب الدین بود ازو سید شمس الدین خلافت یافت ازو سید احمد خلافت
داشت ازو سید عبد الجلیل بغدادی خلافت داشت ازو شاہ صادق گنگوہی خلافت یافتہ ازو شاہ
عبد الجلیل الہ آبادی خلافت یافت وازو این فقیر حبیب اللہ قنوجی خلافت یافت انتہی وبالجملہ در اخبار الاخیار
ومناقب الاولیا در ترجمۂ او اطالت بسیار کردہ وچیزی ذکر نمودہ کہ عقل وشرع بدان دستوری نمیدہد
ولکن چون ازوادی حبک الشیء یعمی ویصم درخورد التفات نیست وبران ابتنای حکمی وفہمی نمیتوان کرد شیخ
رح در غنیۃ الطالبین مسئلہ استوا رب العالمین بر عرش برین برحسب فحوای قرآن کریم بسیار خوب
نوشتہ وامام ابو حنیفہ را از مرجیہ نشان دادہ وگفتہ از مشرق تا مغرب ہیچ ولی از اولیا حنفی المذہب
نیست جز فلان واللہ اعلم سعدی در گلستان گفتہ ؎

بر در کعبہ سائلی دیدم ۔۔۔ کہ ہمیگفت ومیگریستی خوش
من نگویم کہ طاعتم بپذیر ۔۔۔ قلم عفو بر گناہم کش

گویند باین سائل مراد حضرت جیلانی ست مات رح فی ۵۶۱ رضی اللہ عنہ

ابو مدین مغربی شیخ ابن عربی ست ذکرش در فتوحات کردہ وی گفتہ اذا ظہر الحق لم یبق معہ
غیرہ وہم وی گفتہ لیس للقلب سوی وجہۃ واحدۃ فالی ای وجہۃ توجہت حجبت عن غیرہا وہم وی گفتہ
ما وصل الی صریح الحریۃ من علیہ من نفسہ بقیۃ

احمد رفاعی از نسل امام موسی کاظم ست مقامات علیہ وحالات سنیہ داشت جامی گفتہ خرق اللہ سبحانہ
علی یدیہ العوائد وقلب لہ الاعیان واظہر العجائب لکن فی اصحابہ الجید والردی یدخل بعضہم
النیران ویلعب بالحیات وہذا ما عرفہ الشیخ ولا صلحاء اصحابہ ونعوذ باللہ من الشیطان انتہی
وی گفتہ الحمد للہ الذی ارانی عتق اصحابی من النار فی الدنیا قبل الآخرۃ

شیخ عمر بن الفارض حموی از قبیلۂ بنی سعد ست کہ حلیمہ مرضعہ ازان قبیلہ بود نزد ما از اہل سکر ست
از کبار علما مصر بود قصیدۂ تائیہ او کما بیش ہفتصد وپنجاہ بیت ست ودرمیان مشایخ صوفیہ ودیگر علماء حقیقت
خیلی شہرت یافتہ وجامع جمیع حقائق ودقائق ومعارف ومسالک آمدہ گویند چون قصیدہ با تمام رسانید پیغمبر

ماصلملم درخواب فرمود این را چه نام کردی گفت روائح الجنان فرمود نظم السلوک نام کن واورا دیوانی
مشهورست که درین نزدیکی بمصر قاهره مع الشرح مطبوع گشته وفات او در سنه سیصد وسی ودو بود
شیخ الاسلام ابن تیمیه وحافظ ابن القیم وشوکانی در بدر الامر او را وابن عربی وابن سبعین وامثال ایشان را
تکفیر کرده اند وبالحاد نامیده بنا بر شطحیات این قوم وکلمات ومسائل مخالف شرع ولکن الشرع رفع القلم
عن الثلثة الذین منهم المجنون فما لنا ولهؤلاء السکاری ومن کلامه رح

هنیا لاهل الدیر کم سکروا بها | وما شربوا منها ولکنهم هموا
علی نفسه فلیبک من ضاع عمره | ولیس له فیها نصیب ولا سهم

ابراهیم جعبری صاحب آیات ظاهره ومقامات فاخره بود مذهب وی محو کلی ونفی وجود وافلاس
ونا داشت است شاگردی او را گفت که دو بیت شنیده ام که مرا بسیار خوش آمده است گفت کدام است
وی برخواند

وقائلة انفقت عمرك مسرفا | علی مسرف فی تیهه ودلاله
فقلت لها کفی عن اللوم اننی | شغلت به عن هجره ووصاله

شیخ گفت این مقام تست ونه مقام شیخ تو گویند چون اجل وی نزدیک شد بموضع قبر خود آمد وگفت
یا قبیر قد جاءک زبیر

شیخ محی الدین بن عربی رح خلیفه علی جامع ست وعلی جامع خلیفه شیخ عبد القادر جیلانی ست وی
قدوه قائلان بوحدت وجود ست جامی گفته بسیاری از فقها وعلماء ظاهر در وی طعن کرده اند واند
از فقها وجماعتی از صوفیه ویرا بزرگ داشته فخموه تفخیما عظیما ومدحوا کلامه ومدحوا کریما ووصفوه
بعلو المقامات واخبروا عنه بما یطول ذکره من الکرامات انتهی او را با شیخ شهاب الدین سهروردی
ملاقات واجتماع افتاده هر یکی در دیگری نظر کرده جدا شد بی آنکه سخنی در میان آید بعده ویرا از سهروردی
پرسیدند گفت رجل مملو من فرقه الی قدمه من السنة وسهروردی را از وی پرسیدند گفت هو
بحر الحقائق اعظم اسباب طعن در وی کتاب فصوص الحکم ست جامی گوید وهمانا منشا طعن تقلید وتعصب ست
یا عدم اطلاع بر مصطلحات وی یا غموض معانی بعده در ترجمه او بسط بسیار کرده در مناقب الاولیا نوشته
شیخ بحر الحقائق وخاتم الاولیا بود ولایت مقیده محمدی بر وختم شد شیخ مؤید الدین جندی در شرح فصوص

آورده ومن دلائل ختمیته انه کان بین کتفیه علامته بعضی در تکفیر و تضلیل شیخ مبالغه دارند شیخ عزالدین بن عبدالسلام گفتی شیخ زندیق ست انتهی گویم علامهٔ شوکانی اولا قائل بود بکفر کلام او اما بعد از چهل سال ازان رجوع فرمود و گفت سخنش احتمال تاویل دارد و شیخ احمد ولی الله نیز در بارهٔ او قائل بتکفیر نیست وازوی درگذر میکند والله اعلم من نیز اینقدر میدانم که وی را در اتباع سنت وجدی بالغ وحرصی قوی وجهی متین ست و بر تقلید مذاهب خیلی لوم ونفرین و این دلیل ست بر آنکه هرچه ازوی خلاف ظاهر سنت آمده حسن ظن آنست که مدسوس ست در کتاب او یا محمول ست بر حالت سکر شعرانی در یواقیت وجواهر قصد توفیق کلام او با ظاهر شرع کرده وجهد بسیار نموده جزاه الله خیرا وفات شیخ درسنه ۶۶۰ بود مدفنش صالحیهٔ دمشق ست

شیخ صدرالدین قونوی جامع بود میان علوم عقل ونقل وفنون ظاهر و باطن میان وی ونصیرالشرک طوسی رافضی اسوله واجوبه واقع شده قطب شیرازی در حدیث شاگرد اوست جامع الاصول را بخط خود نوشته بروی خوانده ست و بدان فخر میکرد یکی ازو پرسید که من این الی این وما الحاصل فی البین گفت من العلم الی العین والحاصل فی البین تجدد نسبة جامعة بین الطرفین ظاهرة بالحکمین در مناقب الاولیا گفته وی فرزند و مرید شیخ محی الدین بن عربی ست هرگاه شیخ از روم بقونیه رسید بعد از ولادت صدرالدین و وفات پدرش مادرش در نکاح شیخ محی الدین آمد و صدرالدین در خدمت شیخ تربیت یافت نقاد کلام شیخ ست مسئله وحدت وجود مطابق عقل و شرع از تتبع تحقیقات او توان یافت از مصنفات او نصوص و فکوک ونفحات الٰهیه مشهور ست با جلال الدین رومی اختصاص بسیار داشت و مولانا روم وصیت نماز خود بوی نمود

شیخ ابوالحسن شاذلی از کبار اولیاء صاحب سلسله ست یافعی گوید چون کسی ازوی دعائی خواست گفتی کان الله لك واین کلمه با وجود کوتاهی جامع همه مطلوبات ست کما قال صلعم من کان لله کان الله له وی گفته انا لا نری مع الحق من الخلق شیئا وان کان ولابد فکالهباء فی الهواء ان فتشته لم تجده شیئا و گفته لا یکن حظك من دعائك الفرح بقضاء حاجتك دون فرحك بمناجاتك بمحبوبك فتکون من المحجوبین درسنه ۶۵۶ از دنیا برفته

عفیف الدین تلمسانی وی را بزندقه والحاد منسوب داشته اند اما سخن او ازوادی ذوق ووجدان ست واو را دیوان شعری ست در کمال لطافت وعذوبت هرکه آن را مطالعه کند داند که از سرچشمه کدر هرگز

چنان زلال صافی نجوشد واز شجرهٔ خبیث زنهار چنان میوهٔ طیب نباید قائل بود بوحدت وجود لهذا درمیان متقشفه فقها، مردود شد والله اعلم بحاله وقاله گوییم توحید الٰهی نزد این طائفه آنست که او تعالی درازل از آل بنفس خود بتوحید دیگری همیشه بوصف وحدانیت و نعت فردانیت موصوف بود و منعوت کان الله ولم یکن معه شیٔ واکنون همچنان بنعت ازلی واحد و فرد ست الآن کما کان وتا ابد الآباد همبرین وصف خواهد بود کل شیٔ هالک الا وجهه ونگفت یهلک تا معلوم شود که وجود همه اشیاء در وجود او امروز هالک ست وحوالهٔ مشاهدهٔ اینحال بفردا در استقبال در حق محجوبان ست ورنه اصحاب بصائر وارباب مشاهدات که از مضیق زمان ومکان امکان خلاص یافته اند این وعده در حق ایشان عین نقد وقت ست واین توحید الٰهی ست که از وصمت نقصان بری ست وتوحید خلائق بنا بر نقصان وجود ناقص شیخ الاسلام هروی قدس سره کتاب منازل السائرین را باین سه بیت ختم کرده

ما وحد الواحد من واحد	اذ کل من وحده جاحد
توحید من ینطق عن نعته	عاریة ابطلها الواحد
توحیده ایاه توحیده	ونعت من ینعته لاحد

امام عبدالله یافعی یمنی الاصل حرمی النزول ست عالم وشیخ کبیر بود عبرة الیقظان ومرآة الجنان و روض الریاحین وجز آن تالیف اوست واشعار نیز نیکو گفته میگوید در اوائل حال متردد بودم که بطلب علم مشغول باشم که موجب فضیلت وکمال ست یا بعبادت که مثمر حلاوت وسلامت از آفت قیل وقال کتابی داشتم درین کشاکش آنرا کشودم ورقی دیدم که هرگز ندیده بودم ودرو بیتی چند نوشته که از کس نشنیده بودم چون آنرا خواندم گویا آبی بر آتش من زدند وشدت قلق وحرارت مرا نشاندند آن ابیات این ست

کن عن همومك معرضا	وکل الامور الی القضا
فلربما اتسع المضیق	ولربما ضاق الفضا
ولرب امر متعب	لك فی عواقبه رضا
الله یفعل ما یشاء	فلا تکن متعرضا

شهاب الدین مقتول سهروردی مرید مولانا شمس الدین تبریزی ست در حکمت مشائیان و اشراقیان

متبحر بوده و در هر یک از ان تالیفات رائقه دارد وی را منسوب بسیمیا داشته اند و حکایتی ازین باب باره سرگوسفند آورده که بی قیمت بفن سیمیا از ترکمانی ستده یافعی گفته بدا کارها که اینهاست و بدا کسانی که این کارها کنند و بدا علی که مفضی بچنین کارها گردد از کلام اوست حرام علی الاجساد المظلمة ان یلجن فی ملکوت السموات فوحد الله سبحانه و انت بتعظیمه ملآن واذکره وانت من ملابس الاکوان عریان ومن ابیاته

خلعت هیاکلها بجرعاء الحمی | وصبت لمغناها القدیم تشوقا
وتلفتت نحو الدیار فشاقها | ربع عفت اطلاله فتمزقا
وقفت مسائلة فرد جوابها | رجع الصدی ان لاسبیل الی اللقا
وکانها برق تالق بالحمی | ثم انطوی وکانه ما ابرقا

در مناقب الاولیا گفته جمعی او را صاحب کرامات می گفتند و اهل ظاهر او را بتکفیر نسبت کردند شمس تبریزی گفته حاشا و کلا که او کافر باشد یافعی گفته وی را بخلل در عقیده و باعتقاد حکما متقدمین متهم داشته اند چون بحلب رسید علما بقتل وی فتوی دادند و کشته شد و در ۵۸۷ از دنیا برفت گویند علمش بر عقل غالب بود با آنکه عقل میباید که بر علم غالب باشد در مثل ست که یک من علم را ده من عقل باید

اوحد الدین کرمانی بسی بزرگوار بود در فتوحات از وی حکایتهاست شیخ شهاب الدین سهروردی گفته نام وی پیش من مبر که مبتدع ست یعنی در شهود حقیقت توسل بمظاهر صوری می کرده و جمال مطلق را در صور مقیدات مشاهده مینموده چنانکه شمس تبریزی از وی پرسید که در چه کاری گفت ماه را در طشت آب می بینم شیخ گفت اگر بر قفا دمل نداری چرا بر آسمان نمی بینی در مناقب الاولیا گفته جمال حق یکی مطلق ست که عارفان را در فنا فی الله مشاهده می شود دوم مقید و آن بحکم تنزل در مظاهر حسیه یا روحانیه مشهود میگردد و یشاهدون بالبصیرة الجمال المطلق المعنوی کما یعاینون بالبصر الحسن المقید الصوری انتهی گویند وی شاهد باز بودا ما پاکباز می زیست ع

زان می نگرم بچشم سر در صورت | زیرا که ز معنی ست اثر در صورت
این عالم صورت ست و ما در صوریم | معنی نتوان دید مگر در صورت

و بالجمله چون این سخن باو رسانیدند گفت هر چند شیخ مرا مبتدع گفت اما مرا این مفاخرت بس که نام من

برزبان اورفت ودرین باب این بیت خواند

ماساءني ذكراك لي بمسيئة * بل سرّني اني خطرت ببالكا

گر بگذرم بخاطر عاطر شگفت نیست * خاشاک بین که بر دل دریا گذر کند

جامی گفته حسن ظن بلکه صدق اعتقاد نسبت بجماعتی از اکابر چون شیخ احمد غزالی واوحدالدین کرمانی وفخرالدین عراقی که بمطالعه جمال مظاهر صوری حسی اشتغال می نموده اند آنست که ایشان در انجا مشاهده جمال مطلق حق سبحانه میکرده اند وبصور حسی مقید نبوده اند واگر از بعض کبرا نسبت بایشان انکاری واقع شده ست مقصود ازان آن بوده باشد که محجوبان آنرا دستوری نسازند وقیاس حال خود بر حال ایشان نکنند وجاویدان در حضیض خذلان واسفل سافلین طبیعت نمانند والله اعلم از رباعیات اوست

اوحد در دل میزنی آخر دل کو * عمریست که راه میروی منزل کو

در دنیا دون بی وفا میگردے * پنجاه ودو چله داشتی حاصل کو

شیخ اوحدالدین اصفهانی که مصنف جام جم ست مرید اوست میگوید

اوحدی شصت سال سختے دید * تا شبی روی نیکبختے دید

سر گفتار مجازے نیست * باز کن دیده کاین ببازی نیست

حکیم سنائی غزنوی از کبراء شعراء صوفیه ست نامش مجدود وکنیتش ابوالمجید بود مرید خواجۀ یوسف همدانی ست وسخنهای او را باستشهاد در مصنفات آورده اند حدیقة الحقیقة بر کمال وی در شعر وبیان اذواق ومواجید ومعرفت وتوحید دلیلی قاطع وبرهانی ساطع ست همواره منزوی ومنقطع می بود واز مخالطت اهل دنیا معرض یکی از ارباب جاه وجلال راعزیمت ملازمت او شد شیخ مکتوبی بوی نوشت مشتمل بر بسے لطائف از انجمله آنکه این داعی را عقل وروح در پیش خدمت ست وبنیه ضعیف دارد که طاقت تفقد وقوت تعهد ندارد ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها از رباعیات اوست رباعی

ای عشق ترا روح مقدس منزل * سودای ترا عقل مجرد محمل

سیاح جهان معرفت یعنی دل * از دست غمت دست بسر پای بگل

مولوی فرموده

عطار روح بود سنائی دو چشم او * ما از پی سنائی وعطار میرویم

شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری مرید شیخ مجد الدین بغدادی ست و هم اویسی بود مولوی روم در هنگامی که شیخ میرفت بخدمت شیخ رسید وی کتاب اسرار نامهٔ خود بمولوی داد که پیوسته با خود میداشت مولوی گفته نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح عطار تجلی کرد و مربی او شد آنقدر اسرار توحید و حقائق اذواق و مواجید که در مثنویات و غزلیات وی اندراج یافته در سخنهای هیچیکی ازین طائفه یافت نمی شود پندنامهٔ او عالمگیر ست در ۶۲۷ھ بردست کفار تاتار در سن صد و چهارده شهید شد رح

شیخ شرف الدین مصلح بن عبد الله السعدی الشیرازی از افاضل صوفیه و اعاظم شافعیه بود از علم بهره تمام داشت و از آداب نصیب کامل سفر بسیار کرده و اقالیم را گشته و در بتخانهٔ سومنات هند در آمده بت بزرگ را چون ابراهیم خلیل شکسته و مشایخ بسیار را دریافته و بارها بسفر حج پیاده رفته و بصحبت شیخ شهاب الدین سهروردی رسیده و با وی در یک کشتی سفر دریا کرده کتاب گلستان و بوستان او جهانگیر ست و تا انجا در قبول لفظ و معنی رسیده که در السنهٔ مختلفه ترجمه گردیده و جهانی در اصلاح ظاهر و باطن بمضامین بلاغت آگینش گرویده و بمعارف بلند و حقائق ارجمند رسیده این نوع پذیرائی و دلربائی در کلام هیچیکی نتوان یافت در ۶۹۱ھ از دنیا رفته میگوید ؎ گفتی برهم نشین یا از سر جان برخیز + برگرد سرت گردم بنشینم و برخیزم

شیخ فخر الدین عراقی صاحب کتاب لمعات صوفی شاعر و عارف ماهر ست در ملتان رسیده صحبت شیخ بهاء الدین زکریا دریافته در روز اول از چله او را وجدی بهم رسید و حالی مستولی شد این غزل گفت ؎

نخستین باده کاندر جام کردند | زچشم مست ساقی وام کردند
چو خود کردند راز خویشتن فاش | عراقی را چرا بدنام کردند

شیخ گفت کار او تمام شد برخاست و بدر خلوت وی آمد و گفت عراقی مناجات در خرابات میکنی بیرون آئی و خرقه از تن مبارک خود کشید و در وی پوشانید و دختر را بعقد او در آورد در ۶۸۹ھ از دنیا برفت و در قفای ابن عربی در صالحیه دمشق بیاسود

حافظ شمس الدین شیرازی لسان الغیب و ترجمان الاسرار ست بسی رموز غیبیه و معانی حقیقیه را در کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده و سخن وی بر مشرب این طائفه چنان واقع شده که هیچکس را آن اتفاق نیفتاده هیچ دیوان در دنیا بهتر از دیوان او نیست زمانی یزدی جواب هر یک غزل او گفته پیش شاه عباس ماضی برد و گفت دیوان خواجه را جواب گفته ام شاه فرمود خدا را چه جواب خواهی گفت محرر سطور را یدیولنش از طفلی دلبستگی تمام ست و بمبانی

ومهانیش ذوقی بسیار و امدادره

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت	بر در میکده با دف و نی ترسائی
گر مسلمانی همین ست که حافظ دارد	وای گر در پی امروز بود فردائی

ذکر النساء العارفات الواصلات الی مدارج الرجال در فتوحات گفته کل ما ذکرہ من هولاء الرجال باسم الرجال فقد یکون منهم النساء ولکن یغلب ذکر الرجال و بالجمله از زنان یکی رابعه عدویه ست از اهل بصره سفیان ثوری از وی مسائل می پرسید و بموعظت و دعای او رغبت می نمود وی گفته اندوه من از آن نیست که اندوهگینم اندوه من از آنست که اندوهگین نیستم دیگر مریم بصریه ست با رابعه همنشین بود گفت تا این آیت شنیدم و فی السماء رزقکم وما توعدون هرگز غم روزی نخوردم و در طلب آن رنج نکشیدم دیگر معاذه عدویه ست در روز چیزی نخوردی و در شب خواب نکردی گفتند بجان خود بسیار گزند میرسانی گفت هیچ ضرر نمیرسانم خواب شب را بروز انداخته ام و خوردن روز را بشب افگنده دیگر شعوانه ست از عجم بود آواز خوب داشت و وعظ میگفت و از مجتهدات خائفات و باکیات مبکیات بود وی را گفتند می ترسیم که از بس گریه چشم تو نابینا شود گفت کور شدن در دنیا از گریه بسیار مرا دوست تر ست از کوری از عذاب نار وی گفته چشمی که از لقای محبوب باز ماند و بدیدار او آرزومند باشد بی گریه نیک نمی نماید دیگر فاطمه نیشابوریه ست در فهم معانی قرآن سخنها میگفت وی گفته من لم یکن الله منه علی بال فانه یتخطی فی کل میدان و یتکلم بکل لسان و من کان الله منه علی بال اخرسه الا عن الصدق و الزمه الحیاء منه و الاخلاص له و هم وی گفته من عمل لله علی المشاهدة فهو عارف و من عمل علی مشاهدة الله ایاه فهو المخلص دیگر فاطمه بردعیه ست در اردبیل می بوده یکی او را از معنی حدیث انا جلیس من ذکرنی پرسید گفت ان الذکران تشهد المذکور لك مع دوام ذکرك له فیفنی ذکرك فی ذکره و یبقی ذکره لك دیگر تحفه ست ره در نفحات در ترجمه وی اطالت کرده یکبار می گریست کسی او را گفت خدا تعالی ترا راه نه داد که همه مال صدقه کردی گریه چیست گفت

هربت منه الیه	و بکیت منه علیه
وحقه وهو سولی	لا زلت بین یدیه
حتی انال واحظی	بما رجوت لدیه

هذا وا قول سبحان الذي لا تقوم الحادثات لتجلی نور جلاله الا بتثبیته ولا تستقر الكائنات لظهور صفاته الا بتائیده بل اختطفت سبحات قدسه ابصار العقول و اخذت نفحات بهائه الباب الفحول

ابراهیم ابن احمد کنیعی از اولیاء یمن ست شوکانی رحمه الله تعالی کتاب بدر طالع را بذکر او آغاز یده او را کلمات نافعه ست که اصلاح قلوب قاسیه را دوای مجرب بوده کقوله لیس الزاهد من لا یملك شیئا انما الزاهد من لا یملکه شيء وهم وی گفته یا اخي جدد السفینة فان البحر عمیق واکثر الزاد فان الطریق بعید واخلص العمل فان الناقد بصیر او را بعد از مرگ در خواب دیدند و وی در مکانی ارفع از مکان براهیم بن ادهم ست گوینده گفت لولا ان منازل الانبیاء لا یحلها غیرهم لکان بها ابراهیم الکنیعي و بود مجاب الدعوات واو را درین باب حکایات و روایات بسیارست در ۱۳۱۷ ازدنیا برفت

ابراهیم بن حسن بعیری یمنی زاهد عصر و ناسک دهر بود و در ورع وحسن سمت و تواضع و اشتغال بخاصه نفس نظیر نداشت شوکانی گفته هو الان حسنة الزمن و زینة الیمن مع المحافظة علی الشرع والاقتداء برسول الله صلعم والاستکثار من النوافل والاوراد مات في سنه ۱۲۲۳

احمد بن عبد الحلیم بن تیمیة تقي الدین الدمشقي شوکانی گفته شیخ الاسلام امام الائمة المجتهد المطلق ولد في سنه ۶۶۱ ولا اعلم بعد ابن حزم مثله وما اظن سمح الزمان ما بین عصری الرجلین بمن یشابهما او یقاربهما و ذهبی گفته کانت السنة نصب عینیه وعلی طرف لسانه وکان آیة من آیات الله فی التفسیر وکان قوالا بالحق لا تاخذه فی الله لومة لائم شوکانی گوید اتفقت الالسنة بالثناء علیه الا من لا یعتد به بعده فتنه او و حکم ابن مخلوف قاضی مالکیه در بارهٔ او ذکر کرده و گفته هذا الامام الذي سمح الزمان به وهو بمثله بخیل چون او را در قلعهٔ محبوس کردند نزد در آمدن در سور حصن این آیه برخواند فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب در سلوک شانی عظیم داشت حکایات کرامات و روایات برکات او بیش از حصرست در ۷۲۸ بجوار رحمت حق آسود

احمد بن عطا شاذلی در زمان خود بر زبان صوفیه سخن میراند شوکانی گفته وهو ممن قام علی شیخ الاسلام ابن تیمیه رح فبلغ ذلك حکم او مشهورست بحکم ابن عطاء الله بسیاری از متصوفه زمان کلماتی ازان یاد دارند و حکایت وعظ و روایت کراماتش نمی یابند

احمد مکرر از اہل یمن ست شوکانی او را دیده و گفته صار في سن عالية اخبرني انه في مائة سنة واربع وعشرين سنة ونصف سنة ومع هذا هو صحيح العقل والحواس مستقيم القامة حسن العبارة او را تعلق تام بود بتصوف وہم شوکانی گفته رایته کثیر المکاشفة وبعد هذه السن تزوج وولد له ورايت رجلا آخر على راس القرن الثاني عشر وقد صار في مائة سنة وسبع وعشرين سنة ونصف سنة وهذا العمر خارج عن العادة المعروفة في هذه الازمنة انتهى

اسمعیل بن حسن شامی از خیار رجال یمن ست شوکانی را با او اجتماعات نفیسه اتفاق افتاده میگوید له يد في المعارف العلمية وعمل بما يقتضيه الدليل وانصاف في جميع مسائل الخلاف توفي رح في سنة ۱۲۳۴

اسمعیل بن ابی بکر شرجی زبیدی علامۂ وقت خود بود در جمیع علوم عقل ونقل وبا وجود ذکا غایت بود در نسیان تا آنکه آنچه در اول روز میگذشت در آخر روز بیادش نمی ماند شوکانی گفته وکان منکرا غلاة ابن عربي واتباعه وبينه وبين متبعيه معارك وله في ذلك رسالتان وقصائد وترجمته تحتمل كراريس مات في سنه ۸۳۷

ایمن بن محمد و بعد محمد سیزده کس بهمین اسم بیک نسق بوده ابن حجر گفته لم يوجد له نظير في ذلك ان كان ثابتا مادح نبوی بود ومجاور مدینه چون خواست که از انجا رحلت کند آنحضرت را صلعم در خواب دید میفرمایند یا ابا البركات كيف ترضى بفراقنا پس رحیل ترک کرد وبمدینه مقیم شد شوکانی گفته وقد سمى نفسه عاشق النبي صاحب تونس عود او بوطن خواست وی گفت اگر ملک مشرق ومغرب بمن دهند هرگز از جوار رسول خدا صلعم رغبت نکنم وآنحضرت را دید که سه لقمه باو خورانید و گفت مرا سخنی فرمود که هیچکس را نگویم جز آنکه در آخر کلام گفت واعلم اني عنك راض پس قصیده گفت منها ؎

فررت من الدنيا الى ساكن الحمى	فرار محب عائذ بحبيبه
لجأت الى هذا الجناب وانما	لجأت الى سامي العماد رحيبه

ابن فضل الله گفته وذكر ابو البركات انه رأى النبي صلعم فانشد بين يديه هذا البيت ؎

لولاك لم ادر الهوى	لولاك لم ادر الطريق

حسن بن اسمعیل مغربی حنفی شارح بلوغ المرام شوکانی در ترجمۂ او گفته والحاصل انه من العلماء

الذين اذا رايتهم ذكرت الله عزوجل وكل شئونه جارية على نمط السلف ورثيته بابيات اولها ؎

جفن المعارف من فراقك سافح　　والعذب منها بعد بعدك مالح

حسن بن على شهاري از كبار امراء وعلماء ومشايخ قطر يمن ست شوكاني بعد از ترجمه وى گفته والحاصل انه للدولة جمال ولاهل العلم جلال وللفقراء ذخيرة افضال طالت ايامه ومدت اعوامه وحصل له نسيان وكثرة سهو توفى في ۱۲۰۴ھ

حسين بن عبد الرحمن اهدل عالم عارف بود شوكاني گفته له مؤلف في مروق ابن عربي وابن الفارض واتباعهما وهو من مشاهير علماء اليمن توفى في ۱۲۰۵ھ

حسين بن على بن الامام المتوكل على الله اليمنى شاعر كبير وعالم شهيرست شوكاني گفته قد حبب الله اليه الانعزال عن بنى الدنيا حتى عن ولده ومن شعره ؎

لا تحسبن لباس الصوف في ملأ　　تدعى به بين اهل الفضل بالصوفي

وانما من صفى قلبا ومال الى　　صقالة النفس من اوساخها صوفي

واورا قصيده ايست كه بدان قصيده ابن الوردى را معارضه كرده اولها ؎

اترك الدنيا ودع عنك الامل　　طال ما عن نيله حال الاجل

مات في ۱۲۴۵ھ

صالح بن مهدى المقبلى ثم المكى از ائمهٔ مجتهدين صنعاست شوكاني گفته لكلامه وقع في الاذهان قل ان يمعن في مطالعته من له فهم فيبقى على التقليد بعد ذلك وقد اكثر الحط على المعتزلة في بعض المسائل الكلامية وعلى الاشعرية في بعض اخر وعلى الفقهاء في كثير من تعريفاتهم وعلى الصوفية في غالب مسائلهم وعلى المحدثين في بعض غلوهم ولا يبالى اذا تمسك بالدليل بمن يخالفه كائنا من كان ومع ذلك فهو بشر يخطئ ويصيب ولكنه قد قيد نفسه بالدليل لا بالقال والقيل وكان قد الزم نفسه سلوك مسلك الصحابة وعدم التعويل على التقليد لاهل العلم في جميع الفنون و نسبوه الى الزندقة بسبب عدم التقليد والاعتراض على اسلافهم

صديق بن على مزجاجى زبيدى پنجاه ساله بود كه از شوكاني اجازت گرفت ووى سى ساله بود وى گفته لا اعتقد صحة ما يخالف الدليل وان قال به من قال ولا ادين الله بما يقوله ابو حنيفة واصحابه

اذا خالف الحدیث الصحیح شوکانی گفته وکان ذکیا فطنا ساکنا متواضعا جید الفهم قوی الادراک

گویم نام من نیز صدیق ست و وی فرزند علی ست ومن فرزند حسن بن علی و او بلا واسطه تلمیذ شوکانی ست ومن بیک واسطه ومعهذا درین طریق که ذکر یافت من نیز رفیق اویم و بالله التوفیق

صلاح بن حسین عالم محقق و زاهد متعفف از علماء یمن ست در راه خدا اندیشه لوم لائم نمیکرد و با عدی نزد مخالفت او باحق مبالات نمی نمود در زهد ضرب المثل ست شهرت عظیمه در دیار یمن داشت در سنه ۱۲۴۲ از دنیا رفت ازدحام مردم بر جنازهٔ او بسیار شد و اسواق را بند کردند

عبد الرحمن بن احمد الجامی عالم بود صحبت مشایخ صوفیه دریافته و در جمیع معارف بارع بر آمده در خراسان شهرت عظیم داشت تا آنکه سلطان روم بایزید خان او را از برای حکم بودن در اختلاف صوفیه و علماء کلام و حکماء طلبید تا همدان رفته برگشت شوکانی گفته له مصنفات ونظم بالفارسیة یتنافس فی حفظه اهل ذلک اللسان توفی بهراة فی سنه ۸۹۸ شرح کافیه او در علم نحو وسلسلة الذهب وتحفة الابرار ویوسف زلیخا معروف ست

محمد بن ابراهیم معروف بابن الوزیر علامهٔ عصر و مجتهد دهر خود ست در جمیع علوم تبحر عظیم داشت صاحب مطالع بدور گفته وقد ترجم له الطوائف واقر له المؤالف والمخالف ترجم له ابن حجر العسقلانی فی الدرد الکامنة وترجم له مصنف سیرة العراقی علامة وقته بمکة انتهی لکن شوکانی گفته ترجمه او در درر بی اصل ست بلکه در انباء الغمر ترجمهٔ او نوشته آری سخاوی او را ترجمه کرده وتقی بن فهد در معجم نیز ترجمه اش نگاشته سخاوی گوید صنف فی الرد علی الزیدیة العواصم والقواصم فی الذب عن سنة ابی القاسم واختصره فی الروض الباسم ابن حجر در انباء گفته مقبل علی الاشتغال بالحدیث شدید المیل الی السنة بخلاف اهل بیته انتهی شوکانی گفته ولو لقیه الحافظ ابن حجر بعد ان تبحر فی العلوم لاطال عنان قلمه فی الثناء علیه وکذلک السخاوی لو وقف علی العواصم لرأی فیها ما یملأ عینه وقلبه ولکن لعله بلغ الاسم دون المسمی گویم منت خدای را عز وجل که این عاجز را وقوف بر عواصم ومختصرش روض باسم و دیگر مؤلفات جلیله اش دست بهم داده وغالبها موجود عندی ولله الحمد در رد زیدیه وشیعه انچه نوشته یکی از کرامات اوست وما احسن ما قال الشوکانی فی البدر الطالع ان فی دیار الزیدیة من ائمة الکتاب والسنة عددا یجاوز الوصف یتقیدون بالعمل بنصوص الادلة ویعتمدون علی ما صح فی الامهات الحدیثیة وما یلتحق بها من دواوین الاسلام المشتملة علی سنة سید الانام ولا یرفعون الی التقلید راسا ولا یشوبون دینهم بشیٔ من البدع التی

لا يخلوا اهل مذهب من المذاهب من شيء منها بل هم على نمط السلف الصالح في العمل بما يدل عليه كتاب الله
وما صح من سنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مع كثرة اشتغالهم بالعلوم التي هي آلات علم الكتاب والسنة
من نحو وصرف ومعان وبيان واصول ولغة وعدم اخلالهم بما عدا ذلك من العلوم العقلية ولو لم
يكن من المزية الا التقييد بنصوص الكتاب والسنة وطرح التقليد فان هذه خصيصة خص الله بها
اهل هذه الديار في هذه الازمنة الاخيرة ولا توجد في غيرهم الا نادرا ولا ريب ان في سائر الديار لا سيما
المصرية والشامية من العلماء الكبار من لا يبلغ غالب اهل ديارنا هذه الى رتبته ولكنهم لا يفارقون
التقليد الذي هو دأب من لا يعقل حجج الله ورسوله ومن لم يفارق التقليد لم يكن لعلمه كثير فائدة
وان وجد منهم من يعمل بالادلة ويدع التعويل على التقليد فهو القليل النادر كابن تيمية وامثاله واني
لاكثر التعجب من جماعة من اكابر العلماء المتاخرين الموجودين في القرن الرابع وما بعده كيف يقفون على
تقليد عالم من العلماء ويقدمونه على كتاب الله وسنة رسوله مع كونهم قد عرفوا من علم اللسان ما يكفي في
فهم الكتاب والسنة بعضه الى آخر ما قال وفي بيان ذلك قد اطنب واطال واين عبارت دلالت دارد بر آنكه
علماء ومشايخ يمن در عمل با دله ظاهري محض نبودند بلكه جمع ميكردند درميان علوم آليه وفنون سنيه وهمين ست داب
تلامذهٔ اين گروه سيما شاگردان شوكاني رح على الخصوص اب اين بنده وبعض ياران وفرزندان او وچون در
مذهب ما تقليد احدي نيست در بعض مسائل ميان اين عاجز وحضرت شوكاني وشيخ الاسلام ابن تيميه وحافظ ابن القيم
خلافي بوده ست وظاهر آنست كه اين خلاف از راه قصور فهم ما وقلت درايت ماست وبالجمله ابن الوزير رح از قوم
گوشه گير وبعبادت وعلم روشن ضمير بود ودر معارف وحقائق ايماني ويماني بي نظير توفي رح في ٨٤٠ﻫ
سيد محمد بن اسمعيل بن صلاح الامير امام صنعا وعلامهٔ يمن وشاعر مجيد ومجتهد مفيد ومحدث كامل وعارف واصل ست
عامل بود بكتاب وسنت بحسب اجتهاد نفس خود تقييد بتقليد احدي از اهل علم نداشت شوكاني گفته وكانت العامة
ترميه بالنصب مستدلين على ذلك بكونه عاكفا على الامهات الست وسائر كتب الحديث عاملا بما فيها
ومن صنع هذا الصنع رمته العامة بذلك لا سيما اذا تظهر بفعل شيء من سنن الصلوة كرفع اليدين وضمهما
ونحوهما فانهم ينفرون عنه ويعادونه ولا يقيمون له وزنا وليس الذنب في معاداة من كان كذلك للعامة
الذين لا تعلق لهم بشيء من المعارف العلمية فانهم اتباع كل ناعق اذا قال لهم من له هيئة اهل العلم ان
هذا الامر حق قالوا حق وان قال باطل قالوا باطل انما الذنب لجماعة قرؤا شيئا من كتب الفقه الى آخر ما قال

بعده ذکر تصانیف او کرده وگفته وبالجملة فهو من الائمة المجددین لمعالم الدین وقد رایته فی المنام فی منتصلاً وهو یمشی راجلاً وانا راکب فی جماعة معی فلما رایته نزلت فسلمت علیه فاربنی وبینه کلام حفظت منه انه قال لی دقق الاسناد وتانق فی تفسیر کلام رسول الله صلعم ثم سالته عند ذلک عن اهل الحدیث ماحالهم فی الاخرة فقال بلغوا بحدیثهم الجنة او بلغوا بحدیثهم بین یدی الرحمن الشک منی ثم بکی بکاء عالیا وضمنی الیه وفارقنی فقصصت ذلک علی بعض من له ید فی التعبیر وسالته عن تعبیر البکا والضم فقال لابد ان یجری لک ماجری له من الامتحان فوقع من ذلک بعد تلک الرویا عجائب وغرائب کفی الله شرها وتوفی رح فی سنه ۸۴۲ ووالده کان من الفضلاء الزاهدین فی الدنیا الراغبین فی العمل للاخرة وله عرفان وشعر جید گویم تاریخ وفات شریفش درنظم چنین ست ع محمد فی جنان الخلد قد نزلا + والحمد لله که بعض اوغاد بانیز همان اندیشیدند که باابن هردو بزرگوار از امتحان و ابتلا خواستند بجهت آنکه حمایت سنت میکنیم و دربرابر ادله تقلید بمذهب نمی شناسیم وشکایت وحکایت را از بلدهٔ سورت تا لندره وروم رسانیدند ولکن بحفظ وصون الهی کفایت شرور این اشرار کرد وکفی الله المؤمنین القتال وبالجمله سنت الله دربارهٔ عباد مخلصین متبعین خود چنان جاری وساری بوده ست که هرکه دامن سنت بدست محکم میگیرد واقعه طلبان تقلید کیش درپی آزار او میشوند واز زبان وبیان بتقصیری از خود درازاله عرض ومال وجاه بلکه دم او رضا نمیدهند خواه این بلا باو برسد یا نرسد اللهم انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین واحشرنی فی زمرة المحدثین المتبعین

محمد بن ابی بکر شمس الدین ابن القیم علامهٔ کبیر مجتهد مطلق ست درجمیع علوم بارع بود دیرا قرآن وشهورشد درآفاق بمعرفت مذاهب سلف تبحر داشت شوکانی گفته غلب علیه حب ابن تیمیة حتی کان لایخرج عن شیء من اقواله بل ینتصر له فی جمیع ذلک وهو الذی نشر علمه واعتقل معه واهین وطیف به علی جمل مضروبا بالدرة فلما مات ابن تیمیة افرج عنه وامتحن محنة اخری بسبب فتاوی ابن تیمیة وکان ینال من علماء عصره وینالون منه اورا مؤلفات ممتعه نافعه بسیارست وبیشتری ازان موجود نزد این خاکسار ست منازل السائرین راکه از شیخ الاسلام هروی ست شرح نوشت مدارج السالکین نام تبحر او در علم سلوک ازان معلوم میشود در بدر طالع گفته کل تصانیفه مرغوب فیها بین الطوائف کما قال ابن حجر والذی درد ولیس له علی غیر الدلیل معول فی الغالب وقد یمیل نادرا الی مذهبه الذی نشأ علیه ولکنه لایتجاسر

على الدفع في وجوه الادلة بالمحامل الباردة كما يفعله غيره من المتمذهبين بل لا بد له من مستند في
ذلك وغالب ابحاثه الانصاف والميل مع الدليل حيث مال وعدم التعويل على القيل والقال واظنها
سرت اليه بركة ملازمته لشيخه ابن تيمية في السراء والضراء وبالجملة فهو واحد من قام بنشر السنة
وجعلها بينه وبين الآراء المحدثة اعظم جنة ورأى شيخه في المنام وسأله عن منزلته فقال انت في
طبقة ابن خزيمة مات في ثالث شهر رجب سنة ۷۵۱ رضي الله عنه

شيخنا وشيخ شيوخنا بواسطة واحدة وبواسطتين محمد بن علي بن محمد بن عبد الله الشوكاني
اليماني سهيل یمن وعلامهٔ زمن ومجتهد مطلق آن دیار وامام ائمهٔ جمله اقطار فخر خلف بقیه سلف صاحب مؤلفات نفیسه و
کمالات غیر متناهیه عارف بالله واصل الی رحمة الله است ترجمهٔ شریفهٔ خود در بدر طالع ببسط تمام نوشته وجمعی
جم بافراد ترجمهٔ او در مولفات حافله پرداخته وی از اولاد هود علیه السلام ست و در صنعا معروف بشوکانی
شده نسبت بشوکان که قریه ایست بر مسافت یکروز از صنعا وآنرا هجرهٔ شوکان گویند وآنکه در اتحاف
شوکانی نسبت بقبیله نوشته شده پس بجای قریه لفظ قبیله سهو القلم کاتب یا طابع ست در قاموس گفته
شوکان حصن بالیمن واین حصن از اعاظم حصون یمن ست صاحب ترجمه از انجاست ومیان هجره وشوکان
کوهی بزرگ دراز واقع ست واین هجره معمورست باهل فضل وصلاح ودین از قدیم زمان ودر هیچ زمانه وجود
عالمی خالی نبوده وایشان را نزد اهل یمن جلالتی عظیمه ست ودر انجا روسا وکبار گذشته اند اگرچه سه قریه
دیگر گرد صنعا باین نام شوکان شهرت دارند وبالجمله صاحب ترجمه در سنه سبع وسبعین ومائة والف متولد شده
او را مولفات بسیارست ودر نظم ید بیضا داشت امام منصور بالله او را قاضی القضاة صنعا کرد وقتی که میان
سی وچهل سال بود اما وی این قضا را ابتلای انگاشت تاریخ وفاتش بعضی سنه ۱۲۵۵ نوشته اند وبعض سنه ۱۲۵۰ وصحیح
ثانی ست محرر سطور دو سال پیش از وفات شریفش متولد شد واز مولفات لطیفش قسط عظیم فیوض ظاهر
وباطن در گرفت در اول نیل الاوطار مطبوع مصر ودر اتحاف النبلاء وابجد العلوم ترجمه حافله اش مرقوم ست
اگر زیادت علم خواهی بدان رجوع کن این مختصر گنجایش بسط آن همه فضائل واحوال ندارد وبالجمله حضرت وی
قدس سره بست وسه سال از قرن دوازدهم وپنجاه سال از قرن سیزدهم دریافته وذو القرنین عهد خود
بوده وباین حساب عمر شریفش هفتاد وسه سال میشود والله اعلم از انچه وی در آخر ترجمهٔ خودش تحریر فرموده ست
واضح میشود که قسطی عظیم از ذوق صحیح ووجد صریح وحصهٔ بزرگ از دریافت معارف وحقائق داشت قال

وهو الآن يسأل الله الذي لا اله الا هو الحكيم الكريم رب العرش العظيم ان يحسن ختامه وينيله من خيري الدارين مرامه ويسدده فی اقواله وافعاله وينزع حب الدنيا من قلبه حتی ينظر الی الحقيقة فيفوز بنيل دقائق الطريقة اللهم اجذبه الی جنابک العلی جذبة يصحی عندها من سکر غروره وافتح له خوخة يتخلص بها عن حجابه المظلم الی المعارف الحقيقية ولا تخرجه من هذه الدار الابعد ان يسبح فی بحار حبک ويغسل ادران قلبه بمياه قربک فانت اذا شئت جعلت المريد مرادا

اذا كان هذا الدمع يجري صبابة | على غير ليلى فهو دمع مضيع

ولست اقول كما قال من قال

وكيف ترى ليلى بعين ترى بها | سواها وما طهرتها بالمدامع

وتلتذ منها بالحديث وقد جرى | حديث سواها في خروق المسامع

بل اقول كما قال الاخر

الا ان وادي الجزع اضحى ترابه | من المسك كافورا واعواده رندا

وماذاك الا ان هندا عشية | تمشت وجرت في جوانبه بردا

واقول

انا راض بما قضى | واقف تحت حكمه

سائل ان افوز بالـ | ـخير من حسن ختمه

وما احسن قول من قال

العفو يرجى من بني آدم | فكيف لا يرجى من الرب

واقول مجيزا لهذا البيت

فانه ارأف بي منهم | حسبي به حسبي به حسبي

واین عبارت صریح ست در حصول مقام تسلیم ورضا وبلوغ درجات فنا وبقا ووصول بمنازل حقائق علی اللهم ارزقني منها ما رزقته واجعله متاعا وبلاغا الی حين والحقني بالصالحين واجعل لي لسان صدق في الاخرين

ابراهيم بن علی الفشلی از مردم ساحل بحر ست که با وادی زبید قرب دارد صاحب کرامات سائره

واحوال ظاهره بود جامع میان شریعت و حقیقت موثر عبادت و خلوت شیخ عارف زین الدین احمد بن احمد الشرجی مولف طبقات الخواص فی ذکر اہل الصدق والاخلاص که کتابی در مناقب اولیاء یمن ست نوشته ظهرت علیه الکرامات وتواترت عنه الاشارات وصحبه جمع کثیر من الاکابر احمد صیاد روزی شخصی با او سخن میکرد ویرا زجر نمود با زنماند گفت اللهم اعقل لسانه در حال زبانش بند شد بسوی بریه برآمد و گفت یارب وحقک لابرحت من هذا الموضع حتی ترد علی ما وهبت لی او تعالی زاری او شنید ورد بسط کرد چون نزد فشلی آمد گفت یا الصیاد حت الی موضع کن اوشکوتنی

ابراهیم بن عبدالله بن زکریا امام کبیر صاحب علم وصلاح وعبادت و زهد و ورع ست وی آنحضرت را بخواب دید فرمود ای ابراهیم بر من سوره مریم بخوان چون باین آیت رسید وان منکم الا واردها فرمود نعم الا اهل الیمن گفت کدام اہل یمن فرمود سوره را تمام کن چون تمام کرد فرمود من المحالب الی حیس گفت وبم نالوا ذالک یا رسول الله فرمود بصبرهم علی جود ولاتهم اسمعیل حضرمی چون از نزد یک مزار وی میگذشت از مرکب فرود می آمد و زیارتش میکرد و بمسجد خود آمده بر بستر خاک دراز میشد و باین ابیات کثیر تمثل مینمود ؎

خلیلی هذا ربع عزة فاعقلا	قلوصیکما ثم احللا حیث حلت
ومسا ترابا طال ما مس جلدها	وبیتا وظلا حیث باتت وظلت
ولا تیأسا ان یغفر الله ما مضی	اذا انتما صلیتما حیث صلت

احمد عجیل عالم کبیر و عارف شهیر ست از اولیاء یمن میمون او را کرامات بسیار بود روزی نزد او مصروعی حاضر شد بر وی این آیه برخواند قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون شیطانش فریاد برآورد و گفت لا والله لا والله بعد فوت احمد یکی از حضار آن مجلس بر مصروع همان آیت خواند شیطان خندید و گفت الآیة الآیة والرجل غیر الرجل در ۶۹۰ از دنیا برفت

احمد صیاد از کبار اولیاء واصحاب احوال ست خفته بود یکی در خوابش ندا کرد یا صیاد انت ترید ان قال نعم فقال انقطع الینا فی المغازات قال فترکت الاهل والاولاد وانقطعت الی الله تعالی وی گفته بعض مشایخ گفته اند که در دل من خطور شد که حقیقت مخالف شریعت ست ہاتفی آواز داد ای فلان کل حقیقة تخالف الشریعة فهی باطل وی گفته العارف مع الخلق بارکانه ومع الحق بجنانه

وہم وی گفتہ العارف مفارق لمضجعه وهو نائم و ناطق وهو صامت وحاضر وهو غائب او را از محبت
پرسید نگفت المحبة حالة تنال لیست بمقالة تقال

احمد بن ابی الخیر شماخی از علماء و عرفاء یمن ست بعض صلحاء آنحضرت را صلعم در خواب دیدند و در پہلوی
وی مردی نشستہ ست فرمود این را می شناسی گفت نہ فرمود ابن احمد بن ابی الخیر ست کہ لم یزل سنت من

احمد بکری شیخ عارف و محقق علم طریقه و متفنن در علوم شرعیه بود در تصوف و تراجم احادیث نبویه و مدایح
مصطفویه قصیدہا دارد وی گفتہ الفقراء هم قوم فرغوا عن الکل و ما دخلوا من حیث خرجوا ولا
خرجوا من حیث دخلوا

اسمعیل بن محمد حضرمی قدوۂ فریقین و عمدۂ اہل طریقین ست وی گفتہ رسول خدا را صلعم در خواب دیدم
و پرسیدم کہ الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون کدام کس اند فرمود درسہ گفتم کدام درسہ فرمود درسۂ
علم گفتم درسہ قرآن فرمود اولئك اصفیاء الله

علی طواشی از کرام عرفاء و شیوخ اولیا دست روزی برای نماز جمعه با جماعۂ از اصحاب میرفت بر مردی
منسوب بسوی فلسفہ گذشت وی او را دشنام دادن آغاز کرد خواستند کہ بوی بیاویزند شیخ گفت دعوه
معه ما یکفیه در دم آتشی در وی زد آبہا ریختند منطفی نشد تا آنکہ بعض جسم بسوخت صاحب طبقات الخواص
گوید ذلك مما استفاض بتلك البلاد اذ کان علی ملأ من الناس یافعی از وی حکایت کرامات بسیار
کردہ و اشعار او در سلوک و جز آن نقل نمودہ

جمال موصلی از واصلان طریقت و صاحب جمالان حقیقت ست شیخ فرید الدین عطار در تذکرۃ الاولیاء
ذکر کردہ کہ وی عمری خون خورد و جان کند و مال و جاہ بذل نمود تا در محاذات جوار روضۂ مصطفی صلعم یک گور
جای یافت انگاہ وصیت کرد کہ بر سر خاکم بنویسند وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید ** او ندا سگی
قدمی چند برابر دوستان تو زد و او را در کار ایشان کردی ؎

سگ اصحاب کہف روزی چند ... پی نیکان گرفت مردم شد

من نیز دعوی دوستی دوستان تو دارم بحق السائلین علیک من بیچارہ و در دشت ایجاد آوارہ را از برکات
این قوم بحرمان مگزین و از ان نظر خاص کہ با یشان میرسد محجوب مگردان انك علی ما تشاء قدیر
و با لاجابة جدیر ؎ عمر بگذشت بمحرومی اگر روز پسین * ختم بر دولت دیدار شود باکی نیست *

مالک دینار را از مشاهیر زهادست و از کملاء عباد خلیفهٔ حسن بصری ست سعدی گوید

ترا که مالک دینار نیستی سعدی طریق نیست بجز زهد مالک دینار

وی گفته ای نفس رنجی که بتو میدهم نه از راه عداوت ست بلکه غایت شفقت تا فردا در آتش غضب نسوزی چند روز صبر کن تا نعمتهای لایزال بیابی وی چون در نماز ایاک نعبد و ایاک نستعین خواندی بگریستی که کاذب می شوم از انکه استعانت از دیگران میخواهم درج وقت لبیک گفتن بنالید که مبادا جواب آید لا لبیک وی گفته اگر ندا کنند که هر که از همه بدتر باشد از مسجد بدر آید اول من برآیم گفت هر که با مردم سخن گفتن دوست دارد از مناجات علمش اندک بود و عمرش ضایع و گفت هر که طالب شهوت بود شیطان ازو فارغ ست هر که او را دیدی در نماز دیدی باخود میگفت انت منافق بعد از یکسال شبی بتماشا بیرون آمد او را ندا کردند یا مالک مالک ان لاتتوب بمسجد برگشت شبی آتشی در بصره افتاد مالک بالا رفت و نظاره کرد دید گروهی در رنج و تعب افتاده و گروهی رخت میکشد گفت نجا المخففون وهلک المثقلون بقیامت نیز چنین خواهد بود وقتی زنی او را گفت ای مرائی جواب داد بست سال ست که مرا کسی بنام من نخواند الا تو نیک دانستی که من کیم بعد از مرگ او را در خواب دید نحو پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت خدا تعالی را دیدم با همه گناه اما بسبب حسن ظن که بخداوند داشتم و بگمان نیکو که بوی بردم همه محو کرد

حبیب عجمی ولی قبهٔ غیرت و صفی پردهٔ وحدت ست او را گفتند یکی را ازین پنج نماز نمازی فوت شده و نمیداند که کدام ست چه باید کرد گفت این دل کسی بود که از خدا غافل ست او را ادب باید کرد و هر پنج نماز را قضا باید نمود وی در گوشه نشسته بود و میگفت هر که با تو خوش نیست خوششن مباد و هر کرا با تو انس نیست با هیچکس انسش مباد گفتند تو عجمی و قرآن ندانی گریه از چیست گفت زبانم عجمی ست اما دلم عربی ست درویشی گفت او را دیدم در مرتبهٔ عظیم گفتم آخر عجمی این مرتبه از کجا یافتی آواز آمد آری عجمی ست اما حبیب ست

فضیل عیاض عارف مشهور ست در ابتدا رحال بر زنی عاشق بود هر چه در راهزنی می یافت بر او صرف میکرد و نماز میکرد و این آیه می خواند و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا روزی کاروانی از بیابان میگذشت در میان آن حافظی این آیه برخواند الم یأن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله وما نزل من الحق گویا تیری بر جان او آمد گفت ان وحان فتاب و اناب شبی هارون رشید بدر خانه او رسید این آیه میخواندام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین امنوا وعملوا الصالحات

سواء محياهم ومماتهم ساء ما يحكمون هارون گفت اگر پندی میطلبم این کفایت ست چون دست او
بر دست فضیل آمد گفت ما این هذا الکف لو نجا من النار در عرفات ازو پرسیدند که حال این خلائق
چون می بینی گفت آمرزیده اند اگر فضیل درمیان نبودی سفیان ثوری گفت شبی پیش او رفتم و آیات
و اخبار می گفتیم پس گفتم مبارک شبی که امشب بود و ستوده نشستی که دوش بود همانا که نشستی چنین بهتر
از وحدت بود فضیل گفت بد شبی که امشب بود و تباه نشستی که دوش بود گفتم چرا گفت زیرا که تو همه شب
در بند آن بودی تا سخنی گوئی که مرا خوش آید و من در بند آن بودم تا از کجا جوابی نیکو گویم که پسندیده خاطر
تو آید بسخن یکدیگر از خدائتعالی باز ماندیم تنهائی بهتر و مناجات با حق خوشتر مردی بزیارت او آمد گفت
بچه کار آمدهٔ گفت تا از تو آسایشی یابم و موانست کنم گفت بخدا که این بوحشت نزدیکترست و نیامدهٔ
مگر از برای آنکه مرا بدروغ بفریبی و من ترا فریبم بدروغ وی گفته مردم که از یکدیگر بریده شدند بسبب تکلف
شدند هرگاه تکلف از میان برخیزد گستاخ با یکدیگر توانند زیست یکی او را گفت مرا وصیتی کن گفت ااریاب
متفرقون خیر ام الله الواحد القهار وی گفته هرکه را خدا دوست دارد اندوهش افزاید و هرکه را
دشمن دارد دنیا بروی فراخ گرداند اللهم لا تجعل الدنیا اکبر همنا و هرکه از خدا ترسد همه چیز ازو ترسد
ابراهیم ادهم سید الطائفه جنید بغدادی او را مفاتیح القلوب گفتی و امام ابوحنیفه او را مولانا و سیدنا ابراهیم میگفت مرید خواجه فضیل عیاض است
او را گفتند دائم بحق مشغولی چرا حدیث نمیخوانی گفت هنوز از یک حدیث فارغ نشدم ترک الدنیا راس کل عبادة گویم شاید این حدیث
مروی بالمعنی باشد ورنه باین لفظ در کتب حدیث موجود نیست بعضی میگویند قبر او در شام ست و برخی میگویند در بغداد و سلسلهٔ ادهمیه
ازوست و حذیفه مرعشی خلیفهٔ اوست وی گفته پانزده سال سختی و مشقت کشیدم تا ندا شنیدم کن عبدا
فاسترحت یعنی فاستقم کما امرت او را چون واردی از غیب فرود آمدی گفتی کجا اند ملوک دنیا به بینند
تا این چه کار و بارست و از ملک خود شان ننگ آید و هم وی گفته هرکه دل خود حاضر نیابد در سه موضع این
نشان آنست که در بر وی بسته اند یکی در وقت خواندن قرآن دوم در وقت ذکر گفتن سوم در وقت نماز
کردن شقیق او را گفت چرا از خلق میگریزی گفت دین خود در کنار گرفته ام و ازین شهر بآن شهر میگریزم
و ازین کوه بآن کوه تا هرکه مرا بیند پندارد که حمالم یا وسواس دارم تا باشد که دین از دست ابلیس نگاه دارم
و بسلامت از دروازهٔ مرگ بیرون روم معتصم ازو پرسید که چه پیشه داری گفت دنیا را بطالبان دنیا
گذاشته ام و عقبی را بخواستاران عقبی و در یجهان ذکر خدا گزیده ام و در ان جهان لقای خدا دیگر

پرسیدند چه حرفه داری گفت ندانی که کارکنان خدای را حاجت به پیشه نیست وی گفته زاهدی متوکل را دیدم پرسیدم تو از کجا میخوری گفت این علم بنزدیک من نیست از روزی دهنده بپرس مرا باین فضول چه کارست ازو پرسیدند که تو بنده کیستی برخود لرزید و برخاک بیفتاد پس برخاست و گفت ان کل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا گفتند چرا اول جواب ندادی گفت ترسیدم که اگر گویم بنده اویم او حق بندگی طلب کند و اگر گویم که نیم نتوانم که گویم یکی از وی وصیتی خواست گفت بسته باش یعنی کیسه و کشاده در بند یعنی زبان وی بصحرا رفته بود لشکری پیش آمد و گفت آبادانی کدام طرف ست اشارت بگورستان کرد

ابو عبدالله مغربی از قدماء مشایخ ست از طبقهٔ ثانیه ابراهیم شیبانی خلیفهٔ اوست صد و بست سال عمر یافت پیوسته در سفر می بود و دائم احرام میداشت و هرگز جامهٔ او چرکین نمیشد و موی او نمی بالید گفت هر که دعوی بندگی کند و او را هنوز مرادی بود در وغ زن ست بندگی آنزمان درست باشد که از مراد خود فانی شود گفت درویشان راضی امینان حق اند ببرکت ایشان بلا از خلق مندفع میشود و گفت منصف تر از دنیا ندیدم تا که او را خدمت کنی خدمت کند و هرگاه ترک کنی ترک کند

ابو بکر کتابی قدس سرهٔ ختم قرآن بسیار کردی و در شبانروز یکبار وضو نمودی گفت در خواب جوانی جمیل دیدم گفتم کیستی و کجامی باشی گفت تقوی ام در دل اندوهناکان میباشم باز زنی زشت رو دیدم گفتم کیستی و کجامی باشی گفت خنده ام در دل اهل نشاط می مانم گویم اعمال هرچند درینجا اعراض اند اما در انجا جواهر گردند و موزون نموده شوند پس اولیا را آگاهی در منام عالم مثال مینمایند و بر حقائق آن اعمال می آگاهند وی گفته پیغمبر را صلعم بخواب دیدم گفتم چه دعا کنم که دلم نمیرد فرمود هر روز چهل بار بگو یا حی یا قیوم لا اله الا انت گویم لفظ حدیث ماثور چنین ست یا حي یا قیوم برحمتک استغیث لاتکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شانی کله و بالجمله این کلمه مبارک را اثرها دیدم که در هیچ شی نیافتم بلاها از گفتن او دور شده و سرورها از راندن او برزبان نقد وقت آمده کتابی گوید تصوف همه خلق ست هر کرا خلق بیشتر تصوف بیشتر و گفت فراست پیدا شدن یقین ست و توکل در حقیقت کامل شدن یقین ست و گفت دردی بوقت انتباه از غفلت و لرزیدن از بیم قطعیت فاضلتر از عبادت ست گفت باد صبا مخزون ست در زیر عرش چون صبح بدمد باد صبا بوزد تا نالهاے استغفار برساند

ابو عبدالله محمد بن خفیف بغدادی قدس سرهٔ مرید ابو محمد رویم ست گفت رضا دو قسم ست رضا در

ورضا ازو رضا در و در تدبیرست و رضا از و در تقدیر گفتند عبودیت کی درست آید گفت وقتی که همه کارها
بخدا گذارد و در بلا صبر نماید وی از طبقهٔ خامسه ست شافعی مذهب بوده امام زمانه خود بود در انواع علوم
وی گفته التوحید الاعراض عن الطبیعة جنید و ابن عطا و جریری و حسین حلاج و غیرهم را دیده بود

لقمان سرخسی قدس سره وی را اول حال صاحب مجاهده بود تا که حالی بر او غلبه نمود که عقل را در ربود مجذوب شد از وی پرسیدند این چه حال ست گفت هر چند بندگی کردم بیش می بایست درماندم گفتم خداوندا پادشاه مجاز را چون بنده پیر میشود آزادش کنند تو پادشاه حقیقی در بندگی تو پیر شدم اکنون آزادم کن آوازے شنیدم که آزادت کردم و نشان آزادی آنست که عقل از وی برگرفتند او از عقلا مجانین ست در وقت مرگ یکی او را گفت بگو لا اله الا الله تبسم کرد و گفت ای جوانمرد ما خراج داده ایم و برات گرفته ایم و باقی بر توحید داریم

شیخ عبد الله انصاری از فرزندان ابی ایوب انصاری ست با احنف بن قیس در خراسان آمد و در هرات سکونت فرمود و از موعظت و هدایت هرات را گلزار نمود و از ینجاست که مشایخ هرات را باغچهٔ انصاریان گویند تصنیفات او اعتبار تمام دارد رساله او مشهور ست و نزد این عاجز موجود وی گفته اگر یکبار بگوید بندهٔ من از عرش بگذرد خندهٔ من و گفت کاشکی اگرچه تلخ ست ولی از بوستان ست عبد الله اگرچه مجرم ست ولی از دوستان ست گفت التصوف هو الخلق ابو سهل صعلوکی گفته خلق اعراض ست از اعتراض مناجات وی در رساله عجب نمکی و شورے دارد

احمد جام از فرزندان جریر بن عبد الله بجلی ست خلیفهٔ شیخ ابو سعید ابو الخیر ست بتربیت باطن و در ظاهر مرید ابو طاهر فرزند ابو سعید مذکور بود ابو سعید وقت فات وصیت کرد که خرقهٔ من بوی دهید ابو طاهر آرزو کرد که این دولت و ولایت نصیب او شود گفت این کار بآرزو راست نیاید آنرا بدیگری دادند و علم شیخی ما را بر در خراباتے زدند و آن احمد جام بود که با اهل فسق خراباتے بود ؎

مناجاتیان ذکر خوان من اند　　　خراباتیان خود از آن من اند

وی امی بود در بیست و دو سالگی توبه نمود ؎

توبه از باده در ایام جوانی کردم　　　اول مستی من بود که هشیار شدم

در چهل سالگی حق تعالی او را علم لدنی عطا فرمود کتابها تصنیف کرد در سراج السالکین نوشته اکنون شصت و دو ساله ام که این کتاب تصنیف کرده ام و صد و هشتاد هزار کس بدست من توفیق توبه یافته گویم سبحان الله

این چه دولت ست که او را دست بهم داده آنحضرت صلعم می فرماید لان یهدی الله بک رجلا خیر لک من حمر النعم وفات او در سنه ۶۵۳ بود

سالار مسعود غازی در مناقب الاولیا نوشته وی از اولاد محمد بن حنفیه ست مادرش ستر معلی خواهر سلطان محمود غزنوی بود پدرش ساهو سالار اکثر کفار را ته تیغ آورد بقیه گریخته بقنوج در پناه رای جیپال آمدند خطبه بنام سلطان محمود خواند و عیال خود ستر معلی را باجمیر طلبداشت ۱۲ رجب سنه ۴۰۵ سالار مسعود متولد شد تولد ناصر دین تاریخ ست چون سلطان بر رای مذکور غالب آمد و اموال و امتعه گرفته بغزنی رفت مسعود در هندوستان ماند و اکثر مواضع فتح کرد و اموال بسیار و سپاه بیشمار بهم رسید رای جیپال که راجه دهلی بود و پسرش گوپال جنگی عظیم کردند از دست گوپال زخمی بر بینی سالار مسعود رسید و دندان هم شکست گردید اما فتح بدست سالار ماند سالار مرید ابو محمد چشتی ست مردم هر چند گفتند که بر تخت دهلی نشیند گفت مطلوب من امتثال امر الهی ست نه پادشاهی خطبه بنام محمود خواند و بقنوج بر لب آب گنگ دائره لشکر کشید اجیپال به نیازمندی پیش آمد و ملازمت نمود و بخدمت راهداری ممتاز گشت سالار دریا عبور کرد و اکثر رایان اطراف را شکست داده در اطاعت اسلام آورد و در سنه ۴۲۳ ۱۷ شعبان بجهت شکار بهرائچ رفت و فرمود از ینجا بوی محبت می آید استقامت نمود و سورج کند که معبد عظیم کفار بود هدم نمود و باغی عظیم بیاراست رایان بد رایان جنگی عظیم در میان آوردند قضا کار دران معرکه روز یکشنبه وقت عصر ۱۴ رجب سنه ۴۲۴ تیری بر شهرگ سالار مسعود رسید کلمهٔ شهادت گویان شربت شهادت چشید و در همان باغ دفن شد و رواج بت پرستی دادند تا آنکه حضرت خواجه معین الدین چشتی در سنه ۵۶۳ در اجمیر در وقت رای پتهورا قدوم فرمود و اسلام را از سر نو تازگی بخشید و لله الحمد انتهی جاهلان هندوستان میلهٔ بهرائچ میکنند و شرکها و کفرها با گور آن شهید بمیان می آرند و انچه از برای همه اولیا تصرف ثابت میکنند همچنان اعتقاد مشرکانه و ارادت کافرانه بجناب او نیز دارند و وی و جمله اولیا بهزار دل ازین حرکات دور اند

شیخ نجم الدین کبری قدس سره از اجلهٔ مشایخ خوارزم ست از مریدان شیخ عمار بن یاسر و از شاگردان تلامذه محی السنه در زمان طلب علم با هر که مناظره کردی غالب آمدی چندانکه بطامة الکبری لقب کردند بعده طامه افتاد و کبری ماند او را ولی تراش ازان گویند که در غلبهٔ حال بهر که نظر می انگند ولی میشد بابا فرخ جامهٔ خود باو پوشانید و گفت ترا وقت دفتر خواندن نیست وقت آنست که سر دفتر جهان شوی وی گفته رسول خدا را صلعم بخواب دیدم التماس کنیت نمودم فرمود ابو الجناب گفتم بتشدید یا تخفیف فرمود مشدد دانستم که از دنیا اجتناب باید کرد

تجرید اختیار کردم وی پادشاه را بد دعا نمود تا چنگیز خان بر او خروج نمود خلفاء خود را گفت بلاد خود ها روید که آتشی از سمت مشرق فروزان شده ست تا مغرب خواهد سوخت درین امت هیچ این فتنه واقع نشده گفتند شیخ دعا کند تا این بلا مندفع گردد فرمود بلا مبرم ست دعا اثر نکند گفتند شیخ هم باید گفت مرا حکم نیست همین جا شهید خواهم شد خلفاء ببلاد خود ها رفتند چنگیز خان و کفار مغول در خوارزم در آمدند خوارزم شاه بگریخت کشته شد مملکت تاراج گشت شیخ مقاتله کرد چند کفار را کشته پرچم کافری بر کشید ناگاه تیر قضا بر سینه رسید شربت شهادت چشید بعد از شهادت پرچم از دست شیخ باز کردن نتوانستند تا که آنرا بریدند در مناقب الاولیا گفته پرچم موی سر را میگویند مولوی روم گفت

ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند | نه از آن مفلسکان بز لاغر گیرند
بیکی دست می خالص ایمان نوشند | بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند

شهادت شیخ در سنه ستصد و هژده هجری بود مجد الدین بغدادی خلیفه اوست

شیخ علی ابو الحسن مغربی قدس سره وی گفته در مناجات گفتم الهی ترا کی شاکر باشم ندا آمد وقتی که غیر خود را منعم علیه نه بینی گفتم چگونه که تو برانبیاء و علماء و ملوک انعام کردهٔ آواز آمد اگر انبیائی نبودند راه از که می یافتی و اگر علمائی نبودند اقتدا بکه میکردی و اگر ملوک نمی بودند ترا ایمن که کردی پس این همه نعمت من ست بر تو از مقالات اوست رح باید که خوشی تو بیافتن مراد و بر آمدن حاجات نباشد بلکه خوشی بدعا و مناجات و عرض حاجات باشد والا از محجوبان باشی وفاتش در سنه ششصد و پنجاه و چهار واقع شد

مخدوم اخی جمشید راجگیری سالک صاحب جذبه بود گویند ارشاد از شاه شرف بو علی قلندر یافت و بعضی میگویند خلافت از مخدوم جهانیان داشت در اصل از قدوائیان اطراف لکهنو بود از طرف پادشاه منصبی داشت ترک کرده بمجاهده و ریاضت پرداخت وفات او روز چهارشنبه دهم شوال در سنه هشتصد و چهل و دو بود قبر او انجا میدراجگیر محله ایست از شهر قنوج مدفن او انجاست وی صاحب لفظ ست والد مرحوم رضی الله عنه در مجموعهٔ ملفوظات او را بقلم خود نوشته از انجمله این ست که وی گفته او تعالی هرگز جاهلی را ولی نگرفته و در کتاب خود گفته واعرض عن الجاهلین پس اعراض از صحبت جهال واجب ست

صحبت بد کاره تیره میکند | دیگ سیه را سیه میکند

و هم وی گفته رجل و نصف رجل و لاشي فالرجل الواصل و نصف الرجل الطالب و لاشي طالب الدنیا

گفت طالب صادق را باید که قدم در متابعت شریعت حضرت رسالت صلعم زند و در اعمال پیروی او کند
و آنچه وی صلعم فرموده ست ازان برابر سوزنی تجاوز نماید و همیشه بر جادهٔ سنت مستقیم باشد و اگر یکی بر روی
دریا میرود یا در آتش در می آید و خارق عادت بخلق مینماید و فریضه از فرائض اعمدا ترک میدهد یا سنتی از
سنن محمد رسول الله صلعم نقصان میکند بدانکه او شیطان و ضال مضل ست و کرامت نمودن او استدراج اوست
و در دعوی کذاب ست اتقوا من الصوفیة الجهلة فانهم لصوص الدین و قطاع طریق المسلمین ؎

جنگ دجال از درون و رنگ ابدال از برون　　دام دزدان در ضمیر و رمز شاهان در خطاب

او را در ذم دنیا سخنهای بسیار خوب ست و کلام مرغوب میفرماید با چندین زهد اگر ذره محبت دنیا در دل وی
باشد هرگز لائق جوار حضرت پادشاه قدیم نگردد لو اری فی قلبه حبة من محبة الدنیا لا اذیقه حلاوة
محبتی لان الملوث لا یصلح للحظیرة القدسیة والحضرة الربانیة ؎

خمار عشق تو اندر دماغ ازان باقی ست　　که صورت لمن الملک هر زمان ساقی ست

بشر حافی محدث صوفی ست و منتحل این طائفه علیه اما روایت نکرد و گفت در خود شهوت آن می بینم اگر شهوت
در خاموشی بینم روایت کنم او را گفتند بغداد مختلط شده ست بلکه بیشتر حرام ست تو از چه میخوری گفت از همین
که شما میخورید گفتند باین منزلت چون رسیدی گفت بلقمه کمتر از لقمه و بدستی کوتاه تر از دستی و کسیکه خورد و
خندد با کسیکه خورد و گرید برابر نبود و حلال اسراف نپذیرد و هم وی گفته رسول خدا را بخواب دیدم فرمود
هیچ میدانی ترا از میان اقران چرا برگزیده اند گفتم نه فرمود از بهر آنکه متابعت سنت من کردی و صالحان را
حرمت داشتی و برادران را نصیحت کردی و یاران و اهل بیت مرا دوست گرفتی و وی گفته سیاحت کنید آب
چون روان شود خوش باشد و چون ساکن بود متغیر شود یکی او را بخواب دید و پرسید خدا با تو چه کرد گفت با مرزید
و نیمهٔ بهشت مرا مباح گردانید و بالجمله وی خلیفه جنید بغدادی ست مولدش مرو و مسکنش بغداد بود مردم گفتند
که با تو بحج رویم گفت بسه شرط آنکه زاد نگیریم و از کسی نخواهیم و اگر دهند نستانیم گفتند همه کنیم اما اگر فتوحی رسد
رد نکنیم گفت پس توکل بر زاد حاجیان کردیم گفتند پادشاه را که ظالم ست چرا وعظ نگوئی گفت خدا بزرگتر
ازان ست که پیش کسی که او را نداند یاد کنیم وی گفته سخت ترین کارها سه چیز ست سخاوت در تنگدستی
ورع در خلوت حق گفتن پیش کسی که ازو بترسی گفت هر که عزت خواهد از سه چیز احتراز کند حاجت از خلق
خواستن و مردم را بد گفتن و بمهمانی رفتن او را بخواب دیدند و پرسیدند خدا تعالی با تو چه کرد گفت فرمود

چرا چندین می ترسیدی اما علمت ان الکرم صفتی

امام اعظم ابو حنیفه کوفی وی چنانکه در علم دین منصب امامت دارد همچنان در زهد و عبادت امام سالکان است
توجه بقبلهٔ حقیقی داشت و روی از خلق گردانیده بر ترک قضا ممتحن شد و شکیبا ماند یکی از ظلمه بیامد و گفت مرا
قلمی تراش گفت نتراشم گفت چرا گفت ترسم که از آن قوم باشم که حق تعالی فرموده احشروا الذین ظلموا
وازواجهم کودکی را دید در گل مانده گفت گوش دار نیفتی کودک گفت افتادن من سهل ست اگر بیفتم تنها
باشم اما تو گوش دار اگر پایت بلغزد همگنان که از پس تو آیند بلغزند و برخاستن همه دشوار بود امام را عجب آمد
و یاران را گفت زنهار اگر شما را در مسئله چیزی ظاهر شود و دلیلی روشن تر نماید در آن متابعت من نکنید و تقلید
من بتحقیق خود را ممانید شیخ عارف فریدالدین عطار گفته که این از ایشان کمال انصاف ست تا لاجرم ابو یوسف و محمد بسی
اقوال دارند در مسائل مختلفه انتهی گوییم برین اساس حنفی کسی ست که اتباع دلیل میکند نه پیروی قال و قیل مردی
مالدار حضرت عثمان را دشمن داشتی امام او را گفت خواهم که دختر ترا بفلان جهود دهم وی گفت تو امام مسلمانان
باشی روا داری که دختر مسلمانی بجهودی دهی من خود هرگز ندهم گفت سبحان الله روا باشد که محمد رسول الله دو
دختر خود بجهودی بدهد آن مرد در حال دانست که سخن از کجاست توبه کرد و از آن اعتقاد برگشت گویند خلیفه عهد ملک الموت
را در خواب دید و پرسید که از عمر او چند مانده ست وی اشارت کرد به پنج انگشت هیچ کس تعبیرش نتوانست گفت
از امام پرسید گفت اشارت باین آیه ست ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام
وما تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض تموت معاذ رازی گفت پیغمبر صلعم را در خواب
دیدم گفتم این اطلبک فرمود عند علم ابی حنیفة گوییم علم او اتباع دلیل و ترک تقلید بود که تقدم و مناقب او
بسیار و مجاهدات او بیشمار ست پوشیده نیست

محمد بن ادریس شافعی مطلبی وی شعبهٔ شجر نبوی ست و شجر بوستان مصطفوی شیخ عطار میفرماید هم کریم جهان
بود و هم جواد زمان هم افضل وقت و هم اعلم عهد هم حجة الاسلام و هم مقدم الائمه [illegible]
که این کتاب حمل آن نتواند کرد در پانزده سالگی فتوی داد احمد حنبل که امام جهان بود شاگردی او میکرد و گفته
ما هر چه یاد داریم معانیش او میداند شافعی رسول خدا را صلعم در خواب دید فرمود کیستی گفتم یکی از گروه توام
گفت نزدیک آی نزدیک شد آب دهن خود بگرفت و تا دهن او رسانید در دهن او انداخت شبی هارون با زبیده
مناظره میکرد زبیده گفت ای دوزخی هارون گفت اگر من دوزخیم ترا طلاق ست از یکدیگر جدا شدند علما

بغداد را حاضر کردند هیچکس جواب ننوشت شافعی را پرسیدند وی هارون را پرسید که هرگز بر هیچ معصیتی قادر
شده و از بیم خدا استاده گفت بلی شافعی گفت واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة
هي الماوی یکی پیش از مرگ او در خواب دید که آدم علیه السلام بمرد معبری گفت اعلم زمانه وفات کند چه علم خاصه
آدم ست وعلم آدم الاسماء کلها او را بعد از وفات در خواب دیدند و پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت مرا بر کرسی
نشاند و زر و مروارید بر من افشاند و رحمت کرد

احمد حنبل امام سنت و مقتدای ملت ست عطار قدس سره فرموده هیچکس را در علم احادیث آن حق نیست
که او راست در ورع و تقوی و ریاضت و کرامت شانی عظیم داشت و مستجاب الدعوة بود و جمله فرق او را
مبارک داشته اند و از انچه مشبهه بروی افترا کردند مبرا و مقدس ست ذوالنون و بشر حافی و سری سقطی و معروف
کرخی و امثال ایشان بسیار مشایخ را دیده بود امتحان او در قول بخلق قرآن و ثبات او بر عدم آن معروفست
روز مرگ او هجوم مردم بر جنازه از لکوک درگذشت و الوف گبر و ترسا مسلمان شدند محمد بن خزیمه گفت احمد را بعد از
وفاتش در خواب دیدم پرسیدم خدا با تو چه کرد گفت بیامرزید و تاج کرامت بر سر من نهاد و نعلین در پای من
کرد و گفت احمد این از برای آنست که قرآن را مخلوق نگفتی گویم او را مذهبی نبود جز حدیث و برکت همین حدیث
رسید بجائیکه رسید و چندان مجتهدین که در طریقهٔ او برخاستند در هیچ مذهب معلوم نیست و اگر هیچکسی نباشد
مگر ابن تیمیه و ابن قیم از برای موازنه با تمام علماء زمان و اهل سلوک جهان کفایت ست خصوصاً وجود شیخ عبدالقادر
جیلانی در طبقهٔ او والله اعلم

مالک بن انس امام دار الہجرہ ست و امامی از ائمهٔ مذاهب در تذکرة الاولیاء ذکر او نکرده با آنکه سلام را نام
برده ترجمهٔ شریف او چندان ست که این نامه متحمل آن نمیتواند شد در اتحاف و جز آن ببسط نوشته ایم وی گفته
حق تعالی فرموده قالوا حسبنا الله ونعم الوکیل خواستم که مضمون این کلمه نقش ضمیر من باشد پس در نگین خاتم
آنرا کنده کردم و بر دروازهٔ خود این کلمه نوشته بود ماشاء الله پرسیدند چرا چنین کردی گفت او تعالی فرموده
ولولا اذ دخلت جنتك قلت ماشاء الله و جنت من خانهٔ من ست خواستم که هر بار که بخانه در آیم این کلمه
بیاد من آید و بر زبان من رود خانهٔ او در مدینه خانهٔ ابن مسعود بود و مجلس او در مسجد نبوی مجلس عمر فاروق وی گفته
من تمام عمر با سفیهی و سبک عقلی همنشینی نکرده ام امام احمد گوید این امر عظیم ست که جز از مالک دیگری را میسر نشده
و این بیت بسیار می خواند ؎

وخیر امور الدین ما کان سنة وشر الامور المحدثات البدائع

در اتباع سنت و سد ذرائع بدعت آیتی بود از آیات خدا وی گفته لیس العلم بکثرة الروایة انما هو نور یضعه الله فی القلب واین کلمهٔ تحقیقی دارد بس عمیق هارون رشید خواست تا بخانهٔ او آمده اطفال او را روایت موطا کند گفت العلم یوتی ولا یاتی شافعی شاگرد اوست واحمد شاگرد شافعی ست عمهٔ شافعی در خواب دید که کسی میگوید که امشب آنکه از همه زمینیان در علم وفقه افزون بود دبمرد چون آنشب را شمردند شب وفات او بود نزد وفات خود میگریست پرسیدند این گریه چراست گفت دوست دارم که فتوی نمیدادم بهر مسئله که از رای خود گفته ام مرا تازیانه می بایست زد در احیاء العلوم حکایات زهد وسلوک او بسیار آورده و وی اول کسی ست که در حدیث کتاب موطا جمع نموده واین کتاب او کتابی مبارک قدیم ست وهمه محدثان جهان درین باب متطفل او بیند رحمهم الله تعالے اجمعین

سید عبد الرحمن بن سلیمان اهدل سعد بن عبد الله سهیل در ترجمهٔ او کتابی مفرد نوشته وفتح الرحمن فی مناقب سید عبد الرحمن نامش گذاشته او را اجازتی ست از برای بنی شوکانی وی گفته العلم ذباب احدجناحیه شفاء والاخر داء یعنی چیزی نیست که او را اصلاحی وفسادی پیش نیاید وبحسب حیثیات گاهی خیرست وگاهی شر وهم وی گفته لیس العلم بلقلقة اللسان ولا بطول الاطناب وبدیع البیان ولا فی الکراریس الکثیرة والمجلدات الضخیمة انما العلم ما افادته الملکة التامة والرسوخ وکان مما ینفع صاحبه هدایة وبقربه الی رب العالمین وی گفته در قوله تعالی الذین یومنون بالغیب اشارت بسوی علم عقائد ست ودر قوله ویقیمون الصلوة اشارت بسوی علم فقه ودر قوله ومما رزقناهم ینفقون اشارت بسوی علم تصوف وی گفته السلامة کل السلامة فی المحافظة الکاملة علی الفاظ الکتاب والسنة واستفادة العلوم والاسرار من الفاظهما فهذا هو الصراط المستقیم واما جعل ما فهم من کتاب الله وسنة رسوله وروی بالمعنی هو الاصل الاصیل وجعل الاستفادة منه فمرتبة دون المرتبة الاولی وگفته واذکر ربك فی نفسك این را معنی قریب آنست که من عرف نفسه عرف ربه یعنی هر که نفس خود را بحدوث شناخت رب خود را بقدم شناخت ومن عرف نفسه بالفقر عرف ربه بالغنا ومن عرف نفسه بالسنة والنوم عرف به بانه لا تاخذه سنة ولا نوم فمن عرف حقیقة نفسه بالکشف الربانی والتوفیق عرف ربه فمعرفة النفس باب معرفة الله عز وجل فمن عرفها حق معرفتها فقد ذکر الله فی نفسه

علی بن حسام شاذلی چشتی معروف بعلی متقی در معرکهٔ هزیمت سلطان بهادر از همایون پادشاه بحرمین رفت شیخ ابن حجر مکی هم استاذ و هم مرید اوست در حالت احتضار حکم کرد که تا حین انزهاق روح مقابله کتاب جامع کبیر از دست ندهند شیخ گفت سبحان الله الی الآن یصنف کتب الحدیث والی هذا الوقت یصححها و یتتبع سنن رسول الله صلعم وی گفته که آنچه از وجه حلال کسب کنند هرگز ضائع نشود و اگر آنرا گم کنند باز یابند اتحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتقی کتابیست که خلیفهٔ ایشان عبدالوهاب متقی در مناقب ایشان نوشته و در ان گفته توفی فی ۹۷۵ه و شیخ عبدالحق دهلوی در زاد المتقین فی سلوک طریق الیقین بابی در حال و مآل وی عقد کرده و محمد طاهر فتنی بمدح او در عنوان مجمع البحار پرداخته و بالجمله بسی بزرگ و عالم و عارف کامل بود و در باب کتب حقائق و اشارات توحید و امثال آن از کلمات شطح و طامات طریقه ایشان سکوت و تسلیم بود و در اعتقاد سماع همان تفصیل و تقسیم بود که در کتب متقدمین قوم ست و در عمل آن توقف و اجتناب داشتند جوامع سیوطی را برابواب فقه ترتیب بخشیده گفته اند للسیوطی منة علی العالمین وللعلی منة علیه شیخ عبدالوهاب گفته خانه دیدم در وی شیخ علی متقی نشسته و انبار و جداول مختلف در صغر و کبر در صحن خانه جا ... اند اشارت بهری کردند که این جامع کبیرست و بهری دیگر که این جامع صغیرست و بجدولی اشارت نمودند که این فلان رسالهٔ ست و بجدول دیگر که این فلان مقاله ست همچنین کتب و رسائل خود را نام بردند و هر یکی را بهری و جدولی تعیین نمودند **عبدالوهاب متقی** خلیفهٔ اوست ترجمهٔ او در بابی مفرد در زاد المتقین نوشته و گفته طریقهٔ ایشان در تصوف اتباع شریعت و تحکیم کتاب و سنت و استقامت بر آداب طریقت و کتمان اسرار حقیقت و تصحیح نیت و حفظ ورد و تعلیم علم و تکلم بر قدر عقول و تسلیم حال و اقتصاد در عمل و احتیاط در جمیع احوال ست وی گفته طریقه طالب آنست که یستفید من کل مفید و یفید لکل مستفید و هم وی گفته مشایخ شاذلیه گفته اند المقصود موافقة الحق لا مخالفة النفس یعنی اگر شهوت نفس با طاعت حق موافق افتد زهی سعادت این موافقت حکم مخالفت شیر با شکر دارد

لذت همه در مناسبتهاست ... از شیر دل شکر گشاید

می فرمودند هر عملی صحیح که بران اطلاع افتد لااقل یکبار خود عمل بدان می باید کرد تا باری از جملهٔ عاملان آن عمل باشد اینمعنی را از دست نباید داد وی گفته از ان باز که با مرهٔ ما رفته ست عجب حضوری نصیب ما شده ست در مدة العمر اینچنین خلوتی نیافته بودیم شیخ عبدالحق گفته بعد از حصول وداع از آنحضرت صلعم و قدوم بمکهٔ معظمه چون بخدمت

ایشان رسیدم خوشحال شدند و مبارکباد گفتند و فرمودند الحمد لله که باری بمشاهدهٔ آثار و ملاحظهٔ انوار آنحضرت صلعم مشرف شدید و این دو بیت فرو خواندند ؎

یاعین ان بعد الحبیب و داره ... ونائت مراحله وشط مزاره

فلقد ظفرت من الزمان بطائل ... ان لم تراه فهذه آثاره

و در وقت وداع پیراهن خاصه عنایت کردند و فرمودند که این خرقهٔ شیخ عبد القادر ست و شمار ابخدا سپردیم و دعا و وداع خواندند ؎

دلی از سنگ بباید بسر راه وداع ... که تحمل کند آن لحظه که محمل برود

ابو الحسن بکری جامع علم و عمل بود و هو ممن یتفق علی ولایته وجلالة شانه شیخ عبد الحق گفته در علم پایهٔ اجتهاد داشت و با وجود آن دائم نظر در کتاب میگماشت و هرگز کتاب از دست او مفارقت نکردے

زین العابدین حفید اوست وی گفته در بعض مجالس نعتقد ان ابا بکر افضل من علی ولکن المحبة والانجذاب شیٔ آخر و میگفت مواهبنا کلها علی یدی سیدنا علی هم وی گفته نعتقد ان الفضیلة بین الاصحاب علی ما ذکره العلماء وهذا هو المذهب ولکن للقوم ذوقا وحالا آخر یجدون ویدرکون به اشیاء

ابو بکر بن سالم یمنی حضرمی هو ممن جمع بین العلم والحال والولایة والسیادة له کلام عال و اشعار فائقة فیما ینبی عن حاله و مقامه وی قصیدهٔ ابن فارض را معارضه کرده و در آن گفته ؎

فلولا وجود السر ما کان کائن ... فنمت بذاک السر کل البریة

تمسک بنا والزم دقائق حسننا ... وزد فی تصرف الود تسعد بزورتی

ولی شرف بالمصطفی سید الوری ... بنسبته فقنا جمیع الخلیقة

وصل علی الهادی النبی وآله ... واصحابه والتابعین بجملة

شیخ احمد ابو الحرام از اکابر علما و عرفاء مدینهٔ نبویه ست پسرا و فوت کرد گریستند وی گفت ای پدر گریه مکن اگر من رفتم غم نیست تو باقی بمان که در وجود تو نفع خلق ست و این آیه برخواند اما الزبد فیذهب جفاء واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض شیخ در زاد المتقین گفته اکنون چون باین آیه میرسند گریه میکردند و قصهٔ فوت پسر یاد می آوردند

شیخ محمد بهنسی از دہات مصر ست و از دہات عصر بمکهٔ معظمه توطن کرد شاگرد رملی شاگرد سیوطی ست

وی میگفت که عمل من بر اکثر کتب احادیث ست از صحاح و در مسائل فقه اجتهاد و استنباط کردی
شیخ عیسی مغربی متوطن مدینۀ منوره شیخ عبدالحق دهلوی او را ابعادتیکه عربان دارند بگفت لا تخشو نامن جاتکم
فرمود سبحان الله لست انت ممن تخشی در زاد المتقین نوشته دیوانۀ بود که در مسجد حرم می آمد و سخنان غریب
می گفت در پیش باب کعبه پایها دراز کرده خواب میکرد گویا که خانۀ پدرش هست از مشاهدۀ او حالتی عجیب و ذوقی
غریب دست بهم میداد بعده گفته این فقیر هر بار در طواف بر پای او بوسه میزدم و میگذشتم و وی در خواب نبود

خوش آنکه زمی مست شوی بیخبر افتی پنهان زتو من بوسه زنم آن کف پا را

وبعده گفته یکی از غرائب اوقات وحالات آنمقام شریف طواف نیم شبی ست وتجلی خاص وعظمتی مخصوص در در و دیوار
آنمقام می افتد که تعبیر از آن جز بلسان وقت ممکن نگردد معنی بی کم وکیف که میباشد در جمال آنخانه مدرک میگردد
و مشاهده می افتد تا آنکسانی که بصاحب خانه آشنا باشند چه میدیده باشند خدا داند که در ان در و دیوار چه عظمت
نهاده اند و ذالک سر عظیم انتهی گویم درین فهمید این حقیر نیز همزبان حضرت شیخ رحمه الله تعالی ست در حالت طواف
نیم شبی این برکات و آثار را بچشم سر خود دیده اللهم ارزقنا مرة اخری دیگر زنی بود غالب آنست که از دیار
یمن بود ضعیفه کبیرالسن در وقت دعا گریها میکرد و شوقها مینمود گویا تمام خانه را در شکم خواهد فرو برد دیگر حبشی
بود که بحرم می آمد و برای خود اذان واقامت میگفت ونماز میکرد و تمام شب با کعبه در سخن بود والله اعلم شیخ
عبدالحق دهلوی گوید در مدینۀ مطهره از جنس مجاذیب کمتر دیده شد غالب بر حاضران آنمقام وساکنان آن بلده سعادت
فرجام ادب و وقار و تواضع وانکسارست و وجود مجاذیب در مکه معظمه بسیار و با وجود آن مردی یمنی بود مجذوب
شکل در عین هوای زمستان با آن سردی هوا که در ان مقام شریف میباشد جامها را از بدن برکنده در یک ازار
میگشت و در مسجد شریف می آمد و سخنان غریب با اداهای نادر و شیرین میگفت و با حاضران خطاب میکرد و تحریص
بر رعایت ادب وحضور و توجه بجناب نبوت صلعم مینمود و اشاره بحجرۀ شریفه میکرد و میگفت هذا رسول الله صلعم
جالس فیه وحاضر فیکم وانظر بین یدیه فتادبوا معه وشاهدوا جماله هذا رسول الله هذا چنان مینمود
که گویا بحس بصر آنحضرت را می بیند و بالجمله هیچکس را در مدینۀ منوره اشارت بجانب آنحضرت صلعم جز حسی نیست
و در محاورات غیر هذا رسول الله و هذا نبی الله نمیگویند و در مسجد شریف آواز بلند نمیکنند روزی از تره فروشی
می شنیدم که میگفت و ترهای خود را آب می پاشید یا برکة النبي تعالی وانزلی ثم لا تغلی و جنازه میت را
بر در حجرۀ شریفه می برند و ساعتی می ایستند و استغفار و استشفاع مینمایند دیگر از اوقات ذوق وحضور وقت

خطبه ست که خطیب در اثنای خطبه روی خود را گردانیده بجانب آنحضرت صلعم می بیند و میگوید هذا النبی صلعم
قال گویم انچه من شنیده ستم از خطیب این لفظ ست صاحب هذا القبر المطهر و المرقد المعطر و مانند آن
و حق آنست که اینجا هر چه گویند کمتر ست وانچه بسیار سرایند مختصر بابی هو وامی صلعم

میرزا زکریا اصل وی از هندست ونشو ونما در بلاد دین یافته بعد ازان بمکه معظمه شتافته و توطن گزیده و بافاده علم حدیث شریف کمر بسته یکی او را پرسید چه سر ست که حق سبحانه دلهای خلائق را رجوع بخانه کعبه داده و میلان ارواح مومنان بوی کرده گفت روح اعظم و عقل کل را که این عقول افرادیه و ارواح جزئیه از وی استفاده و اقتباس دارند تعلق باین خانه داده اند ازانست که تمام عقول و قلوب را میلان و رجوع بسوی اینخانه ست گویم ؎

زجام مهر بود هیچو ماه هستی ما ... بقدر وصل شود خو یا هستی ما

حاجی نظر الله بدخشی از مردم سلوک ست در مکه معظمه ساکن بود وی گفته درین جبال مکه معظمه و نواحی آن که می بینند بارها نهاده اند که آسمان طاقت برداشت آن نتواند داشت و یکی از نامهای این بلده عظیمه مکه ست لانها تمك الرجال ای تدکهم و تدقهم سکونت اینمقام مردم را پست و پامال کند و از هستی او چیزی باوی نگذارد خاصیت این مکان اینچنین واقع شده که جمیع انوار و آثار را اینجا محو و متلاشی میگردند و اولیاء الله درینجا آنچنان باشند که آحاد الناس و لهذا اعتقاد فقیر را درین شهر آن تندی و تیزی نبود که در جاهای دیگر ست

مولانا نظر الله شیرازی از صلحاء وقت خود بود و عالم بعلوم دینیه تمام عمر بزهد و توکل و عبادت گذرانیده و قوت از وجه کتابت کرده و از جهت تقوی از شبهات وجوه اوقاف و وظائف را قبول نکرده یکباری در بغداد او را امام میکردند گفت آن وظیفه بر من چنان دشوار آمد که گویا کفر و شرک ست و همچنین اگر کسی پیش ما چیزی می آرد چنان مکروه مینماید که گویا برای کشتن ما می آید و اگر یکی کارد بر حلق راند آسان تر ازان مینماید که زر در دست نهد یکباری ایشان نقل کردند که امام ابوحنیفه پیش مالک چیزی خوانده اند و استماع حدیث نموده شیخ عبدالحق دهلوی گوید چون این حکایت پیش فقیر غریب نمود روز دیگر که بملازمت مولانا رفته شد گفت که از شما بوی تعصب می آید در واقع اگر امام ابوحنیفه از مالک استماع حدیث کرده باشد چه نقصان دارد این تعصب چیزی نیست و اعتقاد ما این ست که هر کمال ولایت و قرب الهی که بایزید و جنید را حاصل ست ابوحنیفه و شافعی را نیز میسر علاوه فقه و اجتهاد

عبدالله سندی از اصحاب علی متقی ست وشاگرد ابن حجر مکی در علم عربیت استفاده میکرد و اکثر احوال میگفت اعربوا الناهن الکلام دانشمند بود و مرد خدا از هیچکس طمعی و با هیچکس کاری نداشت

بهشت انجا که آزاری نباشد   کسے را باکسے کاری نباشد

برای خدا درس و افاده نمودی و تصحیح کتب حدیث کردی نسخهٔ مشکوۃ بدست خود بغایت صحت نوشته ورق ورق ساخته تا بسیار کس در یک مجلس از ان استفاده نمایند انتساخ میکرد و میگفت که در تمام عمر خود کاریکه کرده ام این مشکوۃ ست امید دارم که خدا تعالی مرا بدان بخشد مات رح فی سنه ۹۹۶

میان خدا بخش دکنی فقیر هندی ست پنجاه سال مجاور مدینهٔ رسول بود از افراد این راه و مردان این طریقه ست شیخ عبدالحق دهلوی روزی قوال ملتانی را همراه گرفته بملازمت او رفت وی همان الفظها را بنیاد کرد ایشان خاموش نشسته بودند شیخ گفت که این سرود عجب چیزیست موثر و ربا ینده سر بالا کرد و بعظمت تمام گفت بلی بدعتی ست که بعد از پیغمبر خدا صلعم پیدا شده شیخ گفت این ضعیفان و مسکینان که حالت ذاتیه نداشته باشند چه کنند حیلها برانگیزند و دست و پای زنند تا مگر سرگرمی در وقت پیدا شود مثل کسیکه اشتهار طعام غالب ندارد اچار و مانند آن بخورد تا بمدد آن رغبتی در کار شود یا مرد ضعیفی که قوت شهوت از دست افتاده ست زن را بزیور و خوشبو آرایند تا شهوتی حادث گردد و آن قوت و حالت کامل کجا یافت شود بی حیله و تکلف پس با این چیزها دائم در ذوق باشند شیخ گوید امثال این کلمات از فقیر در غلبهٔ حال سر برزد وی گفت خدا سلامت دارد شما اینجا از برای تاراج خزائن جواهر آمده آید معمور باشید

شیخ احمد شناوی وی پسر علی بن عبدالقدوس بن محمد عباسی ست جامع بود میان علم شریعت و حقیقت علم حدیث از شمس رملی و پدر خود و محمد بکری گرفته و از سید صبغة الله خرقه پوشیده و بدرجات عالیه رسیده وی گفته لو کان الشعر اني حیا ما وسعه الا اتباعي و هم وی گفته عهدنا بحفظ وان لم نحفظ در انسان العین فی ذکر مشایخ الحرمین نوشته که قبول بیعت را در عرف متاخرین اهل حرمین اخذ عهد گویند یعنی هر که مشایخ صوفیه بیعت او قبول کردند برکت مشایخ آن طریقه چه احیا و چه اموات شامل حال وی میشود روزی در حجرهٔ خود خفته بود وزغی را دید که بر دیوار حجره میرود بحکم شرع خواست که او را بکشد شهود وحدت این داعیه را مضمحل ساخت باز خواست که او را بکشد باز شهود وحدت آن داعیه را مضمحل ساخت بالجمله میان این دو خطره متردد شد و بآخر امتثال شرع را مصمم ساخته سنگی بجانب او انداخت آن سنگ خطا شد و وزغ بگریخت بسیار خوشوقت شد

وگفت الحمد لله الذي جمع لنا بين الامرين شیخ احمد قشاشی عقب این حکایت گفت اگر من انجامی بودم هیچ توقف نمیکردم و سر آن و زغ را بسنگ می کوفتم شیخ احمد ولی الله دهلوی گفته مراد قشاشی آنست که وحدت در حقیقت بوجهی واقعست که با کثرت واحکام آن هیچ تنافی ندارد گو آب و نار همه در وجود یکی باشند اما چون هر یکے فوارهٔ فیض خاصی باشد و مظهر استعدادی خاص آمد آب از آتش معدوم شود و آتش از آب منطفی گردد حکم شرع در ضبط احکام این کثرت ست و شهود کامل آنست که آن وحدت کثرت را مزاحمت نکند و نه کثرت وحدت را توفی رحمه الله تعالی فی ۱۰۴۱ و دفن بالبقیع

شیخ احمد قشاشی وی پسر محمد بن یونس ست اصلش از قریهٔ دجانه مضاف بیت المقدس بوده بسیار بزرگ بود قشاشی از ان گویند که برای ستر واخفا در مدینه قشاشه فروختی و قشاشه سقط متاع را گویند چون دوات و پاپوش کهنه و مانند آن وی امام ست در علم شریعت و حقیقت چون در حقیقت سخن گفتی بآیات و احادیث آنرا مبرهن کردی شناوی چون اورا دید گفت مرحبا بمن جاء یقتبس منا علومنا بخط وی یافته شد الذي یتحقق وجدانه ان الختمیة الخاصة مرتبة الهیة ینزل بها کل احد حسب وقته و زمانه غیر منقطعة ابد الآباد الی ان لا یبقی علی وجه الارض من یقول الله الله لعدم خلو المراتب الالهیة عن القائمین بها سید محمد بن علوی بوی نوشت رایت النبي صلی الله علیه وسلم یقول لي سلم علی احمد القشاشي وبشره بالشفاعة و فردای آنروز آمده گفت رایت النبي صلی الله علیه وسلم ثانیا وسمعته یقول لي سلم علی احمد القشاشي وقل له انه جلیسي فی الفردوس گویند چون ذکر مقامات درمیان آمدی گفتی نحن لا مقام لنا لانا من اهل یثرب وقد قال تعالی یا اهل یثرب لا مقام لکم گویا اشارت میکرد بمقام بی نشان و آنکه وی بر قدم حضرت خاتمیت ست صلعم یکی از عجائب روزگار قشاشی آنست که قرآن شریف تمامه در منام بر حضرت پیغمبر صلعم خوانده بود و همچنین مقدمهٔ عشماویه در فقه مالکیه شیخ ابراهیم گفته روزی وی بر خاطر من سخن گفت بدلم خطور شد که کاش این معامله پیش ازین وقت بودی قشاشی بمن التفات کرده فرمود لو شاء الله ما تلوته علیکم ولا ادراکم به و مثل این اشراقات از وی بسیار روایت کرده اند و سیرت وی آن بود که نه بر نمط فقهای زمانه بودی و نه بر وضع زهاد متقشفه بلکه بر طریقهٔ توسط و بی تکلفی که نهج سنت همان ست و هرگز بخانهٔ امرا نرفتی و اگر ایشان نزد وی آمدندی بخوشخوئی و بشاشت تلقی کردی و بقدر منزلت هر یکی معامله فرمودی و کریم قوم را بمزید اکرام مخصوص نمودی و امر بمعروف بنهایت لین ادا کردی و وزرا ایشان خود را از نصیحت خالی نگذاشتی شیخ عیسی مغربی

گفتہ ما خرجت من عند القشاشي قط الا والدنیا في عیني احقر من کل حقیر ونفسي اذل من کل ذلیل ولو تکرر دخولي علیه مرات توفی رح فی سنه

سید عبد الرحمن ادریسی مشہور بمحجوب مولدش مکناسہ ست از بلاد مغرب مصر و روم وشام را سیاحت کرد بعده سالہا بحرمین مجاورت نمود وبیمن رفت تا اولیاء انجا را زیارت کند زیرا کہ میگویند الیمن ینبت فیہ الاولیاء کما ینبت فی الارض البقل واورا با ایشان وقائع عجیبہ وصحبتہای رنگین پیش آمد وبعد ازان بمکہ باز آمد ورحل اقامت انداخت اہل مکہ ازوی مستفید شدند وخرقہ پوشیدند ازوی کرامات بسیار روایت کنند ہر کہ با وی نشستے مفارقت دوست نداشتی بجہت عذوبت گفتار ونیک خلقی او وعاقل بود وقوی الفطانہ وہر کہ بزیارت او آمدی بقدر استعدادش بروجوہ خیر دلالت میکرد از درود وتلاوت واستغفار واوراد وہر کرا استعداد دانستی بر مطالعہ کلام صوفیہ تحریص فرمودی محجوبش ازان لقب کردند کہ نزدیک سماع روئی خود می پوشید چون گرم میشد پردہ از چہرہ می افگند انوار عجیب ظاہر میشد واثر وی در مجلسیان در میگرفت

محمد بن علاء بابلی حافظ حدیث بود در زمانۂ خود استاد مصر وحرمین وباخلاق مرضیہ متصف در مسجد حال شب قدر را دریافت وبعض آثار عجیبہ آنشب مشاہدہ نمود در انوقت دعا کرد کہ بارخدایا مارا مانند حافظ ابن حجر عسقلانی گردان این دعای وی مستجاب شد وی گفتہ لا یؤلف احد تالیفا الا في احد اقسام سبعة اما ان یؤلف في شي لم یسبق الیه یخترعه او شي ناقص یتممه او شي مغلق یشرحه او طویل یختصره دون ان یخل من معانیه بشي او شي مختلط یرتبه او شي اخطأ فیه مصنف یبینه او شي متفرق یجمعه الا کان اضاعة الوقت بمصداق حدیث نبوی صلعم نضر الله امرأ سمع منی الحدیث از جلالت وعظمت وبزرگی واحترام امری عجیب دادہ شدہ بود شرفا وباشوات ووزرا ہمہ بوی تبرک میجستند واز قول وی انحراف نمی توانستند وبر تلاوت قرآن عظیم مواظبت داشت در سنہ از دنیا رفت بابل دہی ہست بمصر رحمہ اللہ تعالے وایانا بمنہ وکرمہ

شیخ عیسی مغربی عالم کامل بود وجزائر وقسطنطنیہ ومصر را سیر کردہ متبحر شد وبمکہ وطن گرفت معجمی دارد مقالید الاسانید نام استاد جمہور اہل حرمین ست ویکی از اوعیہ حدیث وقرارت سید عمر ابا حسن درحق وی گفتی من اراد ان ینظر الی شخص لا یشك في ولایته فلینظر الی هذا از عمل بسنت ومواظبت حضور جماعہ وکثرت طواف وصیام وقیام چیزی عجیب اوراد وزمی شدہ بود ومتوسط بود در جمیع امور نہ مبالغہ داشت

ونه تساهل میکرد احزاب شاذلیه را لازم گرفت تا آخر عمر و آن طریقه بروی غلبه داشت در سنه [illegible] برفت از دنیا

محمد بن محمد بن سلیمان مغربی حافظ حدیث بود و جامع فنون علم ریاست دین و دنیا هر دو جمع کرده طریق تصحیح کتب حدیث و اتقان در معرفت آن بحرمین وی آورده است و جمهور اهل حرمین وی یکی از ثقات متبحرین بود شیخ تاج الدین قلعی گفته وی چنانکه علم روایت بکمال داشت صناعات عجیبه و علوم غریبه نیز میدانست و مصداق قوله تعالی وزاده بسطة فی العلم والجسم افتاده بود و عقل معاش نیز بر کمال داشت بآخر حل و عقد مکه بوی افتاد و حاسدان راه یافتند و شد آنچه شد شیخ احمد ولی الله دهلوی رح از وفد الله ابن شیخ مذکور اجازت جمیع مرویات والدش حاصل کرده بحق اخذه عن والده قراءة وسماعا و نیز موطا را بتمامه بروی خوانده بحق سماعه لجمیعه من الشیخ حسن العجیمی وغیره من المشائخ و گفته والحمد لله

شیخ ابراهیم کردی عالم بود و عارف و شیخ حدیث و پیر طریقت سیاحتها کرده و تالیفها نموده و قشاشی را ملاقات کرده و هر یکی را بدیگری خصوصیت عجیب پیدا شد زبان فارسی و کردی و ترکی و عربی همه میدانست و بتوقد ذهن و تبحر علم و زهد و تواضع و صبر و حلم متصف بود استاذ پادشاه روم که آنرا خواجه گفتندی بزیارت مدینه منوره آمد و با جماعۀ کثیر از علما رو ابهت عظیم بصحبت شیخ رسید و گفت من در شام بدعتی آشکارا دیدم در قلع و قمع آن سعی بلیغ کردم فرمود آن بدعت چه بود گفت ذکر جهر در مساجد میکردند شیخ این آیه برخواند و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها قیافۀ خواجه متغیر شد و بروی بغایت دشوار آمد و بعض نقول فقهیه که از فتاوی قاضی خان وغیره نوشته بود از جیب بر آورده بدست شیخ داد شیخ گفت اگر بتقلید سخن میگوئید من مقلد کسی ام و شما مقلد کسی حجت شما بر من لازم نیست و اگر از تحقیق سخن میگوئید اینک گوی و میدان و عنقریب دران باب رساله نوشت و شبهات خواجه را قطع کرد یاران شیخ از تغیر مزاج خواجه که در دولت عثمانیه پایه بلند داشت ملاحظه کردند و گفتند چندین مبالغه در رد مناسب نیست شیخ گفت از حق نتوان گذشت هر چه شود گو شود آخر الامر خواجه و اصحاب وی سخنی نتوانستند و مبهوت ماندند و کلمه الحق یعلو و لا یعلی بظهور پیوست گوییم ذکر جهر و ذکر سر هر دو ثابت است در هر جا همان باید کرد که انجا آمده و باین طریق حاصل شود جمع میان روایات و قصر عمل بر مورد والله اعلم

شیخ یحیی شاوی بحرمین آمده بود با شیخ ابراهیم ملاقات کرد بعده بروم رفت وزیر روم که معتقد شیخ بود وی را گفت کیف وجدت شیخنا ابراهیم وی گفت وجدته مجسما وزیر بخشم آمد و او را از ان مجلس باهانت

بدر کردیجی را با شیخ حقد قوی افتاد خواست کہ بقصد ایذا بحرمین آید این قصہ را بسمع شیخ رسانیدند فرمود مجلسہ حابس الفیل آخر چنان شد کہ در راہ بگذشت و بالجملہ سیرت شیخ آن بود کہ از زی صوفیہ و متفقہ روزگار ہیچ تکبیر عمامہ و تطویل الکمام و لباس خوخ و کاوک بیزار بود ثیاب متوسطہ و عمامہ متقاربہ و کوفیہ لاطیہ چنانکہ عامۂ اہل حجاز عادت دارند می پوشید و ہرگز اظہار حیثیت تصدر در مجلس و تقدم در کلام و امثال آن نمیکرد و افادۂ وی اصحاب خود را بر ہیئت مناظرہ و مباحثہ می بود میگفت اماھو کذا و کذا الیس یفھم من کذا کذا و کذا و چون در مسئلہ با وی ادنی مراجعت کردندی متوقف میشد تا آنکہ بطریق انصاف و تحقیق رفع آن اشکال نماید عبداللہ عباسی گفتہ کان مجلسہ روضۃ من ریاض الجنۃ و نزد تقریر مسائل حکمت البتہ حقائق صوفیہ در ضمن آن ذکر کردی و کلام صوفیہ را بر تحقیق حکماء ترجیح بیان نمودی و گفتی ھولاء الفلاسفۃ قاربوا عثوا علی الحق و لم یھتدوا الیہ یکی از خطباء در تاریخ وفاتش گفتہ واللہ انا بفراقك یا ابراھیم لمحزونون

شیخ حسن عجیمی یکے شیخ حدیث و جامع فنون و فائق در فصاحت و حفظ و جودت فہم بود صحبت و استفادۂ وی از شیخ عیسی مغربی ست اگرچہ مشایخ بسیار را مثل قشاشی و بابلی و زین العابدین دریافتہ و حنفی بود اما در سفر جمع میکرد در میان ظہر و عصر و میان مغرب و عشا و در حالت اقتدا فاتحہ میخواند و وصیت میکرد کہ نساء خود را تنگ نگیرید بلکہ بعضی از رخص حنفیہ ایشان را فرمائید تا نماز توانند کرد در انسان العین گفتہ غرض آنست کہ باوجود این ہمہ علم التزام مذہب معین در جمیع امور لازم نمیدانست و تلفیق جائز میداشت بی ملاحظہ آنکہ حقیقی ممتنعہ نزدیک فریقین متحقق شود یا نہ انتہی گویم پیش از رین صد سیزدہم اکثر اہل علم از عرب و عجم ہمبرین شیوۂ مرضیہ گذشتہ و بودہ اند و اینچنین تقید بتقلید کہ امروز نمایان شدہ در ایشان دیدہ و شنیدہ نشدہ الا من لا یعتد بہ شیخ ابوطاہر مدنی گفتہ لم یکن سیدی حسن العجیمی جمیل و کانت فی عینیہ ھنۃ و کان مع ذلك اذا قرء الحدیث رئی علی وجھہ الانوار و صار کاجمل من رئی فی الدنیا و ذلك سر قولہ صلعم نضر اللہ امرأ سمع الحدیث اسانید خود در رسالہ ضبط کردہ از انجا قوت تبحر وی معلوم توان کرد وی گفتہ بقول الناس ولد العالم نصف العالم و صدقوا فان العالم لہ نصفان جاہ و لم و لیس لواحد منھما معنی فکانھم قالوا ولد العالم لا معنی لہ ہر سال بماہ رجب بزیارت مدینہ مشرفہ می آمد و در مسجد نبوی کتابی از کتب ستہ بطریق سرد ختم میکرد قاری وی شیخ ابوطاہر می بود و اہل مدینہ از وی روایت میکردند و اگر دیگری قرارت میکرد خوش نمی شد رحمہ اللہ تعالے

شیخ احمد نخلی جامع بود میان علم ظاهر و باطن و صحبت بسیاری از مشایخ طریقه و علما رشد بعد دریافت خرقه
از محجوب و محمد رومی و عبدالله سقاف و میر کلان بلخی پوشیده و حدیث از بابلی و شیخ عیسی مغربی و طبقهٔ ایشان
روایت کرده و تسلسل در سماع بخاری و موطا حاصل نموده و از اول نشو و نما بصلاح و محبت علم و التزام صحبت
علما و اعتقاد مشایخ و تثبت بر اعمال و اشغال ایشان متصف بود و مشهور بت ببرکت و استجابت دعوات
غرضکه یکی از اعیان مکه معظمه بود رحمه الله تعالی ذیرا اجازت طریقه خلوتیه بود از شیخ عیسی بری کمال و خلوتی حاصل
دلش بطریقهٔ نقشبندیه بود بمدینه منوره رفت بعد از نماز جمعه آنحضرت صلعم را بخواب دید که میفرماید هذه
سجادة الشیخ تاج اجلس علیها گفت دانستم که اشارت بطریقهٔ نقشبندیه ست و اجازت ست دران

عبدالله بن سالم بصری عالم مکه بود احیا ابسیاری از کتب حدیث کرد از انجمله مسند امام احمد ست نزدیک بود
که بروجه ارض نسخهٔ کامله از ان یافت نشود وی از مصر و عراق و شام از خزائن قدیم اجزاء و اطراف آن جمع
کرد و از انهمه یک نسخه نوشت و آنرا تصحیح کرد و اصل ساخت و هم تصحیح کتب ستة از اصول پرداخت بر بخاری
شرحی دارد مسمی بضیاء الساری که بسبب ضعف پیری اتمام آن نتوانست همه عمر بروایت کتب حدیث سرًّا
و بحثًا گذرانید و بالجمله بحقیقت حافظ درین زمانه متاخروی بود هیچ وقت خالی نبودی از درس یا تلاوت یا
نماز یا سخن ضروری دو بار بخاری را در جوف کعبهٔ معظمه ختم کرد و مسند احمد را نزد سر مبارک نبوی در مسجد شریف
در پنجاه و شش روز بخواند عمری طویل یافت و آنهمه در مرضیات الٰهی گذشت و تا آخر عمر بوفور عقل و حفظ و صحت
حواس متصف بود الا السامعه که فی الجمله فتور یافته بود در آخر عمر شیخ عبدالله مغربی کتب ستة را بروی گذرانید
و اکثر اهل مکه سماع آن بروی کردند رح در ۱۱۳۴ از دنیا برفت

شیخ ابو طاهر مدنی فرزند سعادتمند ابراهیم کردی ست و شیخ الحدیث شاه ولی الله محدث دهلوی خرقه از
پدر پوشید و پدر برای او اجازت از بزرگان بسیار گرفت کتب عربیه از سعید مغربی که سیبویه زمان خود بود
حاصل کرد و فقه شافعی از علی طولونی مصری و معقول از منجم باشی که از مشاهیر منجمان روم بود و علم حدیث
از والد خود بر گرفت بعده از حسن عجیمی و احمد نخلی و شیخ عبدالله بصری و بر وی مسند احمد را قل از دو ماه
شنید و از واردین حرمین بسیار اخذ کرد کتب ملا عبدالحکیم سیالکوٹی را از شیخ عبدالله لاهوری روایت کرد
و بهمین واسطه کتب شیخ عبدالحق دهلوی را از سیالکوٹی سند گرفت و بالجمله متصف بود بصفات سلف صالح
و اجتهاد در طاعت و اشتغال در علم نزد مذاکره در ادنی مراجعت تا تامل وافی نکردی و تتبع کتب ننمودے

جواب ندادی و رقیق القلب بود چون احادیث رقاق خواندی چشم پر آب کردی و در لباس وجز آن ہیچ تکلف نداشت در انسان العین نوشته در اثناء قرائت صحیح بخاری سخن در اختلاف روایات حدیث وفقه افتاد گفت اینهما ازان ست که حقیقت آنحضرت صلعم در نهایت جمعیت ست واز فرط جمعیت اضداد در اجمع میتواند کرد او کما قال واین نکته عمق دارد تدبر کن روزی سخن در احوال صوفیه افتاد که بعض ایشان با بعض نقاری داشتند واین نقار در تابعان نفوذ میکند گفت من از انکار صوفیه بغایت می ترسم وهر چند بعض اسلاف من با بعض نقاری داشته باشند من ہیچگونه باآن بعض گران خاطر نمی باشم انگاه گفتند که شیخ محی الدین بن عربی درین باب وصیتی عجیب فرموده ست وباب الوصیة را از فتوحات که بخط مصنف بود برآوردند وآن مبحث خواندند حاصلش آنست که شیخ گفته با شخصی عداوت داشتم بجهت آنکه طعن میکرد در شیخ ابو مدین مغربی وکنت علی بصیرة منه روزی آنحضرت صلعم را بخواب دیدم گویا می فرمایند لم ابغضت فلانا گفتم لانه یبغض ابا مدین وانا علی بصیرة منه فرمود الیس یحب الله ورسوله گفتم نعم فرمود فلم ابغضته لبغضه ابا مدین ولم تحبه لحبه الله ورسوله شیخ گوید فتبت الی الله من تلك البغضة ودخلت علیه فی داره واعتذرت الیه وقصصت القصة واهدیت له ثوبا عالیا واسترضیته وسالته ما کان سبب وقوعك فی ابی مدین فذکر سببا لا یصلح للوقیعة ففهمته حقیقة الحال فتاب الی الله ورجع عما کان یقول وسرت برکة رسول الله صلعم فی الجمیع ولله الحمد شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی فرموده روزی که این فقیر از برای وداع نزدیک شیخ ابو طاهر رفت این بیت برخواند ؎

نسیت کل طریق کنت اعرفه   الا طریقا یؤدینی لربعکم

بمجرد شنیدن آن بکا بر شیخ غالب آمد وبغایت متاثر شد توفی شیخنا فی رمضان سنة ۱۱۴۵ الهجریة رحمه الله تعالی

شیخ تاج الدین قلعی حنفی مفتی مکه مکرمه پسر قاضی عبد المحسن بصحبت بسیاری از مشایخ حدیث رسیده وازایشان اخذ علم نموده واز هریکی اجازت یافته شاگرد عبد الله بن سالم بصری ست در علم حدیث وی گفت در مجلس درس شیخ محمد بن سلیمان مغربی وقت ختم سنن نسائی حاضر شدم بعد از ختم جمیع حضار مجلس خود را اجازت دادند من نیز مشمول آن اجازت شده ام وصحیحین بر عجیمی خوانده واجازت جمیع ما یصح له روایة از وی حاصل کرده شاه ولی الله دهلوی گفته در مجلس درس وی دران ایام که مذکور بخاری میکردند دو سه روز متصل حاضر شدم واطراف کتب ستة وطرفی از موطا ومسند دارمی وجز آن از وی شنیدم واجازت سائر آن کتب بجمیع اهل مجلس داد فقیر نیز

داخل آنجماعه بود وحدثنی بالحدیث المسلسل بالاولیة عن الشیخ ابراهیم الکردی وهو اول حدیث سمعته منه بعد عودی من زیارة النبی صلعم فی ۱۱۴۴ه

شیخ احمد بن ادریس از مشاهیر علما رست ابوطاهر مدنی وغیره شاگرد او بیندامی از تلامذهٔ وی در محراب شریف مسجد نبوی سورهٔ تبت خواند چون نزدیک سید آمد بروی بسیار عتاب کرد وگفت لا ادرك تقرء بین یدی رسول الله صلعم سورة ذکر فیها عمه بما ذکر فان الله یخاطب رسوله بما یشاء ولیس ذلك لحدنا شاه ولی الله دهلوی گفته امثال این چیزها اگرچه ناشی از محبت پیغمبر صلعم میشوند اما از باب تعمق فی الدین اند میزان درین چیزها عادات صحابه وتابعین ست چرا نگویند که درین سوره منقبت عظیمه وفضل کبیرست حضرت پیغمبر را صلعم زیراکه درینجا خدا تعالی لعنت کرده ست اعدی الاعادی آنجناب را بسبب سوء ادب وی در آنجناب انتهی گوییم اینچنین محبت از وادی غلو در دین ست که ازان نهی آمده وهیچ سودی بران مترتب نیست خدا رحمت کند بر کسیکه حدیث لاتطرونی کما اطرت النصاری عیسی بن مریم را نصب العین دارد وبرا شهد ان محمدا عبده ورسوله اقتصار میکند

شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی فرزند ارجمند شیخ عبد الرحیم ست در نسب فاروقی ودر سلسله مجددی نقشبندی ودر حسب علامهٔ یگانهٔ روزگار ودر علم حدیث وفقه ومعقول مسند الوقت ودر طریقت شیخ شیوخ هندست خود ترجمهٔ خویش نوشته وبجزء لطیف فی ترجمة العبد الضعیف موسوم کرده وخلیفهٔ ایشان شاه محمد عاشق بن عبید الله بارهوی پهلتی القول الجلی فی ترجمة الولی نوشته سخن در مناقب وفضائل او دراز کردن بی سودست زیراکه بیش ازان ست که ثنای او در قلم آید وعلوم ظاهر وباطن او را احاطه میتوان کرد گوئی در سرزمین هند نظیر او در وفور عقل وعلم وسلوک کسی برنخاسته مجتهد عصر ومجدد دین بود باتفاق علما ومشایخ آنعهد تالیفاتش بسیارست وهمه در باب خود بی مثل ومثال اگر نزد یکی هیچ نباشد مگر مولفات وی در دین ودنیا از برای علم ظاهر وباطن کفایت ست وی در ترجمهٔ خود گفته بعد ملاحظهٔ کتب مذاهب اربعه واصول فقه ایشان واحادیثی که متمسک ایشان ست قرار داد خاطر بمدد نور غیبی روش فقهای محدثین افتاد بعد ازان شوق زیارت حرمین شریفین در سر پیدا شد وبحج مشرف گردید ویکسال بمجاورت مکه معظمه وزیارت مدینهٔ منوره وروایت حدیث از شیخ ابوطاهر مدنی قدس سره وغیره از مشایخ حرمین موفق گشت ودران میان بروضهٔ منورهٔ حضرت خیر البشر متوجه شد وفیضها یافت وبا متوطنان حرمین شریفین از علما ومشایخ صحبتهای رنگین اتفاق افتاد وخرقه

جامعہ شیخ ابو طاہر کہ حاوی جمیع خرق صوفیہ توان گفت پوشید و بوطن در کنف صحت و سلامت برگشت نعمت
عظمی برین ضعیف آنست کہ او را خلعت فاتحیہ دادند در ختم دورہ بازپسین بردست وی کردند و ارشاد
فرمودند کہ مرضی در فقہ چیست آنرا جمع کردہ فقہ حدیث از سر بنیاد کرد و اسرار حدیث و مصالح احکام و ترغیبات
و سائر انچہ حضرت پیغامبر صلعم از خدای آوردہ ست و تعلیم فرمودہ بیان نمودہ و آن فنی ست کہ پیش ازین
فقیر مضبوط تر از تحقیق کسی آنرا ادا نکردہ ست با وجود جلالت آن فن اگر کسی را درین حرف شبہ باشد گو کتاب
قواعد کبری ببین کہ شیخ عز الدین انجا چہ جہد ہا کردہ بعشر عشیر این فن فائز نشدہ و طریقہ سلوک کہ این زمان
مرضی حق ست و درین دورہ فائز میشود و برا الہام فرمودند آنرا در دو رسالہ ضبط کردہ یکی لمعات و دیگر
الطاف القدس و عقائد قدما اہل سنت بدلائل و حجج اثبات کردہ و آنرا از خس و خاشاک معقولیان پاک ساخت
و بوجہی مقرر نمود کہ محل بحث نماند و علم کمالات اربع یعنی ابداع و خلق و تدبیر و تدلی را با عرض و طول و علم
استعدادات نفوس انسانیہ را بجمیعہا و کمال و مآل ہر کسی افاضہ فرمودند و این ہر دو علم جلیل اند کہ پیش ازین
فقیر کسی گرد آن نگشتہ و حکمت عملی کہ صلاح این دورہ در ان ست بوسعتی تمام افادہ نمودند و توفیق تشئید آن
بکتاب و سنت و آثار صحابہ دادند و بر تمیز انچہ علم دین ست منقول از حضرت پیغامبر صلعم و انچہ مدخول ست
و محرف و انچہ سنت ست و انچہ ہر فرقہ بدعت کردہ ست افادہ ساختند ؎

ولو ان لی فی کل منبت شعرۃ — لسانا لما استوفیت واجب حمدہ

انتہی بلفظہ الشریف وفات او در ۱۱۷۶ھ بود رحمہ کتاب حجۃ اللہ البالغہ و ازالۃ الخفاء و ترجمہ فارسی قرآن حجت
نیرہ ست بر کمال علم او و وی از مشایخ ماست و کفی بذلک لی فخرا و ثناءً و اولاد امجاد او شاہ عبد العزیز
مولف تفسیر عزیزی و تحفہ اثنا عشریہ و شاہ رفیع الدین مولف رسالہ تکمیل و دمغ الباطل و شاہ عبد القادر
مولف موضح القرآن و حفید او محمد اسمعیل بن شیخ عبد الغنی جامع صراط مستقیم و رسالہ امامت و تنویر العینین و رد الاشراک
و تقویۃ الایمان و فرزندان دختر شاہ عبد العزیز محمد اسحق مولف مائۃ مسائل و اربعین و محمد یعقوب مہاجر
مکہ معظمہ رحمہم اللہ تعالی ہر یکی از ایشان در عہد خود آیتی در علم و عمل و تقوی و ریاضت بود در ابجد العلوم و
یانع جنی و دیگر رسائل بعض تراجم ایشان منضبط ست این مختصر ذکر آنہمہ بر نمی تابد

سید احمد بریلوی قدس سرہ وی از اولاد شاہ علم اللہ ساکن رای بریلی بود در اوائل حال بطلب علم
وارد دہلی شد و در مسجد اکبر آبادی زانوی ادب بخدمت شاہ عبد القادر بن مسند الوقت شاہ ولی اللہ دہلوی

تا کرد و چیزی از علم صرف و نحو قرائت کرد لکن چون شوق علم باطن دامنگیر تحصیلاتش بر وی غلبه داشت بخدمت
شاه عبدالعزیز دهلوی حاضر شد و دست بیعت بدست شریف ایشان داد و کمالات باطن اکتساب نمود
سلسلهٔ مشایخ ایشان در کتاب انتباه فی سلاسل اولیاء الله مذکور است بعده چندی در لشکر نواب امیرخان
والی ٹونک بسر برد و آخر ترک روزگار گفته راه مجاهده و ریاضت و سلوک پیمود و بار دیگر بدهلی رسید
مولوی اسمعیل و مولوی عبدالحی و دیگر اکابر و اعیان آنجا از اهل علم و فضل مرید او شدند و در رکاب وی
از راه دار الامارة کلکته سفر حجاز میمنت طراز کردند جمعیت همقصد مردم بود چون اتفاق مراجعت از حرمین
شریفین شد هوای جهاد در سر ایشان افتاد در هند این معرکه بحسب قواعد شرعیه راست نمی آمد ناچار اول
مردم را بوعظ و نصایح بر ترک امور شرکیه و بدعیه آوردند و جهانی بزرگ بانذار ایشان حق بین و حق گزین گردید
و بسی اقوال و اعمال شرک و بدع ازین دیار برافتاد ثانیا عامهٔ اهل اسلام را تحریض نمودند بر جهاد و فضیلت
آنرا بزبان و بیان و تحریر بنان آنچنان در دلهای ایشان راسخ کردند که جوق جوق مردم ترک خانمان گفته
همراه ایشان بر مفارقت اوطان و اخوان رضا دادند و میان جمعیت بهمرسید از این دیار هجرت نموده بکوهسار
افغانستان پیوستند و قتال و جدال را در دیار هند که زیر حکومت دولت انگلشیه بود جواز ندیدند و چندی
در آنجا هنگامهٔ حرب و ضرب برپا ماند و شورشی در خراسان افتاد تا آنکه در سنه ۱۲۴۶ در جنگ قوم سکهه سید احمد
با محمد اسمعیل شربت شهادت چشیدند و مولوی عبدالحی مرحوم پیش ازین معرکه در راه کابل بعارضهٔ تپ لرزه
فوت شدند و از آن باز آن هنگامه بکلی خاموش گشت ع آن قدح بشکست و آن ساقی نماند و اگرچه بعض
خلفای ایشان مثل مولوی ولایت علی و عنایت علی عظیم آبادی درین باب کوششها داشتند اما کاری بجای نرسید
ولادت محرر سطور بعد از دو سال از معرکهٔ مذکور اتفاق افتاده و وفات شاه عبدالعزیز شیخ سید احمد در
سنه ۱۲۳۹ بوده و وفات پدر شاه عبدالعزیز یعنی شاه ولی الله محدث دهلوی در سنه ۱۱۷۶ گشته و وفات پدر محرر
سطور در سنه ۱۲۵۳ بوده و ولادت شان در سنه ۱۲۱۰ و باین حساب عمر ایشان چهل و سه سال میشود و این بنده نزد وفات
ایشان پنج ساله بودم و بالجمله سید احمد مرحوم در علم ظاهر دستگاه تام نداشتی هرچند بعض کتب اوراد مثل حصن حصین
وغیره خوانده بود مگر در علم باطن بدرجهٔ کمال و تکمیل رسیده و در هدایت خلق و انابت بسوی خدا آیتی از آیات
الهی ظاهر شده جهانی بزرگ و عالمی بیشمار بتوجه قلبی و قالبی او بمرتبهٔ ولایت فائز شده و بوعظ خلفا و وی
سرزمین هند را از خس و خاشاک شرک و بدع پاک ساخته و بر شاهراه اتباع کتاب و سنت آورده که

هنوز برکات آن نصائح جاری و ساری ست مقامات حضرت سید در سلوک ظاهر و باطن عالی تر ازان ست
که بمقامات و حالات فلان و بهمان ماند اگر خواهی که نمونهٔ ازان ببینی بیا و کتاب صراط مستقیم و رد الاشراک
در رسالهٔ امامت و تقویة الایمان را ملاحظه کن و دریاب که اینهمه بیان هرچند در ظاهر از زبان خلفا و مریدان
اوست اما در حقیقت از جنان او فائض گشته ست

خوشتر آن باشد که سر دلبران ‌‌‌‌‌‌ گفته آید در حدیث دیگران

تسدید و تقریب صوری و معنوی علماء موحدین متبعین این سرزمین را منبع و معدن همین فیوض خاطر اوست
و معذلک چون شوق غزو در دل داشت و در تدبیر آن مشغول بود این بیت بر زبان او بسیار گذشتی ست

گر نثار قدم یار گرامے نکنم ‌‌‌‌‌‌ گوهر جان بچه کار دگرم باز آید

تا آنکه در همین غوغا جان در راه جان آفرین سپرد حکایت حیات و غیبوبت او در کوهسار افغانستان موضوع
مفتری ست هرگز با نقل و عقل موافقت ندارد علامه عبد الله خان علوی را که شاگرد شهید مرحوم محمد اسمعیل خلیفه
سید احمد بود قصیده ایست در مدح سید مطلع اش این ست

صاحبدلان که دل ز ولائی تو یافتند ‌‌‌‌‌‌ دل آفریده بهر ثنائی تو یافتند

مومن خان دهلوی نیز ابیات مدح دارد حاصل کلام آنکه درین قرب زمان اینچنین صاحب کمالی در قطری
از اقطار جهان نشان نداده اند و چندان فیوض که ازین جماعهٔ منصوره بخلق رسید عشر عشیر آن از دیگر مشایخ
و علماء این ارض معلوم نیست لکن از انجا که باطل را با حق عداوت ست گور پرستان و پیر پرستان هند بمجرد
دیدن جهاد از وی در حدود افاغنه طریقهٔ او را بر دامن محمد بن عبد الوهاب نجدی بستند و گفتند انچه گفتند
و نوشتند انچه نوشتند و کردند انچه کردند حاشا و کلا که او را هیچ علاقه ظاهر و باطن بامشار الیه باشد جهاد نه ایجاد
شیخ نجد بود بلکه این مسئله در جمله کتب اسلام از کتاب و سنت و فقه و جز آن مرقوم ست اما تا شروط و قیود آن موجود
نگردد روا نیست و لهذا سید احمد در هند جهاد نکرد و با دولت برطانیه طرف نشد هجرت نمود و بیرون ازین معموله
میدان صف با سکهان و افغانان آراست آئین تفرقه یادداشتنی ست تا فتن و محن که از عوام هند و مانند
ایشان سر برمیزند آنرا جهاد نشمری و از شرکت دران و اعانت آن کسان محترز باشی و بالله التوفیق و هو المستعان
شیخ احمد بن عبد الاحد بن زین العابدین سهرندی معروف بمجدد الف ثانی عالم عارف و کامل مکمل بود طریقهٔ
نقشبندیه را امام عهد ست و برای صوفیه در مسالک سلوک مجدد خلیفهٔ خواجه باقی بالله ست سلسلهٔ او از هند

تا ماوراء النهر وشام وروم واقصی مغرب رسیده مکتوباتش که در سه مجلدست دلیل واضح اند بر علو علم و کمال تبحر او در معرفت و بلوغ غایت مقامات در ترجمهٔ شریفه او رسالها ساخته اند این موضع مختصر ذکر آنهمه کمالات رانمی تواند گنجید از افادات اوست فرق میان وحدت وجود و وحدت شهود و باین تفرقه طریق الحاد را بر بسیاری از متسترین بزی صوفیه مسدود کرد حریص بود بر اتباع سنت و ترک بدعت مکتوبی در رد احتفال مولد شریف نوشته و داد حق پرستی داده جزاه الله خیرا وجود امثال شاه ولی الله میرزا مظهر جانجان در اصحاب طریقه او کفایت ست از برای دریافت قدر و منزلت وی رضی الله عنه شیخ عبد الحق دهلوی را در بدایت حال بر قال و حال او انکار بود اما آخر الامر رجوع کرد ازان و اعتراف نمود بفضل او در ظاهر و باطن و لله الحمد جهانگیر پادشاه او را بر عدم سجدهٔ تعظیمی تا سه سال در قلعه گوالیار محبوس داشت وی در حبس قرآن کریم را از بر گرفت و در سنه ۱۰۳۴ در عمر شصت و سه سالگی از دنیا برفت و بالجمله وی امام اهل سنت بود در عهد خود شیخ عبید الله بن نوح بن آدم اله آبادی حنفی نقشبندی در جواهر اللغات در باب الباء مع التاء در تحت معنی لفظ بدعت میفرمایند گفته اند که بدعت بر دو نوع ست حسنه و سیئه حسن آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آنسرور صلعم و خلفاء راشدین پیدا شده باشد و رفع سنت نماید و سیئه آنکه رافع سنت باشد درین باب حضرت شیخ احمد کابلی قدس الله سره میفرمایند که این فقیر در هیچ بدعتی ازین بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمی کند وجز ظلمت و کدورت احساس نمی نماید اگر فرضاً عمل مبتدع را امروز بواسطه ضعف بصارت بطراوت و نضارت بینند فردا که حدید البصر گردند دانند که جز خسارت و ندامت نتیجه نداشت ؎

بوقت صبح شود همچو روز معلومت | که باکه باخته عشق در شب دیجور

الی قوله هرگاه که هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضا انچه از احادیث مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت ست تخصیص ببعض ندارد ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسك بسنة خير من احداث بدعة و حسان گفته ما ابتدع قوم بدعة في دينها الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا يعيدها اليهم الى يوم القيامة انتهى کلامه ملخصاً و درین کلام ذکر بدعت بودن عمامه در کفن و نیت نماز بلفظ کردن ذکر نموده و گفته که این بدعات را حسنه گفته اند حالانکه رافع سنت ملکه رافع فرض ست بعده گفته والاجتهاد ليس من البدعة في شيء فانه مظهر لمعنى النصوص لا مثبت امر ثالث فاعتبروا یا اولی الابصار چه نعمتی ست که محبان و مخلصان بهمگی همت خود متوجه احیای سنتی از سنن مصطفویه

علی صاحبہا الصلوٰۃ والتحیہ باشند و بقلب خود خواہان رفع بدعتی از بدع منکرہ نامرضیہ شوند سنت و بدعت
ضد یکدیگر اند وجود یکی مستلزم نفی دیگرست و احیا یکی مستلزم اماتت دیگری بود و بدعت را حسنہ گویند یا سیئہ
مستلزم رفع سنت ست جمیع سنن مراضی حق اند جل سلطانہ و اضداد آنہا مرضیات شیطان آمرو(؟) ازین سخن
بواسطہ شیوع بدعت بر اکثران گران ست اما فردا معلوم خواہند کرد کہ ما بر ہدایتیم یا ایشان منقول ست کہ حضرت
مہدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید و احیاء سنت فرماید عالم مدینہ کہ عادت بعمل بدعت گرفتہ بود و آنرا
حسن پنداشتہ ملحق بدین ساختہ باشد از تعجب گوید کہ این مرد در رفع دین ما نمودہ و اماتت ملت ما کردہ حضرت مہدی رضی اللہ عنہ
امر بکشتن آن عالم فرماید حسنہ او را سیئہ انکار د ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم
دیگر آنکہ محدثات را امور مستحسنہ میدانند و آن بدعتہا را حسنات میشمارند و تکمیل دین و ملت و تتمیم آن نعمت ازان
حسنات می جویند و در اتیان آن امور ترغیبات مینمایند ھداھم اللہ سواء الصراط مگر نمیدانند کہ دین پیش ازین
محدثات کامل شدہ بود و نعمت تمام گشتہ و رضای حق تعالی بحصول پیوستہ کما قال سبحانہ و تعالی الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس کمال ازین محدثات جستن فی الحقیقت
انکار نمودن ست انتہی و بالجملہ مکاتیب عالی جناب حضرت مجدد قدس سرہ مالامال ست در رد بدعت و انکار
تقسیم آن بسوی حسنہ و سیئہ و طریقۂ علیہ وی رح مبنی ست بر اتباع کتاب و سنت در ظاہر و باطن و نپذیرفتن چیزی
کہ مخالف این ہر دو اصل محکم باشد و این مکتوبات اصول عظیمہ ست از برای وصول بمنازل معرفت و قبول طالب
صادق و سالک راغب را در ہیچ وقتی از اوقات از مطالعۂ آن بی نیازی حاصل نیست

شیخ عبد الحق دہلوی فقیہ حنفی و علامۂ دین حنیفی ست اما بمحدث مشہور ست و ترجمۂ او بر مشکوٰۃ و جز آن از مؤلفات
نافعہ ممتعہ معروف طریقۂ قادریہ داشت خرقہ از شیخ عبد الوہاب متقی و شیخ موسی قادری گرفت متصف بود بکمالات
ظاہر و باطن دستگاہش در فقہ بیشتر از مہارت در علوم سنت سنیہ ست و لہذا جانب داری اہل رای جانب او گرفتہ
معہذا جا بجا حمایت سنت صحیحہ نیز نمودہ طالب علم را باید کہ در تصانیف وی خذ ما صفا و دع ما کدر پیش نظر دارد
و زلات تقلید او را بر محامل نیک فرود آرد و از سوء ظن در حق چنین بزرگوار ان خود دور گرداند کہ ان الحسنات
یذھبن السیئات بندہ عاجز در دہلی بر تربت شریف او رسیدہ نمیتواند گفتن کہ کدام روح و ریحان برکاتش
مشاہدہ نمودہ رحمہ اللہ تعالی رحمۃ واسعۃ وی در ترجمۂ مشکوٰۃ زیر حدیث ما احدث قوم بدعۃ الا رفع مثلھا
من السنۃ فتمسک بسنۃ خیر من احداث بدعۃ نوشتہ چون احداث بدعت رافع سنت باشد ہمین قیاس

اقامت سنت قامع بدعت خواهد بود و بعده گفته پس چنگ در زدن بسنت اگر چه اندک باشد بهتر ست از نو پدید
کردن بدعت اگر چه حسنه بود زیرا که باتباع سنت پیدا میشود نور و بگرفتاری بدعت در می آید ظلمت مثلا رعایت
آداب خلا و استنجا بر وجه سنت بهتر ست از بنای رباط و مدرسه چه سالک برعایت آداب سنت ترقی کند بمقام
قرب و بترک او تنزل کند از ان و این موذی میگردد بترک افضل از ان تا بمرتبهٔ قساوت قلب که آنرا رین و طبع
و ختم گویند میرسد نعوذ بالله من ذلک انتهی رواه احمد عن غضیف بن الحارث الثمالی مرفوعا حق این ست
که شیخ عبد الحق رحمه الله تعالی در ترجمهٔ عربی بفارسی یکی از افراد این امت ست مثل او درین کار و بالخصوص
درین روزگار احدی معلوم نیست والله یختص برحمته من یشاء در ۹۵۸ متولد شده و در ۱۰۵۲ وفات یافت
میرزا مظهر جانجان شیخ جمعی از علماء و درویشان و اصحاب دل ست در ۱۱۱۱ متولد شد عالمگیر بادشاه پدرش
میرزا جان را گفت که چون پسر جان پدر میباشد نامش جانجان مقرر کردیم شاه محمد نعیم الله رحمه الله کتابی
نوشته و شاه غلام علی رحمه الله در حالات و مقاماتش مجموعه فراهم آورده و قاضی ثناء الله پانی پتی تفسیر خود را که مشتمل
بر بسیاری از احوال اوست مظهری نام کرده اگر چه در ظاهر علوی نسب حنفی مذهب بود اما در اتباع قدم راسخ داشت
و تقلید و بدعات صوفیه را کان لم یکن می پنداشت و طریقهٔ شاه ولی الله دهلوی را بجهت کمال متابعت سنت
بسیار می ستود وی گفته هر مریضی که طالب صحت کامل بود یعنی نسبت محمدیه جوید باید که اتباع سنت نبویه را بهتر
از جمیع ریاضات و مجاهدات شناسد و برکاتی که بران مترتب گردد افضل از همه فیوضات داند و گفته پیران برای
آن غرض گیرند که دلالت بشریعت نماید نه آنکه مریدان هر چه دانند کنند و هر چه خواهند خورند و پیران سپر نهاگردند
و از عذاب نگاهدارند که این تمنای محض ست انجا بی اذن کسی شفاعت نتواند کرد و جای دیگر گفته پیر آنست که در
متابعت کتاب و سنت و آثار سلف صالحین ترغیب فرماید و وصول مطلوب ابی متابعت محال داند و تصحیح
عقاید بمقتضای آرای فرقهٔ ناجیهٔ اهل سنت و جماعت نصیحت نماید و گفته الطرق کلها [illegible]
بخدا نرسد و دست در نماز بر سینه می بست و فاتحه خلف امام میخواند و رفع سبابه میکرد و سفر السعادة را بسیار
می پسندید و بموجب آن کار میکرد و مسئلهٔ وحدت وجود و وحدت شهود را از مسائل عقاید ضروریه نمی انگاشت
و میفرمود که در جمیع احوال عمل سنت را باید گزید و از بدعت مهما امکن احتراز باید نمود و هم وی گفته هر حدیثی صحیح
که از نظر گذرد مهما امکن بر مواظبت عمل آن بکوشد و رنه هر قدر که توانی بران عمل کن اگر چه در تمام عمر یکبار باشد
تا از نور آن محروم نمانی و گفته بر سمیات عرفی از عرس و غیره مقید نباید شد که در ارتکاب آن شناعت بسیار ست

و یکی را از خلفاء خرقه داد و گفت این خرقه که ترا امید هم کمتر از لته زنان حائض نمیدانم مگر آنکه عادت مشایخ سلف بران جاری ست که وقت رخصت و اجازت خرقه عنایت میفرمایند و فرمود مدار کار طریقه اکابر استقامت ست که فوق کرامت ست ع

بر اہل استقامت فیض نازل میشود مظہر   نمیدانی تجلی گرد کوہ طور میگردد

کشف را درین راه بار نیست و کرامت را اعتبار نه وجد و سماع قدر و مقداری نیارد و عرس و چراغان منزلتے ندارد و خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این برگزیدگان به بیعت و رسوم نه در جنب جمعیت باطن اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه و در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدری و مقداری نه و از اخلاق شریفه آن بود که طعام بازار نمیخوردند و جامهٔ دیگر نمیداشتند و در خانهٔ عاریت یا کرایه زندگانی مینمودند و میگفتند که از برای گذاشتن خانهٔ خویش و بیگانه برابرست طعام خانهٔ اغنیا نمیخوردند و نذر و نیاز ایشان نمی پذیرفتند نظام الملک آصف جاه سی ہزار روپیه نیاز آورد و سماجتها کرد قبول نکردند ع

بی نیازی ہمتی دارد گریبان واقف اند   ما ہم از دست رد خود چیزها بخشیده ایم

و میگفتند فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم بوته اکسیر را که یکی نذر آورد باز پس دادند و میفرمودند الحمد لله که دنیا داران این وقت با فقرا سری ندارند ورنه ایشان را نه حال میماند و نه فراغ وقت و ملقب بودند بلقب سنی تراش و می گفتند که الحمد لله فقیر از سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تارک ست و عملی که بطور سنت صادر میشد آنرا غنیمت میشمردند در بارهٔ طریقه نقشبندیه میفرمودند که من این طریقه را منطبق بر کتاب و سنت یافتم و الحمد لله که تا این زمان این طریقهٔ عالیه چنانکه باید از جمیع طرق بدعت محفوظ ست ع

قدر گل و مل باده پرستان دانند   نی خود منشان و تنگدستان دانند
از نقش توان بسوی بی نقش شدن   این نقش غریب نقشبندان دانند

و می گفته عجب ست که مردم از مرگ می ترسند حالانکه در حدیث صحیح ست که روح را بجرد انقطاع از قالب شرف النقاء از خدا میسر میشود فقیر را بسیار آرزوی این امرست از برای حصول ملاقات بارواح طیبات ہفتم محرم در ۱۱۹۵ شیعیٔ طپنچه بر سینهٔ مبارک زد روز سوم وقت شام شب دہم روز عاشورا جان فدای جان بخش کردند عاش حمیدا مات شهیدا تاریخ وفات ست در وصیت نامه نوشته اند که مخلصان مرا همین وصیت جامعه کافی ست که تا دم اخیر در اتباع سنت کوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول

خدا اصلا نداننده واز رسوم درویشان متعارف واختلاط با دنیاداران در اجتناب واحتراز باشند واز شغل علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم دفقهم انتهی قاضی ثناء الله فرمود در بیقراری خبر شهادت حضرت ایشان این آیه از غیب بر دل ریخت اولئك مع الذین انعم الله چون حساب کرد تاریخ بود دیوان آنجناب میسر مطبوع دلهاست بسی معارف را در انجا کسوت عبارت پوشانیده وطائفه از حقائق را در صورت اشارت قبول معنی بخشیده کتاب معمولات وکتاب حالات ومقامات که اول از مولانا نعیم الله وثانی از مولانا غلام علی مسمی بعبدالله ست هرچند در ظاهر مشتمل بر ذکر آن عالیجناب ست اما در مطاوی فحاوی این هردو مجموعه نکات سلوك وبیان مسالک صوفیه ومسائل طریقهٔ این طائفهٔ علیه بسیار ست معلوم نیست که درین آخر زمان بعد از مؤلفات حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی کسی باینچنین نقش ساده وپرکار بسته باشد دیدن او ونظر کردن در ان نشانی از برکات صحبت شریفهٔ او میدهد اگر کسی را شیخی میسر نیاید که از وی استفاده این فواید وعلوم نماید مطالعه همچو کتب وسواد برگرفتن آن خضر راه ست وبی تکلف وتکلیف وبی زحمت حرکت عنیف با صدق وصفا معرفت ووفا بر دل طالب راغب حی کشاید اما توفیق این کار بدست پروردگار ست نه باختیار ما وشما یهدی الله لنوره من یشاء ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور

شیخ محمد فاخر زائر اله آبادی ثم المکی رح ترجمهٔ حافلهٔ او در اتحاف وشمع انجمن ودیگر مؤلفات این هیچکاره مرقوم ست وی معاصر میرزا مظهر جانجان بود ویکدیگر را باهم رابطهٔ محبت قوی شاه غلام علی دهلوی در حالات مظهریه او را از کبار علمای حدیث شمرده وسید غلام علی آزاد بلگرامی در کسب علم حدیث از شیخ محمد حیات سندی مدنی شریک او بوده وحضرت میرزا مظهر جانجان گفته که بسیاری را از کبراء درین مشاهده نمودم بعد از یازده صد سال یک شخص که عبارت از شیخ محمد فاخر باشد موافق کتاب وسنت دریافتم الحاصل وی رحمه الله تعالی امام ائمهٔ متبعین سرزمین هندست وشیخ الشیوخ اکابر علماء ارجمند تصنیفها دارد وسخن منظومش در مدح حدیث وذم رای نوربخش دلهای تاریک ست وافکار صحیحهٔ او در اتباع قرآن وحدیث بغایت لطیف وباریک خورشید تاریخ ولادت اوست وزوال خورشید سال وفات او یعنی سنه ۱۱۶۴ ظاهرش محدث بود وباطنش صوفی در برهانپور مدفون ست وبا رحمت رحمن مقرون محرر سطور او را در خواب دید که بر سریری با جامهٔ کفن سفید چنان خوشحال خفته ست که گویا عروسی در خواب نوشین رفته طریقهٔ او از شیخ بدرالدین کمال مریدی واز شاه غلام جیلانی مرید شیخ بدرالدین واز شیخ اسمعیل مسمی مرید شاه غلام جیلانی هنوز جاری ست در سر آزاد

گفته تشریع بدرجه کمال داشت و همیشه همت بتعدیل قسطاس شریعت میگماشت بسیار کشاده دست و شگفته
پیشانی بود فتوح ذخیره نمی ساخت و یگانه و بیگانه را باحسان بیدریغ می نواخت جوهر فهم و ذکا را و بس عالی افتاده بود
در مقدمات غامضه علم بسرعت هرچه تمامتر میرسید جد امجدش شیخ محمد افضل او را در صغر سن مرید ساخت و تربیت
او حواله شیخ محمد یحیی کرد وی در ظل پدر بزرگوار تربیتها یافت و مجاز و مرخص گردید و بعد ارتحال والد ماجد جانشین
گشت و بمصداق فعززنا بثالث زیب سجاده ابوین و فرع آسمان سای اصلین طیبین ست صاحب صفات رضیه
و مناقب سنیه اساس محکم مدارج علیا قیاس منتج ولایت کبری میزان عدل نقلیات برهان نقد عقلیات بود در
سنه ١١٦٤ از دهلی روانه شده به برهانپور رسید فلک ناتوان بین فرصت نداد بعد عبور دریای نربدا بیماری سرسام
او را عارض شد یازدهم ذیحجه روز یکشنبه وقت اشراق جان عزیز در راه بیت الله فدا ساخت و من یخرج من
بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله در حالت مرض وصیت کرده که از مشایخ برهانپور شیخ عبداللطیف
قدس سره و کمال تشریع بودند بر مرقد مبارک ایشان بدعتهای اهل زمان بعمل نمی آید مرا در جوار ایشان دفن سازند موافق وصیت
بعمل آوردند واحسرتا که چنین صاحب کمال در ایام شباب ازین عالم رحلت کرد و داغ مفارقت بر دل یاران
گذاشت سپهر دوار اگر عمرها چرخ زند مشکل که چنین ذات قدسی صفات بهم رساند انتهی گویم زائر صاحب دیوان
علاوه شاعری مضامین ذم رای و اتباع سنت خیلی خوب بسته رحمه الله تعالی **تمام شد فصل اول**
وعقد آن از برای التقاط ترجمه و ملفوظ مشایخ و علماء پیشین بود اما بعد از ختم دیده شد که جمعی از متاخرین هم
بدان ملحق شده اند که آخر با دل نسبتی دارد و همچنین در فصل ثانی که عقد آن از برای تذکار مشایخ پسین بوده است
جرگه از متقدمین حزیده که ازل را با ابد تعلقی هست و کذلک دو سه ترجمه در هر دو فصل مکرر شده در اثنا تحریر
این رقیمه کتاب طبقات کبری از شیخ عارف عبدالوهاب شعرانی و دیگر مؤلفات مشیخه ربانی میسر آمد اما قلت فرصت
و کثرت غصص نگذاشت که انتخاب بعض معانی و مبانی از ان کتب بوجود آید ناچار این بیاض را همچنان بر صرافت
تالیف غیر مهذب عمداً گذاشته آمد که این هم فنی ست و اهل انصاف و طلبه معارف را با همه سلمان حسن ظنی
و هرچند حکایت حالت پریشانم در انجام این نامه بباید و خامه واقعه نگار ماجرای دل اندوهگین انجا بسر اید اما انچه
در خورد ذکر بپایان این فصل ست درینمقام بگوییم تا از رفاقت جلوه آرایان این بزم هم محروم نمانیم ولادت این جزو
محقر با خاک برابر روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه ١٢٤٨ هجری در شهر بانس بریلی اتفاق افتاده و نشو و نما
ظاهری در بلده قنوج که موطن آبای کرام ست بوده در نسب با مام حسین بن علی شهید کربلا علیهما السلام می پیوندد

و در حسب اجازهٔ حدیث و مشایخ نقشبندیه رحمهم الله تعالی میرسد سعی حدیث انی تارک فیکم الثقلین لن تضلوا بعدی ما ان تمسکتم بهما کتاب الله واهل بیتی اوکما قال درینجا جلوه گر است در اصول عقاید ماشی بر طریقهٔ سلف و در فروع مذاهب متمسک باخبار و آثار صحیحه جناب رسالت اساتذهٔ ما همه مجتهد عصر و علامهٔ دهر ائمهٔ سنت و نخبهٔ امت گذشته اند و جز اتباع دلیل و طرح تقلید و ترک قال و قیل بمذهبی و مشربی دیگر کار و باری نداشته اند و لله الحمد که تاکنون هنوز دست بیعت بدست کسی نداده ام شاگرد بلاواسطهٔ حضرت قرآنم و مرید بیدی جناب رسول انس و جان صلی الله علیه و آله و سلم ؎

چو سایه در قدم سرو سرفراز توام | مرید سلسلهٔ گیسوی دراز توام
نگاه لطف تو بازاد بیشتر از دگران | غلام معتقد حسن امتیاز توام

از بدو شعور تا حال عمر مستعار در مطالعهٔ اسفار هر علم و فن گذشته و بر دواوین لا تعد و لا تحصی از مؤلفات سلف و خلف غابر و ابناء عصر حاضر عبور و اطلاع دست بهم داده و از جملهٔ صنائع علمیه علی اختلاف انواعها بقدر مقدور بهره ربوده ؎

تمتع ز هر گوشهٔ یافتم | ز هر خرمنی خوشهٔ یافتم
من کل شیء لذیذ احتسی قدحا | وکل ناطقة فی الکون یطربنی

و بعون الهی کتب علوم تفسیریه و حدیثیه را فراوان بمن ارزانی داشته و در نورد این احوال توفیق تالیف رسائل و مسائل بسیارم در علوم کتاب و سنت و لغت و ادب و آنچه از آلات و معدات این فنون شریفه ست بخشیده در طبع تفسیر فتح البیان خاصة بست هزار و در طبع نیل الاوطار بست و پنجهزار مبلغ در شمار آمده و در تکالیف طبع دیگر کتب و رسائل تا حال بمقدار مصارف بشتی هزار سکه رسیده اگر او سبحانه این خدمت را که خالصا لوجهه الکریم بامید نصح امت مودی شده بپذیرد اینه برای نجات آخرت کافی و وافی ست انشاء الله تعالی خدا میداند که مقصود درین رست و خیز و نشست و برخاست نه بلندنامی و سمعه و ریاست بلکه هدایت خود و ارشاد دیگر اصحاب صدق و صفا ست آنچه اهل زمان را سواد شهرت و نام آوری باشد این کس بیرون از همه بحمده تعالی نقد کف ست و تا قدم از عالم لاهوت بعرصهٔ ناسوت گذاشته ام جز علم و مطالعه و بحث کتب کاری دیگر با خود نداشته ام ؎

شربت الحب کاساً بعد کاس | فما نفد الشراب ولا رویت

هرگز هوای تحسین اکل و شرب و تزئین مرکب و مسکن و توفیر دولت و تدبیر حکومت و خورسندی صحبت ابنای زمان

دماغ مرا پریشان نکرده و از اسباب عیش و مسرت دنیا هیچ شی بخود شش مرا دلبستگی و ربودگی و شیفتگی و آشفتگی نداده است

دولت دنیا که تمنا کنند باکه وفا کرد که با ما کند

نه بر وجود چیزی ازین اجناس و فصول خرسندم و نه بر عدم آن دردمند هر دمم در اندیشهٔ دریافت مسائل علوم و ذکر و مذاکرهٔ رسائل منطوق و مفهوم بسر می آید و هر ساعتم در نگارش علمی و دانشی و گذارش معرفتی و بینشی روز بشب میرساند ؎

یارا مارا غم تو هر شب همخوابهٔ مغز استخوان ست

اگر در سفرم سفر در دستم و اگر در حضرم کتاب در کنارم شب در همین اندیشه میخوابم و صبح در همین طلب برمیخیزم آری حیفی که بر من میرود قصور عمل بر مقدار علم ست در ۱۲۸۵ ملتزم را در کعبه ملتزم گشته دعا از زیادت علم کردم و آب زمزم را بکلمهٔ رب زدنی علما خوردم و رب اشربه لعطش یوم القیامة در نیت آوردم دریغم آید که دران هنگام توفیق زیادت عمل چرا نخواستم و ازین نعمت چه قسم بغفلت در ساختم اکنون اگر توفیق ایزدی رفیق ارادت سفر ثانی حجاز میشود درین کرت همین عمل مسئله کنم و حصول رتبه اعلای تقوی دریوزه نمایم و گرد معصیت را از دامن دل و تن بآب دیده بشویم انشاء الله تعالی و معذلک از خدا وند عز اسمه که رحمت او بر غضب سابق ست تمنای آن دارم که محبت خدا و رسول و اصحاب و عترت بقبول و الفت ایمهٔ حدیث و مشایخ سلوک صافی موجب حط وزر و جالب عفو و عافیت از برای من شود ؎

شنیدم که در روز امید و بیم بدان را بنیکان ببخشد کریم

در حدیث ست المرء مع من احب و انت مع من احببت و قید مساوات در عمل درینجا مذکور نیست خوردن و آشامیدن و جز انهماک در علوم بکار دیگر پرداختن بر من چندان گران ست که بر دیگران اشتغال بعلم سنت نمودن چکنم که در بنی آدم زاده ام ور نه تنی خواهم که محتاج آب و نان نبود و جانی خواهم که جز ذکر و فکر جان آفرین و شغل تلاوت کلام خدا و دراست حدیث سید المرسلین شغلی دیگر او را پیرامون خاطر نگردد میدانم که یاران عصر این حرف را از من بپذیرا نگنند و آنرا حمل بر ستایش نفس خود نمایند اما با حرف راست اندیشهٔ تکذیب کسی زبانی در اصل کار نمیکند و صادق را این سوء ظن مبتدع عند علام الغیوب کاذب نمیگرداند اگر تمامهٔ دنیا بمن ارزانی دارند مسرتی در خود نیابم و اگر بر پارهٔ آب و نانی قانعم سازند اندوهی حوالی دل را فرا نگیرد آری فقری که مرقع باشد و خلق را از خالق برگرداند و دستی که پیش کسی فراز گردد نمیخواهم و خدا را عز و جل منت که مرا ازین مذلت تا حال

نگاهداشته و در تمام عمر که امروز به پنجاه سال نزدیک ست حاجتمند وام ستدن و چیزی از کسی خواستن و آشنای آسودگان نمودن و اسباب رفاه و جاه اندیشیدن و در سر آن اوقات پگاه و بیگاه برباد دادن نفرموده ؎

نه یار آمد بکار من نه اغیار
نیم ممنون کس منت خدا را

دلی دارم از رد و قبول همگنان آزاد و خاطری دارم از فکر سود و زیان این و آن نامراد نه دوستی با کسے که دوستیش در آخرت بکار نیاید و نه دشمنی با کسی که دشمنیش نقصان عقبی کند و آنکه کمتر مرا دوست دارند و بیشتر دشمن انکارند و بسیاری بپذیرند و اندکی رد کنند هو جهش عروج بمعارج دنیا و ابتلای من بسیاست ریاست از طرف ولی نعمت ست مرا خود درین میان تدبیری نیست هرچه هست از دوست و همه نیکوست ؎

نقاب عارض گل جوش کردهٔ ما را
تو جلوه داری و روپوش کردهٔ ما را

صورت پرستان که بوی معنی بدماغ ایشان نرسیده و ظاهر بینان که شراب باطن در ایاغ ایشان نریخته ست ظاهر و صورت دیگران را حمل بر باطن و معنی خود کنند و اندیشه هزار فتنه و ستیزه را بخود راه دهند و سری بسوی دریافت حقائق امور و دقائق نفس الامر بر نمیدارند و بیگناهان غفلت طبیعت را بتر دستی فکر بداندیش خود مبتلای هزاران بلا میخواهند گاهی تهمت در دین و گاهی بافترا در دنیا بدنام می کنند و باین حیل و جهل بسط کامیابی خود بر مرادات این سپنجی سرا می اندیشند اما حمایت الٰهی و برکت رسالت دستگاهی چون در صدد کار خود ست و عون و صون عزوجل همراه حال این پریشان دل عداوت اعدا مضمحل ست و بغض و شحناء ایشان معطل و لولا فضل الله و رحمته علیکم لکنتم من الخاسرین وان عبادی لیس لک علیهم سلطان من چه باشم که درین طوفان خونریزی و گردباد فتنه انگیزی حفظ خود توانستم کرد و از مکائد و مصائد شیاطین الانس واخوان الشیاطین بنی آدم توانستم رست باری شکر منعم حقیقی ست که معاملهٔ او با بندگان خویش بروفق ارادات دلهای ایشان ست و لطف خفی و مرحمت جلی او مرهم زخم دلهای پریشان سبحان الله و بحمده کجا بودم و کجا افتادم و کجا انشسته ام و کجا استاده ام حق بی همه را پاکه ز عقل معاش بهرهٔ کافی دارم و نه از فکر معاد حصهٔ وافی و نه در مراتب حسد و تعقب و عداوت تدبیر شافی محض بفضل باری نسمه این نفس چند را که در دام هوا و هوس گرفتارست قرین هزار عفو و عافیت بسر می آرم و روز خود را متوکلا علی رحمته و برکته غافلانه

از بازی جهان و جهانیان بشب میرسانم ؎

شایستگیٔ عداوتم نیست
بس منفعلم ز کینه ورها

شکر این نعمت بی پایان را اگر هر موی تن زبان سخن گردد پایان نبود و سپاس این احسان گرانمایه را اگر هزار دل
هم‌زبان یکدیگر شوند اندکی از فراوانش مودی نگردد الهی مرا از برای کاری که آفریده و دران مشغول داشته تا آخر
عمر همبران دار و چنانکه تا حال حفظ حضور و غیبت من فرموده بر همان منوال نگهبان من از آفات دارین باش و
الله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین بست و هشت سال ست که خامه بدست گرفته ام و پنجاه و نه کتاب نوشته
و اکثری ازان مطبوع دلهای اهل اتباع گردیده و عرب و عجم را تا بلاد دور دست جهانگیر و عالم ستان آمده درین
مؤلفات برکت روزافزون بخش و این مجامیع را که نخبهٔ علوم علماء و اولیاء سلف و خلف ست تاج کرامت
و قبول بر سر گزار و اگر هیچ توشهٔ راه بدست ندارم همین عمل را که خالصة لذکری الله اد برروی کار آورده ام

سرمایهٔ هزار مغفرت و رضوان خود میشناسم ؎

کریمان را نظر بر زشتی مهمان نمیباشد ... مبر از باغ بیرون سبزهٔ بیگانهٔ ما را

درین دور صد سیزدهم از هجرت طرفه ماجریات در پیش ست و غریب آفات دامنگیر هر بیگانه و خویش یکسو
مقلدین رجال در صدد خرابی احوال اهل اتباع اند و طرف دیگر مبتدعه در فکر ازالهٔ اعراض اهل سنت جانب آخر
فساق دنیا طلب حربها بر ارباب صلاح میکنند و جانب دیگر ملوک بر ملوک پیشدستی مینمایند یکی را اگر مسموم کردند دیگری
را بفسون کشتند آن دیگر را در پیچاپیچ انداخته اند و آن آخر را در کشاکش هیچ در هیچ ؎

سلیم از دست بیداد که نالم ... بکشت ما گزارش کرا افتاد

دنیا از جور و ستم گرفته و نصفت و عدل از طبع همگنان رخت بربسته وامن و آسایش یکقلم از دفتر جهان برخاسته و هوای زر و سیم هر یکی را بر
کینه و عداوت دیگری بر داشته و اقامت بر شعائر اسلام سخت تر از صبر بر اخگر گردیده و در بنجل سکوت و شکیبائی هم صورت نجات نمودار نگشته ؎

صبرست دوائی دل بیمار تو واقف ... افسوس که کم داری و بسیار ضرورت

بگوئید که چه میتوان کرد که ایمان بسلامت و جان بعافیت ماند کسی را اتد کجا بدست می توان آورد که قدر راستی داند
و مقدار دینداری شناسد نه در علم برکتی مانده و نه در عمل اخلاصی و نه در عقیده صحتی و نه در سلوک اثری و نه در ملوک انصافی
و نه در عوام صلاحیتی و نه در خواص انسانیتی گوئی همگنان بهائم سیرت و وحوش سریرت کس طینت گشته اند الا
الشاذ و النادر من قبائل شتی و بلاد لا یحیط بها الی و حتی حجر اگر جویند جز جائی که آنجا خون و مال مسلم شیر مادر
باشد میسر نمی آید و مامن اگر خواهند جز مکانی که آنجا تکفیر و تضلیل و تبدیع سُنّی متبع نمایند دست بهم نمیدهد ظهر الفساد
فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس کدام ماه ست که فلک نادره کار کاری نادر برروی کار نمی آرد و کدام

سالهاست که چرخ دوار گردش دگرگون بروزگار نمیدهد

غم چه استاده بتو بر در ما . اندر آ یار ما بر بادر ما

صورتحال زمانه چنان میخواهد که آسمان بترقد و زمین بشگافد و صور را بدمند دوستان گا تیرا بریزند درین شورش دهر و یورش اهل عصر هرکه جان بعافیت و ایمان بسلامت تا لب گور برد رستم جهان و سام نریمان زمان ست ما را که تجربهٔ فقر و آسودگی هر دو نوازشها کرده و گلگشت خزان و بهار روزگار عبرتها روزی ساخته معلوم شد که فقر و سکوت درین زمانه که لایحیی فیه ولا یموت صفت اوست هزار درجه بر آسودگی و اختیار عمل می چربد و قلت همنشینی و گریز از یار و اغیار صد مرتبه بر اختلاط من و تو می بالد اما توقع وفا این کار از ابنای روزگار کجا و وجود اینچنین عزیزان کدام جا س

دوستانی که اندرین عهد اند . مالهم ذمة ولا الٌّ

همه در خون یکدگر شده اند . ثم افترقوا ابانه حلٌّ

نگوئی که تراجم حال و نامهای مقال تو همه پر از شکوهٔ غربت اسلام و اوضاع انام باشد این چه صنیع ست و رسائل و مسائل تو جمله مملو از حکایتهای مظالم زید و عمرو این کدام هنجار بود زیرا که تا از شکم مادر بکنار پدر شتافته ام هیچ وقتی دست بر مراد دل نیافته س

زخمه بر تار زم پریشان میرود . کین نواهای پریشان میزنم

در حالت فقر و تهیدستی غم نانم بود و اکنون که حالت آسودگی و فراغبالی ست غم جهان الحمد لله علی کل حال س

یک نیمهٔ عمر در بطالت بگذشت . یک نیمه بتشویش و خجالت بگذشت

عمری که از و دل جهانی آزرد . بنگر بچه حیلت و چه حالت بگذشت

آدمی زاد را هیچ مصیبتی بالاتر از سه هنگام نیست روزی که متولد شد و روزیکه بمیرد و روزیکه از گور برخیزد تا پیدا شد نخست غم مکتب نشینی سپس صدمهٔ معیشت گزینی در پیش آمد و نمیداند که عمر با فلاس و ریا بگذرد یا بدولت و اخلاص تو تا زنده ست و اسیر این خاکدان گنده هزار دشمن در پی ست و تا بمیرد احوال برزخ و اهوال محشر در صدد وی باز چون برخیزد حساب و کتاب اعمال این خانهٔ خراب و تاب و تب دامنگیر و معامله هر عالم ازین هر سه عوالم بر وفق قضا و قدر علیم خبیر بیچارهٔ انسان چه کند مگر آنکه رحمت عامهٔ الٰهی دستگیر وی شود و مضمون عیسوی را در حق بندگان عاصی خائف راجی خود جلوه اظهار دهد و سلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا!

اکنون بنظارهٔ دگرگونی حالات خلق و وادید آفات گیتی دل از همه آرزوها خالی ست و بقیهٔ انفاس حیات مستعار
در کشاکش غم و غصه از خوف و دهشت مالی ست

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش   گویم کلیم با تو که آنهم چسان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد باین و آن   روزی دگر بکندن دل زینجهان گذشت

چون بحکم ما ابعد ما فات و ما اقرب ما آت در سیاق امر ناگزیریم و هنگام رحیل ازین خاکدان فنا نشان معلوم نداریم و بار گران گناهان بیشمار پشت طاقت را خم کرده و انواع عداوات دنیاداران و دین گذاران خاطر را بستوه آورده چارهٔ کار جز آن نیست که غم و غصهٔ خود را که تعلق بدین و دنیادارد بر خداوند حقیقی عرض کنیم و بهزار زبان و دل از تبعات گرفتاری این آب و گل توبه نمائیم و از موفق جل مجده دریوزهٔ توفیق خیریت دارین و سعادت نشاتین سازیم و بزبان حال و جنان قال بمناجات مستطاب حضرت رب الارباب پردازیم و با دای بندگانه و ندای نیازمندانه سررشتهٔ عرض حال بکشائیم و گوئیم ؎

ای کریم بخشندهٔ عطا و ای رحیم پوشندهٔ خطا ای خالق خلق را رهنما ای قادر خدائی را سزا جان ما را صفای توحید ده و چشم ما را ضیای سنت بخش و ما را آن ده که آن به این بنده چه داند که چه می باید خواست داننده توئی هر چه دانی آن ده انچه پیغمبران و دوستان تو از تو خواسته اند و در ان خیریت دارین پنداشته اند آن همه بمن بی برگ ارزانی دار تیرگی گناه و آلودگی بدعت را از دل و تن من شرمنده بردار عذرهای ما بپذیر و ما را بر عیبهای ما مگیر ترسانیم از بدی خود ما را بیامرز بخودی خود بنیاد توحید ما خراب مکن باغ امید ما بی آب مکن بیتو جای شادی نیست و جز از تو روی آزادی نه دلی ده که در کار تو جان بازیم جانی بخش که کار آنجهان سازیم یقینی لطف کن که در آز بر ما باز نشود قناعتی مرحمت فرما که گنجشک حرص ما باز نگردد دست ما بگیر که دست آویز نداریم پوزش من بپذیر که پای گریز نداریم مگو که چه آورده که در وا شویم مپرس که چه کرده که رسوا شویم آخری ده که از اولی بیزار گردیم توفیقی در کار کن که در دین استوار گردیم یارب تو بساز که دیگران نسازند و تو بنواز که فلان و بهمان ننوازند قلبی ده که طاعت افزون کند طاعتی بخش که به بهشت رهنمون کند علمی ده که در و آتش هوا نبود عملی ده که در و آب ریا نبود دیدهٔ کرامت فرما که جز ربوبیت تو نه بیند جانی بخش که جز عبودیت تو نگزیند نفسی ده که حلقهٔ بندگیت در گوش کشد لبی ده که زهر حکمت تو نوش کند یافت تو آرزوی ما ست دریافت تو نیاز دوی ماست امروز معصیت کردیم دوست تو محمد رسول الله صلعم غمگین و دشمن تو ابلیس شاد ست فردا اگر عقوبت کنی

باز دوست تو حزین و عدو تو مسرور گردد پس دو شادی بدشمن مده و دو اندوه بر دل دوست منه گفتی که مکن و بران داشتی و فرمودی که بکن و بران نگذاشتی علمی که خودش افراختی نگونسار مکن و چون در آخر عفو خواهی کرد در اول شرمسار مکن آمرزیدن مطیعان چه کارست و کرمی که همه را برسد چه بمقدارست این بنده سخت گناهکارست وصفت تو در ازل و ابد غفارست

رباعی

من بندهٔ عاصیم رضائی تو کجاست ‌‌‌‌‌ تاریک دلم نور و صفائی تو کجاست

ما را تو بهشت گر بطاعت بخشی ‌‌‌‌‌ آن بیع بود لطف و عطای تو کجاست

یارب جمال ترا بت باقی همه رشتند عاصیان امیدوار و زاهدان مزدور بهشتند اگر وسبادا بدوزخ فرستی دعوی دار نیم و اگر بهشت بری بی دیدار تو خریدار نیم خداوندا ابوجهل از کعبه آمد و ابراهیم از بتخانه کار بعنایت ست باقی بهانه گرفتیم که نور در طاعت ست اما اگر رابت پسند کار بعنایت ست بر عجز خود آگاهم و بر بیچارگی خود گواه خواست خواست تست من چه خواهم و بجز در تو درگاهی نیست که انجا پناهم این چراغ افروخته را مکش و این دل سوخته را مسوز و این پردهٔ دوخته را مدر و این بندهٔ آموخته را مران و نواخته خود را میندار چون توانستم ندانستم و چون دانستم نتوانستم بحرمت آن نامی که تو آنی و بطفیل آن صفاتی که آنچنانی بفریادم رس که میتوانی

رباعی

یارب ز تو آنچه من گدا میخواهم ‌‌‌‌‌ افزون ز هزار پادشا میخواهم

هر کس ز در تو حاجتی میخواهد ‌‌‌‌‌ من آمده ام کز تو ترا میخواهم

کار بدل آگاه ست نه بدستار و کلاه یارب همه از تو ترسند و من از خود چه از تو همه نیک آید و از من همه بد تو نه ظالمی که گوییم زنهار و نه مراعقی که گوییم بیار این میگوییم که چون در اول برداشتی بآخر فرو مگذار گناه در جنب کرم تو زبون ست زیرا که کرم ست قدیم و گناه من اکنون ست اگر حاضرم بانگی و اگر غافلم هزار سخن بدانگی گفتی کریم امید بران تمام ست چون کرم تو در میان ست نومیدی حرام ست سری که در وجودی نیست هیچ به ازو دستی که در وجودی نیست هیچ به ازو و چون بید میلرزم که مبادا فردا بهیچ نیرزم الهی فریاد از کمینه طاعت عادتی و حکمت تجربتی و حقیقت عاریتی الهی این چاشنی که بکام شوق دادی تمام کن و این برق که در جان تابیدی مدام کن

اللهم انابة و غفرانه

ان ختم الله بغفرانه ‌‌‌‌‌ فکل ما لاقیته سهل

فصل در ذکر بعضی از مشایخ متاخرین رحمة الله علیهم اجمعین

محقق و متقرر ست که موثرترین حالات بلکه افضل ترین مقالات مصاحبت اهل کمال و مجالست بمقربان آستانهٔ ذوالجلال ست زیرا که بمشاهدهٔ استقامت احوال ایشان و معاینهٔ صحت اقوال درویشان سالک را همتی دست دهد که تحمل اعبای عبادت و برداشت مشاق ریاضت که لازم این طریق و خادم این فریق ست آسان شود بلکه بوادید جمال باکمال ایشان اگر دست دهد نوری در دل می افتد که ظلمت ریب و ارتیاب را که علت بعد و حجاب معرفت ست زائل میگرداند هم القوم لا یشقی جلیسهم و اگر فرضا این شخص استعداد این کار و قابلیت استفاضهٔ انوار ندارد تا تاثیر صحبت بوجود آید و فائدهٔ محاذات رو نماید لکن بقیاس و استدلال بر وجود لذت و کمال که مخصوص ارباب حال باشد از گرویدن باین طریقه که قسمی از ولایت ست محروم نماند

ای که از کشمکش قال و مقال — نیستت حالت ارباب کمال
هیچ نایافته در خود اثری — نشنیده ز کسان جز خبری
قابل کار نه معذوری — یا خود از کوشش آن بس دوری
باش کین راهگذاری دگرست — هر کسی قابل کاری دگرست
لیکن اندر پی انکار مرو — از جهان منکر این کار مرو
بنگر این حالت درویشان را — کوشش و سوز و غم ایشان را
که درین ره چه طلبها دارند — در طلبها چه تعبها دارند
زین طلب گر نه خدا یافته اند — این همه بهر چه بشتافته اند
در طلب اینهمه جانبازی چیست — مال و اسباب فدا سازی چیست
کشف اگر نیست قیاس تو کجاست — عقل کو درک حواس تو کجاست
باری ار نیست ترا وجدانی — معتقد باش بیارا ایمانی

و بعد از حرمان دولت صحبت کاملان و مشاهدهٔ جمال عارفان استماع اخبار و تتبع آثار ایشان در همت فزائی و ظلمت زدائی همان تاثیر دارد که صحبت و مجالست بلکه این خود نوعی از صحبت ست که جمال وقت در دری از غبار کدورت بشری و حجاب صورت عنصری مصفاست و صفای حسن عقیدت از مشاهدهٔ بادیات و اطلاع بر زلات منزه و معرا

ولهذا جمعی از اخلاف قرناً بعد قرنٍ حفظ اخبار و آثار اسلاف نموده در محافل و مجالس بیان میکرده اند و در دفاتر گرانمایه و صحائف بلند پایه فراهم آورده زیوری دیگر بر جمال آن میافزوده اند ؎

ذات من نقش خیال خوش تست — من مگر خود صفت ذات توام
نقش اندیشهٔ من جمله ز تست — گوئی الفاظ و عبارات توام

و ورای تسلیهٔ فواد و تثبیت مراد و اتعاظ و اعتبار آنرا دیگر فوائد و منافع بسیار است یکی آنکه وجود اولیا رحمتیست شامل و نعمتی ست بهر جوینده و اصل پس ذکر مناقب و احوال ایشان که در معنی شکر این نعمت عظمی و عطیهٔ کبری ست لازم باشد و اعتقاد و محبت این صفاکیشان صدق اندیشان واجب و متحتم وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ دیگر آنکه ذکر این محبوبان آله و محبان بارگاه سبب نزول رحمت و موجب وصول قربت ست زیرا که هر محبوب را ذکر محب خود خوش آید و دوست را وصف دوست محبوب نماید قرآن کریم را ببین که مملو از ذکر انبیا ست و مشحون بقصص اولیا و اصفیا و بر دوستان هرجا آفرین ست و بر دشمنان ایشان هزار نفرین دیگر این عبادتی ست که بهر حال در جمیع محال بی کلفت و محنت از دست هر کس حاصل ست و با وجودش جزای جزیل که عبارت از قرب رب جلیل ست علاوه بران و اصل دیگر چون نقل اخبار و حکایات ماضی و حال و اضاعت اوقات بذکر احوال اواخر و اوائل مالوف عادت و مانوس طبیعت هر کس و ناکس ست پس اشتغال بذکر احوال اهل کمال که مثمر سعادت مبد و منتج رشادت مآل ست در همه حال بهتر باشد تا قضای مقتضای جبلت و عادت متضمن نوعی از طاعت و عبادت باشد دیگر لابد میان ذاکر و مذکور علاقهٔ مناسبتی و رابطهٔ محبتی باشد که باعث بر ذکر گردد پس ذکر حکایات صالحین بجهت آنکه مشعر از مناسبت باطن و مخبر از محبت اندرون ست ذاکر را در ظاهر نیز از ایشان نماید و بزی صلاح و حلیهٔ فلاح بیاراید دیگر هر کس که حالات اسلاف استماع نماید بالضرورة دریابد که چندین کس که بعد انقضای قرون و ادوار و تمادی دهور و اعصار هنوز ذکر فضائل پیشینیان میگویند سبب آن جز حسن عمل و کردار نیک و گفتار راست نیست پس داند که حیات ابدی و سعادت سرمدی در حسن عمل ست و شاید که تصور این معنی منجر و باعث بر کسب خیرات و عمل صالحات و تحصیل مبرات گردد ؎

جانا لبم از ذکر تو خاموش مباد — یاد تو ز خاطرم فراموش مباد
هرجا ز شما لب حدیثی گذرد — ذرات وجود من بجز گوش مباد

دیگر آنکه ذکر خیر این طائفهٔ علیه سبب ترویح ارواح مقدسهٔ ایشان گردد همچنانکه وی ایشان را در جهان

بخیر ذکر میکنند ایشان نیز انیا نامن الله بحکم تخلق باخلاق الٰهی او را در انجهان به نیکی یاد نمایند ربنا اغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین اٰمنوا ربنا انك رؤف رحیم دیگر آنکه چون وی نشر مناقب و ذکر محامد گذشتگان میکند بتقاضای کما تدین تدان امیدوار باید بود که بعد از وی یاوی نیز همین معامله کنند

چو من بخیر کنم یاد رفتگان دارم
امید آنکه مرا هم بخیر یاد کنند

چو شاد میکنم ارواح دیگران شاید
کسان رسند و مرا نیز روح شاد کنند

رب هب لی حکما والحقنی بالصالحین واجعل لی لسان صدق فی الاٰخرین بعلاقهٔ این امور و ملاحظهٔ اینمعنی مرا هوس آن شد که بذکر حال و قال چندی از اهل کمال بر طریقهٔ اختصار و شیوهٔ اعتبار از اخبار الاخیار وجز آن با کم و بیش بسیار درین فصل زبان کشایم و از حکایت و شکایت روزگار بر در توبه و استغفار آیم و تقدیم و تاخیر را در ذکر و قید موالید و وفیات را در بیان ملحوظ نکنیم که مراد دریافتن حالات و معارف ایشانست نه مجرد سال ولادت و وفات و سعهذا در کتب معتمده این وطر مقتضیست طالب بدان رجوع میتواند کرد و علی کل حال امید آنست که اگر فقیری محزونی وقت خود را باین کتاب خوش کند جای آن دارد و اگر سالکی خداجوی مطلوب خویش را ازین فصل و باب جوید روے بحرمان نیارد و بقبول خداوندی جلت عظمته مقبول گردد و بحصول مقصود دلی موصول شود ان الله لا یضیع اجر المحسنین

شیخ الاسلام محی الدین ابو محمد عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی از احفاد عبد الله محض بن حسن مثنی بن حسن سبط ست رضی الله عنهم در سنه ۴۷۱ متولد شد گیلان وطن اوست سی و سه سال تصدر و تدریس کرد و فتوی داد چهل سال سخن بر مردم در ارشاد فرمود نود سال زیست و در سنه ۵۶۱ از دنیا برفت عالم قرآن و حدیث بود و جمیع علوم را اصولاً و فروعاً و مذهباً و خلافاً نیکو میدانست تا آنکه گوینده گفت فاق الکل فی الکل و صار مرجع الجمیع فی الجمیع و در قلوب خاص و عام قبول عظیم و عظمت تمام یافت وی گفته قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله واین سخن از وی اگر بصحت رسد خدا داند که مراد وی بدان چیست یا از وادی سکرست که اهل حال را پیش مے آید روزی در تفسیر آیتی یازده وجه ذکر کرد تا اینجا علم حضار بزم همراه بود و بعده در بیان دیگر وجوه شروع نمود و به چهل وجه تمام فرمود و گفت گذاشتیم قال و باز آمدیم بحال لا اله الا الله محمد رسول الله این کلمه گفتن و شورشی و اضطرابی در دلها حاضران افتاد و از نفائس اجوبهٔ اوست که یکی سوگند کرد بر طلاق زن اگر خدا تعالی را چنان عبادت

نکند که دران فردی از انسان در هیچ مکان انباز او دران عبادت نبود کدام عبادت ادا نماید پس بعد ازانکه
علماء عراقین در جواب ازین مسئله درماندند وی بمجرد نظر دران مسئله فرمود یخلی له المطاف ویطوف
وحده و یحلل یمینه طریق وی تحکیم کتاب و سنت بود در هر خطره و لحظه و وارد و حال و ثبوت مع اسد در جمله
احوال و حفظ احکام شریعت با مشاهده اسرار حقیقت و انچه از خوارق و کرامات و عجائب و غرائب از وی رحمه
نقل کرده اند شاید بسیاری ازان مبنی بر خیال محبان ست همچو تجلی نبوی از برای تربیت و تائید در مجلس وی
وحضور ارواح جمله انبیاء و اولیاء و گفتن وی قف یا اسرائیلی واسمع کلام المحمدی بحضور و نحو آن که این
احوال نزد اهل بصیرت و اصحاب شریعت درخورد پذیرائی و ثبوت نیست ولیس الخبر کالعیان آری اینقدر
ضرورست که کمل مشائخ او را ستوده اند و از وی کرامات و حالات سنیه بسیار ملاحظه نموده شیخ بزرگ شهاب الدین
سهروردی گفته کان سلطان الطریق علی التحقیق ویافعی گفته کراماته بلغت حد التواتر و معلوم ست که انکار
کرامت اولیاء کار مسلمان نیست اما این کرامات آن ولی را تا آن درجه نمیرساند که معبود عباد و مسجود خلائق گردد و در همه عالم
تصرف و تصریف او باشد حیا و میتا و نعوذ بالله من جمیع ما کره الله می بینم که احوال نویسان وی در ذکر حالات منتشر
چندان مبالغه کرده اند و جاده اغراق پیموده که از مرتبه بندگی بخدائی رسانیده اند و از درجه غلامی باوج خواجگی برد
واین آفت از اهل علم ظاهر شده ست تا بعوام کالانعام چه رسد و ازین جا ست ضامن شدن وی رحمه تا روز قیامت
بمغفرت از برای جمیع مریدان و منتسبان خود مگر دریغ ست بر آنکه این ضمان رسول انس و جان از برای اتقیان و عاصیان
اسلامیان نکرده و همگنان را بمشیت خدا گذاشته و بحق سبحانه و تعالی سپرده پس انچه از شیخ آمد از رسول هم نیامد
وما اقبح هذا المنقول واسوءه فی العقول اللهم ثبت قلوبنا علی دینك ولا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا
ترجمه شریفه او که تعلق دارد بمراتب علم در تاج مکلل نوشته ایم و همچنین تراجم هم مشربان او همچو ابن عربی و ابن فارض
وابن سبعین و امثال ایشان در انجا ذکر نموده ان شئت زیادة الاطلاع فارجع الیه واد رك ما
اثبتناه من تراجم المحدثین هنالك وعول علیه

خواجه بزرگ سید معین الدین بن سید غیاث الدین الحسنی الحسینی السنجری امام سلسله چشتیه و سر حلقه مشائخ
این طریقه علیه ست اگرچه مرید خواجه عثمان هرونی مرید حاجی شریف زندنی ست اما بعد ازانکه از مدینه بغداد آمد
شیخ عبد القادر جیلانی را ملازمت نمود و پنج ماه و هفت روز در خدمتش ترقی حاصل کرد و نجم الدین کبری را دید
خوارزم دید و خواجه یوسف همدانی را در همدان و شیخ ابو سعید تبریزی را در تبریز و شیخ حسن تجانی را دستان

دید از انجا بدهلی آمد بعد ازان در سنه ۵۸۳ باجمیر رفته اقامت نمود خواجه قطب الدین بخدمت او رسیده بست سال
در خدمت خواجه عثمان هرونی بود وی اول کسی ست از اولیاء الله که در اقلیم هند سلسلهٔ ولایت برپا کرد و انوار
شریعت و طریقت نشر ساخت و لاریب بزرگان چشت عنبرسرشت را حقی ست قدیم بر رقبهٔ ولایت هند چه سلطان
محمود غزنوی دست توسل بدامن حضرات چشتیه زد و بهمم قدسیهٔ ایشان کمر بغزاء هند بربست و در غزای سومنات
خواجه محمد چشتی بذات مبارک خود با سلطان متوجه هند گردید و این سرزمین را بقدوم میمنت لزوم شرف اندوز
جاوید ساخت خواجه از جانب غزنین باجمیر تشریف ارزانی فرمود و بار اقامت درینمقام کشاد و بعبادت مشغول
شد و این آمدن در زمان پتهورا رای هندوستان بود پتهورا او را بعدم قبول سفارش مسلمانی رنجانید و گفت
این مرد درینجا آمده ست و سخنها از غیب میگوید خواجه برآشفت و برزبان مبارک آورد که او را زنده گرفتیم و دادیم
همدران ایام لشکر سلطان معز الدین سام غوری از غزنین در رسید و وی اسیر گشته کشته شد و ازان تاریخ باز درین
دیار اساس اسلام استحکام یافت و بیخ و بنیاد کفر و فساد برافتاد و لهذا حضرت خواجه را مجدد مائه سابعه گویند
و بالجمله وجود اولیاء امت در هر اقلیم بر وفق فتح بلاد و جلوه افروزی شعائر اسلام ست و پیداست که از ابتداء
طلوع آفتاب جهانتاب اسلام درین آفاق هیچ عصر خالی از وجود اولیاء امت و اصفیاء ملت نباشد احوال این
طائفهٔ علیه از مبادی مائه سابعه مضبوط ست و آثار اکابر ما تقدم بوجوه شتی در نقاب خفا مانده و صف هل اتی علی الانسان
حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا بهم رسانده مگر حال بعضی در لباس قال بر سبیل ندرت یافت میشود مثل ابو حفص
ربیع بن صبیح السعدی البصری که از اتباع تابعین و ثقات محدثین ست صدوق بود و عابد و مجاهد و اول کسی که در
اسلام بتصنیف پرداخت حدیث را از حسن بصری و عطا شنید و ازوی سفیان ثوری و وکیع و ابن مهدی
روایت کرده اند صاحب مغنی گوید مات بارض السند سنه ستین ومائه و صاحب کشف المحجوب علی بن عثمان الهجویری
المتوفی سنه خمس و ستین واربعمائه و شیخ فخر الدین زنجانی پیر ارشاد شیخ سعد الدین حموی که هر دو بزرگوار در لاهور
آسوده اند و شاه یوسف گردیزی که در سنه خمسین و خمسمائه از گردیز کابل بملتان آمده طرح اقامت ریخته و اول
اولیاء هند چنانکه گذشت خواجه معین الدین چشتی اجمیری ست قدس الله سره و وی رح در سنه ۶۳۳ از دنیا برفت
از کلمات قدسی سمات اوست که دل عاشق آتش زدهٔ محبت ست هر چه درو فرود آید آنرا پاک بسوزد و ناچیز
و هم وی گفته از جویهای آب روان آوازی میشنوند چگونه آوازی برآید همین که بدریا رسید ساکت
خود خواجه عثمان نقل فرموده که در هر کس که این سه خصلت باشد تحقیق بدان که حق تعالی را

دوست ست سخاوت چون دریا شفقت چون آفتاب تواضع چون زمین و فرمود صحبت نیکان به از کار نیک و صحبت بدان بدتر از کار بد و گفت نشان محبت آنست که مطیع باشی و بترسی که نباید دوست براند و گفت گناه شما را چندان ضرر نه دارد که بیحرمتی و خوار داشتن برادر مسلمان و فرمود عبادت اهل معرفت پاس انفاس ست و فرمود علامت شناخت حق تعالی گریختن ست از خلق و خاموش شدن در معرفت فرمود علامت شقاوت آنست که معصیت کند و امید دارد که مقبول خواهد بود فرمود عزیزترین چیزها در جهان آنست که درویشان با درویشان بنشینند مسکین جالس مسکینا ع ما للغریب سوی الغریب انیس ؛ و بدترین چیزها آنکه درویشان از درویشان جدا گردند با آنکه این از حاجتی خالی نباشد فرمود متوکل بحقیقت کسی ست که رنج و محنت از خلق برگیرد نه از کسی شکایت و نه با کسی حکایت فرمود فاضلترین اوقات آنست که وسواس از خاطر رسته باشد فرمود خدا کجا و بنده کجا علم خدای راست و معرفت بنده را فرمود مردم از منزلگاه قرب نزدیک نشوند مگر بفرمان برداری در نماز زیرا که معراج مومن همین نماز ست

خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی قدس سره خلیفه بزرگ خواجه معین الدین چشتی ست از اکابر اولیاء و اجلهٔ اصفیا ست بغایت ترک و تجرید و فقر و فاقه موصوف بود و نهایت استغراق داشت شیخ محمد نوربخش در سلسلة الذهب گفته له فی احوال الباطن شان کبیر بین المکاشفین و در دلیل العارفین گفته سخن در حکایت ملک الموت بود فرمود که دنیا بی مرگ بحبه نیرزد گفتند چرا گفت از آنکه الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب نزد خلافت خواجه او را فرمود چهار چیز گوهر نفس ست اول درویشی که توانگری نماید دوم گرسنه که سیری نماید سوم اندوهگین که شادی نماید چهارم با کسیکه دشمنی بود دوستی نماید وی رح در دهلی آمد و ساکن شد قوالی بیت شیخ احمد جام را برخواند خواجه را آن بیت در گرفت چار شبانه روز در تحیر بود و بران بیت ذوق داشت شب پنجم رحلت کرد میر حسن دهلوی در غزلیکه درین زمین گفته ست اشارت باین قصه کرده

جان برین یک بیت داد ست آن بزرگ — آری این گوهر زکان دیگر ست
کشتگان خنجر تسلیم را ؛ — هر زمان از غیب جانی دیگر ست

و این واقعه در سنه ۶۳۳ رو داده در مناقب الاولیا گفته ارش موضع ست از فرغانه و کاکی از آن گویند که نان کاک یعنی خشک از وی بر آمده بست سال در خدمت پیر ماند بعده سیاحی کرد چون ببغداد رسید شیخ شهاب الدین سهروردی را دید و در ملتان شیخ بهاء الدین زکریا را دریافت شخصی بخدمت او آمد به نیت آنکه دنیا متوجه او شود فرمود برد دوستان

خدام آیند و دشمن گرفته خدا را می طلبند

شیخ الاسلام بهاء الدین ابو محمد زکریا الحاج الملتانی القرشی خلیفهٔ شیخ شهاب الدین سهروردی ست

پیش از ارادت در تحصیل و تدریس مشغول بود بعد از ان در مجاهدات سعی نمود و رسید بجائیکه رسید از اکابر اولیاء هندست صاحب کرامات ظاهره و مقامات باهره و برکات شامله بود میرحسینی صاحب نزهة الارواح و شیخ فریدالدین عراقی صاحب لمعات بملازمت او رسیده اند و تربیت یافته وی از اغنیا شاکرست و این کریمه درحق او صادق واتیناه فی الدنیا حسنة وانه فی الاخرة لمن الصالحین بعضی از مشایخ وقت را در باب فقر و غنا با وی گفتگوی واقع بود فرمود دنیا بتمامها چه قدر دارد قل متاع الدنیا قلیل و معلوم ست که از ان قلیل چه قدر پیش ما باشد وگاهے میفرمود صحبت مار کسی را ضرر کند که افسون مار نداند و میفرمود که غنا مثل رخساره حال ماست بشیخ فریدالدین رقعه نوشت یک سخن این بود که میان ما و شما عشقبازی ست وی درجواب گفت میان ما و شما عشق ست بازی نیست شیخ فریدالدین را افطار کم بودی اگرچه تپ آمدی یا فصد کردی و شیخ بهاءالدین را صوم کمتر بودی اما طاعت و عبادت بسیار بودی و این آیه فرو خواندی یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا شیخ نوربخش در سلسله او را رئیس اولیاء هند و عالم بعلوم ظاهر و صاحب احوال و مقامات نوشته وگفته له فی الارشاد وهدایة الناس من الکفر الی الایمان ومن المعصیة الی الطاعة ومن النفسانیة الی الروحانیة شان کبیر و در مجمع الاخیار وصایای او آورده وگفته من وصایاه المحبة نار تحرق کل دنس فاذا تحقق المحبة کان الذاکر ذکرا مع مشاهدة المذکور وهذا هو الذکر الکثیر الموعود به الفلاح فی قوله سبحانه وتعالی واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و در بعض رسائل اوست سلامة الجسد فی قلة الطعام وسلامة الروح فی ترک الاثام وسلامة الدین فی الصلوة علی محمد خیر الانام توفی رح فی سنه ۶۶۱

سید نورالدین مبارک غزنوی خلیفهٔ شیخ شهاب الدین سهروردی ست در زمان سلطان شمس الدین ورا میر دهلی میگفتند در سنه ۶۳۲ از دنیا برفت وقتی امساک باران شد او را الزام گرفتند که دعا باران کن بر سر منبر آمد و دعا کرد بعده روی باسمان نمود و گفت بالله اگر تو باران نفرستی من بیش ازین در هیچ آبادی نباشم این بگفت و فرود آمد حق تعالی باران فرستاد

تند و پر شور و سیه مست کهسار آمد ۔۔۔ تیکشان مژده که ابر آمد و بسیار آمد

شیخ محمد اجل شیرازی گویند سید مبارک مذکور نعمت از و یافته وقتی در غزنین استسقاء شد خلقی بروی آمدند

وگفتند دعا بکن تا باران بیارد وی از خانه برون آمد وخلقی دنبال او شد شیخ را باغی پیش آمد انجا رفت باغبان
زیر درختی خفته بود شیخ او را بیدار کرد وگفت درختان خشک میشوند برخیز و آب ده وی گفت باغ من و درختان من
آنزمان که حاجت آب دادن خواهد بود خواهم داد شیخ باغبان را گفت پس این خلق را منع کنی که دنبال من گرفته اند
ما بندگان خدا و زمین زمین خدا آنزمان که حضرت عزت خواهد خواست باران خواهد فرستاد این سخن بگفت و بازگشت
عقب آن چندان باران بارید که نهایت نبود رحمه الله تعالے

شیخ حمید الدین ناگوری لقب او سلطان التارکین ست خلیفه خواجه اجمیرست در تجرید و تفرید قدمی راسخ داشت
همت عالی او از دنیا و عقبی برترست از بندگان خاص مولی عزاسمه بود از اولاد سعید بن زیدست که از عشرهٔ مبشره
باشد سن طویل یافته وی گفته اول مولودی که بعد از فتح دهلی در خانه مسلمانان آمد منم شیخ نظام الدین اولیا کلمات
او را انتخاب نموده بخط خود نوشته بود مرقد او در ناگورست در ۶۷۳ از دنیا برفت او را تصنیفات و مکتوبات
بسیارست در کتاب اصول الطریقه نوشته مردان راه که روی ایشان بدرگاه ست سه طائفه اند چنانکه در کلام مجید آمده
الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات معذورند
که بعد الایمان بالله والاقرار بالتوحید بحضرت حاضر نیایند و اگر آیند دیر آیند و آهسته آیند و از خطاب سادعوا غافل باشند
و مشکورانند که با ایمان همعنان آیند و با اقرار هم رکاب و قانیانند که خطاب الست بربکم یاد دارند و جواب آن که
قالوا بلی ست فراموش نکرده اند و درینجهان پیش از دعوت بحکم ازل اجابت کرده اند و در بدایت کار بطلب نهایت
اسرار برآمده اند یکی از ایشان ابوبکر صدیق ست که پیش از دعوت بطلب سالت برآمد و در خود را د واطلب کرد
دیگر علی مرتضی ست که پیش از بلوغ مستعد قبول دعوت گشت دیگر اویس قرنی ست که اگر پیغمبر صلعم تعریف او نکردی
نام او از هیچ دیوان نبر آمدی و نشان او در هیچ دفتری ثابت نکردندی زهی حکمت که در حضرت عزت داشته
در دنیا چیزی ننهاد و از دنیا چیزی نبرداشت آزاد آمد و شاد رفت دیگر سلمان فارسی ست که پیش از دعوت در طلب
هدایت پوئید و صدق عهد میثاق از خویشتن جوئید وهم وی رح گفته راه را مرتبهاست اول آن علم ست که بی علم
عمل درست نیاید دوم عمل ست که بی عمل نیت بکار نیاید سوم نیت صحیح ست که بی نیت عمل جز باطل نیاید چهارم
صدق ست که بی صدق عشق رو ننماید پنجم عشق ست که بی عشق توجه درست نیاید ششم توجه ست که بی توجه سلوک
نشاید هفتم سلوک ست که بی سلوک دروازه پیشگاه نگشاید هشتم کشاد در پیشگاه ست که تا نگشاید روی مقصود ننماید
وهم وی گفته راهی در پیش تو نهاده اند هم باریک وهم دراز و ترا عمری داده اند هم تاریک وهم کوتاه و درین عمر

کوتاه ترا امر کرده اند بر فتن این راه دراز و شب دنیا اگرچه تاریک ست که الدنیا کلها ظلمة اما درین تاریکے
بهر تو ماهتابی از مطلع عنایت برآورده اند الله نور السموات والارض برخیز و بشتاب و این ماهتاب را دریاب
و غنیمت دار و این عمر کوتاه را گذشته و رفته انگار و خود را یکی از مردگان بشمار و اگر نمرده مرد نی میدان و پیوسته
این بیت بر دل مے خوان ؎

جانی ست هر آیینه بخواهد رفتن | اندر غم عشق تو رود اولے تر

خواجه بر بستر غفلت در خواب عطلت خوش خفته ست و نمیداند که دعوی محبت که کرده ست او را سوال و جوابی
که پارهٔ از ان در اخبار الاخیار ذکر کرده بعضی از ان اجوبه این ست این تفاوتی که تو می بینی در فیض و فائض نیست
بلکه در قبول و قابل ست ظالم را شادی بحصول مراد دنیاست مقتصد را شادی بحصول مراد عقبی ست سابق را شادی
بوصول مراد مولی ست درین ظالمان گریختن از معاصی و آویختن بطاعات ست و درین مقتصدان بریدن از دنیا
و آرمیدن بعقبی ست و درین سابقان برآمدن از ما دون الله و تولا بالله ست قل الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون
طریقت جان شریعت ست چنانکه تو جان و تن خود را یکی میدانی تا آدم منزل شریعت از نفس و مال برآمدن ست
و بنعیم مقیم در آمدن ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة و راه و منزل طریقت
از جان و دل برآمدن و تبتل الیه تبتیلا و بذروهٔ اعلای وحدت برآمدن و ان الی ربك المنتهی فردا
کار بر خلاف روزگار امروز خواهد بود ظاهر باطن خواهد گشت و باطن ظاهر بالا بفرود بدل خواهد شد و فرود بالا عوض
خواهد پذیرفت پیغمبر فرمود یحشر الظالم یوم القیامة علی صورة الذر گناهی ست که بمرگ مکفر شود و گناهی ست
که بطول مکث در گور مکفر شود و گناهی ست که بعذاب قبر مکفر شود و گناهی ست که تا دوزخ نه بیند و آتش دوزخ آنرا
نسوزد هیچ سود ندارد مرد باید که از ینجا چندان نور برد که آن نور نار دوزخ را فرو خورد آتش دوزخ با درویشان
چه کار دارد که او را از برای متکبران و فرعون صفتان در وجود آورده اند النار مثوی المتکبرین ؎

بروز حشر خانی نه بار پرس مترس | تو بیکسی و غریبی ترا کی می پرسد

اما فقر کو و فقیر کجا مولانا نصیر الدین بر مولانا شمس الدین شکر عدم قوی و قدرت باین صفت گفتی الحمد لله علی
عدم الامکان و بسیار سی فرمودی مبادا که آدمی را ناخن انگشت دراز شود که اگر ناخن خود را دراز بیند خواهد که
شکم برادر مسلمان پاره کند ؎

کجا خود شکر این نعمت گزارم | که زور مردم آزارے ندارم

محمد بن عطا معروف بقاضی حمید الدین ناگوری رح از مشایخ متقدمین هندوستان گلزمین ست جامع بود میان علم ظاهر و باطن از اصحاب خواجه قطب الدین ست اگرچه مرید و خلیفه شهاب الدین سهروردی بود مولع بود بسماع هیچکس در زمان او باینقدر توغل در سماع نداشت که او داشت سه

چه خوش باشد آواز نرم حزین ‏ ‏ بگوشش حریفان مست صبوح

به از روی زیباست آواز خوش ‏ ‏ که این حظ نفس ست و آن قوت روح

علماء عصر بر سر او محضر ساخته بودند و بعد از وی شیخ نظام الدین اولیا این سلسله را برپا داشت و در زمان تغلق شاه بر سر ایشان نیز محضر شده و شک نیست که حق آنست که سماع از برای اهل آن جائز و مباح ست قاضی را تصانیف بسیار ست بزبان عشق و ولوله سخن میکند و سخنان بلند و بدل نزدیک بسیار میگوید در ششصد از دنیا برفت طوالع شموس از تصانیف او مشهور ست در روی شرح اسماء حسنی میکند در اخبار الاخیار گفته حقیقت آنست که اختصار و انتخاب از ان کتاب حقیقت مآب که هر جا موج موج از اسرار حقیقت و فوج فوج از معانی طریقت ست متعسر ست جمیع مواضع او در متانت و حرارت و حالت متشاکل و متشابه واقع شده کلمهٔ چند ایراد می یابد که وقت کاتب حروف از ادراک آن قاصر ست باری هرچه آمد نیکوست انتهی بعده انچه بخامه از ان کتاب سپرده شرح اسم هو ست

شیخ جلال الدین تبریزی خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی ست ذکر او در کتب مشایخ چشت بسیار ست. در زمان خواجهٔ قطب الدین بدهلی تشریف آورد شیخ الاسلام دهلی نجم الدین کبری او را بامری متهم کرده جانب بنگاله روان ساخت وی گفته چون من درین شهر یعنی دهلی آمدم زر صرف بودم این ساعت نقره ام تا پیشتر چه خواهد شد و در مکتوبی بجانب شیخ بهاء الدین زکریا نوشته من احب اتخاذ النساء لم یفلح ابدا قبر او در بنگاله ست

شیخ نظام الدین ابو المؤید از مشاهیر بزرگان ست در زمان سلطان شمس الدین معاصر خواجه قطب الدین بود شیخ نظام الدین اولیا نیز او را دیده ست جد او را شمس العارفین میگفتند و شیخ جمالی که مقبرهٔ او در کول ست از اولاد او ست وی گفته بخط بابای خود نوشته دیده ام انگاه این دو مصراع بگفت ...... سه

بر عشق تو و بر تو نظر خواهم کرد ‏ ‏ جان در غم تو زیر و زبر خواهم کرد

بعده گفت ای مسلمانان دو مصراع دیگر این رباعی یاد نمی آید چکنم این سخن بر طریقی گفت که در همه جمع اثر کرد انگاه قاسم مقری آن دو مصراع را بیاد داد سه

پرورده دلی بخاک در خواهم شد ‏ ‏ بر عشق سری ز گور بر خواهم کرد

شیخ برہان الدین محمود بن ابی الخیر بلخی از اکابر علماء عہد سلطان غیاث الدین بلبن بود اتصاف داشت بوجد و سماع و علم شریعت و طریقت مشارق حدیث را پیش مصنف سند کرده بعالم شعر نیز میلی دارد بعضی اشعار درویشانه از وی نقل میکنند چنانکه این بیت ؎

گر کرمت عام شد رفت ز برهان عذاب ۔۔۔ ور بعمل حکم شد وه که چه بادیدنی ست

وی بارها گفتی که خدای عز و جل مرا از هیچ کبیره نخواهد پرسید مگر از یک کبیره گفتند کدام ست گفت سماع چنگ ست که بسیار شنیده ام و این ساعت اگر باشد هم بشنوم قبر او در دهلی ست آنرا تختهٔ نور گویند

شیخ احمد نهروانی مردی بزرگ بود بافنده مرید قاضی حمید الدین ناگوری شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا کم کسی را پسندیدی اما در بارهٔ او گفتی که اگر مشغولی احمد بسنجند مایهٔ ده صوفی باشد او را گاه گاه بسر کارگاه حالی پیدا شدی که از خود غائب گشتی و دست از کار برداشتی و جامه خود بافته شدی قبر او در بداون ست رحمه الله تعالی

شیخ بدرالدین غزنوی خلیفه خواجهٔ قطب الدین ست از اهل سماع بود تذکیر گفتی و سخن گیرا داشت و بیشتر سخن از محبت گفتی شیخ فرید الدین شکر گنج در مجلس تذکیر او بسیار حاضر شدی از غزنین اول بلاهور آمد و از انجا بدهلی رسید و مرید خواجه شد سلطان المشایخ گفته از وی شنیدم که میگفت خواجه قطب الدین این دو بیت بسیار گفتی ؎

سودای تو اندر دل دیوانهٔ ما ست ۔۔۔ هر جا که حدیث تست افسانهٔ ما ست

بیگانه که از تو گفت آن خویش من ست ۔۔۔ خویشی که نه از تو گفت بیگانهٔ ما ست

وی در عمر بزرگ بود و مسن شده گفتند شیخ پیر شده ست چه شکل میرقصد گفت شیخ نی قصد عشق میرقصد

شیخ فرید الدین گنج شکر نام او مسعود ست پدرش شیخ عز الدین محمود از اولاد امیر المومنین عمر بن الخطاب بود و مادرش دختر مولانا وجیه الدین خجندی وی قدس سره خلیفهٔ خواجه قطب الدین ست و از خواجهٔ بزرگ معین الدین چشتی نیز نعمت یافته از اعیان اولیاء و ارکان اصفیا ست بغایت ریاضت و مجاهده و فقر و تجرد داشت و در کشف و کرامات آیتی بود و در ذوق و محبت علامتی از شهری بشهری میگشت تا در اجودهن سکونت کرد وقتی یکی از حرمها گفت که ای خواجه امروز فلان پسر بسبب گرسنگی بمعرض هلاک رسیده ست سر برآورد و گفت مسعود بنده چه کند اگر تقدیر حق در آید و از جهان سفر کند رسنی در پای او به بندید و بیرون افگنید گویم این کمال مرتبهٔ تسلیم و رضا ست که فوق آن متصور نیست در وجه تسمیهٔ او بشکر گنج چیزها گفته اند که از جنس کرامات ست والله اعلم بصحته مات رح فی سنة ٦٦٤ عمر شریفش نود و پنج سال شد وی گفته چهار چیز از هفتصد پیر پرسیدم همه یک

جواب فرمودند اعقل الناس تارك الذنب اكيس الناس الذي لا يغتر بشيء اغنى الناس القانع افقر الناس تارك القناعه وفرمود ان الله يستحيي من العبد ان يرفع اليه يديه ويردهما خائبتين وگفت اگر هست غم نيست واگر نيست غم نيست وفرمود روز نامرادی شب معراج مردان ست وگفت كارگرم خود را بسخن سرد مردمان نبايد گذاشت وگفت چون فقير جامه پوشد چنان پندارد كه كفن می پوشد وفرمود آن نما كه باشی ورنه باز نمايد ترا چنانكه باشی فرمود جذبة من جذبات الحق خير من عبادة الثقلين وگفت الصوفي يصفو به كل شيء ولا يكدره شيء فرمود ؎

دوشينه شبم دل حزينم بگرفت ❊ انديشهٔ يار نازنينم بگرفت ❊

گفتم ببرم ديده روم بر در تو ❊ اشكم بدويد و آستينم بگرفت ❊

نقل ست كه پيش او در باب اباحت وحرمت سماع كه دران اختلاف علماست گفتند فرمود سبحان الله يكی سوخت وخاكستر شد وديگری هنوز در اختلاف ست وفرمود آفت در تدبير ست وسلامت در تسليم وگفت العلماء اشرف الناس والفقراء اشرف الاشراف وگفته ارذل الناس من اشتغل بالاكل واللباس وی گفته فردای قيامت دنيا را بدوزخ اندازند تا اهل دنيا ودوستان خدا ببينند خواری دنيا را وگفت هر روز بر دنيا پنج بار ندا ميشود كه تلخ باش بر دوستان من تا در تو نيك نبينند وشيرين باش بر طالبان خود كه ذكر تو بسيار كنند وگفت معراج الفقراء ليلة الفاقة شاه حبيب الله قنوجی خليفه خانوادهٔ فريديه نيز هست سلسلهٔ خود [illegible] قسمت الاولياء نوشته

شيخ نظام الدين بدايونی خليفهٔ شيخ فريد الدين گنج شكر ست نام او محمد بن احمد بن علی البخاری ست ولقب او سلطان المشايخ ونظام اولياء وی از محبوبان ومقربان درگاه الٰهی ست در ديار هند دوستان حما او بود از آثار بركات او در دهلی علم آموخت وحديث خواند ومقامات حريری ياد گرفت وباجودهن رفت وشش پاره پيش گنج شكر تجويد كرد وشش باب عوارف نيز سند نمود پرسيد فرمان چيست ترك تعلم كنم وباوراد ونوافل مشغول شوم فرمود ما كسی را از تعلم منع نكنيم آن هم كن اين هم كن تا غالب كه آيد درويش را قدری علم بايد بعده بنعمت خلافت مشرف شد ودر دهلی بموضع غياث پور كه الآن خانقاه در انجاست ساكن شد وقبول عظيم يافت وابواب فتوح بروی مفتوح گشت وی شب تنها در حجره بودی ودر بستی وتمام شب در راز ونياز بودی چون روز شدی هر كرا نظر بر جمال او افتادی تصور كردی كه مگر مستی طافح ست واز بس بيداری شب چشمهای مبارك او سرخ بودی گويند

ميرخسرو اين بيت در وصف او گفته ست ؎

تو شبينه می نمائی ببر كه بودی امشب ❊ كه هنوز چشم مستت اثر خمار دارد

وی فرمود مرا در واقعه کتابی دادند در ان مسطور بود تا توانی راحتی بدل میرسان که دل مومن محل ظهور ربوبیت است
وگفته در بازار قیامت هیچ کالا را آنچنان رواج نخواهد بود که دریافت دلها را متعلمی همراه هدایای دیگران قدری
خاک راه برداشت و در کاغذی پیچید چون بخدمت او رسید هر کس چیزی پیش نهاد و آن متعلم کاغذ پاره پیچیده را
نهاد خادم آن هدایا را برداشتن گرفت خواست که آن کاغذ را نیز بردارد فرمود این را همین جا بگذار که این سرمهٔ
شریف خاص از برای چشم ماست آن متعلم تائب شد وقتی شخصی رقعه نوشت که خط او بغایت مغشوش بود و بدست
شیخ داد شیخ را در مطالعهٔ او درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط شماست مولانا بمعذرت پیش آمد و گفت آری
مخدوم خط بنده طبعی ست شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع در آخر وقت که از عالم میرفت می گفت وقت نماز شد و
ومن نماز گزارده ام اگر میگفتند که شما نماز گزارده اید میفرمود که بار دیگر بگذاریم هر نماز را مکرر میگذارد مات رح
فی ۷۲۵ شاه حبیب الله قنوجی در مناقب الاولیا سلسلهٔ ارادت خود را بوی رسانیده وی گفته سماع علی الاطلاق
حلال نیست و نه علی الاطلاق حرام ست از بزرگی پرسیدند سماع چیست فرمود تا مستمع کیست سماع صوتی ست موزون
چرا حرام باشد آری سماع مزامیر حرام ست او را از منصور حلاج پرسیدند فرمود جنید مقتدای وقت بود نزد او رد
همه شد یعنی مردود ست ولکن از شیخ عبدالقادر جیلانی نقل کنند که وی گفته کان ولیا مقربا عند الله زلت
قدمه ولم یکن فی عصره من یاخذ بیدیه گوییم درین نقل ما را نظرست زیرا که جنید در وقت او بود اما هیچ نکرد
بلکه رد نمود و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله تعالی درین باب موافق نظام اولیاست والله اعلم بحقیقة الحال
وی گفته قفل سعادت را کلید هاست بهمه کلید ها تمسک باید کرد اگر از یکی نکشاید شاید بکلید دیگر گشاده شود فرمود
در وقتی که خواجهٔ من مرا خلافت داد گفت حق تعالی ترا علم داد عقل داد عشق داد هر که در وی این سه صفت بود
شایان خلافت مشایخ باشد و از وی این کار نیکو آید

شیخ نجیب الدین برادر و خلیفه گنج شکرست سخت معامله داشت و بغایت متوکل بود هفتاد سال در شهر بود
هیچ چیز از جنس ادرار نداشت با وجود عیال و فرزندان عیش و خوشی کردی تا بحدی که ندانستی که امروز کدام روز ست
و این ماه کدام ماه ست و این درم چه درم ست شیخ نظام الدین اولیا پیش از انکه بخدمت گنج شکر رسد در مجلس وی
شد و دو بار عرض کرد که یکبار سورهٔ فاتحه و اخلاص بخوانید به نیت آنکه من قاضی جائی شوم یکبار اغماض کرد و
کرت دوم تبسم نمود و فرمود تو قاضی مشو چیزی دیگر شو روزی بخدمت شیخ فریدالدین عرضه کرد که مردمان چنین
میگویند که شما در مناجات یارب میگوئید جواب می شنوید لبیک عبدی فرمود خیر بعده گفت الا ارجاف

مقدمة الکون قبراو مقابل بدیع منزل از عمارات سلطان محمد عادل در حوالی دہلی ست

سید جلال الدین بخاری بزرگ اوراسید جلال سرخ نیز گویند مرید شیخ الاسلام بہاء الدین زکریا ست وجد سید جلال الدین ملقب بمخدوم جہانیان جہان گشت از بخارا بہکر آمد وبسید بدر الدین بکری کہ از اکابر واعیان انجا بود وصلت کرد گویند در خواب از جانب جناب رسالت صلعم مبشر شد بتزویج دختر سید مذکور وسید بدر الدین نیز باین دولت بشارت یافت وجگر گوشۂ خود را بوی عقد تزویج بست واز انجا بجہت حسد ونزاع اخوان بجانب اچہ تشریف آورد واو زاولاد صوری ومعنوی ہم سید واو ابواب برکات کثیر بر روی او مفتوح شد قبراو ہم در اچہ ست این چنین ست در اخبار الاخیار در تاریخ فرشتہ نوشتہ او سید صحیح النسب ونسب او بامام علی ہادی چنین میرسد سید جلال بخاری ابن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمود بن عبد اللہ بن علی اشقر بن جعفر بن امام علی الہادی گویند از بخارا بملتان آمده در خانقاه شیخ فرید الدین گنج شکر فرود آمد ہمان روز شیخ بہاء الدین زکریا از آنجناب خرقۂ خلافت یافتہ بسکونت بلدۂ اچہ مامور شد مقبرۂ او در انجاست انتہی حاصلہ ودر ترجمہ مخدوم جہانیان نوشتہ کہ چون سید جلال رخصت یافتہ باچہ آمد وبمقتضای شریعت نبوی متاہل شد او را سہ پسر تولد گشت یکی سید احمد کبیر دوم سید بہاء الدین سوم سید محمد واز سید احمد کبیر کہ سجادہ نشین پدر خود بوده دو فرزند سعادتمند بوجود آمد یکی مخدوم جہانیان سید جلال الدین بخاری دوم سید صدر الدین راجو قتال انتہی محرر سطور راز اولاد مخدوم جہانیان ست بچہار ده واسطہ بآنجناب وبشانزده واسطہ بسید جلال سرخ میرسد چنانکہ از رسالۂ زیدیہ وجز آن واضح ست واللہ اعلم

شیخ صدر الدین بن شیخ الاسلام زکریا بعد از پدر بر مسند ارشاد وتربیت نشست میر حسینی سادات مرید اوست کنوز الفوائد ملفوظات اوست کہ خواجہ ضیاء الدین نام یکی از مریدان او جمع کرده ست ودر ان دعاہای او بمریدان در عربی وفارسی آورده وی گفتہ در کلام قدسی ست حکایۃ عن اللہ تعالی لا الہ الا اللہ حصنی ست ہر کہ در آید در حصن رستہ گردد از عذاب من یکی حصن ست دیگر حصارست حصار آنست کہ گرد بر گرد در گیرد فاما گاه نگاه دارد وگاه ندارد وحصن آنست کہ گرد گیرد ونگاه دارد بعده گفتہ در آمدن در حصن بر سہ نوع ست ظاہر وباطن وحقیقت ظاہر آنکہ خوف ورجا بجز از خدا زائل گرداند کہ اگر ہمہ عالم خصم شوند یا دوست گردند بغیر حکم او ہیچ نفع وضرر وخیر وشر نتوانند رسانید وان یمسسک اللہ بضر فلا کاشف لہ الا ہو وان یردک بخیر فلا راد لفضلہ باطن آنکہ تحقیق گرود کہ ہیچ پیش از مرگ زندگانی درین سرای فانی رسد جاودانی نیست ورقم قلم عدم بر ورفتہ کل من علیہا فان وثباتی ندارد پس بہستی ونیستی آن التفات نماید بلکہ در باطن آن در آمده باشد حقیقت آنست کہ آرزوی بہشت وخوف دوزخ

درد دل نیارد وجز بحق قرار نگیرد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر چون انجا رسد بہشت خود در تبع او گردد
و دوزخ از وی گریزان باشد انتہی و نعم ما قیل ؎

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن ٭ کہ خواجہ خود روش بندہ پروری داند

شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین موصوف ست در فتاوی صوفیہ کہ یکی از مریدان ایشان تصنیف
کردہ ست ذکر او بسیار میکند و در مجمع الاخبار ملفوظات او ایراد نمودہ در انجا می نویسد کہ مجموع آدمی عبارت ست
از دو چیز صورت و صفت و حکم مر صفت راست نہ صورت را ان اللہ لا ینظر الی صورکم و اعمالکم و لکن ینظر الی
قلوبکم اما ظہور صفت بر سبیل تحقیق جز در آخرت صورت نہ بندد چہ انجا حقائق اشیا ظاہر گردد و این صورت
متلاشی شود و ہر کس را در صورتی کہ ملائم صفت او باشد حشر کنند چنانچہ بلعم باعور را با چندان [illegible] ت در صورت سگی
برانگیزند فمثلہ کمثل الکلب و ہمچنین صاحب ظلم و تعدی خویشتن را در صورت گرگ بیند و صاحب کبر در صورت
پلنگ و صاحب بخل و حرص در صورت خوک فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید این باشد و تا آنگاہ
کہ مرد ازین اوصاف ذمیمہ تزکیہ نیابد ہنوز وی در عداد بہائم و سباع ست اولئک کالانعام بل ہم اضل
و تزکیۂ نفس حاصل نشود مگر بالتجا و استعانت در حضرت عزت و ما ابرئ نفسی ان النفس لامارۃ بالسوء الا ما
رحم ربی ان ربی غفور رحیم و تا فضل و رحمت او دستگیری نکند تزکیہ حاصل نگردد و لولا فضل اللہ علیکم
و رحمتہ ما زکی منکم من احد ابد اعلامت ظہور این فضل و رحمت آنست کہ او را بعیوب نفس خودش بینا
کنند و پرتوی از انوار عظمت الٰہی کہ ہمہ مکونات در جنب آن متلاشی ست بر درونہ او تابد تا ہمہ دنیا و بزرگیہای آن
در نظر او خاک بود و اہل آنرا در دل او سنگی نماند چون اینحالت بر درونہ مستولی گشت ہر آئینہ از اوصاف سبعی
کہ ارباب دنیا بدان گرفتار اند او را نفرت آید و خواہد کہ بجای آن اوصاف و اخلاق ملکی رو نماید چنانچہ بجای ظلم و
غضب و کبر و بخل و حرص ہمہ عفو و حلم و تواضع و سخاوت و ایثار پدید آید و ہنوز این معاملہ طالبان عقبی راست
کار طالبان حق بالاتر ازین ست تخلقوا باخلاق اللہ مر ایشانرا مسلم ست فہم ہر کس بدان نرسد ؎

عہدیست مرمرا کہ نگیرم بجز تو دوست ٭ شرطیست مرمرا کہ نخواہم بجز تو ہیچ

مولانا ظہیر الدین لنگ پرسید کہ حکمت در سنت مضمضہ و استنشاق چیست فرمود آب را سہ صفت باید تا مطہر افتد
و مزیل جنابت شود لون و طعم و ریح لون بدیدن آب در دست معلوم گردد و طعم بمضمضہ تحقیق شود و بوی باستنشاق
بعدہ فرمود مولانا از علوم قالی بالی ست اما از علوم حالی خالی ست

مولانا بدرالدین اسحق دهلوی خادم وخلیفه و داماد شیخ گنج شکرست از مشایخ زمان خود بود و در زهد و ورع و فقر وعشق نظیر نداشت ویرا رساله ست مسمی باسرار الاولیا، در وی ملفوظات گنج شکر را جمع کرده و در علم تصریف کتابی نظم نموده وغایت تبحر وفصاحت را در انجا کار فرموده مدفون وی در صحن مسجد جامع قدیم اجودهن ست که بیشتر احوال در انجا مشغول بودی رحمه الله تعالے

شیخ جمال الدین احمد الهانسوی الخطیب انتساب او بامام اعظم ابوحنیفه کوفی ست از اعاظم خلفای گنج شکرست جامع کمالات ظاهر و باطن بود شیخ در حق او فرموده جمال جمال ماست وگاهی فرمودی جمال میخواهم که گرد سر تو گردم و هر کرا شیخ خلافت دادی بروی فرستادی اگر او قبول کردی خلافت او درست شدی واگر رد کردی باز شیخ او را قبول نکردی وفرمودی پاره کرده جمال را فرید نتواند دوخت روزی شخصی از هانسی بخدمت گنج شکر آمد ازوی پرسید که جمال ما چگونه ست عرض کرد مخدوم از ان روز که بخدمت پیوند کرده ست مواضع و اسباب و شغل خطابت بکلی ترک داده ست وگرسنگیها و بلاهای سخت میکشد شیخ خوشحال شد و فرمود الحمد لله خوش میباشد گویند که او از ان روز که این حدیث شنیده بود القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران بغایت متلهف بودی واز سبب این وعید بیقرار چون بجوار رحمت حق پیوست خواستند که بر بالای قبر او گنبد بنا کنند کاویدن گرفتند چون نزدیک بلحد رسیدند غرفه بجانب قبله پیدا شد که از انجا بوی بهشت می آمد همان ساعت از انجا دور شدند و همچنان پوشیدند و آنرا بربستند وی رح بعض رسائل واشعار دارد از انجمله رساله ملهمات معروف ست قبر او در هانسی ست باسه کس از اولاد خود در یک جا خفته ست او را در خواب دیدند و از احوال او پرسیدند فرمود که چون مرا در گور کردند دو فرشته دیگر در پی آمدند و فرمان رسانیدند که ما او را بدو رکعت نماز که متصل سنت نماز شام بقراءت سورهٔ بروج وطارق بعد از فاتحه میگذارد و بآیة الکرسی که بعد از فرض میخواند بخشیدیم رح

مولانا کمال الدین زاهد سند مشارق الانوار در علم حدیث بیکواسطه تا مصنف دارد و از وی شیخ نظام الدین اولیا سماع کرده و برای وی اجازت نامه بخط خود نوشته نسخه آن در سیر الاولیا ست سلطان غیاث الدین بلبن او را گفت ما را بر کمال علم و دیانت وصیانت شما اعتقاد تمام ست اگر با ما موافقت کنید و منصب امامت نماز قبول نمائید محض کرم باشد و ما را بر قبول نماز خود ذوقی تمام حاصل شود مولانا فرمود که در ما جز نماز چیزی دیگر نمانده ست اکنون پادشاه چه میخواهد که اینهم از ما برود سلطان ساکت شد رحمه الله تعالی

شیخ ضیاء الدین رومی از مشایخ کبار ست خلیفه سهروردی ست و پیر سلطان قطب الدین وی گفته

مرا یافته بود او را در سماع حالی و ذوقی بود بعد نقل او در خواب دیدم که در بهشت مقام رفیع یافته ست اما مغموم نشسته تهنیت آن مقام کردم و پرسیدم چرا مغموم نشسته گفت این همه یافتم اما الذوقی و حالی که در سماع بود نمی یابم

مولانا نور ترک قاضی منهاج در طبقات ناصری ذکر او را برنگی دیگر آورده ست که از آنجا تنقیص حال و تشنیع مذهب لازم آید اما در فوائد الفواد مذکور ست که شیخ نظام الدین اولیا فرموده که بعضی از علما در باب وی چیزی فرموده اند اما وی از آب آسمان پاکیزه تر بود با علمای شهر تعصبی تمام داشت بسبب آنکه ایشان را آلوده دنیا دیدی او را سخنی گیرا بود و اما دست بکسی نداد هر چه گفتی بقوت علم گفتی و بقوت مجاهده شیخ گنج شکر در تذکیر او حاضر شده

خواجه علی مرید شیخ جلال الدین تبریزی ست صاحب نفس بود و قبول عظیم داشت شیخ نظام الدین اولیا فرموده وی هیچ ندانستی همین پنج وقت نماز گزاردی و لبس اما صادق بود جمله مشایخ و علما و خلق دیگر بدو تبرک میکردند و پای او می بوسیدند قبولی در وی پیدا شده بود هر که او را دیدی تحقیق دانستی که مرد خداست هم در بداون بود و در بداون بزرگان بسیار بودند چنانکه امروز آثار ایشان پیدا اند و اهل بدعت و شرک بیش از شما

خواجه حسن افغان مرید شیخ الاسلام زکریا ست وقتی در کوئی میگشت در مسجدی رسید موذن تکبیر گفت امام پیش رفت خلقی بجماعت پیوست خواجه نیز در آمد و اقتدا کرد چون نماز تمام شد و خلق باز گشت وی نزدیک امام رفت و گفت ای خواجه تو در نماز شروع کردی و من بتو پیوستم تو از اینجا بدهلی رفتی و برده ها خریدی و باز گشتی و این برده به ملتان بردی و از انجا بملتان آمدی من دنبال تو سرگشته شده میگشتم آخر این چه نماز ست شیخ زکریا فرموده اگر فردا مرا گویند بدرگاه ما چه آوردی من گویم حسن افغان را آورده ام وی امی بود هیچ نخوانده اما در میان سطرها اگر آیتی می بود آنرا میشناخت و را گفتند از کجا میشناسی که این آیه قرآن ست گفت نوریکه درین سطر می بینم در دیگر سطرها نیست

شیخ محمد تقی الدین نظام اولیا گفته مردی صاحب حال دائم الاستغراق بود او را خبر چیزی نبود وقتی مردی بروی کاغذ آورد و گفت شیخ نام خود درین کاغذ بنویس قلم برداشت و متحیر ماند خادم دانست که نام خود فراموش کرده ست گفت نام شیخ محمد ست بعده نام خود بران نوشت روزی در مسجد جمعه رفته بود بر در رسید و متحیر ماند خادم دریافت که شیخ پای راست خود فراموش کرده ست گفت پای راست شیخ این ست بعده پا در مسجد نهاد گویم این حکایات از عالم استغراق ست بیت
مستم چنان بکن که ندانم ز بیخودی + در عالم خیال که آمد کدام رفت +

شیخ برهان الدین نسفی در فوائد الفواد گفته دانشمندی کامل حال بود اگر شاگردی بخدمت او بیامدی تا چیزی بخواند او گفتی که اول بر من سه ۳ شرط بکن تا چیزی ترا بیاموزم از آن سه شرط اول این ست که طعام یکوقت خوری

تا وعای علم خالی ماند دوم آنست که ناغه نکنی اگر یک روز ناغه کنی دوم روز ترا سبق نگویم سوم آنست که چون مرا
در راهی پیش آئی جلد همین سلام کنی و بگذری دست و پا افتادن و زیاده تعظیم کردن در میان راه نکنی

شمس الملک از صدور افاضل روزگار بود و در زمان خود بعلم و فضل ممتاز نظام اولیا مقامات حریری ازو
یاد گرفته و بروی تلمذ کرده و گفته چون من سبق ناغه میکردم و روز دیگر پیش او میرفتم میفرمود ؎

آخر کم از ان که گاه گاهے آئے و بما کنے نگاہے

تاج زمرد که از شعرا وقت بود برائے او گفته ست ؎

صدرا کنون بکام دل دوستان شدی مستوفیٔ ممالک هندوستان شدی

قاضی جمال ملتانی در بدایون بود وقتی در خواب دید حضرت رسالت را صلعم در سواد بدایون گوئی که در موضع نشسته
وضو میساز د چون بیدار شد بر فور انجا رفت زمین تر شده دید گفت گور من همین جا بکاوید بعد از فوتش
همدران مقام دفن کردند ؎ کشتی که عشق دار د نگذار دت بدینسان بجنازه گر نیائی بمزار خواهے آمد ✦

شیخ صوفی بدهنی تارکے عظیم بود تا بجاے که ستر عورت هم نداشت ؎

تنم ز بند لباس تکلف آزادست برهنگی ببرم خلعت خدا دادست

سلطان المشایخ فرموده اگر یکی سد جوع را که بدان قوام تن باشد و خرقهٔ جامه را که بدان عورت پوشد تارک
شود هم معاقب گردد او از انها بود که ازینها هم دور بود این چنین ست در فوائد الفواد وی معاصر گنج شکرست
روزی دانشمندی را پرسید که در بهشت نماز خواهد بود گفت نه آنجای خوردن و تمتع کردن بیش نباشد هر عبادت
که هست در دنیاست وی چون شنید که در بهشت نماز نخواهد بود گفت مرا آن بهشت چه کار آید که دران نماز نباشد

قلندرانه حدیثی ست زاهدا معذور تو غرهٔ به بهشتی که جای ریدن نیست

در خیر المجالس گفته ذوق طاعت بسیار داشت در مسجد بودی پیش محراب شب و روز همین نماز گذاردی دیگر هیچ
نکردی انتهی گویند درانوقت که او مشغول شدی حالی پیدا گشتی که هر جدا دست جدا پای جدا گردیدی حکایه
نظام الاولیا رح گویم این حالت محتاج بیان و برهان ست شاید در نظر خلق همچنان آمدی والله اعلم ؎

که گفته اند اگر هیچ نیست الله هست بهستیٔ تو امیدست نیستی ها را

قاضی منهاج جرجانی صاحب طبقات ناصری دانشمند و بزرگ بود از اهل وجد و سماع نظام اولیا گفته من در
تذکیر او رفتمی روزے در تذکیر او بودم این رباعے بگفت ؎

لب برلب لعل دلبران خوش کردن | آهنگ سر زلف مشوش کردن
امروز خوش ست لیک فردا خوش نیست | خود را چو خسی طعمۂ آتش کردن

من چون این رباعی شنیدم بیخود گونہ گشتم ساعتی بایست تا بخود آمدم

شیخ احمد بدایونی نظام اولیا گفتہ امی بود ہمہ روز در تحقیق مسائل شرعیہ مشغول می بود چون از دنیا رحلت کرد شبی او را در خواب دیدم ہمچنان بر حکم معہود از من مسائل و احکام می پرسید گفتم اینکہ تو می پرسی در حالت حیات بکار آید آخر نہ تو مردۂ گفت تو اولیای خدا را مردہ میگوئی

مولانا احمد حافظ مرد خدای بود و دانشمند نظام اولیا فرمودہ وقتی مرا عزیمت زیارت شیخ شکر گنج بود در حدود قصبۂ سرسی او را با من ملاقات واقع شد گفت چون بروضۂ متبرکہ شیخ برسی سلام من برسانی و بگوئی کہ من دنیا نمی طلبم طالبان آن بسیار اند و عقبی نیز ہمین حکم دارد ہمین میخواہم کہ توفني مسلما والحقني بالصالحين

شیخ نصیر الدین چراغ دہلوی ہم نامش محمود ست و ہم کامش محمود خلیفۂ نظام الدین اولیا ست و صاحب سر و وارث احوال او بغایت اتباع شیخ داشت و طریقۂ او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود وی از مجلسی کہ در ان مریدان شیخ او سرود می شنیدند برخاست تا بر آید یاران تکلیف نشستن کردند گفت خلاف سنت ست گفتند از مشرب پیر خود برگشتی گفت حجت نمیشود دلیل از کتاب و حدیث باید بعضی از غرض گویان این سخن بخدمت شیخ رسانیدند کہ شیخ محمود چنین میگوید شیخ را صدق معاملہ او معلوم بود فرمود راست میگوید حق آنست کہ او میگوید در سیر الاولیاء می گوید کہ در مجلس نظام اولیا مزامیر نبودی و تصفیق نکردندی بلکہ یاران را از ان منع کردی و میگفت کہ خوب نمیکنند انتہی چراغ دہلی گفتہ عم ایمان باید خورد و دربی کرامت نباید بود و نیز میگفت حیرانم کہ خلق بی مشاہدہ چگونہ میزیند در خیر المجالس گفتہ عزیزی او را پرسید حالی کہ درویشان را می باشد از کجاست و چگونہ گفت حال نتیجۂ صحت اعمال ست و عمل دو گونہ ست یکی از جوارح و آن معلوم ست دیگر عمل قلب و آن را مراقبہ خوانند والمراقبة ان تلازم قلبك العلم بان الله ناظر اليك وی گفتہ اگر درویش شب گرسنہ خفتہ باشد و آخر شب بیدار شود و مشغول گردد و تعلق باطن او بہیچ چیز نباشد نزول انوار بر ارواح مشاہدہ کند خواہ ہمین زمان کسی برود و ترک علائق کند و مجاہدہ اختیار کند این حال پیدا شود درین شبہی نیست و فرمود نظر بردل داشتہ و دل طرف حق متوجہ شمردہ و بدو مشغول گردانیدہ و غیر حق را از دل نفی کردہ باید نشست تا چہا پیدا شود فرمود آستین کہ درویشان کوتاہ کنند آنست کہ صوفی چون در سلوک در آمد این تقاضا کرد کہ دست خود را قلم کند تا پیش مخلوقی دست فراز نکند

وناگرفتنی نگیرد واما اگر دست را قلم کند از چندین عبادات محروم ماند چنانچه وضو و غسل و مصافحه با برادر مسلمان پس
چکند آنچه نزدیک دست ست یعنی آستین را کوتاه کند تا او را ندگر شود ببریدن دست و همچنین کوتاه کردن دامن
جامه و موی سر تراشیدن آنست که چون در طریقت آمد بایستی سر خود را قلم کند زیرا که اول قدم درین راه سربازی ست
اما اگر سر قلم کند از جمله چیزها ماند پس چه کند از سر موی برخیزد آنکه موی سر تراشید گوئی سر خود را برید چنانکه از سر بریده
هیچ کاری نیاید باید که از سر تراشیده نیز همچنان نامشروعی در وجود نیاید پرسیدند مراد از جاهدوا فینا چیست
فرمود میگوییم در بیان آن تقریری برگرفتند که فهم مستمعان بدان نرسید فرمود فرود تر آئیم تقریری آسان برگرفت
وگفت فینا ای لاجلنا و فی الله ای لاجل الله در کلمه فی شدت اتصال ست که در کلمه لام نیست فی برای ظرفست
و در ظرف مظروف ست و استشهاد را این آیه خواند انما الصدقات للفقراء الی قوله و فی الرقاب فرمود این را
بکلمه فی گفت و در دیگران بکلمه لام زیرا که در رقاب شدتی ست که در انها نیست این بیان علم و نحو و معنی و بیان بود
اما بیان مشایخ آنست که مجاهده کننده از سه حال خالی نیست یا از ترس دوزخ یا بامید بهشت خواهد کرد یا خاص از برای
ذات پاک حق جل ذکره آن مجاهده لله باشد و این فی الله باشد این باید که سخت تر باشد تا حق مجاهده بجا آورده شود
وجاهدوا فی الله حق جهاده فرمود قدر مطلوب نمیدانند از ان مجاهده اختیار نمی کنند فرمود قبول اعمال موقوفست
بر جذبه یعنی هر عملی که میکنند تا جذبه در نیامده ست قبول نیست چون جذبه نامزد حال او باشد هر عمل که کند قبول باشد و
آن جذبه را وقت معین نیست یا در صبا باشد یا در جوانی یا در شیخوخت اما جذبه را مراتب ست
جذبه عوام توفیق یافتن ست در اعمال جذبه خواص توجه قلب ست بسوی حق با انقطاع عما سواه از جمله فضلاء عصر که در
حلقه ارادت وی بود نزدیکی مولانا مطهر کره ست دیگر حمید شاعر قلندر جامع کتاب خیر المجالس ست که در ۷۵۶ ختم کرد
و احوال و حکایات را ساده نوشته و بتفصیل نوشته رح

شیخ حسام الدین ملتانی خلیفه نظام اولیاست طریقه او طریقه استاد بود گویند در شریعت هدایه و بزدوی
و در طریقت قوت القلوب و احیاء العلوم بر وی کرد داشت روزی در راهی میگذشت مصلی از کتف مبارک او بیفتاد
او را ازین حال خبر نبود چون قدری راه رفت شخصی از عقب او آواز داده چند بار شیخ شیخ گفت چون او خود را شیخ
نمیدانست این را بخود راه نداد تا آنکه آن شخص از عقب او دوید و بوی رسید و گفت شما را چند کرت آواز دادیم که
شیخ مصلای خود بستان شما نشنیدید گفت ای عزیز من شیخ نیم مردی ملای فقیرم وی در گجرات رفت و همانجا برحمت
حق پیوست و مدفن وی پتن که شهر قدیم گجرات ست مدفون شد وی گفته درویش را هر روزی نباید بود هر روزی دو نوع ست

شیخ کتابی جمع کرده ست انوار المجالس نام روزی مجلسی بود هر چند قوالان چیزی میگفتند و حاضران ذوق در نمیگرفت وی و نظام پانی پتی برخاستند و غزلی آغاز کردند چون بدین بیت رسیدند ؎

هر سحری که بینی امشب   از من همه در گذار تا روز نه

در جمله اثر کرد و ذوقی پیدا آمد ؎

مولانا شمس الدین یحیی خلیفه نظام اولیا ست او را شرح مشارق ست در وی نقل کرده ما نشتاوب نبیؒ قطب چراغ دهلی در مدح او گفته ؎

سألت العلم من احياك حقا   فقال العلم شمس الدين يحيى

سلطان تغلق او را طلبید و گفت مثل تو دانشمندی اینجا چکند تو در کشمیر برو و در بتخانهای آن دیار بنشین و خلق خدا را باسلام دعوت کن مولانا از پیش او برای تهیه اسباب سفر برآمد و گفت من شیخ را بخواب دیدم که مرا می طلبند فردای آن بر سینه او دنبل برآمد بیمار افتاد و ازین عالم رحلت کرد رحمه الله تعالی

قاضی محی الدین کاشانی خلیفه نظام اولیا ست شیخ کاغذ خلافت او بدست خود نوشت که میباید که تارک دنیا باشی و بسوی دنیا و ارباب دنیا مائل نشوی و ده قبول نکنی و صله بادشاهان نگیری و اگر مسافران بر تو برسند و بر تو چیزی نباشد این حال را نعمتی شمری از نعمتهای الهی فان فعلت ما امرتك به وظني بك ان تفعل كذلك فانت خليفتي وان لم تفعل فالله خليفتي

امیر خسرو دهلوی وی سلطان الشعراء و برهان الفضلا ست در وادی سخن یگانه عالم ست و نقاوه بنی آدم در اخبار الاخیار گفته وی در سخن عالمی ست از عوالم خداوندی که پایان ندارد انچه او را از مضامین و معانی در اطوار سخن و انواع آن دست داده هیچکس را از شعرای متقدمین و متاخرین نداده در طرز سخن بر فرموده شیخ خود نظام اولیا رفته ست که سخن بر طرز اصفهانیان بگو و باوجود وفور فواضل موصوف بود بصفات تصوف و احوال مشایخ و اگرچه تعلق بپادشاهان داشت و با ملوک و امرا بعنوان خوش طبعی و ظرافت مخالط بود اما توجه دل او نه بآن جانب بود و همینی را از برکات آثارش توان دانست چه در دلها اهل معصیت برکت کمتر توان یافت و آثار ایشان را قبول دلها و جذب خواطر نبود و شیخ را بوی نهایت شفقت و عنایت بود هیچکس را بخدمت شیخ آن قرب و محرمیتی که امیر خسرو داشت نبود هر شب بعد از نماز خفتن در خلوت خاص شیخ رفتی و از هر باب سخن کردی و از یاران هر کرا درخواست بودی عرضه کردی و در وقت تهجد هفت پاره قرآن خواندی وی گفته سلطان المشائخ

این بنده را فرمود که من از همه تنگ آیم و از تو تنگ نه آیم و وقتی بر زبان خواجه رفت دعای من بگو که بقای تو موقوف ست بر بقای من باید که ترا پهلوی من دفن کنند و خواجه با بنده عهد خدا کرده ست که هرگاه در بهشت خرامد بنده را برابر خود در بهشت برد انشاء الله تعالی بنده را خواجه ترک الله خطاب کرده ست، وقتی که شیخ بریاض رضوان میخرامید وی حاضر نبود همراه تغلق شاه رفته بود چون ازان سفر باز آمد گریها کرد و دیوانگی نمود و گفت که من از برای خود میگیریم که مرا بعد از شیخ چندان بقا نخواهد بود شش ماه زیست و در دهم شوال ۷۲۵ه از دنیا برفت این چند بیت بی اختیار از کلام او درینجا نوشته آمد اگرچه ملائم وضع این کتاب نبود ؎

نیست آن دولت که بوسم پای والایت ولی — پای آن بوسم که در کوی تو گاهی بگذرد
بحشر گر ترا پرسند خسرو را چرا کشتی — سرت گردم چه خواهی گفت من هم همان گویم
ملامتی بجز این نیست آشنایان را — که آشنائی و بیگانه وار میگذری
کششی که عشق دارد نگذاردت بدینسان — بجنازه گر نیائی بمزار خواهی آمد
دل ببستمت بزلف و ندانستم اینقدر — کز دی چنین دراز شود گفتگوی دل
زین غم که بکس نمی توان گفت — شبهاست که غمگسار خویشم

امیر حسن بن علاء سجزی مولد و منشاء وی دهلی ست و او در میان فضلای عصر عزتی و مکانی دیگر بود و در میان مریدان شیخ نظام اولیا بقرب و عنایت شیخ امتیازی داشت و در حسن معاملت و صفای سریرت و سائر صفات حمیده یگانه عصر بود و باوصاف تصوف موصوف و او را نسبت بمیر خسرو تقدم گونه ست اگرچه هر دو مصاحب و معاصر یکدیگر بودند کتابی دارد مسمی بفوائد الفواد در انجا ملفوظات شیخ را جمع کرده گویند میر خسرو گفتی کاشکی تمام تصنیفات من بنام حسن بودی و این کتاب از من بودی و این سخن ناشی از غایت محبتی ست که میر خسرو را نسبت به پیر خود بود در فوائد الفواد می نویسد که روزی بپابوس خواجه رفتم بسعادت بر بام دهلیز نشسته بود نزدیک نردبان نشستم هر بار یک طبق در را باد میزد و بسته میشد بنده آن در را محکم بیکدست بگرفت تا بایستد ساعتی شد در بنده نظر کرد و دید که در گرفته مانده ام فرمود چرا نمیگذاری بنده گفتم من این در گرفته ام تبسم فرمود و گفت این درگرفتهٔ محکم گرفته در سیر الاولیا می نویسد که روزی میر حسن بخدمت شیخ عرضه داشت کرد که نعمت رویت که مومنان را وعده ست بعد از حصول آن از نعمتهای دیگر چه بیند بر لفظ مبارک راند که سخت کوتاه نظری باشد که بعد ازان بچیز دیگر نظر کند انتهی وی در مدت حیات خود مجردانه زیست و در آخر عمر در دیوگیر رفت و همانجا دفن یافت

در شمع انجمن چندی از اشعار او نوشته شده از انجاست این سه بیت

رسوا روند از سر کوی تو زاهدان   بر سر سبوی باده بجای عمامها

تو آفتابی و من مسیح میتوان از دست   که بی تو من نتوانم نفس برآوردن

حسن دعای تو گر مستجاب نیست مرنج   ترا زبان دگر و دل دگر دعا چکند

خواجه ضیاء نخشبی در بدایون بود در زاویه خمول بکار خود مشغول تصانیف بسیار دارد از انجمله سلک السلوک ام بغایت کتاب شیرین و رنگین متضمن بر بیان لطایف که بر حکایات مشایخ و کلمات ایشان قطعات بسیار گفته و نیکو گفته چنانکه گوید

نخشبی خیمه زبا زمانه بیا ز   ورنه خود را نشانه ساختن ست

عاقلان بر زمانه میکوشند   عاقلی با زمانه ساختن ست

انچه ظاهر ست از حال او آنست که وی از صحبت خلق بر کرانه بود با اعتقاد و انکار کسی کار نداشت معاصر نظام اولیا است گویند مرید شیخ فرید است که نبیره خلیفه شیخ حمید الدین ناگوری ست والله اعلم در ۷۵۱ از دنیا برفت در سلک السلوک گفته روزی خواجه کنیزکی خرید چون شب شد گفت ای کنیزک جامه خواب من راست کن تا بخسپم وی گفت یا مولای الک مولی قال نعم قالت ایرنام مولاک ام لا قال لا قالت الا تستحیی ان ترقد و مولاک لا ینام و هم در وی میفرماید قیل لابی ذر رحمه الله رای الدواب اجمع قال الانسان وضع بین یدیه مضما الموت والفقر والنار والله تعالی رائیه والانبیاء سائقه والکتب قائده وهو جموح وی گفته این راهیست که اگر یکی طاعت کند بهتر از انکه دعوی طاعت کند در کشور شریعت مدعا علیه را حبس کنند و در عالم طریقت مدعی را در زندان فرستند و هم وی گفته پیش ازین مردمان بودند که از شنیدن گناه دیگران ایشان را تب آمدی و ترا از سبب گناه خود هم باطن گرم نمیشود عبدالله خفیف بیمار شد طبیبی بر سر وقت او رسید گفت ایها الشیخ ما العلة جواب داد که الوجود فاذا زال زالت العلة محمد واسع که جهان وسیع در چشم همت او تنگ تر از چشم مور نمودی گفت اگر گناه را بوی بودی هیچکس پهلوی من نتوانستی نشست عزیزی من که او دو بار از راه بول بیرون آمده باشد او را با جاه چکار بیچاره چند را از ماء مهین و حمأ مسنون در وجود آورده اند ضعیف من ضعیف تراب من تراب مفلس من مفلس عاجز من عاجز متحیر من متحیر انگاه گریبان گرفته در معرکه شجاعان آورده اند مر جانبی میکشد و نهی جانبی اگر میخواهی این راه بمنزل رسانی زنهار خود را در میان نه بینی طائفه که از طاعت تونگر بوده اند

خود را همه وقت مفلس تصور کرده اند طبقه که ایشان همه وقت مفلس بوده اند خود را چگونه توانگر کنند جنید رحمه را
در خواب دیدند گفتند کار خود کجا رسانیدی گفت کار عقبی ازان دشوارتر ست که تا در دنیا گمان می بردیم یکی از
صلحا خواست تا در بازار رود و چیزی بخرد دیناری در خانه وزن کرد چون آنرا در بازار برکشید کمتر ازان بر آمد
که در خانه وزن کرده بود گریه در وی افتاد گفتند چرا میگریی گفت امروز حکایت خانه در بازار راست نمی آید
فردا حکایت دنیا در آخرت چگونه راست خواهد آمد

مولانا ضیاء الدین سنامی در دیانت و تقوی مقتدای وقت بود و بر پایهٔ شریعت بغایت قدم راسخ
داشت معاصر نظام اولیا است و دائم بشیخ از جهت سماع احتساب کردی و شیخ با وی جز بمعذرت و انقیاد
پیش نیامدی و در تعظیم مولانا دقیقه نامرعی نگذاشتی او را کتابی ست مسمی بنصاب الاحتساب حاوی بر دقائق
آداب و رد انواع بدع و احکام سنت در مرض موت وی شیخ بعیادت رفت مولانا دستار خود را بپای انداز
شیخ انداخت شیخ دستار برچید و بر چشم نهاد و تاسف کرد که یکذات بود حامی شریعت حیف که آن نیز نماند

مولانا جلال الدین اودهی بزهد و ورع و ترک و تجرید و عزلت متصف بود وقتی جماعهٔ از یاران شیخ نظام
اولیا که خوگر مطالعه و بحث بودند خواستند که تعلم بکنند مولانا را بران داشتند که بخدمت شیخ عرضه کند و درین
باب رخصت خواهد چون عرضه کرد شیخ دانست که این سوال همگنان ست که حاضر اند فرمود من چکنم مرا از ایشان
مطلوبی دیگرست و ایشان همچو پیاز پوست در پوست اند

خواجه مؤید الدین کره ملک زادهٔ دیار کره بود در آخر کار بنظام اولیا پیوست چون سلطان علاء الدین
پادشاه شد او را یاد کرد شنید که تارک دنیا شده ست بشیخ گفته فرستاد که او را رخصت فرماید تا کاری از پیش ما
بگیرد شیخ گفت که او را کاری دیگر پیش آمده ست در استعداد آن کارست این سخن بر حاجب سلطان گران نمود
گفت مخدوم شما همه را میخواهید که همچو خود کنید فرمود همچو خود چه باشد بهتر از خود میخواهیم شاه چون این سخن شنید
دست ازو بداشت قبر او پایان روضهٔ شیخ ست رح

خواجه احمد بدایونی مجرد بود طریقهٔ ابدال داشت و در سماع بیقرار بود در سیر الاولیا گفته روزی ازین بزرگ
سوال کردم که خوش می باشید فرمود خوشی در انست که پنج وقت نماز بجماعت دریابم رحمة الله علیه

خواجه معین الدین خرد مرید چراغ دهلی ست و خرقهٔ خلافت از وی ستاند شیخ فرید نبیرهٔ شیخ حمید الدین
قدس سره در سرور الصدور از وی نقل میکند که چون خواجه ما را فرزندان تولد شده روزی از من پرسید حمید

چون ست پیش ازین که قوی وجوان بودیم هرچه از درگاه عزت می طلبیدیم زود می یافتیم اکنون که پیر وضعیف
شدیم چون حاجت بدعا میشود کار بدرنگ میکشد بنده عرض کرد خواجه را روشن ست که چون مریم علیها السلام
را حضرت عیسی متولد نشده بود میوهٔ زمستانی در تابستان و بالعکس بی محنت در محراب حاضر می یافت چون عیسی متولد
شد مریم منتظر شد که رزق همچنان خواهد رسید فرمان آمد وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا
جنیا بر وشاخهای خرما بسوی خود بجنبان تا بر تو خرمای تر بریزد دران حال و درین حال اینقدر تفاوت ست
خواجه این جواب را از بنده قبول کرد و بپسندید

شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری وی از مشاهیر مشایخ هندوستان ست چه احتیاج که کسی ذکر مناقب او
کند او را تصانیف عالی ست از جملهٔ آنها مکتوبات مشهور تر ولطیف ترین تصانیف اوست بسیاری از آداب
طریقت واسرار حقیقت درانجا اندراج یافته دریکی ازانها گفته فی المثل اگر هر دو عالم را بر در تو آرند و گویند
هر تصرفی که خواهی بکن هوشیار باشد تا ازانچه فوق دنیا و آخرت ست محجوب نگردد و قاطع طریق نشود
بلکه همان گوید که آن عارف گفته ست ع

دنیاست بلاخانهٔ وعقبی هوس آباد ... ما حاصل این هر دو بیک جو نستانیم

شیخ حسین بلخی در اوائل حال در حضرت دهلی بتعلیم وتعلم اشتغال داشت وبعد از جاذبهٔ آلهی که باعث بر
سلوک طریقهٔ فقر است سفر حجاز کرد و بزیارت سید کونین صلعم مشرف شد و بوطن اصلی رجوع فرمود او را نیز مکتوبات ست
متضمن اسرار توحید و باعث بر اختیار تجرید بزبانی لطیف وبیانی عجیب بعضی ازان در اخبار الاخیار مذکور ست
دریکی ازان گفته وصیت کاتب همین ست که ما شغلک عن الحق فهو طاغوتک وهمین نوشته بدوستان میدهم
و بخدامی سپارم که ان خیر الزاد التقوی وکفی بالله حسیبا و در جای دیگر نوشته هر زمان که دریاد او گذرد
اسلام دانی و زمانی که از و غفلت یابی کفر شماری اعتبار اَلا اعتقاد اینقدر از برای دفع خصم در تحریر آمد
اصل کارها توبه ست و مقامات توبه را نهایت نیست والتوبة للمقامات کالارض للبناء فمن لا ارض له لا بناء له مار او
ترا همین مهم ست که چشم و گوش و دست و زبان از معصیت وخلاف پاک داریم وشب و روز درین تجسس باشیم کلام مرد
زبان پاک ماند یا نه همچنین از جوارح چه پاک ماند وچه پلید شد هرچه پلید شده باشد ازان بتوبه وتجدید ایمان بسوی خدا
بازگردد چون تو درین غم مشغول و درین اندوه و اندیشه باشی عبادت تمام جهان بنام تو بنویسند درین زمانه
لقمه پاک داشتن واعضا وجوارح از معاصی باز داشتن هر کرا دست دهد او جنید وقت ماست اگر انصاف دهی

مغز سخن این ست و خلاصهٔ کار این باقی دیگر ها نقش بر آب روان ست اگر امیغمی وا این دولت دست دهد یا گاهی دست دهد آن زمان شکر واجب شود یا گاهی دست ندهد آن زمان توبه واجب شود

شیخ شرف الدین پانی پتی او را ابو علی قلندر نیز گویند در اوائل حال تحصیل علم کرد و طریق مجاهده و ریاضت سلوک نمود و در آخر مجذوب شد و کتابها در آب انداخت نسبت او بیکی ازین مشایخ مشهور نیست بعضی گویند بخواجه قطب الدین کاکی ارادت داشت و بعضی گویند بشیخ نظام الدین اولیا الکن شیخ عبد الحق دهلوی گفته هیچکی ازین دو نقل بصحت نرسیده ست او را مکتوب ست بزبان عشق و محبت مشتمل بر معارف و حقائق توحید و ترک دنیا و طلب آخرت جملهٔ آن بنام اختیار الدین میگوید و حکم نامهٔ او که در عوام شهرت دارد ظاهر آنست که از مخترعات عامه ست وقتی شوارب او بغایت دراز شده بود هیچکس را مجال نبود که بوی امر بقص آنها کند مولانا ضیاء الدین سنامی که جوشش شریعت داشت مقراض برگرفت و محاسن شریفش در دست گرفته قص شوارب کرد گویند که بعد ازان شیخ همیشه محاسن خود را بوسیدی و گفتی که این در راه شریعت محمدی گرفته شده ست روضهٔ او در پانی پت ست

با نور فیض و پر حالت

شهاب الدین حق گو پسر شیخ فخر الدین زاهد ست او را حق گو ازان لقب ست که سلطان محمد بن تغلق حکم کرد که مرا محمد عادل گویند او از همین بحضور او ابا کرد و گفت ما ظالما نرا عادل نتوانیم گفت سلطان محمد او را از قلعهٔ دهلی در زیر انداخت قبر او هم زیر قلعه ست رح

سید محمد بن یوسف الحسنی الدهلوی معروف بگیسو دراز خلیفهٔ راستین چراغ دهلی ست جامع بود میان سیادت و علم و ولایت شانی رفیع و رتبتی منیع و کلام عالی دارد او را میان مشایخ چشت مشربی خاص و در بیان اسرار حقیقت طریقی مخصوص ست بعد از رحلت شیخ بدیار دکن رفت و قبولی عظیم یافت و همدران دیار از دنیا انتقال فرمود خدمت میر را ملفوظات ست مسمی بجوامع الکلم که بعضی از مریدان او جمع کرده در وی مینویسد که سخن در مخالفت فقیهان با صوفیان بود فرمود خلاص صوفیان ازین طائفه جز بدین طریق نیست که خود را یکی از ایشان گردانند و میان ایشان همچو ایشان باشند و یکی از تصنیفات او کتاب اسمار ست که در اخفا حقائق و معارف را بزبان رمز و ایما و اشارت بیان کرده

سید محمد بن جعفر المکی الحسنی از اعاظم خلفای چراغ دهلی ست در توحید و تفرید مقام عالی دارد از افراد اولیا ست در انچه از احوال ظاهر و باطن خود نوشته ست عقل حیران ست شیخ عبد الحق دهلوی میفرماید اگر اینها همه بی شائبه

تاویل وصرف ظاهر مرادست پس از کاملان وقت خودست او را تصنیفی ست بحر المعانی نام در وی بسیاری از حقائق توحید وعلوم قوم واسرار معرفت بیان کرده وسخن رهستانه میگوید بحر الانساب از وست در انجا بیان نسب اهل بیت رسالت کرده ونسب آباء واجداد خود ثبت نموده عمر درازیافته از زمان تغلق تا زمان سلطان بهلول در حیات بود سن شریفش از صد تجاوز کرده وی گفته ابن عربی صاحب فصوص مینویسد که منصور حلاج را تجلی ذات بود ومقام افراد داشت اما من میگویم که اگر او را تجلی ذات بودی هرگز انا الحق نگفتی و دیگری سبحانی نسرائیدی چه در تجلی ذات محویت ست محو چه داند که من کیستم وچیستم من عرف الله کل لسانه در تجلی ذات ست وطال لسانه در تجلی صفات الی قوله حکیم ابن عربی امروز زنده نیست ورنه با او گفتمی انچه گفتمی واو شنیدی انچه یقینی ست وگفته انچه از زبانم در قلم می آید زبانم اقتباس از دلم میکند ومیگوید ودلم اقتباس از روحم میکند وروحم اقتباس از روح علی میکند وروح علی اقتباس از روح نبی وروح نبی از کلام بیحرف وصوت حضرت الوهیت میکند وی گفته معراج الروح السماء ومعراج القلب الصلوة در اخبار الاخیار عبارتها از بحر المعانی نقل کرده وگفته که کلمات اهل سکر وحال که در حالت ذوق وغلبهٔ حال وقوع یابد خارج از قواعد عقل وموازین قیاس اند

سید جلال الدین بخاری لقب ومخدوم جهانیان جهان گشت ست پدرش سید احمد کبیر بخاری ومادرش مریم بنت سید حمید الدین بود در مناقب الاولیا گفته کمالات وسیر مقامات مخدوم اظهر من الشمس ست چنانچه در مسافرنامه مخدوم توضیح یافت انتهی شیخ عبد الحق گفته جامع ست میان علم وولایت وسیادت ومرید شیخ الاسلام رکن الدین ابو الفتح قریشی ست وخلیفهٔ شیخ نصیر الدین محمود با امام یافعی در مکه معظمه صحبت داشته در خزانهٔ جلالی که از ملفوظات اوست از وی بسیار نقل کرده سیاحت بسیار نموده واز بسیاری از اولیا نعمت وبرکت یافته مشهور ست که وی هر که را معانقه کردی نعمتی که آنکس داشت بستدی ودر تاریخ محمدی می نویسد که وی اول خرقه از عم خود شیخ صدر الدین بخاری پوشید وکلاه ارادت وخرقهٔ تبرک از شیخ الاسلام عفیف الدین مطری در حرم شریف نبوی پوشید ومدت دو سال در صحبت او ملازم بود کتاب عوارف ودیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود واخذ طریقت کرد وتلقین ذکر یافت ودر گازرون از شیخ امام الدین استفاده ها کرد وباز گشت ودر عهد سلطان محمد تغلق بمنصب شیخ الاسلامی ومسند خانقاه محمدی در سیوستان با مضافات مخصوص گشت وبعد از چندگاه ترک همه کرده راه کعبه گرفت وی خلیفهٔ چهارده خانواده بود ودر عهد سلطان فیروز بکرات ومرات از اچه در حضرت دهلی آمد سلطان مراسم اعتقاد واخلاص انچه باید بجا می آورد انتهی در تاریخ فرشته نوشته سید احمد کبیر سید جلال الدین حسین بخاری را در هفت سالگی نزد شیخ جمال خجندی که از

درزمینهای دیگر نیست البته کسی را بوادی فراق [illegible] انگی می برد الا آن آبادانی که در زمان سابق [illegible] نمانده ست نقابر بزرگان ست وانکه

مریدان شیخ بهاء الدین زکریا بود برده بدست بوس ومشرف ساخت خجندی فرمود تو آن پسری که خاندان خود
تا قیامت منور داری سید جلال الدین عالمی بود متبحر و در علوم عقلی و نقلی مشقت بسیار کشیده بود و مقید آن نبود
که مرید یک کس بوده بجای دیگر رجوع نماید ومیگفت جمیع مشایخ و فضلا را می باید دید و از هر کدام نصیبی و فیضی
ربود و از پدر خویش شیخ احمد خرقه خلافت یافت دیگر از شیخ رکن الدین ابو الفتح و بجانب مکه و مدینه و مصر و شام
و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج کرد از انجمله شش حج اکبر نمود
و در مدینه استاذ المحدثین عفیف الدین بن سعد الدین علی شافعی یمنی را ملاقات کرد و دو سال بملازمت آنجناب
بوده نسخهٔ عوارف پیش او گذرانید گویند عفیف الدین خرقه از شیخ رشید الدین محمد ابو القاسم صوفی پوشیده و وی از
شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی یافته و همچنین در اثنای سفر بصحبت شیخ حمید الدین بن محمود الحسینی السمرقندی
رسیده از و نیز خرقه و فیض ربود و سید حمید الدین از شیخ محمد بن ابراهیم نساجی و وی از شیخ نظام الدین ابو العطار
بخاری کمالات و حالات سید جلال الدین در کتاب قطبی که تصنیف یکی از درویشان اوست بشرح و بسط مرقوم
شده انتهی و هم در فرشته وجه تلقیب او بمخدوم جهانیان جهان گشت و حکایت احیا هست که شیخ بدر الدین یمنی باشد
نقل کرده و گفته که در کتب معتبره مسطور ست که مخدوم کسی را بمریدی نمیگرفت هرگاه کسی بقصد ارادت بخدمت او
آمدی گفتی من از آنها نیستم که شخصی را مرید کنم اما عقد اخوت میکنم بعده ذکر کبیر الدین اسمعیل علیه الرحمه کرده و گفته که
او از مریدان مخدوم جهانیان ست بعد از وفات آنجناب نسخهٔ عوارف را نزد سید صدر الدین راجوی قتال خواند
و وی برادر حضرت مخدوم ست در علوم ظاهری و باطنی شهرت تمام داشت و صفت جلالت بر وی غالب بوده هر حرف
بر زبان آوردی چنان شدی انتهی حاصله شیخ عبد الحق دهلوی مینویسد که مخدوم جهانیان را قدس سره با حضرت
علیهٔ قادریه کمال محبت ست در خزانهٔ جلالی میگوید که من فلان را دیده ام و وی شیخ شهاب الدین سهروردی
را و سهروردی شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را ولادت مخدوم شب برات سنه سبع و سبعمائه و وفات روز
عید قربان سنه خمس وثمانین وسبعمائه و مدت عمر هفتاد و هشت چنین شنیده شده ست که امیر سید علی همدانی بدیدنش
رفت و بر در حجرهٔ مخدوم نشست خادم خبر کرد که سید علی همدانی نشسته ست مخدوم فرمود که همه دان غیر علام الغیوب
کسی نیست این را گفت و ایشان را درون نطلبید انتهی در مناقب الاولیا نوشته مخدوم چون کسی را خلافت میداد
در مثال می نوشت وصیناه هذا الاخ بالاتباع الدائم المستقیم بشریعة نبینا صلی الله علیه وسلم
والانقیاد لاحکامها وان لا یتردد الی ارباب الدنیا واصحابها وان لا یحضر فی مجالسهم ابدا وان یخرج

الی الله بالکلیة ویعرض عما سواه بالکلیة فان کان هکذا فیدة العزیزة نائمة عن یدنا وهو من بین الناس خلیفتنا فرحم الله من اکرمه واهان من اهانه وهو الموفق والهادی والمستعان وعلیه التکلان ودر لطائف اشرفی گفته منشاء جمیع فرق صوفیه ومنشاء همه سلاسل طائفهٔ علیه حضرت علی بن ابیطالب ست کرم الله وجهه بتخصیص سلسلهٔ سادات ودودمان سعادات ایشانند اشرف الشهدا حسین رضی الله عنه ارادت وخلافت وعلوم الٰهی از مرتضی اخذ نموده واز وی بامام زین العابدین رسید واز وی بامام محمد باقر واز وی بامام جعفر صادق واز وی بامام موسی کاظم واز وی بامام علی رضا واز وی بامام محمد تقی واز وی بامام علی نقی واز وی بسید علی اشقر واز وے بسید عبد الله واز وی بسید احمد واز وی بسید محمود بخاری واز وی بسید جعفر بخاری واز وی بسید علی ابی المؤید البخاری واز وی بسید جلال اعظم بخاری واز وی بسید احمد کبیر الحق بخاری واز وی بسید المتاخرین ومرشد العالمین سید جلال الدین مخدوم جهانیان جهان گشت قدس سره رسید انتهی لیکن درینجا دو واسطه از میان ساقط شده یعنی محمد بن محمود وآن سهو القلم کاتب ست ونیز گفته که منشاء این سلسلهٔ سادات بخاریه ومنشاء نسبت مقامات عالیه وی شده یعنی مخدوم جهانیان آنمقدار حقائق ومعارف وخوارق عادات که از وی صادر شد از هیچکی ازین طائفه در متاخرین ظاهر نشد مظهر العجائب ومصدر الغرائب بود در ربع سکون هیچ درویشی نمانده که بملازمت وی مشرف نشده وی را خلافت واجازت از سیصد وچهل وچند مشایخ اهل ارشاد رسیده بود فاما تربیت وارشاد تمام از شیخ رکن الدین ابو الفتح سهروردی واز شیخ نصیر الدین محمود چشتی یافته ودر خاندان وی تاحال همین دو سلسله جاری اند سهروردی وچشتی سوم خانواده حسینیه بخاریه انتهی وبعد از وی مقامات مذکور باخلافتهای متعدده بمیر سید اشرف جهانگیر سمنانی رسید واین سلسله سوم سادات بخاریه سلسلة الذهب ست زیراکه درین سلسله جز اهل بیت نبوت علیهم السلام دیگری درمیان نیست ونسبت اهل بیت شکستگی نفس وبیزاری از لذت اوست وحقیقت هر نسبت کیفیت حالی ز نفس نفخه ست از قسم تشبیه بملائکه ودیدن عالم جبروت ولاهوت بنده عاجز از اولاد حضرت مخدوم قدس سره ست بچهار ده واسطه امید وارم که او تعالی

مرا وا خلاف مرا از برکات ظاهر وباطن سلاسل وی محروم نفرماید ؎

گرچه خوردیم نسبتی ست بزرگ ‌‌‌‌ ذرهٔ آفتاب تابانیم

مولانا خواجگی مرید وخلیفه چراغ دهلی وشاگرد مولانا معین الدین عمرانی واستاد قاضی شهاب الدین جونپوری ست وی پس از طی منازل فنون ظاهر جاده پیمای طریقه باطن شد ومراتب تزکیه وتصفیه بکمال رساند وبر طریقه انیقه حضرت مرشد هم شغل درس پیش گرفت وهمواره بدانش آموزی می پرداخت وطائفهٔ تحصیلیان را از سرمایهٔ علوم بهره مند

میساخت وی پیش از آمدن امیر تیمور گورکان بنابر رویاء صالحه که میر سید محمد گیسو دراز دیده بود واز آمدن مغل اخبار نموده از دهلی برآمده بکالپی رسیده متوطن شد و در همانجا بسر برد قبر او بیرون شهر کالپی ست بیزار و یتبرک به

مولانا معین الدین عمرانی دانشمندی عظیم و استاذ شهر بود حواشی کنز و حسامی و مفتاح تالیف اوست چنین گویند که سلطان محمد تغلق که قاضی عضد را بدیار هند طلبید و توشیح متن مواقف بنام خود التماس نمود وی هم مولانا را فرستاده بود و آثار فضل و دانش از وی اینجا بظهور آمد و سبب نا آمدن قاضی عضد بدین دیار آن شد که چون سلطان ابو اسحق والی شیراز پادشاه عصر وی شنید که قاضی قصد این حدود میکند از جمیع املاک و اسباب سلطنت برآمده بخدمت وی آمد و التماس نمود که شما بر تخت سلطنت بنشینید و من خدمت شما بکنم غیر از منکوحه خود هرچه دارم همه از آن شماست قاضی عضد چون این همه مروت و همت از وی دید فسخ عزیمت دیار هندوستان نمود و نیت اقامت آنجا یار محکم ساخت و مواقف را بنام سلطان ابو اسحق موشح ساخت و نام او را تا دور روزگار بر کرسی عزت نشاند

مولانا احمد تهانیسری فاضل بی نظیر و شاعر خوش تقریر و مقتبس انوار معنوی و از مریدان چراغ دهلوی ست در فضائل علوم ظاهری بسیار ماهر بود میان وی و شیخ الاسلام تیموری که نبیرهٔ صاحب هدایه بود در جهت تقدم تاخر مجلس گفتگوی شد امیر تیمور گفت ایشان نبیرهٔ صاحب هدایه اند مولانا گفت صاحب هدایه که بزرگان ایشان بوده در چند محل از هدایه خطا کرده ست ایشان اگر کجا خطا کرده باشند چه باک شیخ الاسلام گفت آن محلها خطا کرده اثبات به ثبوت باید رسانید مولانا اشارت بفرزندان و شاگردان خود کرد که ایشان تقریر میکنند امیر تیمور ملاحظهٔ ناتوانی کرده صحبت بمجلس دیگر انداخت و او را با مولانا خواجگی مواخات بود اما در هجرت از شهر دهلی رفاقت اتفاق نیفتاد مولانا احمد از انجا با اهل و عیال برآمده بکالپی متوطن شد و همه عمر را بتقدیم عبادت و درس علوم معمور ساخت قبر او درون قلعه کالپی ست او را قصیده ایست در نعت که در وی داد فصاحت و بلاغت داده اولش این ست

اطار لبّی حنین الطائر الغرد	وهاج لوعة قلبی النایه الکمد
واذکرتنی عهودا بالحمی سلفت	حمامة صدحت من لاعج الکبد

غالب ابیات این قصیده در اخبار الاخیار و سبحة المرجان و مآثر الکرام و تسلیة الفواد مذکور ست رحمه الله تعالی

قاضی شمس الدین شیبانی دانشمند متبحر بود در دهلی بقصد زیارت خانهٔ کعبه برآمده چون بگجرات رسید در مسجدی در آمد که واعظی معتزلی المذهب بر منبر برآمده تقریر مذهب اعتزال در مادهٔ خلق افعال عباد میکرد و میگفت این دست من ست اگر بکشایم من بکشایم و اگر بربندم من بربندم هیچکس از حاضران قوت مجادله او نبود قاضی

فرمود اگر قدرت بدست تست چرا دست برپشت بر نه بندی حاکم گجرات را این دخل وی خوش آمد جاریهٔ از دار الحرب آورده بود نذر پیشکش او کرد و از وی اولاد شد و حق تعالی در اولاد او برکت داد و علم بخشید

قاضی عبد المقتدر بن رکن الدین شریحی کندی خلیفه شیخ نصیر الدین محمود ست دانشمند فیاض بود و درویش کامل مرتاض و بغایت فصیح و بلیغ قصاید و غزل دارد دائم درس میگفت و بافادهٔ علم مشغول بود و طریقهٔ چراغ دهلی اکثر خلفاء ایشان این بود و وصیت او بطالبان اشتغال علم و حفظ شریعت بود میگفتی فکر در یک مسئله شرعی فضل دارد بر هزار رکعتی که مشوب بعجب و ریا کنند وی نعمت باطن را با فضیلت ظاهر مقرون گردانید و کمال صوری را باجمال معنوی هم آغوش ساخت همواره بافادهٔ طلبه می پرداخت و لب تشنگان را بسلسبیل علوم سیراب میساخت در کتاب مناقب الصدیقین احوال و کرامات او بسیار نوشته وی میگفت پیش من طالب علمی می آید که پوست او علم و مغز او علم و استخوان او علم ست و ازین طالب علم قاضی شهاب الدین را میخواست در ۷۹۱ سنه بگذشت و بمقام عند ملیک مقتدر قرار گرفت هشتاد و هفت ساله بود قبر او در مقام خواجه قطب ست رح قصیدهٔ او که در معارضه لامیة العجم گفته دلالت دارد بر کمال فصاحت او در نعت میگوید ؎

یا سائق الظعن فی الاسحار والاصل — سلم علی دار سلمی وابک ثم سل

عن الظباء التی من دابها ابدا — صید الاسود بحسن الدل والنجل

غالب ابیات این قصیده را شیخ دهلوی در اخبار الاخیار و آزاد بلگرامی در تسلیه و مآثر و سبحه ایراد کرده اند

شیخ نور الدین مشهور بقطب عالم فرزند و مرید و خلیفه علاء الحق ست از مشاهیر اولیاء هندوستان ست صاحب عشق و محبت و ذوق و تصرف و کرامت بود وی گفته مشایخ پیشینه بعدد اسماء الٰهی نود و نه منزل قرار داده اند تا سلوک تمام گردد و پیران ما پانزده منزل تعین کرده اند این فقیر سه منزل اختیار کرد اول حاسبوا قبل ان تحاسبوا دوم من استوی یوماه فهو مغبون سوم عبادة الفقیر نفی الخاطر بدین عملها کار سالک تمام گردد انشاء الله تعالی وی گفته پیش شیخ عرضداشت کرد که چه سر ست که مشایخ بعد از نماز فریضه مصافحه میکنند فرمود سنت برین ست که چون مسافری از سفر باز می آید با دوستان مصافحه میکند درویش در نماز می ایستد مستغرق میگردد و از خود بیرون می آید سفر باطن حاصل میشود چون سلام میدهد بخود باز می آید ضرورةً مصافحه میکند شیخ نور را مکتوبات ست بغایت شیرین و لطیف بزبان اهل درد و محبت پارهٔ از ان در اخبار الاخیار نقل کرده فقرهٔ از ان این ست بیچاره حزین نور مسکین عمر بباد داده و بوی مقصود نیافته و در

در ورطهٔ حیرت و میدان حسرت چون گوی سرگردان شده

همه شب بزاریم شد که صبا ندادبوئے ... ندمید صبح بختم چه گنه نهم صبا را

عمر از شصت گذشته و تیر از شست جسته و از شر نفس اماره یکساعت نرسته جز باد بر دست و آتش در جگر و آب در دیده و خاک بر سر نه پیوسته جز ندامت و خجالت دست آویزی نه و جز درد و آه پای گریزی نه

گفتم مگر که کار بسامان شود نشد ... یار از جفای خویش پشیمان شود نشد

گفتم مگر زمانه عنایت کند نکرد ... بخت ستیزه کار بفرمان شود نشد

قبر شریف او در شهر پندوه ست در ۸۱۳ھ وفات کرد رح

شیخ سارنگ در اوائل حال از امراء نامدار سلطان فیروزشاه بود بلدهٔ سارنگپور آبادان کردهٔ اوست در آخر که جذبات عنایت خداوند تعالی او را دریافت قدم در سلوک طریق که مخصوص اہل وصول ست نهاد مرید شیخ قوام الدین خلیفهٔ مخدوم جهانیان ست سفر حجاز کرد و زیارت نمود سید راجو قتال برادر مخدوم جهانیان خرقه و امانتهای دیگر را که از پیران طریقت رسیده بود جمله را بی سابقهٔ طلب بوی فرستاد قبول کرد و آن سعادتهای غیبی مشرف شد

شیخ مینا لکهنوی نام او شیخ محمد ست از صغر سن در سایهٔ تربیت و عنایت شیخ قوام الدین مذکور پرورش یافته بعدهٔ مرید شیخ سارنگ گشته و کار کرده مینا در عرف آن دیار لفظی ست که در مقام تعظیم و محبت استعمالش کنند چنانچه میان در دیار ما شیخ مینا معصور بوده مجرد از دنیا

شیخ احمد کهتو اعظم مشایخ ولایت گجرات ست در سرکهیج از مضافات احمدآباد آسوده ست روضهٔ او مقامی بغایت لطیف و منزه و مصفا که نظارهٔ او بر روی زمین کم باشد و کهتو نام دیهی ست قریب اجمیر آبائی او از دهلی اند نعمت از بابا اسحق مغربی یافته سلسلهٔ او بشیخ ابو مدین مغربی میرسد و بجهت طول اعمار مشایخ وسائط وصول بحضرت سید کائنات قلیل اند بابا اسحق به پنج واسطه بآنحضرت صلعم میرسد هر کدام از مشایخ او صد و پنجاه سال بلکه بیشتر عمر داشته محمود بن سعید ایرجی ملفوظات و احوال و حکایات که از وی شنیده جمع کرده تحفة المجالس نام نهاده مخدوم جهانیان با وی ملاقات کرده سینه بر سینه تا دیر مالید و لب بر گوش وی نهاده سه کرت فرمود ای جوان بوی دوست می آید و فرمود مارا در وقت خوش یاد آری و فراموش نکنی زمان مشیخت او زمان سلطنت سلطان احمد گجراتی ست که بنای احمدآباد از دوست احمدآباد در ۸۴۹ھ بنا شده جامع مسجد در ۸۴۹ھ نیز بخیر تاریخ هردوست

قطب عالم نبیرهٔ مخدوم جهانیان ست از وطن اصلی خود بگجرات رفته توطن کرد نام او سید برهان الدین ست

و در زبان خلائق آن دیار بقطب عالم مشهور ست روضهٔ او در بتوه ست سه کروهی احمد آباد وفات او در ۸۵۷ھ بوده که عدد عبارت مطلع یوم الترویه ست بر در روضهٔ او سنگی افتاده ست که جامع صفت سنگ و چوب و آهن ست و این هر سه صفت در وی معا موجود و اصلا تشخیص یکی ازین هر سه چیز در وی نتوان کرد که کدام ست شیخ عبد الحق گفته اگر گویند سنگ ست باز چون نیک ملاحظه کنند گویند نه بلکه آهن ست باز چون بنگرند بخاطر رسد که نه بلکه چوب ست هرکدام ازین سه صفت در وی هم مجزوم ست و هم مشکوک عجائب چیزی ست بمشاهده تعلق دارد چنین گویند که قطب عالم روزی در آب آمده بود چیزی بپای او خورد گفت این سنگ ست یا آهن یا چوب حق تعالی این هر سه صفت را در وی احداث فرمود والله اعلم انتهی محرر سطور که واسطه آل و ذمه بوی دارد وقتی که در ۱۲۸۹ھ وارد احمد آباد شد بزیارت قبر شریفش و قبر شاه عالم و خانقاه و مدرسه سعادت اندوز گشت

جای پر صفا و نزهتگاه ست

وضعِ فقیریٔ ما ناساز هیچکس نیست ویرانه ایم اما بسیار خوش هوا ئیم

گرامی جگر گوشه ام ابو الخیر نور الحسن انعم الله علیه بکل نعمة نیز درین سفر و زیارت همراه من بود ولله الحمد

شاه عالم پسر قطب عالم ست و نام او شاه منجهن وی نیز در احمد آباد آسوده ست روضهٔ او زیارتگاه و تفرجگاه اهل آن دیار ست مقامی عالی و جای پاکیزه دارد وی را در سلوک این طریق طوری عجیب و طریق غریب بود حال طافح و سکری غالب داشت تربیت از شیخ احمد کهتو یافته خوارق عادات از وی بسیار بوجود می آمد در ۸۸۰ھ که عدد لفظ فخر ست از دنیا برفت ما و وی از یک شاخساریم حق تعالی از برکات او بما نیز حصهٔ بخشد شیخ عبد الحق دهلوی مینویسد که در پتن که بلدهٔ قدیمه ولایت گجرات ست مشایخ بسیار آسوده اند اعظم و اشهر ایشان شیخ حسام ملتانی ست خلیفهٔ نظام اولیاء و در حقیقت دران سرزمین بوی عشق و محبت می آید و از ویرانهای انجا نور برکت و ولایت می تابد

بهر زمین که نسیمی ز زلف او زده ست هنوز از سر آن بوی عشق مے آید

دواء الملک یکی از صلحاء وقت و مقبولان آن دیار ست در لباس سپاهگری و صورت عام بود و بمعنی خاص و به علامات خصوص اتصاف داشت قبر او قریب جوناگڈه ست

قاضی محمود وی صاحب سکر و ذوق و عشق و محبت و مشرب و حالت و حلاوت بود جگرهای وی که بزبان هندی دارد بغایت مطبوع و موثر ست و آثار عشق و وجد بی تکلف از سخنان وی لائح وقتی که او را دفن کردند پدر

بزرگوارش گوشهٔ کفن از روی او برداشته نگاهی بجانب او میکرد او نیز چشم بگشاد و تبسم کرد پدر گفت بابا محمود
این چه اداهای طفلانه ست همچنان باز چشم بربست قبر او در قصبهٔ بسرلویه گجرات ست

شیخ وجیه الدین علوی از متاخرین مشایخ گجرات ست دانشمندی بود علی الاطلاق جامع کمالات و برکات
مسن و معمر و مرتاض مشغول بتدریس علوم و تصنیف کتب و تربیت و ارشاد طالبان بر اکثر کتب شروح و حواشی
و تالیفات هم دارد در لباس بر وضع عوام آمد یار اکتفا کرده در سنه ۹۱۱ متولد شد مولد او چانپانیر ست و همانجا
نشو و نما یافت و در بلدهٔ فاخرهٔ گجرات فنون متعارفه از ملا عماد کسب نمود و رسم ارادت بخدمت شیخ قاضن بجا آورد
و سالهای دراز بر مسند افاده و افاضه بنشست و شرق و غرب عالم را از فیض اقدس معمور ساخت در سنه ۹۹۸ بگذشت
لهم جنات الفردوس نزلا تاریخ ست فصیح احمد آباد و در همین خانقاه خود آسوده ست شرح الشرح نخبة الفکر و جز آن
از مولفاتش نزد این عاجز موجود ست شیخ عبدالحق دهلوی می نویسد که محرر سطور در وقتی که بقصد زیارت سید کائنات
صلعم بدان دیار رسید بملاقات وی مستسعد شد و ببعضی اذکار و اشغال سلسلهٔ علیهٔ قادریه مشرف گردید

شیخ سراج سوخته حافظ قرآن بود و بصحبت مخدوم جهانیان پیوسته و سالها امامت ایشان کرده مخدوم فرمود
سراج تا کعبهٔ معظمه را نمی بیند تکبیر تحریمه نمیگوید در اخفای کرامات با وجود کثرت خوارق عادات بسیار میکوشید شاه
بدیع الدین مدار بوجه او از کالپی بجونپور رشد و از انجا بازگشته بمکن پور که موضعی ست در نواحی قنوج آمد و همانجا بود

شاه مدار غرائب احوال و عجائب اطوار از وی نقل میکنند که در عقل نمی آید گویند در مقام صمدیت بود دوازده سال
طعام نخورد و لباسی که یکبار پوشید بار دیگر محتاج تجدید غسل نشد سلسلهٔ او بسبب کبر سنی یا بجهتی دیگر به پنج یا شش واسطه
بحضرت رسالت صلعم می پیوندد و بعضی چیزهای دیگر ست که اصلی ندارد و از دایرهٔ شریعت و طریقت خارج ست
قاضی شهاب الدین دولت آبادی در عهد او بود مکتوب نوشته شاه والاجاه ولی الله دهلوی را کسی از حال شاه مدار
پرسید فرمود ایشان وارد شدند بهندوستان بعد عصر شیخ نصیر الدین محمود و انتساب ایشان در طریقه این ست
اخذ الخرقة عن الشیخ طیفور الشامی المعروف بابی یزید البسطامی عن الشیخ یمین الدین الشامی عن الشیخ
عبد الله حامل رایة النبی صلی الله علیه وسلم عن ابی بکر الصدیق عن النبی صلی الله علیه وسلم هکذا
حلقناه عن رسالة العقد الفرید فی سلاسل اهل التوحید و در نسب این ست بدیع الدین مدار بن بهاء الدین
بن ظهیر الدین بن سعید بن احمد بن الامام جعفر صادق هکذا رأیناه فی بعض المجامیع و در هر دو نسبت
خللها باعتبار علم نسب و علم احوال سلف پیداست بحیث لا یحل القول الجازم فی ذلک و احوال ایشان

دو قسم ست جمعی که ثقات اند کم چیزی نوشته اند و غیر ثقات خود محالات ادعا میکنند و این فقیر از والد خود و ایشان
از خلیفهٔ ابو القاسم اکبرآبادی بعض اشغال این طائفه اخذ کرده ست مثل شغل آینه و در قنوج دو سه چیزی ادعا
می کنند که اصلا نقلی بآن وارد نشده نه صحیح و نه ضعیف مثل قبر حاجی شریف زندنی و دندان مبارک آنحضرت
صلعم در کتاب اخبار الاخیار ترجمه حاجی شریف چه باشد که ما فوق حضرت خواجه معین الدین قدس سره را ذکر
نکرده انتهی کلامه در مناقب الاولیا گفته پدرش جلبی ست شاه از خرد سالی طلب گرفته بصحبت فقرا افتاده و رو
توجه بانواع ریاضات نهاد بعده سند اخذ خرقه چنانکه گذشت ذکر نموده و گفته و از ابتدا طریقه اویسیه داشت از
روحانیت پیغمبر صلعم نعمت یافت بعده ذکر خلفای او نام بنام کرده و جای قبر ایشان داده و گفته در مکن پور
سی و نه سال استقامت فرمود و در سنه ۸۳۷ ساکن بهشت شد و در روایتی که مدار الامرا ست در سنه ۸۴۳ ازین
عالم رحلت فرمود تاریخ سنه اول ساکن بهشت ست و تاریخ سنه دوم آن افزون شاه مدار و میگویند که تاریخ تولدش
شاه کونین ست انتهی گویم در صحت جسد وی درون قبر مکن پور نیز نزد اهل علم و شعور سخنی ست مشهور بعضی هم در ینجا
نشان مید هند و این قول عامه ست و خاصه در که بیان صفا و هر ره میگویند علی کل حال از مداریان این زمانه
هیچ مپرس که بندهٔ گوراند و سراپا مکر و زور والله اعلم

مولانا تقی الدین اودهی بغایت متقی بود کار او آن بود که کتابها در اوده می داشت آنرا اسیگرفت و در آخر
شب از خانه برون می آمد تمام روز در جای مشغول می بود چون پارهٔ از شب میگذشت بخانه می آمد گویند ابدال
بر مولانا آمدند و گفتند که تو میان ما باشی گفت من با زن و فرزند دارم باشما بجان و مال مرا صحبت برنخواهد آمد
شیخ رفیقه الدین پسر بزرگ شیخ نور ست بسی منکسر و صاحب حالت بود شیخ حسام مانکپوری گفته او میگفت والله
که من از سگ بازار هم کمترم شیخ عبدالحق فرموده وقتی این حکایت بخدمت والد خود نقل کردم گفتند که در تمام عمر
خود این کلمه را حسب حال خود یافته ام رحم

شیخ انور پسر خرد شیخ نور ست بزرگ بود شیخ حسام الدین در مکتوبات نوشته که روزی او را پرسیدم عشق چه
باشد فرمود مردمان که چشم فراز کرده می نگرند آن می بینند که دوست می آید یا خیال دوست یا پیام دوست و گرنه
چشم از برای چه میگشایند انتهی و للمعلم ما قیل سه

براه دیده دو رویه درختهای مژه | نشانده ام که خیال تو راه گم نکند

میر سید اشرف سمنانی معروف باشرف جهانگیر از کاملان ست صاحب کرامات و حالات در سیاحت رفیق

علی همدانی بود عاقبت بجانب هندوستان افتاد و در حلقهٔ ارادت شیخ علاء الحق در آمد و خلافت عظمی از مخدوم جهانیان جهان گشت دارد و او را بسیار مدح میکنند در حقائق و توحید سخنان از بس عالی افتاده او را مکتوبات مشتمل بر تحقیقات غریبه قاضی شهاب الدین جونپوری از وی تحقیق بحث ایمان فرعون که در فصوص اشارتے بدان واقع شده کرده بود و او درین باب بوی مکتوبی نوشت قبر او در کچھوچھه از قریات جونپور است بسی مقام بفیض است در مکتوب مذکور قاضی را بر مشرب صوفیه تحریض نموده و نوشته که رتبهٔ این مشرب و وجه این منصب شمهٔ از کلام احمد غزالی دانسته شود که میفرماید من لم یکن له نصیب لمن هذا العلم اخاف علیه من سوء الخاتمة وادنی نصیب منه التصدیق والتسلیم لاهل التحقیق بعده نوشته که بر آمدن از ورطهٔ دریای شرک خفی جز بدستگیری این عقیده امکان ندارد انتهی ــ لیکن اهل علم را درین سخن که گفته و نوشته نظری هست

شیخ قاسم اودهی دهلوی مرید شیخ فتح الله ست که از علماء دهلی بود وی رساله دارد مسمی بآداب السالکین در وی مینویسد درویشان مصلی و تسبیح و شانه و عصا و مقراض و سوزن و ابریق و کاسه و نمکدان و طشت و آفتابه و کفش و نعلین که بمریدان و یاران میدهند هر یکی دلالت دارد بر معنی بعده این معانی را بیان کرده که در اخبار الاخیار منقول ست

مسعود بک از اقربای سلطان فیروز ست نام اصلی او شیر خان بود مدتی در لباس دولتمندان ماند ناگاه جذبه از جذبات حق گریبان گیر حال او شد و مرید شیخ رکن الدین گردید بغایت حالت سکر داشت شیخ دهلوی میگوید وی از مستان بادهٔ وحدت و خم شکنان خمخانهٔ حقیقت ست سخن مستانه میگوید در سلسلهٔ چشتیه هیچکس اینچنین اسرار حقیقت را فاش نگفته و مستی نکرده که او کرده اشک او بحدی گرم بود که اگر بر دست یکی می افتاد میسوخت تصانیف بسیار دارد و اکثر نظم خسرو را جواب گفته تمهیدات و مرآة العارفین تالیف اوست در لاد و سرای قریب مقام خواجه قطب الدین بسیار مجردانه و غریبانه خفته ست در مرآة میگوید لسان وقت ناطق ست و عین غیب شاهد ما غائبان حاضریم حاضران غائب از ان رو که ما ئیم پیدا نائیم و از ان روی که ما نائیم هیولائیم اگر کشف رموز غیب جوئی ما را مانگوئے این حروف ست که ظروف استارست و نقاطی ست که نکاتش اسرارست بیاضی ست که در چشم دل سودا ریزد و سوادی ست که در دماغ جان سودا انگیزد نوری ست دیده افروز ناری ست پرده سوز ما شجر اخضر طوریم که نار نمای آن نوریم نورش بر ما تافته و ما سا بجا یافته بما از ما میگوید و شما را بی شما میجوید الی آخره شیخ دهلوی گوید همین فقرات در دلالت بر فضل و کمال او کافی ست و آنمقدار معارف که درین کتاب ذکر کرده در کتاب دیگر کمترست

سید یدالله نبیره و خلیفه گیسو دراز ست مشرب عشق و محبت بر وی غالب بود وی را بازنی محبتی واقع شده مدتی پنهان داشت آخر آن زن را در حبالهٔ عقد خود آورد وقت جلوه هنگام سحر نظر سید بر جمال او افتاد یکی ذوقی و حالتی او را دست داد آهی بر کشید و جان بحق تسلیم کرد عروس در محفه نشست و او را در کنار گرفت تا وقت وصول بمنزل او نیز تمام شده بود هر دو را پهلوی یکدیگر در قبر کردند رحمهما الله تعالی

کشتهٔ که عشق دارد نگذاردت بدینسان | بجنازه گر نیائی بمزار خواهی آمد

شیخ پیاره مرید سید یدالله ست و تربیت از گیسو دراز یافته وی در اول که بخدمت میر رسید پر سید درویش جای عاشق بوده او جواب کرد و گفت بنده برای عشق آموختن بخدمت رسیده ست من عشق چه دانم که چه باشد فرمود مقصود ما تو را دانستن کیفیت مشرب تست اگر درین باب واقعه افتاده ست بگو وی عرضه نمود که من وقتی بر هندو زنی فتنه بودم و هیچ حیلهٔ وصال او دست نداد می زنار بستم و به بتخانه که او بپرستش می آمد رفتم تا او را به بینم سید او را در کنار گرفت و گفت عالی همتی چون تو دیگر کجا یابم که او را طریق محبت خدا بیاموزم این کار عالی همتان ست عزیز ترا از ایمان دیگر چه چیز خواهد بود آنرا صرف راه محبت کردی اکنون ترا عشق حقیقی در آموزم پس او را چلها فرمود و قابل انعکاس معرفت گردانید و رسید بجائیکه رسید و لنعم ما قیل ؎

دلیل عشق حقیقی ست عشقهای مجاز | بآفتاب رسد شبنم از نظارهٔ گل

شیخ جلال گجراتی مرید شیخ پیاره ست از کاملان وقت و صاحب کرامت بود مرتبهٔ عظیم و شانی رفیع داشت در گور و بنگاله بر تخت نشستی و حکم کردی چنانچه پادشاهان نشینند و حکم کنند شاه گور از جهت توهم و غدغه که بقول غرض گویان بخاطر او راه یافت وی را شهید کرد قاتلان چون در خانقاه او در آمدند و بنیاد خونریزی کردند بر هر مریدی که شمشیر میزدند شیخ یا قهار یا قهار میفرمود چون تیغ بر وی زدند فرمود یا رحمن و بهمین کلمه جان بحق تسلیم کرد چنین گویند سر او بر زمین افتاده بود و الله الله میگفت

شیخ محمد ملاوه او را مصباح العاشقین گویند بصحبت شیخ جلال گجراتی رسید و نسبت عشق و محبت درست کرد شیخی کامل و صحیح الحال بود و مولع بود بوجد و سماع یکبار قوالی بحضور او چیزی میگفت مشتمل بر حالت بعد و فراق شیخ را حال بجد می کشید که نزدیک بازهاق روح رسید شخصی که بر حال او اطلاع داشت قوال را فرمود تا چیزی دیگر گوید که مخبر از حالت قرب و وصال بود بمجرد شنیدن آن یکی تازگی و فرحت در شیخ پیدا شد گویا از سر نو جانی در قالب او ریختند ؎

شان المحب عجیب فی صبابته | الهجر یقتله والوصل یحییه
گر بلطفم می نوازد گه بناز م میکشد | زنده میسازد مرا آن شوخ و باز م میکشد
الوصل یحیی والفراق یمیت | فما زلت فی العشق حیا ومیتا
چشمت کشد و لبت دهد جان | مرگ آید و در میان نگنجد
چشمت بغمزه لب بشکر خنده میکند | تفسیر آیت خلق الموت والحیاة

وی روزی در سماع بود و تواجد مینمود رائی از رایان آنجا بار گذر کرد و بقصد تماشا چون نظرش بر جمال شیخ افتاد بیهوش شد و هندوانی که با وی بود گفت بگیرید و رفتم او را از ان مجلس کشیده بردند بعد از زمانی که بحال خود آمد کیفیت حال را از وی پرسیدند گفت این مسلمان خدا را در کنار گرفته میگردد که شیدندی بجانب او رفته بودم و در پای او افتاده و در دین او در آمده

عاشق گردد هر که بکویت گذرد | آری از در و بام تو میبارد عشق

وفات او در سنه بوده قبر او در ملاوه ست که قصبه ایست از قنوج جد پدری شیخ عبد الحق دهلوی سعد الله رحمه مرید او بود و عم کلان شیخ رزق الله متخلص بمشتاقی نیز از مریدان اوست در زهد و معنی درد و محبت و ذوق و شوق با وجود کبر سن همچنان تازه بود مع من اگر پیر شدم عشق جوان ست هنوز ٭ و درین نزدیکی قصبهٔ ملاوه بوجود شیخ فضل الرحمن تذکار آن زمان ست ایشان مرید شاه آفاق دهلوی اند و امروز سن شریف نزدیک بهشتاد سال رسیده اما ذوق و محبت و درد همچنان تازه ست که کسی را در اول نشو و نما باشد و الد بزرگوار رحمه را بوی عنایتی بود و این بنده را نیز با او دوستی و راه و رسم کتابت ست بیشتر وقت شریف او در تلاوت قرآن و تصحیح آن و مطالعه کتب حدیث میگذرد و در زهد و عبادت و شب بیداری و قطع طمع از خلق و صبر بر مصائب و دوام حضور و کشف قبور و استقامت احوال یگانهٔ این روزگار ست کسیکه بصحبت ایشان میرسد یا دست بدست ایشان میدهد رنگی از رنگهای این بزرگوار نی در وی میگیرد حق تعالی در عمر و وقت ایشان برکت بخشد و برکت ایشان را شامل اهل این روزگار گرداند

شیخ ابو الفتح جونپوری مرید و شاگرد جد خود ست قاضی عبد المقتدر دانشمند بود و بدوام درس و افاده مشغول فصیح بود بزبان عربی قصائد و بزبان فارسی نیز شعری دارد و او را با قاضی شهاب الدین در اصول کلامیه و فروع فقهیه بحثها بود خصوصا در زباذکه از گربه شکین چلد شیخ آن انجس میگفت و قاضی بطهارت او میرفت گویم ظاهر قضا درین قدر با قاضی ست شیخ عبد الحق گفته بر شیخ طریقه موالی از طعن و تشنیع خصم غالب بود چنانکه در ایام بحث بسبب بعضی از عوارض

عارض شده باشد یا در انجا نیتی نیز دست بهم داده والله اعلم گویند در خانهٔ وی زر بارید بود شیخ در دهلی بود در وقعهٔ
امیر تیمور با بعضی دیگر از اکابر شهر بجونپور رفت قاضی همدانی واقعه از دهلی بدانجا رفته وفات او در ۸۴۸ بوده رح

شیخ تقی در کره مانکپور بود و حالک بود حق تعالی او را تقوی و برکت و کرامت عطا فرموده نام او در دفع هوام گویند
بسیار موثر ست خصوصا در دفع زهر مار لکن چه خوش بودی اگر استعانت بغیر خدا شرک نبودی یاد دارم که سلطان دمشق
بغزو برآمده بود شیخ الاسلام ابن تیمیه قدس سره نیز دران لشکر تشریف داشت چون اندیشهٔ حملهٔ مخالفان آمد سلطان
حمله براورد و گفت یا خالد بن الولید شیخ الاسلام بانگ برزد که چه میگوئی بگو ایاک نعبد وایاک نستعین گفت و بر
لشکر دشمن ریخت حق تعالی فتح نمایان روزی گردانید سبحان الله وبحمده ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

شیخ عبد الله شطاری از اولاد شیخ شهاب الدین سهروردی ست سلسلهٔ شطاریه برپا کردهٔ اوست سطوت ظاهر
و شوکت باطن داشت مرشد وقت خود بود گویند وی نقاره میزد و ندا در میداد که طالبی هست که بیاید تا او را بخدا
راه نمایم چون در مجلس می نشست هر سو نگاه میکرد و میگفت که اینجا تختهٔ سیاه که عبارت از طالب علمان پرشبهه بی اعتقاد
باشد نباشد تا سخن خدا گفته شود رساله او در طریق شطاریه مشهور ست قبر او در قلعهٔ مندو ست رح

شیخ حسام الدین مانکپوری مرید و خلیفه شیخ نور ست از اعیان مشایخ وقت خود بود عالم بود بعلم شریعت و طریقت
او را ملفوظات ست رفیق العارفین نام که بعضی از مریدان او جمع کرده اند در انجا می نویسد فرمان شد سالک از ذکر
عاشق گردد و از فکر عارف فرمان شد فیض آلهی ناگاه رسد ولکن بر دل آگاه رسد پس سالک منتظر می باید تا از پردهٔ غیب
چه کشاید فرمان شد فراق کجاست یا اوست یا نور اوست یا پرتو نور اوست فرمان شد که اگر کسی بمقام قطبیت برسد
هم می باید که تلاوت قرآن ترک نکند لااقل یک پاره هر روز بخواند فرمان شد درویش را چهار چیز می باید دو درست
دو شکسته دین درست یقین درست پای شکسته دل شکسته فرمان شد الطمع مرض والسوال سکرات والمنع موت
فرمان شد دنیا همچو سایه ست و آخرت همچو آفتاب هر چند کسی جانب سایه رود گرفتن نیاید و چون سوی آفتاب رسد
سایهٔ خود برابر او روان شود فرمان شد که چنان شیرین نشوید که مگسان بلیسند فرمان شد آمیخته همه کس باش آویخته کس مباش
جدش مولانا جلال الدین و فرزندش مولانا خواجه هر دو دانشمند بزرگ و عالم و عابد و صابر و متقی بودند ترجمهٔ ایشان
در اخبار الاخیار ست

مولانا شیخن حافظ کنج نشین بود در مانکپور بسیاری خلق بوی رجوع داشت اگر مزارعی پیش او آمدی پرسیدی
ستوران تو نغز اند و کشت تو نیک ست شیخ حسام الدین گفت این چه می پرسید فرمود اینها از سلوک چه خبر دارند

علم چه فهم از پرسیدن این چیزها دل او خوش میشود و در خانهٔ خویش فخر میکند که مخدوم چنین گفت و چنین پرسیدم

شیخ علی پیرو بن شیخ احمد مهائمی از قوم نوایت ست و اینقوم در ولایت دکن معروف ست طبری در تاریخ خود گوید نائیة طائفه ایست از قریش که از ترس حجاج بن یوسف ثقفی از مدینه منوره برآمده خود را بساحل بحر هند رسانیدند و دران سرزمین توطن برگرفتند مهایم بروزن عظائم یکی از بنادر گجرات احمدآباد ست شیخ علی نحریر زمان وصاحب ذوق وعرفان بود در ولایت گجرات بود از علما و صوفیه موحد ست مثبت توحید وجودی و پیرو شیخ محی الدین بن عربی عالم بود بعلوم ظاهر و باطن تفسیر رحمانی که بصفت ایجاز و تدقیق موصوف ست و تفسیر را بقرآن امتزاج داده از وست این تفسیر درین نزدیکی بهمت مدار المهام این ریاست شیخ محمد جمال الدین خان دهلوی که خسر کاتب حروف باشند در مصر قاهره مطبوع گشته و از نظر این بنده عاجز گذشته بسیار خوب تفسیر ست و زوارف شرح عوارف نیز از وست شرحی دارد بر فصوص که دران در تطبیق ظاهر و باطن کوشیده و رساله دارد مسمی بادلة التوحید بغایت موجز و منقح درین رساله در تحریر دلائل عقلیه و براهین قطعیه و ازاله شکوک و اماطه شبهات سخن را بغایت تدقیق ادا نموده و در اول رساله بعضی آیات و احادیث که اشارتی بآن مطلب عالی دارند ایراد فرموده میگوید هذه ادلة التوحید تزیح عن افئدة المنکرین ظلمات التردید اذا لم یغشهم رین ریب التقلید وهي من القرآن المجید فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم سنریهم آیاتنا في الآفاق وفي انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربك انه علی کل شيء شهید الا انهم في مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شيء محیط هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شيء علیم ونحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون ونحن اقرب الیه من حبل الورید وهو معکم اینما کنتم وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی وکل شيء هالك الا وجهه وکل من علیها فان ویبقی وجه ربك ذو الجلال والاکرام الله نور السموات والارض الآیة ومن الاخبار النبویة اصدق کلمة قالها العرب ع الا کل شيء ما خلا الله باطل ولا یزال العبد یتقرب الي بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه الذي یسمع به وبصره الذي یبصر به والذي نفس محمد بیده لو دلیتم بحبل لهبط علی الله الی غیر ذلك من الآیات والاخبار والجمهور اولوها فرارا من التشبیهات در ۸۳۵ متوجه عالم قدس گردید

قاضی شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاولی روح الله روحه عمده دانشمندان هند ست و شهره بلاد عرب و عجم مولد او دولت آباد دهلی ست و شهرت وی مغنی ست از شرح اوصاف او اگرچه در زمان او دانشمندان

بوده اند که اساتذه و شرکای او بودند اما شهرت و قبولی که حق تعالی او را عطا کرد هیچکس را از اهل زمان او نکرد دانش رسمی نزد مولانا خواجگی و قاضی عبد المقتدر اندوخت و چراغ امتیاز در انجمن اقران برافروخت ایامی که رایات تیموریه جانب دهلی حرکت کرد قاضی در رکاب استاد خود مولانا خواجگی طریق مهاجرت از دهلی پیمود مولانا در کالپی رحل اقامت افگند و قاضی جانب جونپور رفت سلطان ابراهیم شرقی مقدم او را مغتنم دانسته لوازم قدرشناسی افزون از وصف بجا آورد و بخطاب ملک العلمائی بلند آوازه ساخت عرق حسد ابنای جنس در جنبش آمد قاضی شکایت حساد بمولانا خواجگی نوشت مولانا این دو بیت سعدی شیرازی در جواب قلمی فرمود ــــ

ای بیش از انکه در قلم آید ثنای تو	واجب بر اهل مشرق و مغرب دعای تو
ای در بقای عمر تو نفع جهانیان	باقی مباد آنکه نخواهد بقای تو

گویند در اندک زمانی جماعه حساد فانی گشتند حواشی کافیه و ارشاد نحو که در وی تمثیل در ضمن تعبیر التزام نموده و بدیع البیان در علم بلاغت که در ان مقید بسجع شده و تفسیر بحر مواج از وست در تفسیر نیز از برای سجع تکلفی کرده شیخ دهلوی گوید قابل اختصار و تنقیح و تهذیب ست و در عربی و فارسی رسائل دیگر نیز دارد مات سنه ۸۴۹ قبر او در جونپور ست رساله دارد مسمی بمناقب السادات در ان تجاد اد عقیدت و محبت باهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین داده شیخ گفته سرمایه سعادت و موجب نجات وی در آخرت آن خواهد بود ان شاء الله تعالی بعده باعث تصنیف آن رساله ذکر کرده ان شئت الاطلاع علیها فارجع الی اخبار الاخیار

خواجه حسین ناگوری از اولاد شیخ حمید الدین ست بسیار بزرگ بود جامع میان شریعت و طریقت و حقیقت ذوقی بکمال داشت و عشقی بتمام و علمی وافر و موصوف بود بغایت زهد و تقوی مرید شیخ کبیر ست که صاحب مقام و مولف کتاب دهن شیخ خود بود وی را تفسیریست مسمی بنور النبی هر جزوی را از قرآن مجلدی جدا نوشته ست و حل تراکیب و بیان معنی قرآن از انچه در تفسیرها می باشد بتفصیل و تسهیل هرچه تمامتر بیان فرموده بغایت مولع بود بمحبت حضرت سید کائنات صلعم هرچه او را بود از خانه و چاه و باغ همه را در تسمیه نسبت بانحضرت صلعم کرده وقف نموده بود عرابه را خود میراند و گاه ان عرابه را هم خود نگاه میداشت و خدمت میکرد و بغایت جامه کهن و درشت می پوشید شیخ عبد الحق دهلوی گفته فقیر آن جامها را زیارت کرده ست هر سه جامه دستار و پیراهن و ازار از یک جنس پارچه بود از انچه ذراعی بیک فلس هم نیرزد انتهی گویم گویا تفسیر بود از برای حدیث

الا ان البذاذة من الایمان رواه

شیخ احمد از اولاد محمد شیبانی صاحب امام اعظم ست بزرگ بود جامع علوم شریعت و طریقت و ورع و تقوے و ذوق و حالت در امر معروف و نهی عن المنکر جانباز بود و اہل دنیا پیش او قدر نبود مجلس او مشابه مجلس سفیان ثوری بود و وی شاگرد و مرید شیخ حسین ناگوری ست شیر وار در مجلس نشستی و ما قال الله و قال الرسول بهیبت و عظمت تمام گفتی چنانکه زهره ملوک آب شدی و گفتی با سادات سخن بشریعت نباید کرد با ایشان سخن بمروت باید کرد روزے انه مین مجذوب آمد و گفت احمد ترا با سمان می طلبند پیش پیر خود بر و او خود نیز در همان شب مثل این چیزی دیده بود همان ساعت متوجه ناگور شد و از دار فنا بدار بقا رحلت کرد در حالت سکرات بعد از آنکه اندک افاقه دست داد دست بر آوردی و تکبیر تحریمه گفتی و بیخود شدی در همین حالت الله اکبر گویان جان بحق تسلیم کرد و در سنه ۹۲۰ در پایان پیر خویش جای یافت در اخبار الاخیار از احوال وی حکایاتی ذکر کرده که از قبیل بدعات صوفیه ست حسن ظن آنست که از باب طفح و سکر بود بلکه خود آن حرکات دلیل ست بر همین والله اعلم

شیخ حمزه دهرسوا از اولاد شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا ست و دهرسو قصبه ایست سه کروهی نارنول پیری عظیم با برکت و نعمت و کرامت معمور الاوقات بود و کبیر السن از زمان سلطان بهلول تا زمان اسلام شاه باقی بود وی گفته دنیا مثل آتش ست همان قدر بس ست که از وی چیزی پخته خورند و در وقت سردی گرم شوند چون زیاده شود بسوزد و هلاک کند در نماز شام بود دو رکعت تمام کرده در رکعت سوم جان بحق سپرد رحمه الله و این ماجرا در سنه ۹۵۷ رو داد

شیخ احمد عبد الحق مرید شیخ جلال پانی پتی ست درویش صاحب کرامات و خوارق عادات و ذوق و شوق و سکر و حالت و فقر و تجرید بود جذبی قوی داشت مولد و مقام و مرقد او رد ولی ست استاذ او را علم ظاهر می آموخت وی نیخواند و میگفت مرا علم معرفت حق بیاموزید برادر او خواست که او را تزویج کند چون آگاه شد پیش آنجماعه رفت و گفت که من غنیمم مراد ختر ندهید وقتی در مسافرت در مسجدی در آمد شب جمعه بود مسلمانان آن محله اذان میگفتند پرسید مقصود از تکرار اذان چیست گفتند شنیده ایم که اگر شب جمعه هفت اذان بگویند تمام هفته خدا تعالی بلا از ان شهر بردارد تو نیز بگو گفت مراد رین کار نیت دست نمیدهد زیرا که هر بنده که خدا را از جهت نیکی پرستد و از بلا او بگریزد آن بنده بنده خود باشد نه بنده خدا محرر سطور گوید و چقدر موافق ست این مضمون بکریمه و منهم من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمان به و ان اصابته فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین وی گفته منصور بچه بود طاقت نیاورد و اسرار

بیرون زد بعضی مردانند که دریا با فرومی برند و آروغ نمی آرند وی میگفت نظامی شاعر ناقص بود که گفت ع

صحبت نیکان زجهان دور شد | خوان عسل خانهٔ زنبور شد

زیرا که صحبت مصطفی صلعم چنانکه صحابه را بود همچنان ارباب حال و محبان ذو الجلال را اکنون هست ع

درراه عشق مرحلهٔ قرب و بعد نیست | می بینمت عیان و دعا میفرستمت

در زمان سلطان ابراهیم شرقی در ۸۳۲ھ از دنیا برفت

شیخ جمال گوجری مرید احمد عبد الحق ست دران ایام که شیخ او در راه او دبود سگ ماده همراه داشت وی

بچه زائید شیخ میزبانی ولادت او کرد و همه اعیان و اکابر و امرا شهر را مهمان ساخت روز دیگر شیخ جمال

شکایت کرد که شما همگنان را خواندید و ما را نطلبید میگفت جمال میزبانی سگ بود سگان را طلبیدم که الدنیا جیفة

وطالبها کلاب تو از جملهٔ آدمیانی ترا چون طلبم

شیخ بختیار غلام جوهر فروشی بود مرید احمد عبد الحق شد و رسید بجائیکه رسید هیچ نخوانده بود اما بعلم معرفت

عالم بود هرچه گفتی از کتاب الله و سنت رسول الله بیرون نگفتی وی را شهوت جماع بکمال بود و در قضاء آن

بیطاقت روزی بازن خود میخواست که مجامعت کند در اثناء آن بود که دخول کند شیخ او را طلبید فی الحال

زن را بجامی خود بگذاشت و جامه برگرفت و بخدمت پیر شتافت شیخ عبد الحق دهلوی میفرماید شاید که این

طلب از جهت امتحان او بود تا در آنوقت مطاوعت کند یا نه انتهی گویم نسائی صاحب سنن نیز شبق داشت

و مولع بود بکثرت جماع و درین کار اگر بطریق حلال بود انکاری درمیان نیست بلکه مفید طالب و سالک و عارف

زیراکه از ان تخلیه او عیه کبر و منی میشود حبب الی من دنیاکم الطیب والنساء وقرة عینی فی الصلوة

شاه نور بزرگ بود صاحب کشف در اول قصار بود ناگاه بان شاه داود بر سر وقت او رسید و قوت استعداد

او را معائنه کرد گفت باباتاکی چوب را بر چوب بزنی کار دیگر کن وی طریق ریاضت پیش گرفت و بکمال حال رسید

مصلحت دید من آنست که یاران همه کار | بگزارند و سر طرهٔ یاری گیرند

شاه پیرک که در انباله بود خلیفهٔ اوست

شیخ سعد الدین خیرآبادی مرید شیخ میناست بزرگ بود حافظ حدود شریعت و آداب طریقت حصور بود

بر طریقهٔ پیر خود مصر بود بوجد و سماع در علم فقه و اصول و نحو تالیفها دارد بر رسالهٔ مکیه شرح نوشته ست مسمی

بمجمع السلوک بسی از ملفوظات و حالات شیخ خود را در وی درج کرده در وقتی که از وی نقل میکند میگوید

قال شیخی شیخ مینا ادامه الله فینا

شیخ حسن بن طاهر در ۹ سالگی کلام الله را حفظ کرد و در هژده سالگی اکثر کتب متداوله را تحصیل نمود و ازان عمر مشغول بحق گشت و در بست و پنج سالگی درویشی را بکمال رسانید و مرید راجی سید حامد شاه گردید و خرقهٔ خلافت و کمال باحق خطاب یافت سید حامد شاه میفرمود اگر فردای قیامت بپرسند که بدرگاه عالم پناه ما چه تحفه آوردی گویم فرزندی مثل شیخ حسن و اکثر میفرمود شیخ حسن حجت موجه ماست عالم بود و عارف برادر سلطان سکندر بودی که هوای سلطنت در سر داشت مرید او بود روزی همدرین خیال بخدمت او آمد و التماس نمود که فاتحه بخوانید تا مرا سلطنت دهلی نصیب گردد شیخ او را ازین سودا باز داشت و گفت حق سبحانه و تعالی بحکمت خویش ترقی یکی خواسته ست تو درانجا معارضه مکن تو مطیع او باش قبر او در بدیع منزل دهلی ست و آن برجی ست از حصار بنا کرده سلطان تغلق بتغییر السنه آنرا بجی مندل گویند روزی قوالی این رباعی سرائید

ای ساقی ازان می که دل و دین منست | پر کن قدحی که جان شیرین منست
گر هست شراب خوردن آئین کسی | معشوقه بجام خوردن آئین منست

شیخ را ذوقی غریب دست داد سه روز متصل بی اکل و شرب وجد میکرد در روز سوم در همان غلبهٔ شوق جان شیرین بجهان آفرین سپرد وفات او روز جمعه سنه ۹۰۹ بوده از مصنفات او مفتاح الفیض متضمن شصت و سه رساله ست او و رسائل دیگر ست در طریق سلوک و علم توحید در جواب سوالی نوشته سلوک در لغت رفتن ست و رفتن حسی انتقال ست از مکانی بمکانی و درین محل از سلوک رفتن معنوی و انتقال معنوی مراد ست و این را در مرتبهٔ نفس تزکیه می نامند و در مرتبهٔ قلب تصفیه و در مرتبهٔ روح تجلیه الخ شیخ دهلوی درین محل از مهمات قطب عالم نقل آورده که شریعت کمر بندگی در میان بستن ست و طریقت از خود رستن و حقیقت بدوست پیوستن دیگر شریعت فرمانبرداری ست طریقت از غیر بیزاری حقیقت با دوست برخورداری دیگر شریعت غناست و طریقت فنا و حقیقت بقا و جذبه عبارت ست از رحمت خاص که آتیناه رحمة من عندنا عبارت ازان ست و دعای مصطفی صلعم اللهم انی اسالك رحمة من عندك تهدي بها قلبي مبنی بر آنست و الیه اشار صلعم فی

قوله انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن

درین دیار ازان سرخوشم که گه گاهی | نسیم بوی تو ام زین دیار می آید

این اشارت ست بتجلی دائم و فیض حق و جذبهٔ حق و وصول بحق عبارت ست از انقطاع و تبرا از پندار خودی و دوئی

و ارتفاع جهل و علم بوجود مطلق والله اعلم

شیخ بهاء الدین بن ابراهیم شطاری صاحب حالات و جامع برکات و کرامات بود قادری بود و مشرب شطار داشت و او را رساله ایست درین باب در وی گفته الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق و او را در حال استماع [illegible] طیبه چنان ذوق و حالت دست دادی که نزدیک بانزهاق روح بودی گویند شخصی در حالت نقاهت غالیه پیش او آورد همدران ذوق وصال یافت و کان ذلک فی سنه ۹۲۱

مخدوم عماد الدین غوری از مشایخ دیار نارنول است مردی بزرگ بود و کمال اتباع داشت هیچ سنتی از سنن سید المرسلین صلعم ترک نمیکرد و فقر و فقرا را بسیار دوست میداشت مخدوم از اولاد آن مولانا عماد است که در زمان محمد تغلق بود میگویند [illegible] از غرور سلطنت خود گفته بود که فیض خدا منقطع نیست چرا باید که فیض نبوت منقطع شود اگر کسی حالا دعوی پیغمبری کند و معجزه نماید تصدیق میکنید یا نه مولانا عماد بر فور گفت که گه میخوری چه میگوئی تغلق حکم کرد که او را تیغ کنند و در آتش در آورند رح

مولانا سماء الدین جامع بود میان علوم رسمی و حقیقی و تقوی و ورع از دنیا زیادت بر قدر ما یحتاج اختیار نکردی پیش شیخ کبیر نبیره مخدوم جهانیان [illegible] پیش مولانا منار الدین که شاگرد سید شریف جرجانی بود تلمذ کرده و [illegible] زمان [illegible] در جونپور و بیانه گذرانیده [illegible] آمد سن کبیر داشت بر لمعات عراقی حواشی نوشته که بحل معانی آن وافی و کافی است و رساله دیگر دارد مسمی بمفتاح الاسرار اکثر آن بعینه منقول از رسائل شیخ عزیز نسفی است در رساله [illegible] بحث خلق ارواح قبل از اجساد یا بعد از ان و مقام روح پیغمبر صلعم و معنی شفاعت و آنکه دوزخ [illegible] ذکر کرده طرفی از ان در اخبار الاخیار نقل نموده رح

شیخ عبد الصمد بانی پسر مولانا سماء الدین است از زهاد وقت بود بغایت تجرید داشت تزوج کرد چون بالغ [illegible] فراغ عبادت دید باختیار از وی مفارقت کرد گویند وی در سخن ترک اضافت بخود کرده بود هرچه گفتی بصیغه غائب گفتی خواهد آمد خواهد رفت و نگفتی خواهم آمد خواهم رفت گویم در کتب حدیث اهل حدیث نیز همچنین کرده اند چنانکه ترمذی میگوید قال ابو عیسی و بخاری میگوید قال ابو عبد الله و هکذا بادشاه عهد او قومی را اسیر کرده بود در ان میان جماعه از سادات نیز اسیر شده بودند وی رفت و با بادشاه گفت که سادات را بگذار او قبول نکرد وی گفت حالا [illegible] در شهری که تو بادشاه آن شهر باشی بعد از ان بمندو رفت بادشاه آنجا چیزی پیشکش نمود نپذیرفت و گفت مرا باینها کار نیست بحاکم فلان ده فرمان ده که در فلان بیابان مرا جا دهد و تشویش و ظلم نکند هم در بعضی

قربات ملتان و مقام کرد قبر او هم در انجاست رح

سید کبیر الدین حسن سیاحت بسیار کرده بعده در اچه سکونت کرد گویند صد و هشتاد سال عمر داشت از وی خوارق عادات بوجود می آمد اشهر آنها اخراج کفار بود از کفر بسوی اسلام هیچ کافر را بعد از عرض کردن او اسلام را بر وی طاقت نماندی و در قبول اسلام بی اختیار شدی جماعه جماعه کفار می آمدند و مسلمان می شدند در حدیث شریف ست لان یهدی الله بک رجلا خیر لک من حمر النعم وفاتش در سنه ۱۰۹۶ در اچه بوده همانجا آسوده

شیخ حسام الدین متقی ملتانی عالم بود و زاهد از پایهٔ فاتقوا الله ما استطعتم بمرتبهٔ فاتقوا الله حق تقاته رسیده در لقمه بغایت احتیاط نمودی و در زمین خراجی خراج میداد همبرین حالت از عالم رفت شیخ علی متقی مکی در اوائل بصحبت او رسیده و تعلم نموده و نسبت ورع و تقوی حاصل فرموده گویند وی در سایهٔ دیوار مقبرهٔ شیخ بها الدین زکریا نایستادی که آنرا از وجه بیت المال ساخته اند و حق مسلمانان بروی صرف شده پس انتفاع و استمتاع بدان درست نباشد رح و این بدان ماند که امام اعظم رضی الله عنه زیر سایهٔ دیوار قرضخواه نه نشستی

شیخ عبد الوهاب بخاری از اولاد سید جلال بخاری ست بزرگ بود موصوف بعلم و عمل و حال و محبت وی از سید صدر الدین بخاری که پیر و استاد و صهر او بود شنید که گفت دو نعمت در عالم بالفعل موجود ست که فوق جمیع نعمتهاست لکن مردم قدر آن نعمت انی نشناسند و بدان پی نمی برند و از تحصیل آنها غافلند یکی آنکه وجود مبارک پیغمبر صلعم بصفت حیات در مدینه موجود ست و مردم این سعادت را در نمی یابند دیگر قرآن مجید که کلام پروردگار و وی سبحانه بیواسطه بدان متکلم ست و خلق از آن غافلند وی بمجرد شنیدن این کلام از پیش پیر برخاست و رخصت زیارت مدینه درخواست و براه خشکی بشتافت و این سعادت دریافته بوطن اصلی عود نمود بنده عاجز میگوید که اگر حضرت پیر رح چنین میفرمود که یکی کلام مجید ست و دیگر سنت آنحضرت صلعم در کتب حدیث خوشتر مینمود زیرا که نفع دواوین سنت شامل هر عامی و خاصی ست و فائدهٔ زیارت اگر فرض کنند جز مردم خواص دیگر عامه را بالیقین نخواهد بود و بالجمله شیخ در عهد سلطان سکندر لودهی بدهلی آمد و سکندر را بوی اعتقاد پیدا شد و باز از دهلی قصد حرمین شریفین کرد و مکرر باین سعادت عظمی رسید و بشارتها و اشارتها یافته باین حدود عود نمود لفظ شیخ حاجی بعدد سال وفات اوست که در سنه ۹۳۲ بوده وی را تفسیریست که اکثر قرآن بلکه تمام آنرا ارجاع بنعت پیغمبر صلعم و ذکر او کرده و بسیاری از دقائق عشق و اسرار محبت در انجا درج نموده شیخ عبد الحق دهلوی رح میگوید غالباً وقوع آن در غلبهٔ حال و استغراق وقت بوده ست و بدانجهت در بعضی مواضع جانب ظاهر لفظ و عبارت نامرعی مانده بعده شیخ نسخهٔ چند از وی انتخاب زده

ذکر کرده ست تا کیفیت غرائب بیان آن کتاب منکشف گردد وگفته که میان شروع واتمام این تفسیر شش ماه بود درحرم
شیخ جلال شیرازی مرید شیخ محمد نوربخش ست که بر گلشن راز شرح دارد درین دیار در زمان سلطان سکندر از
مکۂ معظمه تشریف آورد و سکونت کرد عارف بود و صاحب حالت و اہل مشرب حلیۂ نیک نورانی داشت جگر گوشۂ خود را
بشیخ مدثر بن حاجی عبدالوهاب مذکور داد وی گفته وقتی در حرم شریف از درویشی سخنی شنیدم که نه موافق ظاهر شریعت
بود خواستم که او را بگیرم و تعزیه کنم وی بر بالای کوه برآمد و من دنبال او کردم برگشت و بجانب من دید این بیت برخواند

دست ناپیدا گریبان میکشد ۔ من پی دست و گریبان میروم

این بیت در من اثر کرد و بیهوش افتادم و از خود خبر نداشتم وفات او در ۹۴۲ بوده قبر او هم در جوار شیخ حاجی ست رح
شاه احمد شرعی ترک دانشمند متبحر بود و درویشی کامل در چندیری توطن داشت و کبیر السن بود در جواب
ابیات صاحب کشاف که در طعن اہل سنت و جماعت دارد ؎

وجماعة سموا هواهم سنة ۔ وجماعة حمر لعمری مولفه
قد شبهوه بخلقه فتخوفوا ۔ شنع الوری فتستروا بالبلكفه

چنین گفته ؎

عجبا لقوم ظالمین تلقبوا ۔ بالعدل ما فیهم لعمری معرفه
قد جاءهم من حیث لا یدرونه ۔ تعطیل ذات الله مع نفی الصفه

در ۹۲۰ از دنیا برفت در علم و عمل و دعوت آیتی بود هر جمعه پادشاه را نجود میکشید و حاجات مسلمانان می برآورد
شیخ عبدالغفور اعظم پوری خلیفه شیخ عبدالقدوس ست صاحب واقعات و کرامات بود گویند وی حضرت
سید کائنات را صلعم در خواب دید آنحضرت صلعم این صیغه صلوٰة را بوی تلقین نمود اللهم صل علی محمد وآله بعدد اسمائک الحسنی
شیخ عبدالقدوس صاحب علم و ذوق و حالت و حلاوت و وجد و سماع بود و اگرچه بظاهر دست بیعت از
شیخ محمد گرفته ست ولی معتقد و عاشق شیخ احمد عبدالحق بود او را کتابی ست مسمی بانوار العیون در فن اول آن
مناقب شیخ احمد نوشته و در رسالۂ قدسیه در معنی گرسنگی سخنی خوب و تقریری مرغوب نگاشته که در اخبار الاخیار
مرقوم ست در آخر آن میگوید گرسنگی را سه مقام ست اول را آتش گرسنگی خوانند که غذای آن آب و طعام ست
دوم را آتش درد و محبت و عشق خوانند که غذای آن خون جگر و خاشاک غیر ست سوم را آتش محبوب و معشوق
خوانند که غذای آن حسن و جمال و اوصاف کمال ست ان الله جمیل یحب الجمال ؎

تو هم در آینه حیران حسن خویشتنی • زمانه ایست که هر کس بخود گرفتارست

شیخ ادهن دہلوی جد مادری شیخ عبد الحق دہلوی ست نام اصلی ایشان زین العابدین ست دانشمند کامل و متورع و متعبد و در غایت خشوع و انکسار و تادب و وقار بود بہمان آداب و اوضاع که در میان مردم می بود درون خانه نیز بود و حلیه در غایت جمال و نورانیت داشت انوار علم و تقوی از جبین وی لائح بود اکثر احوال صائم بودی و در لقمه احتیاط تمام داشتی مرید مولانا سماء الدین ست رح در ۹۴۲ بگذشت

مولانا شعیب عالم و عامل و در صورت و سیرت ملک مثال بود و در وعظ و تذکیر بی نظیر زمان خود در زمانی که او وعظ گفتی و قرآن خواندی هیچکس را مجال عبور ازان راه نبودی اگرچه خود بار گران بر سر داشتی ایستاده شدے و استماع نمودی اکثر موالی و اہالی شهر شاگرد او بودند و او را در وعظ بحسب اختلافات مقامات وعد و وعید حالات عارض شدی و جمله اکابر و علمای شهر در پای وعظ او حاضر شدندی والد او مولانا منهاج در عهد دولت سلطان بہلول مفتی دہلی بود و در ۹۳۶ برحمت حق پیوست

سلطان سکندر لودہی شیخ عبد الحق دہلوی می نویسد که زمان او زمان صلاح و تقوی و دیانت و امانت و حلم و وقار بود او را با علما و صلحا و اکابر و اشراف میل عظیم شد و لهذا از اکناف عالم از عرب و عجم بعضی بسابقه استدعا و طلب و بعضی بی آن در عهد دولت او تشریف آورده توطن این دیار اختیار کردند چنانچه اکثر بزرگان که درین طبقه مذکور میشوند ازان قبیل اند و فی الحقیقه محامد زمان سلطنت آن سلطان سعادت نشان از حد تقریر و تحریر خارج ست و از وی نیز در باب فراست بلکه کرامت حکایات نقل میکنند تاریخ جلوس او بر سریر سلطنت و ایالت اربع و تسعین و ثمانمائه ست و ارتحال او بعالم آخرت ثلث و عشرون و تسعمایة و مدت سلطنت وی سی و نه سال رح گویم فی الجمله نمونه آن سلطنت امروز ریاست بهوپال ست و عهد دولت و ایالت نواب شاہجہان بیگم ملکه این دار الاقبال و تا حال صدارت او را چهارده سال میشود حق تعالی در عموم برکات و شمول همم وی که در صلاح رعایا و برایا و حلم و وقار و عمارت مساجد و اهتمام صلوة و ترویج علم کتاب و سنت مبذول ست ترقیات روز افزون بخشد و زمان حکومت و عزت او را عمر دراز و بقاء طولانی ارزانی دارد

بر تست پاس خاطر آزادگان و شکر • بر ما و بر خدای جهان آفرین جزا

شیخ جمالی مرید مولانا سماء الدین ست یگانهٔ روزگار و جمیع اطوار بود نام اصلی او جلال خان ست عارف عامل و شاعر کامل بود و قصیده او بهتر از غزل و مثنوی ست مسافرت بسیار کرده و بزیارت حرمین شریفین مشرف

شده و مولانا عبدالرحمن جامی و مولانا جلال الدین دوانی را دریافته صحابت صورت و معنی در ذات او تعبیه بود
کمتر کسی را از اکابر در مجالس فرصت سخن وادی ابتدای او از زمان سلطان سکندر بن بهلول ست و تا زمان همایون بن
بابر شاه باقی بود این بیت او در نعت شهرت دارد و بعضی از صلحاء در خواب بقبول این بیت در پیش آنسرور
صلی الله علیه وسلم بشارت یافته اند

موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات — تو عین ذات می نگری در تبسمی

مقبره او در مقام خواجه قطب الدین ست حرر مسطور وقتی که طلب علم در دهلی کردی مکرر بزیارت وی و زیارت
جناب خواجه قدس سره متشرف شد روضه جمالی بغایت نزه و لطیف ست و خانه که الآن قبر او در وست در حالت
حیات مسکن او بود و همراه همایون بگجرات رفته بود و پسرش شیخ عبدالحی نشاء غریبی داشت و ظهور عجیبی بی گوشه نشینی
و حالتی نبود و با هر طائفه سری داشت از انجمت او را قبولی دیگر بود و بی تکلفی زیاده بر همه بود در اندک صحبتی
که او را بود چنان خوش میگذرانید که کلفت و محنت را گرد سراپرده مجالسش مجال عبور نبود و هر روز در جوالگاهی و دائم
در سیری و هر دم در شوقی بود و با اینهمه از معنی فقر و فنا و دردمندی که سرمایه سعادت ابدی ست قسطی کامل نصیب
او شده در جوانی رخت ازین سرای فانی بر بست و در سنه ۹۵۹ درگذشت رحمها الله تعالی

سید علاء الدین سید عالی نسب و متبرک بود صاحب ذوق و حالت و حلاوت و در فن موسیقی هند وقوفی
تمام داشت شعر هم میفرمود این ابیات از واردات وقت او ست

ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد — که مرغ هر چمنی گفتگوی او دارد
بجستجوی نیابد کسی مراد و لی — کسی مراد بیابد که جستجو دارد
نشاط باده پرستان بکام ما نرسید — هنوز ساقی ما باده در سبو دارد
حدیث عشق تو تنها نه من همی گویم — که هر که هست ازین گونه گفتگو دارد
متاع دل بکف دلبری بده تو علا — که این متاع گرانمایه را نکو دارد

سید علی قوام از ارباب کمال و سکر و وجد و حال بود دائم باخود حالتی و سرگرمی داشتی و سخن را جذب و بانگفتی
و بلباس خاص مقید نبودی گاهی خرقه مشایخ پوشیدی و گاهی لباس سپاهیانه در بر کردی چهار منکوحه داشت و حصول
فتوحات بروی متصل و متوالی بود و هرگز منقطع نگشتی وی تا بوده بخانه دنیاداری نرفته و هیچکی را از ایشان
بخانه خود نخوانده و خادم بخانه کس نفرستاده و چهل سال هیچ خادمی را امر نکرد و خدمت نفرمودی گفته مرا

عجب آید ازان طائفه که بر قوالان حکم رانند که فلان غزل بگو این را خوش دارم و آنرا خوش ندارم ذوق من مقید نیست مرا هرچه بگویند خوش آید و همبران ذوق کنم گویم سعدی شیرازی گویا از همین وادی گفته ست انچه گفته بیت

کسانی که یزدان پرستی کنند | باواز دولاب مستی کنند

قبر او در جونپورست در سنه ۹۰۵ درگذشت

میان قاضی خان ظفرآبادی مرید شیخ حسن طاهرست از جملهٔ صادقان این طریق بود صاحب استقامت و کرامت و حرمت و زهد و تجرید ست وی گفته سی سال جان کندم و ریاضتها کشیدم تا قدری معرفت بمکائد نفس حاصل کردم و دانستم که نفس بچه طریق راه میزند و چه کمین گاهها دارد همایون پادشاه یکباری کاغذ سفید با مهر و نشانها که در فرمان می باشد بخدمت وی فرستاد تا هر موضعی و هر مقداری که خواهند در انجا بنویسند فرمود ما را احتیاج نیست و بی احتیاج حق مسلمانان گرفتن روا نباشد و ما در خدمت پیر خود عهد کرده ایم که بیت

از خدا خواهیم و از غیر نخواهیم بخدا | که نه ایم بندهٔ دیگر و نه خدای دگرست

قبر او در ظفرآباد ست در سنه ۹۷ برحمت حق پیوست

شیخ محمد حسن پسر بزرگ شیخ حسن طاهر ست از عارفان روزگار بود حال صحیح و مشرب عالی داشت سالها در حرم مدینه منوره علی صاحبها الصلوة والسلام مجاوری کرده و بمشایخ یمن بیعت نموده وی بعد از نماز دیگر در آمدن شب را چنان منتظر بودی که کسی منتظر آمدن محبوبی باشد همین که شام در آمدی در خلوت رفتی و در حجره بستی و شمع افروختی و مشغول شدی در سنه ۹۴۴ درگذشت وی گفته عالمی ست که مدرک آن جز حواس نیست قل هو الذی انشأکم وجعل لکم السمع والابصار والافئدة عالمی دیگرست که مدرک آن جز عقل نیست العقل نور یقذفه الله تعالی فی قلب المومن فیفرق به بین الحق والباطل والصواب والخطا عالمی دیگرست که مدرک آن جز علم نیست فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون عالمی دیگرست که مدرک آن جز محبت نیست وهو القاهر فوق عباده ویرسل علیکم حفظه و ورای این اطوار طور دیگرست که عشقش نامند دران طور چیزها معلوم شود که در اطوار دیگر از طور عقل و علم و حسن معلوم نشود او را کلمات ست در بیان توحید وجودی که قدری ازان در اخبار الاخیار نقل کرده

شیخ عبدالرزاق جهنجانه خلیفهٔ شیخ محمد حسن ست حال طالع داشت بعد از ان مشرب عشق و محبت بروی غالب آمد و از مجاهده بمرتبهٔ مشاهده رسید یکباری سیدی بدست یکی از اعوان گرفتار بود شیخ او را در بند دید ضامن او شد و او را گفت تو از شهر بدر رو که من بجای تو در بند خواهم بود از ینمعنی بر سر او منتها آمد همه را تحمل کرد و خود را ظاهر

نکرد گویند بیواسطه از انحضرت صلعم ماذون و مشار رشید شیخ دهلوی گفته وچه کمال باشد ورای آنکه کسی بیواسطه
از انحضرت مستفیض باشد صلعم غالباً میان او و شیخ امان پانی پتی در تقریر مسئله توحید و اطلاق وجود و عینیت و غیریت
او بعالم گفتگوئی درمیان بوداو و بعضی دیگر از مشایخ عصر اطلاق حق را بزنگی دیگر تقریر مینمودند و شیخ امان را
درین باب رساله ایست مسمی باثبات الاحدیه که مخالفان او را دراثیه خوانند الی قوله اگرچه از افشای این اسرار
واجرای این کلمات زبان وقت کاتب حروف متحاشی و غیر متجاوز ست لکن چون ایشان گفته اند و نوشته مارا
از نقل آن چاره نیست و نیز باعث آن بود که این مجموعه باضمیمه مکتوب شیخ امان مشابهتی بکتاب نفحات الانس
که جامع مکتوب شیخ عبدالرزاق کاشی و شیخ علاء الدوله سمنانی واقع شود انتهی بعدازین تحریر هر دو بزرگ را
نقل کرده و درضمن آن تصور شیخ را هم ذکر نموده لکن بعض کلام مذکور مشتمل بر احادیث موضوعه ست چنانکه حال معرفت
این فن از برای اهل معرفت معلوم و معروف ست

شیخ امان پانی پتی نام او عبدالملک ست و لقب او امان الله وی از علماء صوفیه موحده ست از تابعان شیخ
ابن عربی در علم این طائفه مرتبه بلند و پایهٔ ارجمند داشت سخن توحید را فاش گفتی و فرمودی اگر پایهٔ انصاف درمیان
باشد این علم را بر سر منبر میتوان گفت بطریقیکه اصلا در انجامجال انکار نباشد و گفتی مراد را ابتداء حال دو دلیل بر مسئله
توحید بود الا آن بعنایت الهی شانزده دلیل دست بهم داده او را در علم تصوف و توحید کتب و رسائل بسیار ست
و آثار تحقیق از تقریر او لائح وی گفته سرمایهٔ درویشی پیش ما دو چیز ست تهذیب اخلاق و محبت خاندان پیغمبر صلعم
درمعرکهٔ دو سید بزرگ که در زمان بابر شاه بر آنها بتهمت کشتن سیدی دیگر محضر قتل نوشتند او را نیز تکلیف
کردند حاضر نشد و فرمود قدم امان در دوزخ چرا نرود که درمعرکهٔ که اهل بیت پیغمبر را آورده خوار و گرفتار در پیش
استاده کنند من در مجلس معزز و مکرم نشسته باشم میفرمود کشته شدن حضرات آن شاهزاده حیف ست و خوار
کردن ایشان نیز حیفی دیگر از ان نیز خون در جگریم و ازین نیز در خوف و خطر گویند در وقت درس او اگر طفلی از
سادات بازی کنان دران کوچه میرسیدی کتاب در دست گرفتی و بایستادی و مادام که ایشان استاده بودندی
او را مجال نشستن نبودی و در مجلس او ذکر دنیا و مالایعنی و غیبت مردم نگذشتی اوقاتش بذکر حق و نشر علوم معمور
بود و فرمودی قال این علم عین حال ست هر کسی را در چیزی کشایش داده اند کشایش ما در کتب ایشان ست
خانقاه و رباط نداشتی و طالبان را از عشق صورت منع کردی و از خور و خواب هیچ چیز را بخود راه ندادی
بارها دیده اند که نماز شروع کرد و از ایاک نعبد و ایاک نستعین نتوانستی گذشت همین کلمه را تکرار کردی

بیخود افتادی و هم بارها دیده اند که در نماز شروع کردی در نگ روی او بگردیدی قریب رحلت بهمه کس و بهمه
چیز در مقام وداع شد کتاب را بگشادی و نظر کردی و وداع فرمودی و گفتی که از تو بسیار محظوظ شدیم و فائده ها
گرفتیم و همچنین حجره و در و دیوار را وداع کردیم درین اثنا او را تپی عارض شد فرمود آب بسیار گرم کنند و
کوزه های نو بیارند که امروز وسواس تمام عمر زائل میگردد چون سکرات موت بروی غلبه کرد دران حالت میگفت
که مشایخ طریقت ایستاده اند و فتوی توحید میطلبند و کلمات توحید بر زبان او میرفت توفی رحمه الله تعالی فی
سنه ۹۵۰ شیخ سیف الدین والد ماجد حضرت شیخ عبد الحق دهلوی رح یکی از مریدان و خلفا و شاگردان اوست در
اخبار الاخیار در ذکر ارادت او باوی رح و نقل از رساله اثبات الاحدیه دراز ی کرده درینجا ضرورت ذکر آن نمی بینیم

سلطان جلال الدین قریشی درویشی بود صاحب حالت و مجذوب شکل در بیابانها گشتی و سر و پا برهنه بودی
و از پوشش بر مقدار ستر عورت اکتفا کردی علوم عقلی و نقلی و رسمی و حقیقی همه بر ذکر داشت و با وجود غلبه حال
مقید بود باحکام شریعت هیچکسی از اهل دنیا را در نظر همت او اعتباری نبود و بزبان عربی و فارسی و هندی
سخن کردی و اکثر اوقات در سخن آمدی و سخن بسیار گفتی و چون گرم سخن گشتی برخاستی و در صحرا نهادی روزی
پیش او ذکر کیمیا کردند گفت تف بر عمل کیمیا تف وی بر طبق مسین افتاد در حال زر شد خوارق دیگر نیز از وی
مسموع شده است چندگاه در دهلی تشریف داشت و در بیانه و آگره و نواحی آن نیز می بود بعمر بست و پنج سال
وفات کرد در سنه ۹۴۵ رحمه الله تعالی

میر سید ابراهیم بن معین عبد القادر الحسنی الایرجی متبرک و دانشمند کامل بود و بر سائر علوم عبور نموده و کتب
بسیار را از هر علم مطالعه و تصحیح فرموده در دهلی در زمان او هیچکس بدانش او نبود از خانه او کتابخانه بزرگ بخط او بر آمده
بعلت بی انصافی اهل روزگار در زاویه خود مشغول بودی و درس کم گفتی و کتاب خود بکس کمتر دادی و چنانچه فنون
علوم را احراز نموده بود از برکات صحبت درویشان و ربط بسلاسل ایشان هم بهره کامل داشت در مجلس سماع حاضر نشدی
روز عرس خواجه قطب الدین شیخ رکن الدین او را تکلیف حضور داد فرمود شما بروید و متوجه شوید تا خواجه صاحب
چه میفرمایند وی همچنان کرد میگوید مجلس سماع گرم بود و قوالان و صوفیان در جوش و خروش درین اثنا حضرت
خواجه میفرمایند که این بدبختان دماغ ما را بردند و وقت ما را مشغول ساختند من بخدمت میر آمدم خنده کردند و فرمودند
که اکنون ما را معذور دارید گفتم حق بجانب شماست در آخر عهد سلطان سکندر بدهلی تشریف آورد و در عهد
اسلام شاه در سنه ۹۵۳ برحمت حق پیوست

سید رفیع الدین صفوی جامع بود میان فضائل حسبیه ونسبیه دانشمند بود ومحدث در معقولات شاگرد دوانی ودر حدیث تلمیذ حافظ سخاوی باذن سلطان سکندر در آگره اقامت فرمود از طرف گجرات بدهلی آمده بود اصلش از شیراز ست ومعین الدین صاحب تفسیر معینی یکی از اجداد او بود سلسله او بالکلیه منقطع شد وکس نماند در سنه ۹۵۴ آنجهانی شد قبر او هم درانجاست که خانهٔ او بود

میر سید عبد الاول بن علاء الحسینی دانشمند بود جامع جمیع علوم عقلی ونقلی ورسمی وحقیقی بر صحیح بخاری شرحی نوشته مسمی بفیض الباری وسراجی را که در فرائض ست نظم کرده ورساله دارد در تحقیق نفس ومعرفت آن شیخ دهلوی گوید بغایت محققانه نوشته ست ومختصری در سیر نیز نوشته منتخب از کتاب سفر السعادة بغایت مسن ومعمر بود حج کرده وسیاحت نموده آخر باستدعای خانخانان محمد بیرم خان بدهلی مدت دو سال کما بیش در صدر حیات بود در سنه ۹۶۸ برحمت حق پیوست درون قلعهٔ دهلی درمیان گور غریبان افتاده ست در اخبار الاخیار از رسالهٔ او در معرفت نفس فصلی چند نقل کرده ست

شیخ علی بن حسام الدین بن عبد الملک القادری الشاذلی المدینی الچشتی المتقی اصلش از جونپور ست وتولدش در برهانپور رو مرید شیخ حسام الدین متقی ملتانی ست عالم بود همراه زاد تقوی وراحله توفیق عزیمت حرمین شریفین یافت وشیخ ابو الحسن بکری را که عالم وولی بود تلمذ نمود ومهاجر شد جامع صغیر وجمع الجوامع سیوطی را تبویب فرمود شیخ عبد الحق دهلوی می فرماید الحق بنظر در ان کتابها ظاهر میشود که چه کارها کرده وچه تصرفات نموده شیخ ابو الحسن گفته للسیوطی منة علی العالمین وللمتقی منة علیه تالیف عربی وفارسی او از صد متجاوز ست شیخ ابن حجر مکی در ابتدا حال او استاذ او بود ودر آخر مرید او شد وخود را تلمیذ حقیقی او میخواند محمد طاهر صاحب مجمع البحار شاگرد اوست ومحمد بن محمد سخاوی استاذ او شیخ ترجمه او در اخبار الاخیار وغیره ببسط تمام نوشته وجمله صالحه از حالات وکرامات وحکایات زهد وورع ودیانت وتقاوت او ایراد کرده وبعض هدایا ومکاتیب او نقل نموده ره توفی فی سنه ۹۷۵ شیخ مکه تاریخ وفات اوست عمر گرامی نود سال در ترجمهٔ مشکوة در کتاب الامارة والقضا از شیخ عبد الوهاب متقی نقل کرده که یکباری بخاطر شیخ علی متقی رسید که ثواب عدالت بسیار ست اگر بدست آید غنیمت ست چندگاه باین نیت منصب عدالت اختیار باید کرد ونیز امتحان باید کرد که شغل دنیا با حضور وجمعیت خاطر جمع میشود یا نه چون سلطان محمود گجراتی که بغایت معتقد ومنقاد حضرت شیخ بود این حکایت شنید غنیمت دانست وسعادت کارخانهٔ سلطنت شمرد پس شیخ منصب داروغگی اختیار کردند وبدار العدالت نشستند وجمعی از خادمان وپاجیان که در خدمت می بودند

رشوت گرفتن بنیاد نهاده بودند بسلطان رسید که شیخ با آن تقوی و دیانت که داشتند رشوت میگیرند و افراط وتفریط

مینماید سلطان باور نداشت گفتند جماعه که همیشه با ایشان می باشند رشوت می ستانند البته شیخ نیز میداند وروا

میدارند چون شیخ شنیدند که بسلطان اینچنین رسانیده اند چندگاه در مقام اصلاح این کار بودند آخر دیدند که راست

نمی آید روزی در چبوترهٔ عدالت نشسته بودند عصای خود گرفته برخاستند و بیاران سلام علیک کردند و برخاسته

دویدند وگفتند که این هردو کار جمع نمیشود والعاقبة بالخیر انتهی و بالجمله وضع وی رح در ایام سفر آن بود که دو خریطه

راست کرده بود در یکی اسباب طعام وحوائج میداشت وخانه بکرایه میگرفت ودر مسجد فرود نمی آمد وکار یکدل از

دست خود ش می برآمد بکسی دیگر نمیفرمود ودر خریطه دیگر مصحف وچند کتاب ضروری بر میداشت یکی از وزرا ایشانرا

تکلیف ضیافت کرد که یکبار به بنده خانه تشریف آرند تا در وی برکتی باشد فرمودند ما را معذور دارید هم ازینجا دعا

بکنیم خدا تعالی شما را برکتی دهد چون آنشخص بسیار تکلیف کرد فرمودند می آیم اما بسه شرط یکی آنکه هرجا که خواهم بنشینم

ما را تکلیف نکنند که بالاتر بیایند و بر صدر نشینند گفت همچنین باشد هرجا که حضرت را خوش آید بنشینند دوم آنکه تکلیف

نکنند که این بخور یا آن بخور هرچه ما را خوش آید بخوریم سوم آنکه هرگاه که خوش آید برخیزیم و بیائیم تکلیف نکنند که یکساعت

دیگر بنشینید.

شیخ عبدالوهاب متقی خلیفه شیخ علی متقی ست تولد او در مندو ست هم از زمان صغر قائد توفیق الٰهی رفیق حال

ایشان شده در طلب حق براه فقر و تجرید کشید و بمکه معظمه افتاد و ملازمت علی متقی گزید عالم بود و کاتب جید و لنویسی

شیخ او میگفت یک یار و برادر در راه خدا که یافتم عبدالوهاب ست شیخ عبدالحق مرید و خلیفه اوست میگوید سن شریف

ایشان الآن والله اعلم شصت وچار سال باشد وعدد حجهای ایشان چهل وچهار که مدت اقامت بمکه معظمه ست طریقهٔ

ایشان درباب کتب توحید وحقائق مثل فصوص و امثال آن توقف وتسلیم بود اینها را درس نگویند وبدان اشتغال

نکنند وانکار هم نکنند و بد نگویند وچنانچه عادت فقهاست بطعن وتشنیع پیش نیایند میفرمودند باید که هرچه بشنوند

اگرچه سخن باطل باشد زود بانکار وتعصب پیش نیایند اول خود بشنوند که چه میگوید و بفهم سخن نیک در روند که

قائل آن چه مقصود دارد بعد ازان اگر توانند آنرا موافق حق سازند وگرنه رد کنند واگر این را نتوانند از سر آن

بگذرند وخلل در عقیدهٔ خود نیندازند میفرمودند هرکرا بینند که بکلمهٔ اسلام اقرار میکند و نماز و روزه میکند از وی

اگر امثال این کلمات صادر شود معذور دارند وتکفیر وتشنیع نکنند و بالحاد نسبت ننمایند اما اگر این چیزها را

نداشته باشد واین سخنان بگوید او ملحد ست او را بالقطع منکر باید بود ومیتوان گفت که درین زمان بدانش ایشان

در علوم شرعیه کمتر کسی خواهد بود قاموس لغت مبالغةً می توان گفت که گویا همه یاد داشت و فقه و حدیث نیز
همین حکم دارد سالها در حرم شریف درس این علوم گفته اند میفرمودند علم بمنزلهٔ غذاست که همیشه احتیاج بآن
باقی ست و نفع آن عام و ذکر مشابه دوا که گاه گاهی بدان علاج باید کرد روش سلف متقدمین همین ست که تشبث
بانواع اعمال خیر و تهذیب اخلاق و نشر علوم میکردند علم از ان قبیل نیست که هیچکس ترک آن فرماید سعی و تصحیح
نیت باید کرد در اخبار الاخیار در بیان حالات و منامات و حکایات ایشان درازی بسیار کرده و هر چه نوشته
خوب نوشته فارغ از فائده نیست وی گفته در عمره آوردن از جعرانه رویت آنحضرت صلعم میسرست وقتی
ما انجا بخواب رفته بودیم هر بار که چشم بهم می آمد جمال آنحضرت صلعم در نظر بود ایشان باین عمره بسیار میرفتند و صائم
و پا برهنه می رفتند گویم جعرانه موضعی ست بر مسافت یک مرحله از مکه معظمه آنحضرت صلعم در وقت قسمت غنائم
حنین در انجا اقامت فرموده عمره بر آورده بود پس اگر کسی عمره باین نیت از جعرانه برآرد خوبست شاید او را باین نعمت بنوازند
سید حاتم مردی بود از مردان این راه بشوق ملاقات ایشان بمکه آمد و استیذان در آمدن نمود اذن ندادند
و گفته فرستادند که ملاقات القلوب اوقع یعنی دیدهای دلها بیکدیگر بس ست وی بهمین کلمه از ایشان راضی و خورسند
رفت اتحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتقی رساله ایست از ایشان که دران مجملی از احوال شیخ خود نوشته اند و زاد المتقین
کتابی ست از شیخ عبدالحق دهلوی که دران ترجمهٔ این هر دو بزرگوار ببسط تمام ثبت نموده رحمه الله تعالی

میان غیاث در بروچ که از بلاد مشهوره گجرات ست بود از خواص عباد الله و مصداق خیر الناس من ینفع
الناس ست از هر چیز و هر جنس که مردم را بدان احتیاج افتد ایشان نگاه میداشتند و بمردم خیر میکردند چه از زر و جامه و
اغذیه و ادویه و کتب و اسباب و آلات همه در خانهٔ ایشان بود افضل اعمال ایشان این بود با وجود آن عالم عامل
و متقی و متبع بودند شیخ عبدالوهاب متقی میفرمود یکباری آنحضرت صلعم را در خواب دیدم پرسیدم یا رسول الله
من افضل الناس فی هذا الزمان فرمود افضل الناس میان غیاث ثم شیخک ثم محمد طاهر محرر سطور
مقام بروچ را در سفر احمد آباد گجرات دیده بر جای بلند افتاده ست امروز آنرا بهڑونچ گویند و در اصل بهراگچ ست

میان شیخ محمد بن طاهر در پتن گجرات بود از قوم بوهره که دران دیار اند حق سبحانه و تعالی او را علم و فضل
داد خادم حدیث نبوی ست و ناشر سنن مصطفوی بعد تحصیل کتب متداوله بحرمین شریفین رفت و علما و مشایخ
آن دیار شریف را دریافت و تحصیل و تکمیل علم حدیث نمود با شیخ علی متقی صحبت داشت و مرید شد و بوطن اصلی
عود نمود و هنگامهٔ افاده علوم و اعلاء کلمة الحق گرم ساخت بعضی بدعتها که دران قوم شائع بود ازاله کرده میان ان

اہل سنت واہل بدعت این قوم تمییز و تعریف نمود و در علم حدیث تو الیف مفیده جمع کرد از انجملہ کتابی ست کہ متکفل
شرح غریب صحاح ستہ ست مجمع البحار نام کہ درین نزدیکی زمان مطبوع شده و رسالہ دیگر ست مختصر مسمی بمغنی کہ دران
تصحیح اسمار رجال کرده بی تعرض بہ بیان احوال بغایت مفید و در خطب این کتب مدح علی متقی بسیار نموده و وے
بوصیت شیخ سیاہی بجہت امداد طلبہ راست میکرد و در وقت درس نیز بحل کردن آن مشغول می بود تا دست نیز
در کار رباشد و در ازالہ بدع واہل بدع کہ دران دیار بودند تقصیر نکرد آخر ہم بدست آنجماعہ در سنہ ۹۸۶ بشہادت رسید
شکر اللہ سعیہ وجزاه عن المسلمین خیرا محرر سطور ترجمہ وی علحده در یک کراسہ نوشتہ و دران تحقیق قوم بوہره نموده
در مآثر الکرام می نویسد کہ او در شکست بواہیر مہدویہ کہ ہم قوم او بودند و اقتدا ا سید محمد جونپوری میکردند مثل
استاد خود کمر بست و عہد کرد کہ تا داغ بدعت از پیشانی این طائفہ نشوید دستار بر سر نہ بندد و چون اکبر بادشاه
در سنہ ۹۸۰ گجرات را تسخیر کرد و در پٹن با شیخ ملاقات واقع شد پادشاه دستار بدست خود بر سر شیخ بپیچید و فرمود
باعث ترک دستار بسمع رسیده نصرت دین متین بر وفق اراده شما بر ذمہ معدلت من لازم ست دران سال
حکومت گجرات بخان اعظم میرزا عزیز کوکہ تفویض یافت و باعانت خان اعظم اکثر رسوم بدعت بر انداختہ شد اما
عنقریب صوبہ گجرات بعبد الرحیم خانخانان قرار گرفت وحمایت او طائفہ مہدویہ باز از کمین بر جستند شیخ دستار
از سر بکشاد و عزم آگره کرد کہ ماجرا را بسمع اکبری رساند و تدارک بعمل آرد شیخ وجیہ الدین علوی ہر چند بطریق کنایہ
منع کرد و فرمود عالم مظہر اسما جمالی وجلالی ست حفظ آثار و احکام ہر اسم صراطی ست مستقیم سود مند نیفتاد و رخت
کوچ بر بست جمعی از مخالفان در پی افتادند و ما بین اوجین و سارنگپور ریختہ شہید ساختند نعش او را از مالوه بپٹن
برده در مقابر اسلاف او دفن ساختند یکی از احفاد او شیخ عبد القادر بن شیخ ابو بکر مفتی مکہ معظمہ بود و در علم و فضل
و فصاحت و بلاغت لاسیما فقاہت ممتاز عصر می زیست و سالہا بر مسند افتا حرم محترم سر بلندی داشت در
سنہ ۱۱۳۸ بگذشت شیخ محمد طاہر باتفاق جمہور از قوم بوہره ست وصدیقی میگویند باعتبار نسب از جانب مادر بود یا
از جہت اعتقاد بود کہ چون شیعہ خود را حیدری میگویند او خود را صدیقی خواند واللہ اعلم
شیخ حسین از یاران و قرابتیان شیخ عبد الوہاب متقی بود و او در سلوک این راه رفتاری خاص بود و عجائب
حالتی و شگرف ہمتی داشت در خریدن ادنی چیز مثل حبوب و بقول ہر چہ بدست او می بود میداد خواه مظفری
و خواه روپیہ اصلا مقید نمی شد کہ حساب کند و بہا رسد
شیخ عبد العزیز بن حسن طاہر خلیفہ میان قاضی خان ست او را در تواضع و حلم و صبر و رضا و تسلیم و شفقت

برخلق و اعانت فقرا نظیر نبود وی از اہل سماع ست گویند در وقت رحلت ہم بذوق و حالت رفت و ختم او
برین آیت شد فسبحان الذی بیدہ ملکوت کل شیئ والیہ ترجعون والد شیخ عبدالحق دہلوی او را دیدہ ست
می گفت ہرگاہ ما را در ایام جوانی نظر بر جمال شیخ می افتاد بی اختیار حالت بکا دست بہم میداد از جہت معنی شوق
و غربت کہ در صورت او مشاہدہ می افتاد تولدا و در جونپور بودہ و ہمراہ پدر یکنیم سالہ بدہلی آمدہ در ۹۷۰ھ وفات یافت
میان نجم الدین سندوی صد و سی سال عمر داشت پدرش وزیر سلطان غیاث الدین سندوی بود عارف
بود و صاحب حال و مجرد از علائق از لباس بستر عورت اکتفا داشت گویند در احمد آباد از وی احیاء میت
واقع شد و بعد ازین قضیہ از انجا غائب شد و کس نشان او نیافت و بدہلی آمد و در مقام خواجہ قطب
کاکی می بود رحمہ اللہ تعالے

شیخ نظام الدین انبیٹھی مرید شیخ معروف جونپوری ست کہ مرید مولانا الہداد شارح کافیہ و ہدایہ ست
سالک مجذوب بود و حال صحیح داشت و سکر و تلوین بر حال او غالب بود ہر کہ بملازمت او رسیدہ البتہ چیزے
از باب اشراق باطن و کشف خواطر مشاہدہ نمودہ وی از سماع پرہیز کردی و مریدان را از تعلق بظاہر صوری منع
نمودی و گفتی باز را اگر چشم نہ بندند و ریاضت نفرمایند کنجشکان جنگلی گیرد و اگر ریاضت فرمایند کلنگ شکار کند
و در باب سماع فرمودی چرا در اختلاف باید افتاد اگر تقلید کنند باید کہ تقلید اوائل و کلان تران کنند و باوجود آن گاہے
کہ حالتش در گرفتی آتش در نہاد او افتادی مات فی ۹۷۱ھ رح

شیخ جلال قنوجی قریشی صاحب ذوق و حالت و جذب بود و در دعوت اسماء الٰہی نیز فتحی داشت شبہا بر خود
گریستی و فریادہا کردی و نعرہا زدی و بر خر سوار شدی و در کوچہای شہر گشتی بسیار مسن و معمر بود در ۹۸۹ھ
از دنیا برفت رح

شیخ اسحٰق پیر فانی بود از جانب ملتان بدہلی افتاد سیاحت بسیار کردہ و ریاضات شاقہ کشیدہ اکثر اوقات
ساکت بودی و سخن بکسی کم کردی شیخ عبدالحق دہلوی میفرماید کہ بندہ بملازمت او رسیدہ بود و طریقہ التفات
و عنایت را دیدہ وی میگفت من منتظر پسری ہستم حق تعالی او را درین کبر سن پسری عنایت کرد بعد از ولادت او
نقل نمود نزد رحلت غسل بر آورد و وظیفہ قرآن خواند و ہر چہ در خانہ بود بدر کرد و بخفت و جان بحق تسلیم نمود
و این واقعہ در ۹۹۰ھ رو نمود رح

مولانا درویش محمد واعظ درویشی مرتاض و متعبد و سالک و عارف بود ذوق بسیار و صحبت خوشگوار

داشت گاهی او را بر آوازی دردی وشورشی وگریه درمیگرفت که بیان آن از حد تقریر بیرون ست باصل از ماوراءالنهر بود سالها در حرمین شریفین بریاضت ومجاهده وعبادت گزرانید در سنه ۹۹۷ در دهلی رحلت کرد

شاه ابوالغیث بخاری پسر حاجی عبدالوهاب بخاریست سکری طافح وحالتی غالب داشت در زمانیکه تحصیل علم کردی با طالب علمان سبقت درس التماس کردی واعتذار نمودی که شما دائم خواهید خواند ومرا اعتماد بر فرصت وقت نیست خدا داند که چه حالت پیش آید بسبر عتی هرچه تمامتر بر اکثر کتب متداوله عبور نمود بعده او را جذبه پیش آمد واز همه کارها باز ماند وی از بنی اعمام خاکسارست خادم را گفت از برای صاحب خود چه نوع خواهید گریست یاری بگریید همان روز یا روز دیگر رحلت نمود رح

شیخ علاء الدین مجذوب او را شیخ علاول بلاول گویند در کشف حال واطلاع ضمائر آیتی بود هرکس که بخدمتش رسیده البته چیزی درین باب از وی دیده مدتی در دهلی طلب علم کرد بعد از انکه او را حالت جذبه درگرفت در آگره افتاد شیخ رزق الله عم شیخ عبدالحق دهلوی گفته یکباری از جهت بعض فرزندان که غائب بودند متردد بودم بعدا... قسمتی بهم یا فرانی بجوام یا اسمی را از اسماء الهی ورد گیرم درهمین تردد پیش شیخ رفتم بمجرد دیدن مرا دید فرمود قرآن عظیم از همه فاضلترست فاقرؤا ما تیسر من القرآن گویم خواندن فاتحه میان سنت وفرض صبح چهل بار از برای رد غائب اثر تمام دارد وتجربه رسیده ولله الحمد شیخ مذکور در سنه ۹۴۷ رحلت کرد

شیخ محسن بودله دهلوی از اول فطرت مجذوب آمده واز اوضاع واطوار این عالم غافل وفارغ افتاده بود وضعی عجیب وحالتی غریب داشت اکثر احوال سر برهنه بودی وعضو مخصوص او که مردان را باشد انتشار نکردی گویا غلوله گلی در دیوار زده اند بعضی از علماء وقت او را در خواب دیدند که در خدمت سرور کائنات علیه اکمل التحیات حاضرست وآنحضرت صلعم را وضو میکنانند

شیخ عبدالله ابدال دهلوی از قرابتیان شیخ عبدالحق دهلوی بود مجذوب صاحب حالت ست در بازارها رقص کنان رفتی ودو هرهای هندی موافق حال گفتی ع

در پاکشان عمامه ودستی بسر زنان | رقصی چنین میانهٔ بازارم آرزوست

روزی بیمار بود اهل خانه او را دست در بغل کرده بر دهلیز خانه نشاندند ودرون خانه باز آمدند همان لمحه دیدند که او غائب شد واثری از وی پیدا نگشت شیخ رزق الله گفته در گجرات رفتم از مردم ذکر او وذکر دوهرهای او بسیار شنیدم گفتم وی اینجا کجا آمد گفتند اکثر احوال اینجا می بود واو بدهلی کجا رفت رح

میان مونگر در لاهور بود از مجاذیب وقت بود نفسی گیرا و جذبهٔ قوی داشت حاجی محمد گفت وقتی با شیخ رفتم حسن بودله بنابر محبتی که با او داشت همراه بود روزی در مجلس نشسته بودم که ناگاه شیخ مونگر در رسید چون نظر او بر بودله افتاد گفت تو اینجا کجا آمدهٔ و ترا بدینجا چه تعلق ست همین گفتن بود و از شیخ حسن از انجا گریختن اصلا بجای ندید و بی توقف گریخته بدهلی آمد و قرار گرفت

باباکپور مجذوب باصل از کالپی ست سقائی میکرد و شبها بخانهٔ ضعیفان میگشت و خمها پر آب میکرد آخر حالت جذبه نصیب او شد اکثر احوال در استغراق بودی و از لباس بستر عورت اکتفا کردی و گاهی آنهم نداشتی

پوشید لباس هرکه را عیبی دید — بی عیبان را لباس عریانی داد

شیخ دهلوی میگوید اغنیا را بخود کمتر راه میداد و بعالم دل راهی داشت و از وی خوارق بسیار نقل میکنند لفظ کپور مجذوب تاریخ وفات اوست

المهدی مجذوب [illegible] بود صاحب نفس اکثر احوال در بازار بودی الآن قبر او همانجاست در هر جا که نشستی تا چندروز بر نخاستی و باخود در سخن بودی گاهی در گریه بود و گاهی در خنده و گاهی با خود در اعراض بودی و گاهی دو تاره زدی و در دست و پا آهن پوشیدی و در وقت تکلم و خطاب چنین گفتی خدایا بیا خدایا برو خدایا بنشین هرکه سخن کردی همچنین گفتی تاریخ وفات او مجذوب صادق ست ع

بی بی فاطمه سام از صالحات قانتات عابدات بود گنج شکر گفت وی مردی ست که او را بصورت زنان آفریده اند و نظام اولیا گفته شیر از بیشه بیرون آید کسی نپرسد که نرست یا ماده فرزندان آدم را طاعت و تقوی باید خواه مرد باشد خواه زن بعده فرمود بیتها بر حسب حال هر چیزی گفتی این دو مصراع از وی یاد دارم

هم عشق طلب کنی و هم جان خواهی — هر دو طلبی و لے میسر نشود

ذکر او در ملفوظات نظام اولیا بسیارست و در اخبار الاخیار نیز از وی حکایتها آورده که در عقل نمی نشیند والله اعلم بحقیقة الحال

شیخ سیف الدین جد بزرگ او آغا محمد ترک از بخارا در زمان سلطان محمد علاء الدین خلجی بدهلی آمد و بمراتب عظمی رسید و بعد از وی بزمان قطب الدین و تغلق شاه با فرزندان سرآمد زمان خود بود و بحکم المال والبنون زینة الحیاة الدنیا باکیسه و یک تن از اولاد و احفاد صلبی زیست میکرد در اندک مدتی جز یک پسر ملک معز الدین همه رخت اقامت بدار القرار بردند و آغا نیز در ۷۳۹ از دنیا برفت و از ملک پسری شد موسی

نام وی در فترات عهد فیروزشاه بولایت ماوراءالنهر رفته باز در رکاب امیر تیمور بدهلی آمد و از موسی پسران
شد و شیخ فیروز جد کلان شیخ دهلوی دانشمند و سپاهی بود در بهرایچ در بعضی غزوات شهید شد پسرش شیخ سعد الله
که جد حقیقی شیخ عبدالحق محدث دهلوی ست دائم الحال در ذوق و شوق و ریاضت و عبادت بود و شبها بیداری
کردی و گریه نمودی و ابیات عاشقانه خواندی از انجمله این ابیات امیر خسروست که در خاطر والد شیخ مانده بگفته که در آخر شب میخواند

همه شب رود رهی را بره صبا نشسته　　همه کس بخواب راحت من مبتلا نشسته

غرضی ورای امکان چه خیال فاسدست این　　هوس جمال سلطان بدل گدا نشسته

وفاتش در سنه ۹۹۰ بوده شیخ سیف الدین والد شیخ عبدالحق دران هنگام هشت ساله بود فضائل و ملفوظات
او نیز بسیارست مشرب توحید داشت و مرید شیخ امان پانی پتی بود وی گفته ما را نوافل و مستحبات و لوازم که
روندگان این راه را باشد اصلاً نیست غیر عجز و نیستی و حسرت و ندامت اگر قبول افتد و هم وی گفته حالت کتابت
هم مشاهده غریب تماشای عجیب دارد ظهور حروف مختلفه از مکمن غیب و تجلی اشکال متنوعه از کتم عدم باوحدت علم
و اراده قلبی مثال عجیب ست از برای ظهور کثرت از وحدت و تمثل وجود باحکام و آثار ماهیات که عبارت ست از
صور علمیه تمثیلی مطابق مقصود درین باب تمثل جبرئیل ست بصورت دحیه کلبی و میفرمود که شیخ امان بسیار گفتی
هو السارى في جميع الذرات على ما كان عليه من الوحدة والاطلاق تجزی و تبعض در نور ممکن نیست
اگر صد هزار چراغ را از یک چراغ بیفروزند دران یک چراغ نقصانی و تبعضی و تجزئی نرود همچنان وجود الهی با آنکه
مصدر جمیع اشیاست بحال خود و تجرد و اطلاق خودست و هم وی گفته ارواح حیثیت حصص فیوض الهی و تعینات
وجود واجب ست که بر ماهیات انقسام یافته نه انقسامی که عقل آنرا بر انقسامات دیگر قیاس کند و این را بتمثیلی
غریب روشن میکرد و میگفت که گاهی دیده باشید که طفلان برای بازی کوزه را سوراخ کنند و درون آن چراغی
نهند نور چراغ ازان سوراخها نمایان شود لیکن چراغ بحالت خودست دران انقسام و تبعض را مجال نیست همچنین
درینجا وجود الهی بر صرافت اطلاق حقیقی خود باقی ست و باوجود آن از روزنها و دریچهای ماهیات تابان ست
گویم این تمثیل غریب با مفهوم آیه نور چقدر موافق ست

شیخ عبدالحق دهلوی وی در اخبار الاخیار ترجمه خود مفصل نوشته و شهرت فضل و کمال
وی بحدی ست که احتیاج بیان ندارد چه زمزمه اشتهارش کوس جهانیان را نواخته و خامه
مورخان بتحریر مناقبش همایون اجمالاً و تفصیلاً پرداخته مختصر اینست که در زمره اهل علم حافظ قرآن

رجاج و اعلم فقهای عهد خود بود چنانکه مولفات وی در فقه و ترجمه کتب حدیث بران گواه عادل ست و منکر آن
منکر محسوس و جاهل و در طائفه اهل سلوک مشرب در دو عشق را محل خاص بود چنانکه از رسائل وی درین علم
ظاهر ست مدت پنجاه و دو سال بجمعیت ظاهر و باطن تمکن یافته تکمیل فرزندان و طالبان بجا آورد و نشر علوم
سیما علم شریف حدیث پرداخته بنهجی که در دیار عجم احدی را از علما متقدمین و متاخرین دست نداده ست ممتاز
و مستثنی گردید تصانیف او بصد مجلد و بحسب شمار ابیات بپانصد هزار رسیده ست در محرم ۹۵۸ھ متولد شد
و در ۱۰۵۲ھ اتمام آگهی و کشاده پیشانی بعالم قدس خرامید تاریخ ولادت شیخ اولیا است و تاریخ رحلت فخر العالم
او را نسبتی وافر ست با رسول خدا صلعم و الفتی تام ست با شیخ عبدالقادر جیلانی و تعلقی کامل ست با شیوخ خود
چنانکه از کتاب اخبار الاخیار و جز آن که درین باب نوشته واضح میشود سکری دارد طافح و همین نشاء محبت و غلبه
شوق باعث شده ست او را برینکه بعض چیزها در اثنای نوشتن احوال مشایخ که نه بر طور ظاهر شریعت ست بلکه
آنرا از نهادی استغراق ایشان گفته ناظر غیر مناظر را چاره کار در امثال این کتب و نحو آن غیر ازین نیست
که حمل بر محامل نیک و توجیه صالح کند راه شیوه گیرد و زبان را از آلایش بدگفتن و دل را از گمان بد نمودن بحق بزرگان
دین و اکابر یقین پاک و صاف دارد خواه اینها از متقدمین باشند یا در متاخرین شیخ رح از ان خیالات که نسبت
بجناب شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی داشت در آخر عمر رجوع فرمود و در مکتوبی بنام خواجه حسام الدین خلیفه خواجه
باقی بالله قدس سرهما تحریر فرموده که درین ایام صفای فقیر بخدمت میان شیخ احمد سلمه الله تعالی از حد متجاوز ست
و اصلا پرده بشریت و غشاوه جبلت بمیان نمانده و قطع نظر از رعایت طریقه و انصاف و حکم عقل که با اینچنین
عزیزان و بزرگان که بدینها بدلا در باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال است
سبحان الله مقلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاهر بینان استبعاد کنند من نمیدانم که حال چیست و بچه
منوال ست انتهی و الحمد لله علی ذالک محرر سطور را هر چه از فوائد ظاهر و باطن گمان کنند اکثر آن علوم و معارف
در بدایت حال بطفیل مطالعه تالیفات حضرت شیخ و تصنیفات حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی و اولاد ایشان
حاصل گشته و در نهایت بکار کشود خاطر و فتح باب از مؤلفات علامه ربانی قاضی محمد بن علی شوکانی خصوصا و از
تصنیفات سید محمد بن اسمعیل امیر و حافظ ابن الوزیر یمانی و دیگر محدثین مثل حافظ ابن حجر عسقلانی و امام ابن القیم
و شیخ الاسلام ابن تیمیه حرانی دست بهم داد و لله الحمد و هنوز شورش درونه او بالفاظ و عبارات شیخ دهلوی
و حسن ادا و اشارات وی همچنان ست که بود افاض الله علینا من برکاته خلف الصدق او شیخ نور الحق تلمیذ و مرید

و مقبول والد بزرگوار ہو وارث کمالات ظاہری و معنوی آن یگانہ روزگارست صاحبقران شاہجہان پادشاہ نزد توجہ جانب دکن شیخ را قضاء استقرار الخلافہ آگرہ تفویض فرمود مدتی بقضاء آن مصر جامع پرداخت و حق این منصب نازک نوعیکہ باید بتقدیم رسانید تصانیف فراوان دارد و چنانچہ پدرش بتحریر ترجمہ مشکوٰۃ دست احسان کشادہ او نیز بتحریر ترجمہ صحیح بخاری صلای فیض عام داده نود سال عمر یافت و در ۱۰۷۳ھ بجوار رحمت آسود درین نزدیکی این ترجمہ زیر قالب طبع ست

شیخ احمد سہرندی قدوۂ اخیارست و زبدۂ مقربین ابرار امام ربانی ست و مجدد الف ثانی نسب او به بست و ہشت واسطہ بسیدنا عمر فاروق رضی اللہ عنہ میرسد تولد وی در ۹۷۱ھ رو داده و در کمتر ایام از تحصیل علوم متداولہ فراغ کرده اجازت سلاسل چشتیہ و قادریہ و سہروردیہ و جز آن از والد ماجد خود حاصل نمود و بہوای حجاز محمل شوق بربست چون بدہلی رسید با حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہٗ صحبت گیر افتاد و در طریقہ علیہ نقشبندیہ بیعت فرمود شیخ در حق او گفتہ چنان مینماید کہ آفتابی شود کہ عالم از نور روشن گردد انتہی ذات وی آیتی بود از آیات الٰہی و نعمتی بود از نعمتہای ربانی نزاعی کہ درمیان صوفیہ و علما از ہزار سال بود وی از میان برداشت و اختلاف فریقین را در وحدت وجود بلفظ راجع داشت میگوید الحمد للہ الذی جعلنی صلۃ بین البحرین اطلاع بر خواطر و کشف ضمائر ادنی صفتی بود از صفات وی شمار خوارق و کرامات وی کہ در کتب منقول شده بہفتصد میرسد یکی گفت عزم حج دارم فرمود ترا در عرفات نمی بینم سالہا رفت و بحج رفتن میسرش نیامد یکی از مبشرات ایشان این ست کہ قل غفرت لک و لمن توسل بک بواسطۃ او بغیر واسطۃ یکی از اجداد کرام او کہ امام رفیع الدین نام دارد مرید مخدوم جہانیان جہان گشت بوده ست و از مکارم اخلاق او بود صبر و شکیب و رضا و تسلیم و تعظیم ہر کس فراخور حال وی و شفقت بر خلق و صلہ رحم و رعایت حقوق و سبقت در سلام و لینت در کلام و طریقہ ایشان کتاب و سنت ست و این یک فضیلت بمقاوم ہزار فضائل میتواند بود در آخر عمر کارخانہ ارشاد طالبین را بابنای کرام سپرده خود از خلوت قدس و بزم انس کمتر می برآمدند تا آنکہ دوازدہم محرم سال ہزار و سی و چہار بصراحت اظہار رحلت خود کرده نه و بعمر شصت و سہ سال کہ موافق سنین عمر آنحضرت ست صلعم روز سہ شنبہ وقت صبح پاسی از روز برآمده ازین خاکدان بسوی عالم جاودان شتافتند رحمہ اللہ تعالی اللہم ارزقنا من برکاتہ ما یکفینا فی الدنیا والآخرہ

حاجی شریف زندنی وی خلیفہ خواجہ مودود چشتی ست در ریاضت و مجاہده و ترک و تجرید قدمی ثابت

بود می راسخ داشت واو را در کشف و کرامات شانی عظیم بود از عمر چهارده سالگی وضو بجز بتوضا نشکست نیر الدین لقب او ست فقر و فاقه را دوست گرفت و با اهل دنیا حکایت نمیکرد و بخانه دولتمندی نمیرفت وی گفته اگر فقرا مارا بفروشند من راضی ام بزرگی سلطان سنجر را بخواب دید پرسید خدا با تو چه کرد گفت هر بد و نیک که در عالم کرده بودم همه در پیش نظر من آوردند ناگاه فرمان رسید که او را آمرزیدم که در فلان وقت بمسجد جامع دمشق با خواجه حاجی شریف بارادت پائے او بوسیده بود

شنیدم که در روز امید و بیم ۔ بدان را به نیکان ببخشد کریم

در سبع سنابل ذکر او کرده و گفته او را پرسیدند که چندین گریه و نعره از چیست فرمود هر بار که این آیت مرا یاد می آید ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون مدهوش و بی طاقت میگردم که خداوند تعالی مارا جهت عبادت آفریده ست تا شب و روز او را بپرستیم و ما یعمروز بشغول میشویم انتهی سال وفات او و ناظر نیامده امدت حیات وی صد و بست سال نوشته اند و معاصر خواجه یوسف همدانی گفته و بقولی وفاتش در سنه ۵۸۴ بوده خواجه کلان فرزند خواجه باقی بالله مزار او در دمشق نشان داده اند و در کتب سیر و تاریخ اولیاء هند قبر او در بلده قنوج نوشته اند صاحب اقتباس الانوار از سیر الاقطاب می آرد که مرقد و قبر وی در شهر قنوج بر کناره دریا متصل جانب شمال واقع ست اگرچه تشریف آوردن ایشان در هندوستان و رحلت نمودن درینجا مطلقا از هیچ کتب سیر مشایخ معلوم نیست لکن اندرون شهر و در بزرگان شهرت تمام دارد انتهی و مثل آن در عمدة دقیق نقلا عن بحر الاسرار و معادن البرکات و زیاده کرده که این فقیر مکرر زیارت ایشان حاصل کرده ست والله اعلم انتهی و بقولی قبر او در شام ست و بقولی در قریه زندنه که از قریات بخارا ست والله اعلم و بالجمله در قنوج بر کناره جوئی سیاه بمحله کاغذیان قبری مبارک ست آنرا قبر خواجه میگویند شک نیست که بسی برکات و انوار دارد هر محزونی که انجا میرسد و دمی در سایه درختی که آن قبر را از هر سوی بخود در گرفته ست می نشیند غم و الم رخت از سینه او بیرون می نهد و عجب جمعیت خاطر و رفع وحشت حاصل وقت زائر میگردد محرر سطور را از زمان طفلی عادت داشت که هر پنجشنبه انجا میرفت و زیارت میکرد و علی کل حال وی شیخ خواجه عثمان هرونی ست که پیر طریقت خواجه معین الدین اجمیری بود رحمهم الله تعالی

شیخ قاسم وی از اولیاء قنوج ست صاحب مرأة المبتدین گوید وی مردی بزرگ بود و از عشق و ذوق و بلا حیرت تمام داشت ملفوظات او بسیار نازک و بلند افتاده سالک را البته مطالعه آن میباید و اجازت ارشاد

گرفت و بقنوج مراجعت نمود و تا نفس واپسین پا در دامن عزلت پیچید و مدت شصت سال درس گفت خلقی کثیر در
حوزهٔ درس او بمنتهای فضیلت رسید در پیش مسجد خود زیر صفه مدفون ست این مصراع تاریخ وفات اوست ع
شد نهان آفتاب صبح علوم ۱۱۰۰ و بالجمله امثال ایشان از اهل علم درین بلده بسیار بوده اند این مختصر تذکره همگنان را
بر نمی تابد قدری قلیل سر الزبهار را بجد العلوم نوشته شد فاحفظه

خواجه محمد بن عبدالرحمن قنوجی از سادات رسولدار این دیار بود بعلوم و معارف آراسته و بفضیلت زیارت
حرمین شریفین پیراسته او را کتابی ست در سلوک بعبارت عربی مسمی بهدایة السالکین الی صراط رب العالمین
که باشارهٔ رویا نوشته و توقیعش بنام شاهزادهٔ شاه عالم بهادر کرده طرز او درین کتاب طرز ابو طالب مکی در
قوت القلوب و روش امام غزالی در احیاء العلوم ست

قاضی علیم الله قنوجی کهپنه سی در تبصرة الناظرین نوشته همدرین سال یعنی سنه خمسة عشر و مائة والف قاضی
بقضاء الهی وداع ایجهان فانی نمود قاضی از اولاد مخدوم جمشید راجگیری روح الله روحه ست در وطن خود بر
مسند قضاء موروث نشسته بافادهٔ طلبهٔ علم می پرداخت تا درین سال وفات یافت نعش او را از کهپنه براجگیر
محله قنوج برده در جوار مرقد شریف مخدوم مدفون ساختند انتهی و درین کتاب ذکر بندگی میان مفتی قنوج هم کرده
و در وقائع ۱۱۲۰ نوشته که همدرین سال شیخ عیسی قنوجی که از اکابر شهر و مردخیر و معتبر بود وفات یافت انتهی

مولوی عبدالباسط بن رستم علی بن ملا علی اصغر قنوجی قدس سرهم در عهد خود یادگار اسلاف نامدار و مرجع
علماء دیار و امصار بود در ۱۱۵۹ متولد شد و پیش پدر خود بمرتبهٔ کمال و اکمال رسید و تا آخر عمر درس گفت از تلامذهٔ
وی کم کسی باشد که در اقران سر برآورده نیست والد ماجد فقیر و مفتی ولی الله فرخ آبادی مولف تفسیر نظم الجواهر
از شاگردان او بند و وی صاحب تالیفات نافعه ست در هر فن از فنون درسیه چه معقول و چه منقول و با این همه
سالک بود در علم تصرف مالک پیش مسجد خود زیر صفه بپهلوی پدر و جد خود آسوده ست رح فقیر سیر کتابخانهٔ او
کرده عجب صحت و صفا دارد والد ماجدش علامهٔ وقت بود در ۱۱۴۰ بحلقهٔ درس ملا نظام الدین لکهنوی تکمیل علوم
کرد و بجای پدر بر مسند تعلیم و درس نشست از تالیفات اوست تفسیر صغیر و شرح منار در اصول فقه و بالجمله این
خانه درین بلده خاندان علم آمده لکن امروز ویران ست رحمهم الله تعالی

شاه حبیب الله قنوجی حاوی علوم ظاهر و باطن بود و همواره بلوازم ریاضت و درس علوم می پرداخت در ایام طلب علم بمطالعه کتابی چنانچه
باید نمی رسید و از ین جهت خارخاری در دل داشت شبی آنحضرت صلعم را در خواب دید و کشایش در علم درخواست کرد چون بیدار شد ابواب علوم بر وی مفتوح گشت

وبر مسند تدریس نشسته عالمی را بتکمیل علوم ظاهر و باطن کامیاب ساخت مرید شاه عبد الجلیل اله آبادی ست و او
مرید شاه محمد صادق و او مرید شیخ ابوسعید از احفاد امجاد شیخ عبد القدوس گنگوهی ست قبرش در قنوج ست
الموت جسر یوصل الحبیب الی المولی الحبیب تاریخ رفات اوست انتهی خانقاه و مسجد پخته و مقبره رفیع دارد
در محله برومنان محرر سطور مکرر بزیارت مزارش مستسعد گشته معاصر ملا علی اصغر بود در سنه اچنانکه گذشت از
دنیا بگذشت رحمه الله تعالی از مولفات اوست مناقب الاولیا بر طریقه نفحات جامی و انیس العارفین در تصوف
و فاصله در علم فقه و روضة النبی در شمائل نبوی و هر آن سلیقه تالیفش در عربی و فارسی بسیار خوب ست و بدلها
مرغوب کتاب مناقب الاولیا را بر ذکر امام مهدی موعود و حضرت عیسی علیهما السلام ختم نموده و در آخر آن نوشته
که شیخ حماد گفت حق تعالی مرا در مشاهده بنمود که مریدان سلسله قادریه تا قیامت بی توبه نمیرند و خاتمه ایشان
بخیر باشد و قول شیخ فرید گنج شکر منادی ست بر آنکه بر متوسلان خانواده فریدیه آتش دوزخ حرام ست و این
فقیر از هر دو خانواده بهره مند گشته زهی کرامت و خهی سعادت مریدان خانواده قادریه را که پیری چنین یافتند
که سائر اولیا زیر قدم اویند و پیغمبری چنان یافتند که جمله انبیاء زیر لوای اویند انتهی گویم شاید مراد باین مریدان
کسانی اند که بر طریقه شیخ از دنیا بگذرند ورنه مجرد ارادت بکسی بدون حسن عقیده و صلاح عمل و موت بر کلمه توحید
چیزی نیست و شرع شریف مساعدت آن نمیکند و حکم بحرمت نار یا قطعیت جنت بر احدی نمیتوان کرد که حال خاتمه
معلوم نیست تا بطول انجامد تا روز قیامت چه رسد و الله اعلم رزقنا الله تعالی و سائر المومنین حسن الخاتمة
والبعد من النار الحاطمة بجاه عریض الجاه سیدنا و مولانا محمد و آله وصحبه و اولیاء امته اجمعین
قاضی محمد ثناء الله پانی پتی از اولاد شیخ جلال الدین کبیر الاولیاء ست زبده علماء دیندار
وعمده اتقیاء روزگار بود در هفت سالگی قرآن کریم از بر گرفت و در شانزده سالگی از تحصیل
علوم فراغ یافت و در ایام تحصیل سیصد و پنجاه کتاب بمطالعه در آورد اول دست بدست شاه محمد عابد سنامی
داد و بعد وفات وی بجناب میرزا مظهر جانجان پیوست و کسب کمالات کرد و بر زبان ایشان رح ملقب بعلم الهدی
گردید شاه عبد العزیز دهلوی ایشان را بلقب بیهقی وقت یاد میکردند ایشان مدة العمر در افاضه فیوض باطن و افاده
علوم ظاهر و فصل خصومات و انشای فتاوی وحل معضلات و تحریر مولفات در علم تفسیر و فقه و کلام و تصوف
مصروف ماندند و چندین کتب و رسائل نافعه در علوم دین تصنیف نمودند و اسوله بسیار را بمکاتیب جواب دادند
مجموع مولفات شریفه متجاوز از سی تا مهاست غره رجب سنه ۱۲۲۵ برحمت حق پیوستند کریمه فهو مکرمون فی جنات النعیم

موافق بهم قرآن استنباط الف تاریخ رحلت ست جزاه الله خیرا ونفعنا بعلومه

خواجه محمد باقی بالله بن قاضی عبدالسلام در کابل در حدود سنه ۹۷۲ یا سنه ۹۷۱ متولد شد صاحب فضل وعلم وصفا بود واز نرمی دل مصداق فلیبکوا کثیرا گویند اویسی بود ودر ظاهر از مولانا خواجگی مجاز گشته وفرموده ع

میگذشتم زغم آسوده که ناگه زکمین　　عالم آشوب نگاهی سر راهم بگرفت

ودر مکتوبی بیکی از دوستان هند این بیت نوشته ع

من از محیط محبت نشان همی دیدم　　که استخوان عزیزان بساحل افتاده است

مولانا خواجگی در چند روز خلافت واجازت کامله داده رخصت هندوستان کردند وفرمودند که یاران ندانستند که کار این جوان را تمام کرده نزد ما فرستادند جز این نبود که نزد ما تصحیح احوال خود نموده لاجرم هر که چنان آمد چنین رود ع

شکر شکن شوند همه طوطیان هند　　زین قند پارسی که به بنگاله میرود

چون بهند رسیدند سالی در لاهور ماندند علما آنجا شیفته او شدند پس بدهلی آمدند ودر قلعهٔ فیروزی که سر منزلی است بغایت دلکشا مشرف بر دریا در مسجدی که آنجاست تا ارتحال ازین دار ملال بجای دیگر انتقال نفرمودند صاحب زبدة المقامات کرامات وکمالات وکلمات ایشان جمع کرده بعمر چهل سالگی الله گویان در سنه ۱۰۱۲ برحمت حق آسودند

مجدد الف ثانی خلیفهٔ حضرت ایشان ست رح

شیخ محب الله اله آبادی مرید شیخ ابوسعید بن نور گنگوهی ست قریب بیست سال در اله آباد بر سجادهٔ ارشاد جالس بود جهانی را بحسن تربیت خود بهدایت رسانید از قائلان وحدت وجود ست ودرین باب رساله نوشته وبر سر آن فتنها برخاسته در سنه ۱۰۵۸ بعالم آخرت شتافت شاه عبدالعزیز دهلوی رح در جواب استفتائی نوشته اند که هرگاه مذهب او که ظاهرش قدم در وادی الحاد میزد شیوع تمام یافت عنایت خداوندی حضرت شیخ احمد سهرندی را بر روی کار آورد وعلوم غریب ایشان را القا فرمود انتهی

خواجه میر درد بن خواجه محمد ناصر دهلوی محمدی از احفاد خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله اسرارهم ست سیاح بحر محیط حقائق توحید وسلطان اقلیم دقائق تفرید وتجرید بود در تصوف رسائل بسیار بزبان معرفت وطریقت دارد در همگی مؤلفات خود را محمدی خالص واول المحمدیین می نامد نالهٔ درد وآه سرد ودرد دل وشمع محفل وجز آن از رسائل ومسائل ازوی یادگار ست اقرار مسئلهٔ وحدت وجود را بی ادبی میفرماید ومسئلهٔ وحدت شهود را تقریر ملتوی نشان میدهد هر جا دم اتباع سنت زده ودامن خلوص محمدیت گرفته منکر بدعات ست وقامع ضلالات

آسمان اگر ہزار چرخ زند مشکل ست کہ چنین صاحب کمالی بہم رسد نوزدہم ذیقعدہ روز سہ شنبہ ۱۲۰۳ متولد شد و بست
و چہارم صفر یوم جمعہ ۱۲۹۹ انتقال فرمود والد بزرگوار او را امیر المحمدین لقب ست عندلیب تخلص میکرد در ۱۱۰۵
متولد شد وارث علم امامین وعلی مادہ تاریخ ست و در ۱۱۷۲ بعمر شصت و شش سالگی آنجہانی شد قریب شام دوم
شعبان مادۂ تاریخ وفات ست نالۂ عندلیب عجب نسخہ جامعہ ہر علم و فن ست کہ در زبان حکایات جلوہ افروز
کائنات گشتہ این ہر دو پدر و پسر فرید دہر و وحید عصر خود بودند و کمالات صوری و معنوی را یکجا نزد خود
فراہم داشتند وصل خواجہ میر درد مادۂ تاریخ وفات شریف مترجم لہ ست و شصت و شش سال ہم عدد سم جلالہ
یعنی لفظ مبارک اللہ موافق سنین حیات پدر عمر یافت حیاہ اللہ وبیاہ وجعل جنۃ الفردوس مثواہ ترجمہ اش در
شمع انجمن با اشعار رائقہ و رباعیات فائقہ نوشتہ ایم این چند بیت از بیت اللہ دل مبارک اوست ؎

بر سر کوئی تو ام گہ یارمی باید گریست ابر تا داند کہ این مقدار میباید گریست
نی دوائی راست می آید نہ جان ہم میرود درد بر حال من بیمار می باید گریست
الٰہی دیدۂ تحقیق دہ ہر یک مقلد را چو عینک تا بکی ہر سو بچشم دیگران بیند
بیک تغافل از آشفتہ خاطری رم کن مژہ بہم زن و این بزم جملہ برہم کن
بہیچ کار کتب خوانیت نمی آید ز جمع خاطر خود نسخۂ فراہم کن
جراحتی بدلت گر رسیدہ ست ای درد تو از گداختن خویش فکر مرہم کن

رباعی

بر ہستی خود نہ اعتمادی میکن نی بہر کسی قصد فسادی میکن
چندی اگرت زمانہ اینجا دارد خاکی شو و انتظار بادی میکن

محرر سطور رباعیات واردات ایشان را با مجموعۂ دیگر از رباعیات اعلام اکابر یکجا فراہم آوردہ و نامش
المغنم البارد للصادر والوارد نہادہ

شاہ عبداللہ غزنوی قدس سرہ ولادت وی تقریبا در اواخر عشرۂ ثالثہ از مائۂ ثالث عشر ہجرت بودہ بسی
بزرگ بود جامع میان علم حدیث نبوی و علم سلوک سُنّی در ایثار حق بر خلق از دست اہل بدعت در وطن جفاہا
کشیدہ تا آنکہ میگویند کہ ریش او را تراشیدہ از کابل بدر کردند در قرب پشاور رود در موضع خیر دین و امرتسر بسر
می برد و اشتغال داشت بعبادت و ریاضت و اشاعت علم حدیث و اتباع سنت و او را شانی بزرگ بود

دریں باب که نظیر آن از اہل عصر حاضر معلوم نیست تا محرر سطور حسب الله داشت و با وجود علو رتبه و کبر سن من صغیر العمر والرتبه را بالفاظ عالی در مکاتیب یاد میفرمود گاهی استاذ خود می نوشت و گاهی بلفظ شاه فلان یاد میکرد و خود را عائذ بالله عبدالله می نگاشت دم گیرا داشت هر که بصحبت وی رسیده از خلق رمیده و بخالق رسیده نماز در پس اورنگ حضور دیگر می آورد و وی مولفات محرر سطور را که غالباً در فقه سنت و اصول حدیث ست در بلاد خراسان و افغانستان و زابلستان و آن نواح و دیار ترویج بلیغ بخشید آله بود از آلات اذاعت سنت و جارحه بود از جوارح اضاعت بدعت و اماتت محدث در اصول و فروع حماشات بر طریقه سلف صالح داشت و تقلید مذاهب و رجال را ثلمه در حصن حصین دین مبین و شرع متین می انگاشت چرخ اگر هزار چرخ زند مشکل که چنین ذات جامع کمالات بر روی ظهور آرد هم محدث بود و هم محدث رویا های صادقه حسنه دیده و مبشرات صحیحه آورده در حق این ناچیز خوابی عظیم مشاهده کرده و خودش بتعبیر آن پرداخته میفرماید فلانی را دیدم بر اسپی تیز رفتار سوار ست و تاج زرین بر سر دارد که نور آن چشم نظاره را خیره میسازد تا آنکه فرس بعنان سما رسیده بلکه خودش بر عرش عظیم شتافته و ترقی عجیب گرفته فرمود این کرامت از اشاعت علم سنت ست که درین باب جهد بلیغ نموده و اصول و فروع ملت اسلام را بر وفق حدیث خیر الانام باقطار ارض از عرب و عجم رسانیده انتهی آزین نفس مبارک شیخ امید وار بها دارم و چشم در راه و گوش بر آواز عفو و عافیت و مغفرت و رضوان خویشم و کیف که رویای صالح از صالح یکی از اجزاء نبوت و مبشرات آخر امت ست یری او تری له درین نزدیکی شب سه شنبه پانزدهم ربیع الاول سنه ۱۲۹۸ واصل رحمت حق شد و داغ فراق بر دل اهل اتباع و مستفیدان سنت سنیه گذاشت شیخ اهل قرآن تاریخ وفات ست که مولوی محمد یحیی کشمیری در حلیه نظم بر آورده اند و قاضی طلا محمد پشاوری مرثیه او در قصائد عربیه میمیه سرائیده رحمه الله تعالی و ایانا

خواجه عماد الدین بلگرامی از مریدان خواجه قطب الدین بختیار کاکی ست و از قدماء اولیاء بلگرام ست و صاحب ولایت این مقام صاحب مرآة المبتدین مینویسد که وی هیچکس را مرید و خلیفه نگرفت و خود را پنهان میداشت از متقدمین ست چون مابین بلگرام و قنوج دریای گنگ ست بلباس طالب علمی از بلگرام بقنوج وقت سحر میرفت و سبق میخواند و شام می آمد سلطان شمس الدین التمش با وی در مقام اعتقاد و انقیاد بود در سنه ۶۳۲ از عالم جسمانی بعالم روحانی پیوست مزار فائض الانوار زیارتگاه صغار و کبار ست میر عبدالجلیل بلگرامی در مثنوی امواج خیال

در مدح فقراء بلده خود می طرازد ~

از فرقۂ طالبان مولے | رنگینی بزم وصف او سے
وحدت نگہان کثرت آثار | از بادۂ نفی غیر سرشار
اطوار وجود دیدہ یکرنگ | حیرت بنگاہ کردہ ہم سنگ
میناشکنان بزم ہستے | مدہوش شراب حق پرستی
دل کردہ ز بہر یار خود فرش | الرحمن استوی علی العرش
طی ساختہ وادی شریعت | جاکردہ بمنزل حقیقت
واکردہ نظر بحسن جاوید | از دیدۂ سرمہ سای توحید
سرگرم طواف کعبۂ دل | قربانے نفس کردہ بسمل

وبالجملہ درینمقام اختتام کلام باین شعر آبدار ابراہیم غزی شاعر مشہور عرب مناسب افتادہ

سقی ثرا الشعماد الدین کل ضحی | صوب الغمام ملث القطر منھمر

سید محمد صغری جد اعلای مجموع سادات حسینی واسطی بلگرامی ست نسبش بہیجدہ واسطہ بذریعہ زید شہید بامام زین العابدین میرسد وی نیز مرید خواجہ قطب ست در مآثر الکرام گفتہ وی در اعلای کلمہ دین واحیاء سنت و اماتت بدعت قدمی راسخ داشت در ۶۱۴ھ بلگرام را فتح کرد و رای فرمانروای انجا را کہ سری نام داشت بکشت و آن عرصہ را بآب شمشیر از لوث مشرکان شست وشو دادہ بزم ہتکدۂ شعار اسلام ساخت تاریخ این فتح لفظ خداداد یافتہ اند وی در ۶۱۶ھ بحکم سلطان شمس الدین التمش قلعچہ حاکم نشین انجا بر تل بلندی در وسط شہر بنانہاد کتابہ او چنین ست حامی البلاد راعی العباد ذو الامان لاھل الایمان وارث ملک سلیمان الخاتم فی ملل العالم ظل اللہ فی الخافقین ابو المظفر ایلتمش السلطان الناصر امیر المومنین دام اللہ تمکینہ سید صغری سی و یکسال ایام زندگانی بسر آوردہ در ۶۴۵ھ بعالم قدس خرامید

حافظ محمود قرآن خوان از بزرگان قدیم و قافلہ سالاران صراط مستقیم بود شیخ عبد الصمد در کتاب اخبار الاصفیاء نوشتہ از ان روز کہ او بروحانیان پیوستہ ست ہر شب جمعہ نکتہ نیوشان خداشناس از مرقد منور او آواز قرآن خواندن میشنوند و من بزبان آن حق گویان کہ خود بگوش ہوش شنودہ اند نوشتہ ام انتہی در موضع قتلغ پور کہ شمالی بلگرام ست آسودہ ست

سید اجمل بلگرامی اجمل زمان و اکمل دوران بود عالم عامل درویش کامل ہفت نوبت مناسک حج بجا آورد

و در مدینۂ رسول اقامت گزید و تزویج کرد و اولاد بہم رسانید الحال نسل او ہم در مدینۂ منورہ ست و ہم در بلگرام زمانۂ او ششہ ست

سید محمود اکبر در علم و عمل و تصفیۂ ظاہر و باطن عدیل نداشت طلب علم در دہلی کرد و عازم حجاز فیض طراز شد و باداء حج و عمرہ و زیارت نبویہ ذخیرۂ سعادت اندوخت و چراغ ہدایت در جای سوی اتباع شریعت حقہ بیفروخت مرید و خلیفہ شیخ بہاء الدین بن ابراہیم شطاری ست کہ در سند و میانہ چندی در قنوج اقامت ورزید آخر ببلگرام عود نمود و انزواء کلی اختیار کرد و ابواب اختلاط خلق مسدود ساخت و عمری دراز یافت وی دعا کرد الٰہی از زندگانی و دنیا سیر آمدہ ام مرا از غوغای خلق زود یکسو کن حق سبحانہ اجابت کرد و عنقریب از وحشتگاہ امکان بخلوتکدۂ قدس انس بخشید این وصیت ببعضی از فرزندان بخط خود نوشتہ بود یا بني عليك بتعمير القلوب وتنفيس الكروب فان الله سبحانه عند المنكسرة قلوبهم وعليك بحفظ النسبة مع المحافظة على الكتاب والسنة واعبد ربك كانك تراه ولا تقصد في الاولى والاخرة الا اياه حسبنا الله ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير

وی در علم اسماء و تکسیر بی نظیر بود و جانوران را نمی آزرد و این مذہب ابدال ست در حدیث آمدہ من اتبع الصيد غفل در ترجمہ مشکوۃ گفتہ این تنبیہ ست کسی را کہ عادت کردہ بدان و منہمک ست و ران بی نیت تحصیل قوت حلال و الا بعضی صحابہ صید کردہ اند و بی شبہ و شک حلال ست و لکن شاعری گفتہ ؎

بشرع گرچہ حلال ست از مروت نیست | ہلاک صید کہ او نیز چون تو جانورست

و گفتہ اند کہ آنحضرت صلعم بنفس نفیس خود صید نکردہ و کسی را منع ہم ازان نمودہ انتہی گویم در حدیث دیگر آمدہ اتقوا هذه المجازر فان لها ضراوة كضراوة الخمر (ای المذابح) (ای عادة) مراد آنست کہ مشاہدہ ذبح حیوانات قساوت قلب می آرد و رحمت را از دل می برد در دبستان نوشتہ شخصی را کہ از جانور آزردن اجتناب داشت پرسیدند کہ سبب چیست گفت خدا طلبانرا اہل دل خوانند و دل را کعبۂ حقیقی گویند پس آنچہ بر محرم کعبۂ آب و گل حرام ست بر محرم کعبۂ دل بطریق اولی روا نیست ؎

شنیدہ ام کہ بقصاب گوسفندی گفت | دران زمان کہ سرش را بتیغ تیز برید
سزای ہر خس و خاری کہ خوردہ ام اینست | کسی کہ پہلوی چرب خورد چہ خواہد دید

عالمگیر پادشاہ در نصیحت فرزند نوشتہ شکار کار بیکاران ست آدمی اگر بامور عقبی نتوانست پرداخت ساختگی کارہای دنیا چہ بدست کہ الدنیا مزرعة الآخرة انتہی غرضکہ صید بضرورت قوت حلال مباح ست و بی ضرورت

هر که همیشه در پی صید رود و شکار کند از جهت لهو و طرب غافل میگردد از طاعات و لزوم جماعات و از جهت
التزام بادیه و در افتادن از مقام رقت و رافت بروی اطلاق غفلت آمده بنده عاجز عفا الله عنه را یاد نیست
که جز قربانی جانوری را شکار یا ذبح کرده باشد و لله الحمد

میازار موری که دانه کش ست　　　که جان دارد و جان شیرین خوش ست

لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون اشعار میکند بآنکه حطم نمل کار پیغمبر و لشکریان او نیست مگر آنکه
در غفلت بوجود آید تا بدیگر حیوانات بزرگ جثه چه رسد والله اعلم

سید بده بلگرامی از اکابر دین و هداة راه یقین ست در گلزار ابرار نام او ضمنا گرفته و نوشته که شیخ عبدالرحمن
صوفی سهرندی ارادت بخدمت سید بده مذکور داشت از گروه ترین ست عاشق منش مبتلا سرشت سوخته دل
حسن پرست فراخ مشرب بهمه رد جوی بلند همت ستوده خوی گوشه نشین گذشتگی پرور نیاز گداز آرزو دشمن قناعت
دوست کشف خدیو بود و بمراقبه شب بصبح آوردی و از مردم زین للناس حب الشهوات مستثنی بود
زیراکه هیچگاه نظر او برنگ آمیزی بساط روزگار از جا نرفتی و دل بسیمای هنگامه و هر فریب نخوردے بلکه
بزبون ترین خورش و پوشش و داع گرسنگی و دلاسای برهنگی بگشاده پیشانی فرمودی در سال ۹۹۵ سنه آخشیجی پیکر
بخاک سپرده باصلی سوطن باز گشت

سید محمد طاهر از اولاد سید بده ست سید عالی نسب والا حسب بود در کمال طهارت طینت و تقدس گوهر ست
پاس شریعت بدرجهٔ اتم داشت بعد از کسب علوم رسمی مدارج سلوک طی کرده بپایهٔ رفیع ولایت برآمد بتقریب امتحانی
بگموئی جمعے ایشان در آتش سوزان تا دیری گزاشتند ذره سوخته نشد تمام این حکایت در سبع سنابل مرقوم ست
در سنه ۹۰۵ رو بدار البقا آوردند در همین سال سید نوح بن سید محمود اکبر که ذکرش گذشت درگذشت آیهٔ کریمه فلبث
فیهم الف سنة الا خمسین عاما مبین این سال ست اما از برای سید نوح لطفی دیگر دارد که در بارهٔ نوح
علیه السلام نازل گشته

میر عبدالواحد از نسل سید طاهر و ابن سید بده ست قطب فلک ولایت و مرکز دائرهٔ هدایت بود صاحب
آیات ظاهره و کرامات باهره ست مرید شیخ صفی الدین ساقی پوری ست و خلافت از مخدوم شیخ حسین سکندری
دارد چنانکه خود در سنابل گفته شیخ عبدالقادر بدایونی در منتخب التواریخ او را بسیار ستوده و گفته در قنوج توطن
میداشت شرحی بر نزهة الارواح نوشته محققانه و در اصطلاحات صوفیه رسائل دارد و طبع نظم بلند و میر

عالی‌دالی ولد بن میر یحیی سیفی قزوینی در نفائس المآثر آورده که میر از اکابر سادات قنوج ست و خالی از نشاء فقر و درویشی نیست و سلیقهٔ شعر خوب دارد و شیخ محمد غوثی مندوی در گلزار ابرار نوشته که سید عبدالواحد بن سید ابراهیم قنوجی خداوند مجاهده و مشاهده صاحب صحت حال و فصاحت مقال ست انتهی و قنوجی گفتن او باین جهت که وی در قنوج کدخدا شده چندی دران شهر اقامت داشت شاه کلیم الله چشتی در بارهٔ او در خواب دید که آنحضرت صلعم با او لب تبسم شیرین کرده حرفها میزنند و التفات تمام دارند وی در سنابل نوشته که یکی از یاران مولف شیخ نظام نام داشت دختر مغلی را تعلیم میکرد دختر در غایت جمال بود جوانی را نظر بر جمال او افتاد شیفته شد و بحال نامرادی و دردمندی خود بشیخ نظام باز نمود شیخ نظام گفت تو هر روز همراه من بیا من او را تعلیم میکنم تو آنجا بنشین و می نگر برین ماجرا مدتی گذشت روزی آن جوان دردمند با شیخ نظام آهسته گفت این دختر را بگوئید قدح آب بمن دهد شیخ نظام دختر را گفت قدح آب خوردن بیار دختر قدح پر آب آورد گفت بدست این جوان بده دختر قدح پیش جوان برد جوان قدح از دست او گرفت و جان بجان آفرین سپرد انتهی از نوادر تصانیف او شرح کافیه ابن حاجب ست بطور حقائق تا مبحث غیر منصرف نبذی ازان در مآثر الکرام ایراد کرده اکبر پادشاه بکمال تمنا با وی ملاقات کرد و پانصد بگه زمین بطریق سیورغال داد شبی دزدی بخانه میر در آمد نابینا گشت فریاد بر آورد میر او را توبه داد و دعا کرد او تعالی حاسهٔ بصر او را باز گردانید یکی از کفار جنیان بر دست وی بدولت اسلام شرف اندوز شد همیشه حاضر می بود و خدمت بجامی آورد عمر گرامی از صد سال متجاوز بوده وصال ایشان در شب جمعه سوم ماه رمضان سنه ۱ اتفاق افتاد

شیخ صفی الدین بن عبدالصمد سائی پوری از کمل اولیا و اکابر خلفاء شیخ سعدالدین خیرآبادی ست در کشف حقائق و تربیت طالبان شانی عالی داشت و بر طریقهٔ پیر حضور و تجرد می زیست وی گفته راه درویشی راه مرگ ست و خلق تدبیر زندگانی گرفته درین راه قدم می نهند و اکثر مردم خود سکهٔ درویشی را وسیلهٔ طلب رزق دانند و برجوع و قبول خلق فریفته بمانند در سنه ۹۳۲ درگذشت شیخ پاک تاریخ وفات ست وی بر فقر که بعد از غنا حاصل شد چنان راضی و شاکر بودی که دیگر بر غنائی که بعد از فقر حاصل شود میگفت اگر خداوند تعالی غریب نواز نبودی این غریب را ازین مردار که رهانیدی و بپایهٔ صبر و قناعت که رسانیدی و گاه گفتی ای یاران شکر نعمت باری تعالی بر من درین حالت افزون ترست که نام من از دفتر توانگران کشیده در جریدهٔ فقرا و مساکین ثبت کرد الدنیا ملعونة وملعون ما فیها الا ذکر الله الحاصل مرد باید که قدم در راه فقر استوار نهد و از شدت

فاقه و بینوائی نگرندیده و نه هد سه

چیست دنیا خاکدان کهنهٔ ویرانهٔ — غصه جای محنت آبادی ملامت خانهٔ

هر که ای نا سزائی ترک دنیا کی کند — سرفرازی را رسد دریا دلی مردانهٔ

او را چون عمر آخر رسید گفت آرزوی من آنست که وقت موت خوش الحانی این آیه را در پرده گوری و بیت منر
که هر دوازده پردهای هندی ست بخواند آیه این ست رب قد اتیتنی من الملک وعلمتنی من تاویل الاحادیث
فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین تا در کلمه
توفنی الخ جان بدهم میر آزاد بلگرامی قدس سره فرموده این از ان قبیل ست که نظام الدین اولیا را پرده پوربی
بسیار خوش آمدی وقتی بعضی از حاضران مجلس پرسیدند مخدوم پوربی بسیار می‌شنوند و خوش میکنند فرمود آری
روز میثاق ندای الست بربکم از این پرده شنیده بودم انتهی گویم این گفت و شنیدند از کجاست و چرا ست
والله اعلم بالصواب

شیخ حسین ساکن سکندره خلیفهٔ شیخ صفی مذکور ست سپاهی هنرمند بود ناگاه جذبهٔ عنایت الهی در رسید او را
از آلایش دنیا بیراگردانید در همان حالت کمندجاذبه بجانب حرمین شریفین کشید و عود کرده دست بیعت بشیخ
صفی داد چون وفات او قریب رسید در فضای مسجد گوری حفر کرد و با دوستان حرف وداع درمیان آورد
مردم در مقام حیرت شدند چون عمارت با تمام رسید کشاده پیشانی جان شیرین بجهان آفرین سپرد
وکان ذلک فی سنه ۹۷۶

شیخ عبدالقادر بدایونی جامع فنون و فضائل بود و امام اقران و اماثل کسب کمالات نزد شیخ مبارک
و دیگر فضلاء عصر نمود مرید شیخ حاتم سنبلی ست و اعتقاد خاص بخدمت شیخ داود داشت با فضیلت طبع نظم
و سلیقهٔ انشای فارسی و عربی داشت و در شیوهٔ قناعت و راستی و درستی ممتاز می زیست اکثر مشایخ و علماء
عصر خود را دریافت و صحبت داشت و بمنصب پیش امامی اکبر پادشاه منصوب شد و مدت چهل سال با فیضی و
ابوالفضل مصاحب ماند اما در تاریخ خود چهاکه بحال اینها نپرداخت در ترجمهٔ شیخ فیضی مذمت او بسیار میکند
و آخر زبان بمعذرت میکشاید که چه توان کرد حق دین و حفظ عهد آن بالاتر از همه حقوق ست الحب لله والبغض لله
هر چند سنین اربعین تمام در مصاحبت او بگذشت اما از تغیر اوضاع و فساد مزاج آن نسبت بمرور دهر خصوص
در مرض موت مرتفع شد و صحبت بنفاق انجامید از یکدیگر خلاص یافتیم و ما همه متوجه درگاهی ایم که همه او را

انجا بفصل رسد الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقون انتهی و از جمله راست مزاجی های او این ست که وقائع چهل ساله اکبر بادشاه پوست کنده نوشت و از اظهار کلمه صدق از مخالفت چنین بادشاه صاحب داعیه نا اندیشید و بر مضمون آیه صدق پیرایه الیس الله بکاف عبده عمل نمود جزاه الله خیرا و هذا وصف من لا یخاف فی الله لومة لائم و هو لا یتاتی الا من عالم تقی او عارف نقی او صادق و فی یراقب الله سبحانه فی یومه و غده قبل ان یخرج الامر من یده کتاب منتخب التواریخ او متداول ست

سید صبغة الله بن سید روح الله البروجی بروج از توابع گجرات احمد آباد ست محرر سطور این مقام را دیده وی از کمل خلفا و تلامذه شیخ وجیه الدین گجراتی ست چندی در وطن با فادهٔ محصلین و امر معروف و نهی منکر اشتغال داشت ناگاه شوق زیارت حرمین شریفین حرسها الله تعالی دامنگیر شد و باین دولت کبری استسعاد یافت و برگشت و باز با صوفیان و درویشان رهگرا شده در کره احد سکونت ورزید شیخ احمد شناوی از تلامذه اوست شیخ محمد عقیله مکی در کتاب لسان الزمان مدح او بسیار کرده و نوشته له مصنفات منها کتاب الوحدة و رسالة اراءة الدقائق فی شرح مرآة الحقائق و ما لا بد للمرید ترکه کل یوم من حق القوم توفی رحمه الله تعالی بالمدینه ۱۰۱۵ھ و قبره بها یزار و یتبرک به

شاه کلیم الله چشتی دهلوی از مشاهیر مشایخ متاخرین ست در علوم عقلی و نقلی پایه بلند و در حقائق و معارف رتبه ارجمند داشت اسلافش بکسب معماری اشتغال داشتند حق تعالی او را بمعماری قلوب اختصاص بخشید عالم عالم دلها را بدستی همت معمور گردانید مدتها در حرمین شریفین بسر برد و بخدمت شیخ یحیی مدنی دست بیعت داد و بدیار هند برگشت و در شاهجهان آباد بدرس کتب حقائق و تربیت ارباب ارادت مشغول گشت تفسیری بر کلام الله در سلک تحریر کشید در ۱۱۴۲ھ بعالم قدس آرمید

سید طیب صاحب سجاده و خلف الصدق رابع میر عبد الواحد ست در ۹۶۰ھ متولد شد در مآثر الکرام گفته وی ذات مقدسی ست که اگر ثقلین با و ناز کنند می زیبد و اگر زمین و زمان بر خود بالند میشاید صاحب مرآة المبتدین که معاصر اوست می طرازد که امروز قوام عالم و برکت بنی آدم از ذات اوست و مرتبه قطبیت و ابدالیت و انچه توان گفتن در ذات او موجود ست دولت مادرزاد دارد و از کثرت عبادت گویا امام زین العابدین رضی الله عنه بصد کرامات ظاهر شده اند و از ان روز که شعور بهم رسانده نماز را بقضا نخوانده و اگر وجود ایشان قبل ازین میشد در مجتهدین و سلف صالحین میشمردند امروز کسی که ائمه سلف را خواهد به بیند میر سید طیب را مشاهده کند من که

باشم که احوال و مقامات ایشان را بیان کنم برای این زبانی میباید و دلی و فهمی میشاید امروز آن زبان که ثنای ایشان کند کو و دلی که حقیقت ایشان دریابد و فهمی که واقف حال ایشان باشد کجا همین قدر این داعی میداند که انچه پیغمبر صلعم فرموده که بعد از هر صد سال مردی پیدا شود که سنت ما را تازه گرداند امروز وجود میرست انتهی بالجمله طالبان مولی را از مبادی سلوک بمنتهای وصول رساند و اتباع شمائل نبوی در جمیع حرکات و سکنات منظور داشت و مدة العمر هیچ سنت نبوی بقدر امکان فرو نگذاشت تبحر علوم رسمی نمی از دریای کمال ایشان بود همواره با فادهٔ محصلین پرداختی و بسا مردم را بیامن تربیت بر صدر استادی نشاند سید کرم الله پدر شاه لدها میفرمود اگر کسی خواهد ملکی را بر روی زمین به بیند میر را مشاهده کند یکی بدیدن او مشتاق شده آمد و مشکلی از مسائل توحید پرسید فرمود من ازین مسئله خبر ندارم و از قصور خود در نظر مردم و سستی اعتقاد سائل پروا نکرد چون مجلس منقضی شد و خلوت دست داد سائل را فرمود سخن خانه ببازار نتوان گفت حالا انچه میخواهی استفسار کن درمیان شیخ عبدالحق دهلوی و حضرت میر محبتی و مودتی عظیم بود در سنه ۱۰۶۶ در انجمن قدس جلوه افروز گردید و از کمال تبعیت او اینکه در شهر ربیع الاول انتقال کرد و این سنت که بی اختیاری بود نیز او را حاصل گشت عمرش هفتاد و هفت سال شد ستون دین افتاد تاریخ وفات ست

شاه طیب بن سید نعمت الله بلگرامی پسر و پدر هر دو عالم کامل و عارف عامل بودند میر آزاد دربارهٔ پدر می نویسد که راقم الحروف اکثر بحضور صحبت با برکت سعادت اندوخت پیر مرتاض نورانی صاحب اخلاق رضیه و سجایای مرضیه بود لوامع برکات از سیمای مبارک می تافت در سنه ۱۱۴۰ برحمت حق پیوست شاه طیب شاگرد پدر ست و حدیث از قطب المحدثین سید مبارک سند کرد خط عربی و فارسی او اگرچه طبعی ست اما بسیار شیرین و پخته و پر رونق واقع شده که مشاهدهٔ آن نور بصر می افزاید و سرعت کتابت او نسخهٔ حیرت عقول ست شرح ملا جامی را در یک هفته من اوله الی آخره نوشت و بهجة المحافل را که کتابی ست ضخیم در سیر نبوی در بست و سه روز کتابت کرد در سنه ۱۱۵۲ جانب نزهتکدهٔ اخروی شتافت میر آزاد در تاریخ وفاتش کریمهٔ وهم مکرمون فی جنات النعیم یافت

سید محمود اصغر بن سید حسین عنصر لطیفش ملکی بود در صورت انسان متورع متعبد صاحب فضائل صوری و اشراقات معنوی در قنوج نزد علمای انجا کتب درسی گذرانده در ایام تحصیل با وجود قرب مسافت گاهی میل وطن نکرد چه مسافت میان بلگرام و قنوج پنج کروه ست و در اندک فرصت فراغ حاصل کرده و تصحیح

نسخه ظاهر و باطن بکمال رسانده و مرید میر عبد الواحد شد میر صبیهٔ محترمهٔ خود را در سلک تزویج او کشید وی تادم آخر با نزوا اگذرانید و قدم از حجرهٔ طاعت بیرون نگذاشت جز یکبار که سفر دهلی کرد و بزیارت خاک آسودگان حضرت انجا فائز گشت و صحبت شیخ عبد الحق دهلوی و دیگر اکابر علیهم الرحمة دریافته بوطن عود نمود و اوقات بیاد مولی تعالی معمور داشت در سنه ۲۴ بعالم روحانی پیوست نسب میر آزاد بچهار واسطه بوی میرسد

میر سید حسین دهلی وال بلگرامی جامع اصول و فروع علوم بوده و شاگرد و مرید و داماد شیخ عبد العزیز بن شیخ حسن کمال الحق دهلوی ست شیخ بارها بر سر منبر در مجمع عام فرمود سیدی هر امانتی که ما را از جد شما رسید بسلامت نیاز شما کردیم علماء وقت او را مجتهد زمانه می پنداشتند وی گفته چگونه باشد حال کسیکه دینش هوس نفس او بود و همتش گرد آوری دنیا باشد نه نیک کردار ست که از خلق گزیده بود و نه عارف که از خلق بریده باشد او پیوسته در کلمهٔ حق گفتن ملاحظه کسی نمیکرد و خوش آمد و بد آمد مردم دنیا را نمیدانست بی محابا برروی مردم کلمهٔ حق بر زبان میراند حتی که خادمان و فرزندان منع میکردند کارگر نمیشد. و عادت داشت هر مردی که در شهر و قبیله فوت میشد روز سوم بخانهٔ او میرفت و بزن متوفی میگفت جزع فزع کم کنید رخصت نبوی ست شوهر دیگر بجوئید تا بنان و نفقه شیر دار باشد عمر بسیار یافت تا زنده بود حالش همین بود و نیز در مجلس خاص و عام میفرمود که اولاد فاطمه همه بهشتی اند هر چند مردم منع میکردند که سادات بسیار از عبادت باز خواهند ماند اینچنین گفتن مصلحت نیست جواب میداد اگر مصلحت نمیشد نمی نوشتند ما نوشتهٔ آنها را نقل میکنیم تا دم آخر همین کلمه از زبانش جاری میشد اینچنین ست در مرآة المبتدین در مآثر الکرام گفته قول او موافق مذهب شیخ محی الدین ابن عربی ست که در باب بست و نهم از فتوحات مکیه بیان نموده و شیخ ابن حجر مکی نیز در صواعق محرقه احادیث و قول علما درین باب نقل کرده و مذهب قاضی شهاب الدین جونپوری ملک العلما نیز همین ست که در کتاب مناقب السادات قلمی ساخته و فقیر هم این مبحث را در رسالهٔ سند السعادات بتفصیل نوشته ام انتهی محرر سطور گوید هر چند شرذمهٔ قلیل باین جانب رفته و غریق وار بهر حشیش آویخته لکن حق بحت و صدق صرف عدم دلالت ادلهٔ صحیحه برین دعوی ست بلکه براهین واضحهٔ کتاب و صحیح نیرهٔ سنت مطهره منادی ست باعلی صوت بر خلاف آن و صدور چنین دعاوی از علما و مشایخ مبنی بر غلبهٔ محبت اهل بیت نبوت ست که حبک الشیء یعمی و یصم و اگر چنین باشد و سادات مذاهب مختلفه دارند بعض شیعی و بعض خارجی و بعض از غلاة و بعض دیگر بر طریقهٔ دیگر و معهذا همگنان بهشت بی ضنت روند کار خانهٔ دین و دنیا برهم خورد و الله اعلم

شیخ عبدالعزیز بن شیخ حسن بن طاهر دهلوی پدرش او را در صغر سن مرید ساخت و دو نیم ساله گذاشته از عالم رحلت کرد وی فصوص الحکم از حاجی عبدالوهاب بخاری اخذ نمود حضرت حاجی او را عاشق میگفت و فرمود از دنیا نرفتم تا او را مثل خود نکردم خلیفهٔ اکثر خانوادها ست بر سجادهٔ ارشاد متمکن گشت و عمرها خلائق را سوی حقائق دعوت کرد وقت رحلت در حالت ذوق و شوق ازین عالم رفت حافظ خوش الحان را فرمود که قرآن بخواند چون بآیه نحن اقرب الیه من حبل الورید رسید حالت شوق غلبه کرد باز حافظ آیه هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم خواند طرفه ذوقی بهم رسید چون آیه سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین خواند هر دو دست بر روی مشکبوی فرود آورد در سینهٔ فیض گنجینهٔ بر دو جان بجانان تسلیم نمود تصانیف او بست و چهار رساله ست او را بحر مواج حق نامیدند عقلش بر علم غالب بود اکثر بر زبان راندی چنانچه پیغمبران را واجب ست اظهار معجزات امت را فرض ست اخفای کرامات چند بار آنحضرت را صلعم بخواب دیده و فوائد حاصل کرده شکستگی نفس بحدی داشت که هرگز خود را اعتبار ننهادی و بر کس اعتراض نکردی مگر بواسطهٔ غیرت دین وی گفته هر چیزی را مددگاری باید تا حفظ آن کند حافظ دین ادب ست و هم گفته بنده را تا رسیدن بحق یک گام توان گفت و آن از خود رستن باشد و جملهٔ عمر را در سنت نبوی محو کرده بود اعتقاد و اخلاص با خاندان نبوت زیاده از همه چیز داشت خلفاء او همه صاحب لفظ و کرامت شدند بیرام خان خانخانان و شیخ عبدالقادر بدایونی صاحب تاریخ از حاضران مجالس او بودند عبدالقادر میفرماید هر روز باستفاده و استفاضهٔ بعضی کتب تصوف نزد شیخ می رفتم اوقاتی دست بهم میداد که بچه زبان ذوق آنرا بیان نمایم و بطوری از ان کلمات ایشان لذت گرفته ام که مدتی از ان گذشت و هنوز حلاوت آن از دل نمیرود در ۹۷۵ه وفات کرد قضی نحبه تاریخ اوست

شیخ ادهن معروف بشیخ الاسلام فرزند حاجی سالار قنوجی ست که از کمل اولیاء عصر بود نسب حاجی منتهی میشود بخواجه عثمان هرونی شیخ ادهن از اعاظم خلفاء شیخ مبارک سندیلوی ست مقتدای عصر و مفتی شهر بود در زهد و تقوی و حفظ شرائع و حل وقائع طلاب ظاهری و باطنی نظیر نداشت ملا محمد خرازی که از شاگردان رشید ملا احمد جندی بود وقتی که در هندوستان آمد بشاگردی شیخ پیوست وی گفته درویش را کار خلاف شرع آنست که پس از کردن پشیمان شود یعنی چرا کاری کند که بعد از ان پشیمانی حاصل کند شخصی از وی پرسید که فاضلترین طاعات کدام ست گفت ملاحظهٔ ادب در جمیع اوقات رحمه

شیخ ابوالمعانی بنون پسر شیخ ابوالمعالی بلام بن شیخ ادهن مذکور ست کلام الله از بر داشت و از حسن الحانش

دل مستمع میگداخت بصحبت شاهجهان پادشاه رسید ایام رمضان بود فرمود آیتی در حق رمضان المبارک یاد خوانم کریمهٔ شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن شروع کرد و نوعی بآواز دلفریب خواند که پادشاه را رقتی دست داد و استدعا اعاده نمود نوبت ثانی در قرات دیگر خواند پادشاه خیلی محظوظ گشت و قریهٔ در مدد معاش مرحمت فرمود وی در آخر حیات فرزند خود شیخ صوفی را بر جای خود نشاند وی سلسلهٔ خود را بر وجه احسن نگاهداشت فرزند شیخ عبد الجلیل قدس سره را میر آزاد ادراک نمود رحمهم الله تعالی

مخدوم رکن الدین بلگرامی دانای حقائق کونی و الهی ست و شناسای رموز بیدار دلی و آگاهی کمالات معنوی را با فضائل صوری فراهم داشت و شکسته دلان درد طلب را بمومیائی وصل مداوا میکرد برادر زاده و مرید و خلیفه شیخ الهدیه خیر آبادی ست که مناقب او را مورخان روزگار اجمالا و تفصیلاً گزارش نموده اند و سے معاصر صاحب سنابل ست

شیخ عبد الصمد بن سید عمر جیلی نسب او بدوازده واسطه بشیخ عبد القادر جیلانی قدس سره منتهی میشود خرقه از پدر پوشید و اکثری از مشایخ کبار هندوستان را دریافت و برفاقت شیخ سلیم چشتی بسفر حجاز رفت و سعادت زیارت حرمین محترمین اندوخت و عنان جانب هند عطف نمود و در موضع بهنه من توابع دهلی طرح اقامت انداخت همه وقت باوضو مستغرق و مراقب می بود عمر گرامی از صد متجاوز بود در ۱۰۳۶ سنه بنزهتگاه اخروی خرامید

شاه رکن الدین معروف بشاه اتاولی نبیرهٔ مخدوم رکن الدین ست از عقلا مجانین بود صاحب جذبهٔ قوی و نفس گیرا ست هر چه بر زبانش میگذشت حکم قضا مبرم داشت همواره در دلق درویشانه مستانه میگشت خوارق عادات بسیار ازو سر زد بعد ۱۰۰۰ سنه بگذشت

سید قاسم اسرار از سادات بخاری الاصل بلگرام ست مرید سید تاج الدین حجره نشین پیر روشن ضمیر میخانهٔ عرفان بود و بار ارادت طریق و ادارت رحیق اشتغال داشت مخموران بسیار بقدح گردانی او دماغ رسانیدند و دامن از غبار خودی افشاندند سید تاج الدین فرمود قاسم اسرار مرآة این ملک ست گویم این حرف همچو سخن نظام اولیاست که دربارهٔ شیخ سراج الدین عثمان اودهی فرمود عثمان آیینهٔ هندوستان ست تواند بود که معنی این قول آن باشد که کشف اسرار عالم ملک و ملکوت در هند از وجود مصفای مجلای وی حاصل میشود مثل جام جم و آیینهٔ سکندر که بعضی اسرار این عالم از انها منکشف می شد با آنکه حضرت حق جل و علا را در هر ملکی و ولایتی از وجود اولیای خود آیینه ایست که جمال باکمال خود دران آیینه مشاهده میکند و خود را دران مظهر تجلی خاص جلوه میدهد قاله السید آزاد رحم محرر سطور گوید عفا الله عنه

همچنان که اقرار وحدت وجود نوعی از بی ادبی ست همچنان قول بوحدت شهود تقریر ملتوی ست احسن بیان لااله الاالله ست وراه همین شاهراه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم سه

حسن غیور او نپسندد شریک را — آیینه را بدست نگیرد بنگار ما

میر شاه لدها قدس سره میفرمود از خاک سید قاسم بوی عرفان می آید و علامه مرحوم میر عبدالجلیل گفته وی صاحب سخن بود گویا پر تو سید قاسم انوار بر ساحت احوالش تافته قاسم اسرار گه دیدار امگاهش شمس آباد من توابع قنوج ست

سید شریف بن سید عمر از نژاد سید محمد صغری ست تحصیل علمی بخدمت والد خود نمود مرید شیخ ابوالفتح بن شیخ الهدیه خیرآبادی ست از وی خرقه خلافت پوشید از حقایق و معارف حظی وافر برگرفت و دل بمبدء اصلی بربست و بیشتر اوقات بمطالعه کتب سلوک و اقوال و احوال صوفیه اشتغال داشت نسخه مرأة المبتدین در احوال مشایخ هند کتابی متوسط مفید نوشت و در جمع کلمات مشایخ کوشش موفور بجا آورد و از راه هضم نفس خود کتاب بنام ندکوه موسوم ساخت میر آزاد گفته شکرالله سعیه

سید کرم الله از احفاد سید محمود اکبر بلگرامی ست بزرگ عهد و عمده عصر و متخلق باخلاق الهی بود حکومت سهارنپور کرده در آخر عمر خانه نشین شد و اوقات گرامی بطاعت و ریاضت معمور میداشت در تشنه دل از جهان فانی برگرفت بر طبق وصیت او قبر او را با زمین هموار کردند از آثار خیر اوست مسجد در وسط محله میدانپوره

میر سید محمد ترمذی کالپوی اصل ایشان از سادات ترمذ ست آبا کرام او در جالندر از توابع لاهور سکونت داشته اند پدرش میر ابوسعید در کالپی طرح اقامت ریخت وی در عنفوان تحصیل بخدمت شیخ یونس که عالم عامل و محدث کامل بود تلمذ کرد و تا مطول تفتازانی گذرانید و اجازت حدیث فراگرفت شیخ یونس در حفظ شریعت غرا بسیار میکوشید تشرع استاد در مزاج وهاج ایشان تاثیر تمام کرد و نور متابعت نبوی سرتاپای ایشان فرو گرفت و تتمه کتب تحصیلی قدری پیش مولانا عمر جاجموی و اکثری در حلقه درس شیخ جمال اولیا کوڑوی گذرانید و در فضیلت صوری رتبه بلند حاصل نمود و هم بشیخ جمال در طریقه علیه چشتیه بیعت نمود و اجازت سلاسل دیگر گرفت بعد چندی باکبرآباد رسید التماس طریقه علیه نقشبندیه از میر ابوالعلا اعرابی نمودند حضرت امیر با کمال التفات تلقین فرمودند جناب ایشان دوام دلی بریان و دیده گریان داشته اند و بست و شش سال از اواخر عمر علی الاتصال صائم بوده اگر عارضه جسمانی لاحق میشد دوا وقت شب استعمال میکردند و میفرمودند که صحت و بیماری در دست مشیت باری ست اگر او سبحانه صحت خواسته ست دوا وقت شب هم نافع خواهد شد پس چرا لذت صوم را بر باد دهم میر آزاد درج گفته که وی

در آخر عمر عیسوی المشرب بوده و در مقام قطبیت کبری متمکن گردیده یعنی چنانچه احیاء اموات از عیسی علیه السلام واقع میشد احیاء قلوب از ایشان واقع شد از مصنفات شریفه تفسیر سورهٔ فاتحه و روائح بعبارت عربی و رساله تحقیق روح واسرار التوحید و ارشاد السالکین و رسالهٔ فنا و رساله عقائد صوفیه و رساله عمل و معمول و رساله واردات ست در سنه

وفات شد رحمه الله تعالے

میر سید احمد بن میر سید محمد کالپوی رح وارث ولایت محمدیه و حامل رایت احمدیه ست از عنفوان نشو و نما فروغ رشد و نور ولایت از جبین همایون میتافت مبدء فیاض تعالی شانه جمال صوری و کمال معنوی هر دو باهم ارزانی داشته ابتداء حال دامن سعی باکتساب دانش صوری برزدند و از حسامی تا بیضاوی نزد شیخ محمد افضل اله آبادی گذرانیدند و در عمر بست و چهار سالگی بر مسند نشستند و مجلس ارشاد و تلقین گرم ساختند او سبحانه خطی وافر از اعتبار و اشتهار ارزانی فرمود با وصف این دقیقهٔ از دقائق فقر و انکسار فرو نمیگذاشتند پدر در بارهٔ پسر کمال عنایت بود میفرمود محمد و احمد یکی ست آنجناب میل بسماع تمام داشتند و مجلس سماع می آراستند شیخ محمد افضل از اله آباد نامه و پیام فرستادند که آمدن من محال شد موافقت یاران نتوانم و خلاف یاران هم نتوانم کرد ایشان بتاکید طلب داشتند و بعد از تردد هم شان بسرود موقوف کردند مات رح فی سنه ۱۰۸۴ فرزند ایشان شاه فضل الله جامع دانش صورت و معنی بودند و بر روش پدر و جد بزرگوار قدمی راسخ داشتند بعد ایشان سلطان ابوسعید فرزند ایشان جانشین پدر شدند صاحب دوام حضور و ذوق و سرور بودند و عرفان تخلص میکردند از نتائج طبع والاست

دیروز که دل رفت ز کاشانهٔ ما — لیلی گویان برون شد از خانهٔ ما
امروز شنیدهم انا لیلی میگفت — گلبانگ دگر شنو ز دیوانهٔ ما

وفات ایشان در سنه ۱۱۴۷ بوده یرثون الفردوس تاریخ وفات ست بعده سید احمد سعید فرزند ایشان زیب افزای سجادهٔ آباء کرام و خضر راه سرگشتگان بادیهٔ عزام آمد میر آزاد می نویسد که چون فقیر باراده حجاز فیض طراز از بلگرام برآمد و بر موضع چوره این طرف دریای جمن عبور افتاد صحبت با برکت ایشان را دریافت

شیخ عبد الحفیظ فرشوری بلگرامی در عنفوان شباب از وطن مالوف بدر رد خداطلبی برآمده در کالپی مرید سید میر محمد شد و نعمت فراوان از میر سید احمد فرا گرفت و مثال خلافت و اجازت حاصل نمود نسخه اش این ست چون فقیر حقیر احمد بن محمد مشیخت پناه حقائق آگاه شیخ عبد الحفیظ را دید که بجمیع وجوه آراسته ست و بشریعت غرا پیراسته بعد از اتمام موصی الیه سلوک طریقت اجازت داد که هر که خواهد توبه نماید یا طریق حق خواهد بآن مشیخت پناه رجوع

آر دبی تامل وبی درنگ اجرا نفع نماید چنانچه برہمین معنی عارف شیراز اشارت نمودہ

اگر شراب خوری جرعۂ فشان بر خاک　　　ازان گناہ کہ نفعی رسد بغیر چہ باک

خداوند سبحانہ مشارٌ الیہ را مقبول خویش و مقبول خلق گردانید

سید درگاہی بلگرامی کتب درسی علی الترتیب تحصیل نمود و بخدمت قاضی علیم اللہ کہندوی فاتحہ فراغ خواند واز مراتب قال بمنازل حال افتاد و تا دم واپسین بشغل درس و یاد الٰہی بسر آورد و بعد ۱۰۰۰ از تنگنای امکان بوسعت آباد لامکان شتافت رحمہ اللہ تعالے

میر سید مبارک محدث بلگرامی امام صحیح الاصول والفروع بود و کوس احیاء سنت و ازالۂ بدعت می نواخت و در علوم ظاہری و باطنی یگانہ و در تقوی وطہارت ممتاز زمانہ میزیست در عنفوان شباب کمر سعی تحصیل علم بربست واز بدایت تا نہایت علوم بر نہج دقت واتقان تحصیل نمود و بدہلی تشریف برد و مطول بخدمت خواجہ خرد فرزند خواجہ محمد باقی باللہ نقشبندی قدس سرہ گذرانید واز اول و آخر بخانہ شیخ نور الحق بن شیخ عبد الحق دہلوی سکونت ورزید و علم حدیث ازان جناب اخذ کرد و درین فن اشرف مہارتی عالی بہم رسانید و تمام عمر در خدمت کلام نبوی فنا ساخت و بلقب محدث بلند آوازہ گشت میر آزاد او را در مآثر الکرام بقطب المحدثین یاد میکند مرید سلسلۂ علیۂ قادریہ بود بیعت بجناب میر سید عبد الفتاح عسکری احمد آبادی کرد و بوطن عود کردہ بر مسند توکل و قناعت متکی گردید و بقیۂ عمر گرامی بتدریس علوم سیما حدیث شریف و ریاضت و یاد باری عز شانہ صرف نمود و در امر بمعروف و نہی عن المنکر بجد بود ہیچکس مجال نداشت کہ در حضور اقدس سر موی از جادۂ شرع متین انحراف نماید و باآنکہ بسیار لطیف طبع نکتہ سنج لطیفہ گو بود مہابتی داشت کہ زہرۂ مردم در حضور وی آب میشد و معاش بوضع صفا و نزاکت میکرد نشستگاہ خاص و پیش مسجد چنان مصفی و پاکیزہ میداشت کہ نمونۂ سینۂ صاف دلان و دیدۂ پاک بینان توان گفت میر آزاد رحمہ گویا این بیت را از زبان میر گفتہ باشد

حباب خوش منشم میزیم بوضع صفا　　　ز آب صرف بنا کردہ اند منزل من

میر طفیل محمد بلگرامی میفرمود روزی شرف خدمت حضرت میر دریافتم برای تہیۂ وضو برخاستہ بود ناگاہ بر زمین افتاد بسرعت تمام شتافتہ نزدیک رفتم بعد ساعتی در افاقہ آمد کیفیت استفسار کردم بعد مبالغۂ بسیار فرمود سہ روز است کہ مطلقا از جنس غذا میسر نیامد و درین سہ روز با ہیچکس لب باظہار نکشود و وام نکردم را بسیار رقت دست داد فی الفور ازانجا بمکان خود شتافتم وطعامی شیرین کہ مرغوب ایشان بود مہیا ساختہ حاضر آوردم اول خود بشاشت بسیار ظاہر نمود

و رعایا آید بعد از ان فرمود سخنی گویم بشرطیکه شما گران خاطر نشوید گفتم حضرت بفرمایند فرمود در اصطلاح فقرا این طعام را
اشراف گویند هرچند نزد فقها اکل آن جائز ست و در شرع بعد از سه روز میته حلال اما در طریقهٔ فقرا اکل طعام اشراف
جائز نیست من چون این حرف شنیدم بی چون و چرا برخاستم و طعام را همراه گرفته از انجا برآمدم و بیرون در زمانی توقف
کردم و طعام را باز آوردم و عرض کردم که هرگاه بنده طعام را برداشته برد حضرت را توقع بود که باز خواهم آورد
فرمودنی گفتم حالا که این طعام بی توقع حضرت آورده ام طعام اشراف نماند حضرت میر ازین تاویل حظی وافر کرد فرمود
شما عجب فراستی بکار بردید و طعام را برغبت تمام تناول فرمود میر از محلهٔ عشیرهٔ خود برآمده در میدانی اقامت گزید
و رعایا آباد کرد و مسجد و منازل سکونت تعمیر نمود و گرد آبادی سوری محکم از خشت و گچ کشید تا از آسیب دزدان
و وحوش و سباع محفوظ باشد و بیشتر قوم حائک آباد کرد که اینها اکثر دیندار نماز خوان میباشند و مقرر کرد که رعایای
مسلمین هر پنج وقت در مسجد حاضر شوند و نماز را بجماعت ادا کنند حائکی عذر آورد میر سبب پرسید گفت چون بنماز
می آیم از کار باز میمانم و نقصان در اجرت من راه می یابد پرسید هر روز بقدر وقت نماز چه مقدار نقصان راه می یابد
گفت یک پیسه فرمود یک پیسه از ما باید گرفت و نماز باید خواند قبول کرد روزی این حائک در مسجد آمد و طهارت ناکرده
بنماز ایستاد میر وحشت کرد که نماز را بی طهارت میخوانی جواب داد که بیک پیسه دو کار نمیتوان کرد میر بی اختیار
خنده زد و پیسهٔ دیگر برای وضو اضافه فرمود رفته رفته حائک را رغبت دلی در نماز بهم رسید و از تقاضای اجرت
درگذشت وفات میر رحمه الله تعالی در ۱۱۵۰ اتفاق افتاد و میر سجاد فرزند وی صاحب سجادهٔ او شد وی نیز عالم
عابر فنون و علوم بود و در نهایت خلق و شکستگی میگذراند و تخم عمل صالح در مزرع زندگی می افشاند در ۱۱۶۱ در ریاض
جاودانی آرمید مهمان بهشت میر سجاد تاریخ رحلت اوست محرر سطور تاب الله علیه گزارش میدارد که انچه از احوال
و اوصاف حضرت میر رح درینجا ذکر یافت بعینها مع شئ زائد حال و وصف پدر والاگهر این بی هنر ست و مناسبتی
عجیبی میان این هردو بزرگوار اتفاق افتاده یعنی در صفت علم حدیث و عمل بران و ازالهٔ بدعت و کمال طهارت
ظاهر و باطن و جمعیت خاطر و قناعت و توکل و صبر و رضا و تسلیم و تذکیر و نصح خلق و معیشت مصفی و لطافت طبع و بذله سنجی
و قدرت انشا و بلاغت املا و تعمیر مسجد و مکان علحده از وسط شهر و سکونت مومنان در محله و رسیدن ایشان در مسجد
پنج وقت از برای جماعت نماز و ارشاد طالبان و هیبت و عظمت و جلال صورت با جمال و دیگر اوصاف فضل و
کمال گویا صنو یکدیگر بوده اند و برادر دینی و طینی باهم هستند اینقدر تفاوت بالضرور ست که این جزو محقر باخاک
برابر مناسبتی بپسر حضرت میر در اوصاف بی نظیر او ندارد اما از جناب باری آرزو دارد که ببرکات بزرگان

نقشبند و اساتذهٔ ارجمند حدیث پیوند انجام کار او در دنیا و آخرت بخیر و خوبی گردد و ما ذلک علی الله بعزیز

خواجه عبید الله مشهور بخواجه کلان گرامی فرزند خواجه باقی بالله قدس سره است در سنه پیدا شد چون وی و برادر خردش خواجه عبد الله هر دو در منتهای عمر پدر بزرگوار پیرایهٔ هستی پوشیدند خواجه بحضرت مجدد الف ثانی فرمودند امید از حیات کم مانده از احوال اطفال خبردار باید بود هر دو طفل را که در ایام رضاعت بودند در حضور مبارک طلبیده فرمودند توجه باید کرد حضرت مجدد حسب الامر توجه کردند چنانچه اثر از ناصیهٔ اطفال هویدا گشت خواجه بیج در سنه بعالم قدس خرامید و خواجهٔ کلان بعد وصول بسن تمیز اکتساب فضائل صوری و معنوی کرد و بپایهٔ کمال و تکمیل برآمد و تذکرهٔ مشایخ مقدار یک لک بیت تالیف کرد و در سنه بساط هستی برچید در مقبرهٔ پدر مدفون گردید محرر سطور در زمان طلب علم بدهلی زیارت قبور پر نور ایشان کرد

خواجه عبد الله معروف بخواجه خرد از بطن مادر دیگرست در صورت و سیرت با پدر والا گهر مشابهت تمام داشت قرآن را حفظ کرد و علوم عقلی و نقلی تا آخر باستعداد تمام کسب نمود درس بقدرت میگفت و برخی حواشی بر بعضی کتب درسی تعلیق نمود و در سایهٔ حضرت مجدد جا گرفت و بتفویض خلافت و ارشاد ممتاز گردید و بوضع آزادگی و وارستگی عمر بسر آورد و در سنه برحمت الهی پیوست

سید مربی از اولاد میر عبد الواحد صاحب سنابل ست بس بزرگ عالیشان ذات مقدس منور بود صاحب حسن شمائل و لطف خصائل حافظ کلام مجید شاگرد سید اسمعیل بلگرامی و شیخ یس قنوجی ست و فاتحهٔ فراغ در حلقهٔ درس ملا ابو الوعظ خواند باقتضای اسم شریف خود طلاب ظاهری و باطنی را تربیتها فرمود توجه موثر داشت در سنه جهان فانی را وداع نمود و همدرین سال میر سید احمد بلگرامی رحلت کرد وی از امرا و صلحا بود میر آزاد ترجمهٔ او نوشته و بذکر میر سید محمد فرزند او پرداخته و گفته درینمقام باگاهی تمام نظر باید کرد و سرسری نباید گذشت نسبت با درویشان چه نسبتی ست شریف هر کس ادنی نسبتی باین طائفهٔ علیه بهم رساند او را از خاک برداشته بعالم پاک برزند و از انجمن عوام بخلوتسرای خواص راه دادند مصداق این معامله سید احمد ست که بادنی ملابست یعنی رحلت کردن با سید مربی قدس سره در یکسال همنشینی مقربان بارگاه الهی بلند پایه شد و پسر بتطفل پدر کامیاب گشت سبحان الله موافقت سال این کرشمه وانمود موافقت حال چه کرشمها داشته باشد تشبه صوری مقلد موسی را با وصف کفر از غرق نجات داد و فیض مصاحبت ماهیت قطمیر بدل ساخته تاج کرامت بر سر نهاد خوشا سعادتمندانی که سر بفتراک درویشان بسته اند و کلاه گوشه بتاج شاهان شکسته

انچه زر میشود از پرتو آن قلب سیاه
کیمیائی ست که در خدمت درویشان ست

انتهی اللهم لا تحرمنا بر کاتهم واحشرنا فی زمرتهم

سید شاہ حسین علی بن سید احمد سعید کالپوی رح ذکر پدر والا گهرش پیشتر گذشت میر آزاد بلگرامی رح در ملی پور چوره او را دیده بود کما تقدم سال وفاتش ۱۱۶۸ھ ہجریست مادۂ تاریخ وفات این مصراع باشد آواز شد ز غیب کُفی جنتی دُخل + سید حسین علی بیعت بر دست والد خود کرده در ملی اقامت مع الاستقامت در قریۂ چوره انداخت انتقال وی رح در ۱۱۹۹ھ بوده در مدرسۂ فن شد محقق مادۂ تاریخ وفات ست فرزندش سید شاه ابو سعید معروف بسید شاه خیرات علی رح در ۱۱۶۸ھ از عدم بعرصه گاه وجود قدم نهاد آفتاب سیادت اکبر مادۂ تاریخ ولادت شریف ست آثار بزرگی از خردی بر روی مبارکش نمایان بود و انوار سیادت از صغرسن از جبین مبین عیان علوم متعارفه و فنون متداوله را اکتساب فرموده باستحقاق فضل و کمال بجای پدر والا قدر بر مسند افادت و سلوک نشست صفت انکسار بروی غالب بود و در خلق و تواضع نظیر خود نداشت اکابر مارهره از مریدان او یند مثل حافظ علی رضا بن شاه بوندی بن شاه برکات و سید سلطان عالم و سید صاحب عالم هم ایشان با وی بیعت کردند و هم از پیش وی رح مجاز گردیدند میرزا حسن علی محدث لکهنوی نیز در طریقۂ علیۂ نقشبندیۂ ابو العلائیه مرید جناب ایشان گردیده همجناب ایشان از میرزا صاحب سند و اجازت کتب مرویۂ علم حدیث ستاندے ما هم غنیمتیم شما هم غنیمت اید + انتقال برکت اشتمال سید خیرات علی رح در ۱۲۴۳ھ اتفاق افتاد والد مرحوم محرر سطور را با ایشان ملاقات و صحبت بود از ایشان پنج فرزند ماندند یکی سید نور محمد که بعد از پدر عالیقدر سجادۂ آبا و کرام را زیب و زینت بخشیدند و در حسن خلق و تواضع و مهمان نوازی با خلق و خشوع و خضوع با خالق آیتی بود وفات ایشان در ۱۲۶۳ھ رو داد کلا ان کتاب الابرار لفی علیین مادۂ این وصال ست فرزند بزرگ ایشان سید شاه کاظم علی موصوف بودند بصفات حسنه از خلق حسن و اشتغال بذکر و فکر والد مرحوم دختر خواهر خود را در حبالۂ نکاح ایشان داد محرر سطور بارها با ایشان در وطن درک کرده و در بهوپال برخورد پیر نورانی بودند درین نزدیکی در ۱۲۹۹ھ بجوار رحمت حق آسودند و بالجمله خالی از کیفیت سلوک نبودند و در عسر و یسر بخنده پیشانی و لطافت و ظرافت طبع میگذرانیدند رح از اعقاب ایشان سید منظور احمد و سید فضل الله و چهار دختر ماندند برادر خرد ایشان سید حسین احمد مرحوم در ۱۲۸۰ھ درگذشتند از اخلاف ایشان سید میر اعظم و سید جمال احمد اند اول خویش میر کاظم علی مرحوم و آخر خویش میر تراب علی مبرور بوده اند سلمها الله تعالی میر اعظم در نیولا با برادر خود در بهوپال قیام دارند در تاریخ گوئی سلیقۂ ایشان بسیار نیکوست سید حسین احمد والد ماجد ایشان وقت احتضار طبیب را از پیش خود راندند و تلاوت سورۂ حشر حسب معمول آغاز کردند کیطرف سوره تمام شد

و طرف دیگر ایشان دست بهر دو گذاشته جان بحق سپردند؛ برادر سوم ایشان سید شاه باقر علی هنوز بقید حیات اند
فسح الله فی مدتهم و بصبر و قناعت و حفظ طریقهٔ خاندان خود یادگار سلف خویش اند مولوی سید نور الحسن فرزند
بزرگ ایشان بسی صالح و ذی استعداد بودند لاسیما در علم ادب و موزونیت طبع رسالهٔ اکسیر فی اصول التفسیر را
که از مهر سطور است از فارسی بعربی بردند و به تفسیر فتح البیان فی مقاصد القرآن تقریظ نظم و نثر بدیع نوشته اند
که هم در آخر اکسیر مرقوم و مطبوع گشته و در بهوپال بعهدهٔ نیابت وکالت ریاست ممتاز بودند دریغا که در عین شباب
هفتم ماه مبارک رمضان سنه ۱۲۹۶ هجری رحلت بدار البقا کردند و در سرزمین بهوپال آسودند رحمه الله تعالی
ایشان خویش سید کاظم علی مرحوم اند پسر یتیمی مسمی بضیاء الحسن عمره از ایشان باقی ست و سید برکت حسن برادر خرد ایشان درین ریاست
اید مدت بر خدمت تحصیلداری یکی از محالات منصوب اند و با سید کاظم علی رشتهٔ خویشی دارند عافاه الله تعالی
فرزند دوم سید شاه خیرات علی قدس سره حضرت سید شاه ظهور محمد رحمه الله تعالی بودند ولادت ایشان در سنه ۱۲۱۳
صورت بست لفظ ظهور محمدی ماده تاریخ سال مذکور ست باقتضای این تاریخ همت ایشان در تقوی و زهد و معرفت
و عبادت بسیار بلند افتاده بود علوم رسمیه و فنون عربیه را در وطن و لکهنو بحلقهٔ درس مولوی ولی الله و مولوی حیدر
لکهنوی از فضلاء فرنگی محل اکتساب فرمودند و طریقه بیعت بخدمت پدر بزرگوار خویش بجا آورده اجازت یاب گردیدند
و در سفر دهلی کتب علوم دینیه را از فقه و حدیث و جز آن از خدمت شهرهٔ آفاق مولوی محمد اسحق مهاجر مکی رح تحصیل
نمودند و سالیکه شاه عبد العزیز دهلوی و شاه غلام علی مجددی رح بجوار رحمت الهی انتقال کردند جناب ایشان رونق بخش
دار العلم دهلی بودند و در نماز جنائز این بزرگواران شریک ماندند و نیز کتب سنت مطهره را مثل صحیحین و موطا مالک
و بلوغ المرام و نحو آن از میرزا حسن علی محدث لکهنوی شاگرد شاه عبد العزیز دهلوی سند کردند و اجازت سلسلهٔ حدیث
بدست آوردند میل خاطر ایشان بسوی عمل بالحدیث بیشتر بود در سنه ۱۲۵۰ محمل سفر حجاز میمنت طراز بربستند و با برادر
خرد خود حافظ سید سلطان احمد خویش میر سید علی قنوجی مراحل مسافرت پیمودند و بعد از ادای فریضهٔ حج زیارت
مسجد نبوی و مرقد مطهر مصطفوی صلعم چهارده ماه در جوار حرمین شریفین بسر آوردند و باکتساب انواع فیوض و برکات
از علما و مشائخ آنجا پرداختند از انجمله قراءت صحیحین ست که این هر دو اصل اصیل دین مبین اند بر شیخ علامه محمد عابد
سندی مدنی شاگرد قاضی القضاة سهیل قطریانی امام الائمة محمد بن علی شوکانی رحمهما الله تعالی گذرانیدند و سند سلسله
علیه سنت مطهره بهم رسانیدند ؎

این سعادت بزور بازو نیست — تا نبخشد خدای بخشنده +

چون از حجاز مراجعت بسوی وطن شدند حفظ اوقات کوشیدند و ساعات عمر مستعار را وقف یاد الٰہی نمودند تا آنکه کمتر دمی باشد که بی ذکر حق بسر آید

ورد زبان و مونس جان ست نام یار یکدم نمیرود که مکرر نمی‌شود

محرر سطور عفا اللہ عنه وقتی که از کانپور بجانب کدوره رفت و بار نیس انجا برخورد حضرت ایشان دران ہنگام از ملی پور چوره تشریف شریف بکدوره ارزانی داشته بودند بکرات زیارت مبارک ایشان دست بہم داد ہنوز آن چہرهٔ نورانی و پیکر روحانی در نظر میگردد در سنه ۱۲۹۹ داعی اجل را لبیک اجابت گفتند و با کمال حضور بجناب الٰہی پیوستند رحمه اللہ تعالی و بعد از ایشان حافظ سید سلطان احمد که فرزند سوم سید خیرات علی رح باشند نیز انتقال کردند ایشان نیز از ذوق و شوق سلوک و مراتب درویشی چاشنی تمام داشتند رح فرزند چہارم جناب مبرور رح سید علی احمد بودند که بر روش دودمان کرامت و سیادت خود ماشی گزشته اند انتقال ایشان در بلدهٔ عظیم آباد اتفاق افتاد از اخلاف ایشان سید ریاض مصطفی و سید محمد ہادی بودند که از علم و فضل خاندان حصهٔ وافی و کافی داشتند سید ریاض مصطفی رح با اہل بیت خود که دختر سید ظہور محمد قدس سره باشد در وبای ہیضه در سنه ۱۲۷۲ بریاض قدس خرامیدند این مصراع مادہ تاریخ وصال ایشان ست ع پیاپی رحمت یزدان بروح ہردو نازل باد + سید شاه علی ضا فرزند ارجمند ایشان درین نزدیکی بر عہدهٔ نیابت دفتر کل ریاست بہوپال مامور اند و بصفات گزیده و خصال حمیده و شمائل پسندیده معروف و مشہور عافاہم اللہ تعالی و سید محمد ہادی در طلب علم بسوی دہلی بر آمدند و زانوی ادب در تحصیل کمالات بحلقه درس استاذی و شیخی مفتی محمد صدر الدین خان بہادر صدر الصدور دہلی ته کردند و فاتحهٔ فراغ خوانده در ہمان نزدیکی دست فراغ از آلایش دنیا افشاندند و این واقعه در سنه ۱۲[illegible] ہجری رو داد غفر اللہ لنا و لہم فرزند اکبر ایشان مولوی سید محمد شاگرد مولوی فیض الحسن سہارنپوری وجز ایشان درین نزدیکی از لاہور آمده بر خدمت تدریس بمدرسه عربیه قصبهٔ سیہور ده کروہی بہوپال از طرف دولت برٹش منصوب اند دستگاه ایشان در علم عربیت و ادب بسیار خوب ست طبع نظم دارند منجمله قصائد ایشان یکی قصیدهٔ بدیعهٔ عربیه در آخر تحفهٔ صدیقیه در لاہور طبع شده و این تحفه از استاذ مذکور ایشان ست دیگر قصیدهٔ عربیه در آخر کتاب الجوائز و الصلات مطبوع گشته و برادر خرد ایشان سید محمد یوسف نیز تحصیل کتب متداوله نموده اند و ہنوز بدان اشتغال دارند حماہما اللہ تعالی فرزند پنجم سید شاه خیرات علی قدس سره سید تراب علی مرحوم بودند که بدامادی سید مخدوم بخش قنوجی مختص گشته انتقال ایشان تقریباً در سنه ۱۲۸۱ بوده ست دختر نیک اختر ایشان والدهٔ مولوی سید محمد مذکور باشد و بالجمله قریهٔ چوره موطن و مسکن این اکابر کرام ست

و بلدهٔ کالپی مرقد و تربت این بزرگان عظام مدرسهٔ کالپی که قباب عالیه و مسجد بلند و خانقاه وسیع دارد همگنان
ازین مشایخ در انجا آسوده اند و در جوار رحمت الٰهی بوده رحمهم الله تعالیٰ اجمعین و بارک فی اخلافهم الی یوم الدین
تاریخ مسجد مذکور که در سنه عمارت یافته از شیخ محمد افضل الٰه آبادی قدس سره اینچنین ست ع ملک جبار و کشش اینجا همیشه
و تاریخ مرمت آن که در سنه از دست سید شاه علی رضا صورت پذیرفته خواجه سعد الدینخان بهادر نواب کدوره
چنین بر آورده اند ع فلک دائم ز شوق‌ش سجده پیشه +

سید سعد الله بلگرامی مجمع البحرین فقر و فضل بود مرید جد خود سید فیروز ست و شاگرد ملا فیضی ساکن امروهه که از
شاگردان شیخ لیس قنوجی بود و آخر بملا عبد الرحیم که قاضی مراد آباد و عالم کامل و تلمیذ بلا واسطه ملا عبد الحکیم سیالکوٹی
بود پیوست و فاتحه فراغ علوم خواند و بوطن آمده بر مسند تدریس نشست و مدتها درس گفت ناگاه ورق حالش برگشت
یکبار از همه پرداخته بحرمین شریفین شتافت و ذخیرهٔ آخرت فراهم آورد و در گجرات احمد آباد منزوی گشت شب
به بیداری و آگاهی میگذرانید و روز بشغل درس و افاده در سنه ۱۱۳۸ شگفته پیشانی بعالم روحانی شتافت آیهٔ کریمهٔ یشرب
من کاس کان مزاجها کافورا تاریخ وفات ست رح

سید لطف الله معروف بشاه لدها بلگرامی قدس سره ترجمهٔ والد ایشان سید کرم الله پیشتر گزارش یافت وی
از کمل اولیاء بلگرام و باعث فخر سلف و خلف آنمقام بود لقب وی سید العارفین و سید اولیاء ست مرشد سبق
وی شاه اعظم رح اند در عمر بست و دو سالگی دل از علائق صوری بالکلیه برگرفت و اکثر بلاد هند را سیاحت کرد
و در برهانپور خدمت شاه برهان راز الٰهی را دریافت و از صحبت ایشان تمتعی فرا گرفت بعده در کالپی رسید و دست
ارادت بمیر سید احمد داد حضرت سید را نسبت بآنجناب نظری و عنایتی خاص بود در وقت بیعت فرمودند ما هر دو
یکذاتیم و این بیت بر زبان مبارک آوردند ؎

اینجا ز فیض پیر مغان بزم وحدت ست ... در پرده دار دیدهٔ کثرت نمای را

شاه فضل الله فرموده شراب ناب میخانهٔ سید احمد شاه لدها نوشید و دیگران درد چشیدند در بلگرام هفتاد سال
در گوشهٔ انزوا قدم افشرد و بافاضهٔ انوار معنوی شهر را چراغان کرد طریقهٔ انیقه در تربیت طالبان آن بود که گاهی
بکرشمهٔ کار طالب میساختند و گاهی بریاضت و مجاهده مشغول میکردند و ریاضات شاقه که آدمی را مزمن سازد نمیفرمودند
و از دلق پوشیدن و مرقع دوختن و خود را در نظر خلق وانمودن منع میکردند و از تاهل و کسب معاش که سنت
سنیهٔ انبیاء ست علیهم السلام باز نمیداشتند میفرمودند مرد آن ست که ظاهرش با معاملهٔ خلق متفق باشد و باطنش

در یاد مولی مستغرق و فتوح را ذخیره نمیساختند و هرچه از غیب می رسید کشاده پیشانی صرف میکردند و خبر فقرا
وارد و صادر میگرفتند و اکثر اوقات خصوص آخر شب بسیر صحرا می آمدند و میگفتند سیر صحرا دلکشاست سرش آنکه صحرا نسبتی
بمرتبهٔ اطلاق دارد و شهر نسبتی بمرتبهٔ تقیید سخن در کمال خوبی و رنگینی و تمکین ادامی فرمودند و هرگاه از حقائق و معارف
سخن میرفت تمام ذوق و شوق از زبان شریف می ترادید و مستمع را حالتی و کیفیتی دست میداد اصحاب کمالاتی
که بحضور مجلس مستفید شده اند اتفاق دارند که کیفیتی و حلاوتی که در مجلس اشرف یافته ایم جای دیگر کمتر یافته ایم
و با آنکه سنین عمر از صد تجاوز کرد حالت ذوق و شوق در عنصر مبارک همان تازه بود از انفاس ایشان ست که لیلی را
محمل ضرورست یعنی احسن آنست که سر حقیقت در پردهٔ مجاز گفته شود تا از چشم زخم ناقصان محفوظ ماند ؎

خوشتر آن باشد که سر دلبران — گفته آید در حدیث دیگران

ایضاً اسلام عبارت از نفی وجود خویش و اثبات وجود حق ست ایضاً محمد نام تشبیه ست و الله نام تنزیه ایضا
شریعت منتهای مردان ست ایضا شریعت رنگ ست و حقیقت بو چون گل سرخ جامع جهتین آمد بر سائر گلها
تفوق یافت و چون لاله و یاسمن هرکدام منفرد افتاد آن مرتبه نیافت ؎

کناره گرد خطرهای بیکران دارد — میانه روز دو جانب نگاهبان دارد

گویم سید جلال اعظم بخاری را که جد اعلای فقیر و جامع شریعت و طریقت بود گل سرخ می گفتند گویا از همین روی که
و نیز جامع بود میان جمال صورت و کمال معنی رحلت ایشان در ۱۱۴۳ واقع شد آیه مقربون فی جنات النعیم و کریمه
و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا هر دو تاریخ وفات ست میر آزاد در سلسلهٔ علیهٔ چشتیه مرید اوست و فیضها اندوخت
میر عظمت الله ثمرهٔ شجرهٔ اوست خاص الخاص طائفهٔ علیهٔ صوفیه ست و از مشرب وحدت وجود چاشنی بلند داشته
اگرچه ایام زندگانی در ملازمت امرا بسر آورد اما همه وقت جمال بیرنگی در آئینهٔ رنگ دیده ست و غنچهٔ جمعیت از شاخسار
تفرقه چیده و اصل طریقهٔ پدرش همین ست که ظاهر مشابه عوام باشد و باطن مماثل خواص انبیا علیهم السلام که اخص الخواص اند
اشبه بعوام بوده اند و بطور سائر الناس بسر برده و کسانیکه جادهٔ کمال تبعیت می پیمایند همین رویهٔ مستقیمه اختیار
مینمایند شناخت مردان الٰهی کار هرکس نیست صاحب بصیرتی باید که محقق را در لباس مقلد دریابد عوام از نقصان
حس در غلط افتند و ایشان را از جنس خود شناسند نعم مدار اعتقاد عوام بر امتیاز وضع ست شخصی را که وضع او از وضع
سائر الناس ممتاز یابند ولی پندارند و سر رشتهٔ اعتقاد بدست آرند طعن مال هذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی
الاسواق شاهد حال ست و خطاب او یکون لک بیت من زخرف او ترقی فی السماء مصداق این مقال حضرت

مجدد قدس سره مینویسند که انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات در بسیاری از احکام در رنگ عوام زندگانی مینمایند و در معاشرت با خلق و با اهل و عیال مثل ایشان معامله میفرمایند اخبار حسن معاشرت خیر البشر با اهل و عیال خود مشهورست روزی تقبیل امامین میفرمود و با انبساط تمام با ایشان معاشرت مینمود یکی گفت ای رسول خدا من یازده پسر دارم هرگز هیچیکی را بوسه نکردم فرمود این رحمتست که او تعالی به بندهای رحیم خود عطا میفرماید و چون اخص خواص در بعضے اوصاف بعوام مشارکت دارند اگرچه شرکت باعتبار صورت باشد ناچار عوام از نارسائی خود از کمالات ایشان قلیل النصیب اند و ایشان را در رنگ خودها خیال میکنند و آنکه در اوصاف و شمائل از ایشان جدا بود او را میگروند و بزرگ میدانند از ینجاست که اوصاف و اخلاق اولیا که از اوصاف و اخلاق ایشان جداست بهتر میدانند از ان اوصاف و اخلاق ایشان که مشابه باخلاق ایشانست اگرچه آن اخلاق در انبیاء موجود بودند نقل کرده اند از فرید گنج شکر که چون یکی از فرزندان ایشان می مرد و خبر موت با ایشان میرسید هیچ تغیری در ایشان راه نمی یافت و میگفتند سگ بچه مرده است بیرون پرتابید و چون فرزند سید البشر ابراهیم نام فوت کرد حضرت پیغمبر صلعم بروی گریه کردند و محزون شدند و فرمودند انا بفراقك یا ابراهیم لمحزونون بتاکید و مبالغه بیان حزن خود فرمودند گنج شکر بهترست یا سید البشر نزد عوام کالانعام معامله اولی بهترست و آنرا بی تعلقی میدانند و ثانی را عین تعلق و گرفتاری می انگارند اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء و چون این دار دار آزمایش و ابتلاست عوام را مشتبه ساختن و در شبه انداختن عین مصلحت و حکمتست اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه بحرمة سید البشر علیه وعلی آله واصحابه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها انتهی کلام المجدد رح و بالجمله میر عظمت الله خوش صحبت سنجیده وضع مقبول دلها بود و در کمال حسن خلق و تهذیب آداب ممتاز یست در تصوف رسائل دلپذیر پرداخته اند و شعر بیشتر موحدانه ادا ساخته تخلص ایشان بیخبرست. فی الواقع با خبر بیخبر بود و محرر سطور را وجدی و حلاوتی که در سخن ایشان دست میدهد در کلام دیگر اهل سخن کمتر بدست می آید در شمع انجمن برخی از اشعار ایشان قلمی گردیده همه معرفت بر معرفت است و تمام حکمت در حکمت وفات وی در دهلی در سنه ۱۱۴۲ بوده وقت احتضار پرسیدند اگر حکم شود نعش را ببلگرام روانه کنیم و اگر درین شهر مکانے اختیار افتد اشارت نمائید فرمود این مشت خاک را هر جا خواهید بر تابید قبر ایشان در جوار نظام اولیاست

سید لطف الله برادر صغیر اعیانی شاه لدها ست قدس سرهما صاحب دل بریان و دیده گریان بود خدا دوست دنیا دشمن بابتداء حال در طلب علم دامن بر زد و بخدمت شیخ ابو الفتح ساکن نیوتنی فاتحه فراغ خواند و بدهلی رفت و

معتکف شد سند یومیه واراضی معاش را بخدمت آورده پاره کرد مرید برادر خود سید العارفین ست ریاضات
شاقه فوق الطاقه کشید و حالت عجبی بهم رسانده شبها چشم کم برهم میزد و اکثر اوقات میگریست گاهی در رکوع و گاهی
در سجود شب را صبح کردی و مصداق حدیث شریف حتی تورمت قدماه مشاهده شدی اکثر بدیوانگی میزد و
بیطاقتیها میکرد و گریبان چاک میگشت زر و سیم در دست نمیگرفت میفرمود دراین عمر دار دست آلودن باین
جائز نیست از بس تشرع لوای احتساب بر دوش داشت شبی نماز تراویح بجماعت میخواند امام بر سر این آیه رسید
فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا در عین نماز بیهوش افتاد و تا چند روز از گریه نیاسود در آخر عمر قرآن یاد کردن
گرفت بست و پنج جزو یاد کرده بود که درین اثنا هر دو قدم او از کثرت قیام شبها آماسید و بهمان عارضه قدم ازین
عالم بیرون گذاشت و در ۱۱۳۱ سنه بمرد بشراکم الیوم جنات تاریخ وفات ست

سید محمدی بن سید بدیع الدین بلگرامی در صغر سن کلام الله را از بر کرد و کتب درسی مرتب گذرانید و مرید شاه
لدها شد و جادهٔ سلوک بقدم آگهی در نوردید و مبدء را بمنتهی رسانید با شاه عالم بهادر شاه بسر می برد بسیار عالی مشرب
بلند حوصله بود و قوت باطن بدرجه کمال داشت در ۱۱۲۳ سنه بگذشت لفظ رضوان الله تاریخ رحلت ست

سید برکت الله بن سید اویس ملقب بصاحب البرکات از نژاد صاحب سنابل ست شاهبازی ست آشیانش
سدرة المنتهی یکه تازی ست میدانش سموات علی شعشعه ولایت از جبینش پیدا و جبروت فقر از ناصیه اش هویدا
مدة العمر سر بر آستان خالق گذاشت و قدم بر در مخلوق نفرسود امیر و فقیر فرش آستانش بودند و گوی سعادت عرصهٔ
علوی و سفلی می ربودند مرید سید مربی ست اما از مبادی عهد شباب تا آغاز ایام کهولت صحبت شاه لدها لازم گرفت
و عقیق استعدادش بفروغ باطن پیر رنگ کمال پذیرفت و سند خلافت و اجازت اخذ نمود و هم از شاه فضل الله کالپوی
تیمنا و تبرکا سند اجازت و خلافت ستاند و در مارهره توطن گرفت همیشه دست ایثار کشاده میداشت و ذخائر مثوبات
اخروی فراهم می آورد صاحب لفظ و شعر ست و رسائل دارد در حقائق عظیم الهدی تاریخ ولادت ست روز عاشورا
۱۱۴۲ سنه عنان از عالم سفلی تافت و بگلگشت فردوس اعلی شتافت هفتاد و دو سال زیست رحم سید آل محمد فرزند او
بود در ظل رافت پدر تربیت یافت و خرقهٔ خلافت پوشید در مارهره و بعد پدر کوس مشیخت مینواخت و حمای شریعت
بجد تمام نگاهبانی میکرد و در ازالهٔ امراض قلبی مسیحائی داشت و سرگشتگان وادی شوق را از تلوین بتمکین می آورد
و باتباع سنت سنیه نبوی تیر خوب می انداخت در ۱۱۶۴ سنه در نزهتکدهٔ قدس خرامید

سید نجات الله معروف بشاه میان بن سید برکت الله مذکور ست خلیفه شاه لدها ست آوار کان طرق کثرت

بدائرهٔ وحدت میکشید و در احیای قلوب فیض مسیحائی داشت و بادل شکستگان لطفش کار مومیائی میکرد بقماش
شعر نیک میرسید و اوقات را بتلاوت قرآن و مطالعهٔ کتب حدیث و تصوف و حق پرستی معمور میداشت در سنه ۱۱۹۰
دامن از غبار هستی برچید صاحب البرکات در بعض رسائل خود موعظتی بهر دو فرزند ارجمند خود قلمی نموده اند هر دو
برادر بمفهوم آیهٔ کریمه وتعیها اذن واعیه بران کار بستند و بتوفیقات ربانی و تاییدات یزدانی فائز گشتند
عبارت موعظت بانتخاب درینجا نقل کرده میشود آل محمد و نجابت الله سلامت باشند این چند کلمه نصیحت نوشته شد بران عمل
نمایند و این رساله را همواره با خود دارند باید که مشغول بیاد الٰهی باشند و بکتب فقه و سلوک الفت نمایند و از مقام
خود ها جنبش ننمایند و بخانهٔ مخلوق و مردم دنیا نروند و بدیدن عالمی که دلی داشته باشد یا آنکه ظاهرش بدین و دیانت
آراسته باشد البته البته بروند و دیدن او را سعادت کونین دانند و بهیچ کاری و مطلبی بحاکم و بکسی رجوع نکنند
که سازندهٔ کارها کارساز است و حسبةً لله برای کار خلق با هر کس تملق و لجاجت نمایند که باعث ثواب است روزی
حاکمی با این عاجز برای کاری خواهش کرد در گذر گرده شد اکثر عزیزان با او ملتجی شدند قبول نکرد و گفت اگر فلانی
بمن رقعه نویسد از این کار دست انکار بگذارم عزیزان با این محتاج الی الله تقاضای رقعه نوشتن بلکه وعید پیش کردند
ناچار این بیت نوشته شد

آنکه رخسار ترا رنگ گل و نسرین داد ‌ ‌ ‌ صبر و آرام تواند بمن مسکین داد

خواند و باز آمد و موافقت نمود بهر حال در یاد او باشند و بهر آن فقروا الی الله و لا تقنطوا من رحمة الله
توکلوا علی الله بدل و جان و زبان جاری دارند و طریقهٔ ظاهر را با سلوب لاردد لا اکر پیش سازند و شعار دین
هر چه تقید و تکلف کرده اند دریغ نکنند جاهد وا فی الله جهاد اکبر همین است که خود را آرام ندهند تا که آرام نیابند محاربه
با نفس کنند و بمحکمه رجوع نشوند و بر خلق هرگز هرگز اعتماد نکنند و باینها محتاج نشوند ست

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبرست ‌ ‌ ‌ شمشاد خانه پرور ما از که کمترست
نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر ‌ ‌ ‌ که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد ‌ ‌ ‌ که این عجوزه عروس هزار داماد است

المقصود علم و عمل پیش گیرند و بران مغرور نشوند و آرزوی آن کنند که چشم گریان و دل بریان و عمل خالص و جابت
دعا در رفاقت درویشان و مسکن مسجد و آه دردناک و اخفای حال از مدد الٰهی و فیض عالم پناهی میسر شود آمین همدرین
بودم که دل با من عتاب کرد و جانم پیچ و تاب نمود مطابق قول مشهور که خود فضیحت دیگران را نصیحت ای ناهموار

موییت سفید شد و دولت همچنان سیاه است ظاهرت آراسته و باطنت تباه پس بکار خود بنشین و بر حال خود غم والم نمای کدام حسنه از تو سرزده که دیگری را بنصیحت پیش می آئی و کدام حمیده را سرانجام داده که دیگری را ارشاد و تبیین نمائی

بس کن بوقت از دست مده

بنشین پس کار و دیده بردوز	از نار فراق خود همی سوز

این گندم نمائی و جو فروشی تا چند آنچنان باش که مینمائی و آنچنان نمائی که می باشی چون نیک نگریستم از ان هم ترسم که دل گفت آه صد آه

وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم	عمری که بی حضور صراحی و جام رفت

بس کردم توبه نمودم خموش گشتم بجوش و خروش آمده بودم باز بهوش رسیدم یخرج الحي من الميت بمنه وکرمه انتهى گویم لذتی و برکتی که درین کلام صاحب البرکات ست و ذوقی و شوقی که درین کلمات قدسی سمات هست بیرون از حد بیان ست تا کسیکه چاشنی اتباع شریعت و اقتدا طریقت دارد و صاحب حال باشد او را دیدن و شنیدن آن چه فیضها که بدل و جان ارزانی نکند من هیچکاره نیز دو فرزند عزیز دارم ابو الخیر و ابو النصر امید وارم که چون بمطالعهٔ این کتاب سعادت اندوز ندنیابتهٔ و خلافةً از صاحب البرکات این نصائح ارجمند را از من بگوش دل جا دهند و تا دست رس بموجب آن کاربند گردند اگرچه عبارت آخر این موعظهٔ از صاحب وعظ مجاز ست و از من حقیقت اما از رحمت رحمن رحیم هیچ بنده اثیم را نا امید وار نباید بود که گوینده گفته ست

داد حق را قابلیت شرط نیست	بلکه شرط قابلیت داد اوست

سید محب الله بلگرامی از احفاد سید محمود اکبر ست در عنفوان جوانی ذوق حفظ کلام ربانی بهم رسانید بر بالاخانهٔ حویلی خود نشسته در مدت شش ماه قرآن را یاد کرد و تا این مدت گاهی از انجا فرو نیامد و ردای ورع و تقوی بر دوش گرفت و خود را بفتراک ارادت سید العارفین بست و کتان هستی بمهتاب فنا داده در انوار سرمدی مستهلک گردید

حریر شعلهٔ ما را بآب می بافند	کتان ما بشب ماهتاب می بافند

ستر حال خود شعار خود ساخت بشانیکه هیچکس او را ازین طائفه نمیدانست صورةً در زی سپاهی و معنیً در یاد الٰهی در سنه هزار و صدم بمرگ اختیاری بمرد لباس سفید در بر کرد و بعد فراغ تلاوت بالای کت آمده و چادری بر خود کشیده بخواب رفت و جان بحق سپرد

سید معین الدین از نسل صاحب سنابل ست در مبادی شعور کلام الله را یاد گرفت و در عنفوان شباب

میل حق جوئی بهم رسانده و عتبهٔ علیهٔ شاه لدها را ملتزم گردید و از کشف برهان شرف بیعت دریافت و در بوتهٔ ریاضت گداخته طلای خالص برآمد و مشق ذکر قلبی بجائی رساند که شبها چون می غنود از دل او اسم جلاله باواز بلند مردم می شنیدند از ابتداء عمر تا انتها در گوشهٔ قناعت قدم افشرده و بزروع زمین قلیلی که از طریق وراثت رسیده بود اکتفا کرده بسر می برد و باختلاط مردم کم می پرداخت وفاتش بعد سنه ۱۱۵۰ بوده

سید لطف الله معروف بخُرد میر برادر عینی سید محب الله مذکور است اگرچه ظاهر حال بملازمت امرا می پرداخت اما فی الحقیقه شمع خلوت در انجمن می افروخت حظی وافر از ثروت صوری داشت و دوام همت بر انجاح مطالب مستمندان صرف میکرد بی تصنع تشریف مروت و احسان بر قامت او دوخته بودند و کوشش بلیغ در صلاح و تقوی داشت گاهی نماز تهجد فوت نکرد و بجمعیت ظاهری و باطنی روزگار بسر آورد در سنه ۱۱۳۳ از دهلی ببلگرام می آمد قضارا مابین سکندره و قنوج قطاع الطریق ریخته زخمهای کاری رسانیدند بعد از یک هفته ساغر موت احمر چشید کرمه رضوان الله عنه تاریخ است ؎ سلیم از دست بیدادی که نالم ٭ بکشتن ناگذارشکر افتاد ٭

شیخ محمد سلیم در بدو حال چندی قاضی بلگرام بود آخر باقتضاء علو همت خود را کناره کشید و مرید شاه لدها شد و در سنه ۱۱۴۱ در سلک منهم من قضی نحبه منتظم گردید کرمه و یجزی الذین احسنوا بالحسنی تاریخ رحلت است

شیخ محمد حافظ برادرزادهٔ شیخ محمد سلیم است بعنایت کریم عز و جل میرزا بست اکابر و اصاغر شهر از صبا خرام تقدیم میرسانیدند حافظ قرآن و عالم و شاگرد قاضی علیم الدین کهندوی بود و در زمرهٔ مستعدان بامتیاز برآمد و خط نسخ و نستعلیق در جودت می نوشت چون عم او منصب قضا باو سپرد چندی بنا بر ضرورت وقت تمشیت نمود دل بیار و دست بکار داشت و متاع دنیا را در میزان اعتبار نمی سنجید و زر و سیم در دست نمیگرفت آخر حال سر بخط ارادت شاه لدها گذاشت و بجل حال بمهر داغ عشق مزین ساخت بسیار خوش صحبت بود و سراپا ذوق و شوق مجسم اشعار را مستانه میخواند و اهتزاز میکرد و میگریست سید محمد بن میر عبد الجلیل میگوید روزی از سر راه خانهٔ وی میگذشتم او بر بلندی استاده بود سلام کردم و خواستم که بگذرم آواز داد ایستاده باشید و بیتی از میرزا صائب گوش کنید ؎

ساعد سیمین او را تا کلیم الله دید ٭ نسخهٔ افسوس شد دستی که در اعجاز داشت ٭

و حالتی در ایشان مشاهده افتاد که در من تاثیر کرد و نیز گفت روزی بخانهٔ قاضی رفتم بشاشت بسیار نمود و گفت ابیات امانت پدر خود بگیرید و این غزل امیر خسرو علیه الرحمه را که از والد ماجدم شنیده بود خواندن گرفت بذوقی و کیفیتی که بزبان قلم تعبیر نتوان کرد ؎

یار قبا چیست گرد خیش میبان بیند | این سر و سر گرست در خم چوگان برید
غمزه زن ما رسید ساخته دار ید جان | یوسف ما باز گشت مژده بکنعان برید
مست شراب مرا حاجت نقل ست اگر | این جگر خام سوز را بنمکدان برید
نیست دلی چون منی در خور شاهی شاه | پارهٔ مردار را بر سگ دربان برید
بر ذوری از خون نوشت خسرو دلخسته حال | ده نه دل مانده ام قصه بسلطان برید

در ۱۱۲۱ رحلت کرد رحمه الله تعالی

شاه رحمت الله بلگرامی وی سلطان العاشقین و برهان العارفین ست حصور بود از عنفوان شعور را در طلب نقل در آتش کرد خانمان ترک داده ساغر عرفان نوش کرد و ستانه در نهایات الوصال خرامید و طریق آزادگی و گذشتگی پیش گرفت سامان تمام بیک چادر و کلاه و زیر جامه اکتفا کرد و در کنج مسجد مسکن گرفت و از حطام دنیا ذره برنداشت و گاهی لب بسوال هیچ چیز با هیچکس نگشود ابتدا حال مشرب سکر و مستی بر مزاجش غالب بود آخر حالت اطمینان بهم رسانید مرید نمیگرفت میگفت پیش ما مریدی و پیری محبت ست عزیزی چون بجد شد گفت مقصد از ارادت چیست اگر این ست که فردای قیامت بکار شما آیم از دو حال خالی نیست دران روز کلهٔ من نافذ هست یا نیست در صورت ثانی مرید شدن بیفائده و در صورت اول ما و شما آشنائیم ضعیف باشد که آشنا با وصف قدرت از خدمت آشنا خود را مقصر دارد رغبت بمظاهر صوریه بیشتر داشت تخصیص حسن انسان نبود بلکه هر شئی که در نظرش خوش می نمود فریفتهٔ او میگشت و میگفت سر شوق من سلامت هر جا نظر می افگنم تمام حسن بنظر می آید اگر انسانی منظور میشد تنها با منظور می نشست تا ثالثی حاضر نمی بود مردم شهر فریفتهٔ آزادمنشی او بودند و او آئینه وار همه کس را بیک نگاه میدید هر کس میدانست بر من مهربان ترست تمنای مرگ بسیار داشت و ها ذم اللذات را اکثر یاد میکرد طفلی را نزد او آوردند که این یتیم ست در حق او دعای بکنید فرمود این طفل یتیم نیست چرا که فراست و عقل صحیح دارد یتیم کسی ست که اینها نداشته باشد در نفس واپسین دو سه مرتبه لفظ حق بر زبان آورد در وقت احتضار سید عبدالوهاب بلگرامی پرسید چه حال دارید این بیت فرو خواند

مست ذوق عرفیم کز نغمهٔ توحید تو | لذت آوازه در کام جهان انداخته

مشمول رحمت الله تاریخ رحلت ست که در ۱۱۳۸ بوده

سید محمدی بلگرامی سیاحت بسیار کرده و بصحبت خیلی از صاحبدلان رسیده و فیضها گرد آورده و سالها و بیاضت

تن شکن جان پرور کشیده در علم دعوت و تکسیر و جفر ید طولی داشت مرید شاه لدهاست تا مرید شد طرفه حالتی و کیفیتی بهم رساند برق و اسوختگی در خرمن افتاد دنیا و مافیها را پشت پا زد و فرزند و یار و آشنا از همه بیگانه گشت و دوام با دای صلوة و نوافل و اوراد اشتغال گرفت و خود را در انوار سرمدی محو ساخت غلبه جذبات بجای رسید که باندک آهنگ نغمه از خود میرفت و قلق و اضطراب میکرد و از صداهای موزون بیخودی دست میداد و مضمون این شعر معاینه می شد ؎

کسانیکه یزدان پرستی کنند　　بآواز دولاب مستی کنند

و صبح تا شام نالهای دلسوز و صیحهای جانگداز میکشید و سلسله عشق نمی آسود ؎

صبحی بنال راه فلک بر نبسته اند　　هر چند دیر آمدهٔ در نبسته اند

در اواخر عمر داعیه حج مصمم داشت غالب آنکه بسبب جود را در راه حرمین شریفین باخت و این سانحه در سنه ۱۱۴۱ رو داد

سید غلام مصطفی برادرزادهٔ شاه لدهاست و از خواص مریدان وی صاحب مشرب عالی بود و نشاء فقر و درویشی دوبالا داشت و در کمال حسن خلق و تواضع می زیست طریق ریاضت و مجاهده پیش گرفت و قدم بر سلم کمال گذاشته بذروهٔ تکمیل برآمد و همیشه بشیوهٔ سپاهگری کسب معاش ضروری میکرد و تعلل واژون زده شمشیر فی الله جولان میداد در سواد احمد آباد گجرات در جنگی صعب جرعهٔ شهادت چشید و در سلک احیاء عند ربهم یرزقون منتظم گردید و این واقعه در سنه ۱۱۴۳ رو داد بعد از محاربه هر چند تفحص کردند اثری از جسد او گل نکرد و پیش از شهادت رباعی گفته بود و از حال آینده اخبار نموده ؎

در خلوت ماورای ما یاری نیست　　یعنی که بفرش و عرش اغیاری نیست
ما روح مجردیم ز آلایش مرگ　　ما را بجنازه و کفن کاری نیست

سید قادری بن سید ضیاء الله واسطی بلگرامی قادری الاسم والطریقه صاحب عرفان کاشف الحقیقه بود شان شریعت عزا را نهایت اعتنا میکرد و حافظ قرآن بود و عالم کامل شاگرد شیخ غلام نقشبند لکهنوی است سه نوبت مناسک حج ادا کرد و بزیارت طیبه طیبه مستسعد گردید کربلا و بغداد را سیاحت کرده و از سید یس حموی خرقه خلافت گرفته و سند صحاح سته و سائر مقروات از مولانا سلطان بن ناصر خابوری اخذ کرد و اسانید اجازت هر کدام معنعن و اسامی کتب در ثبت او مسطور است القصه با فراوان برکات بهند رجوع کرد و چندی در دهلی بهدایت و ارشاد طالبان مشغول گردید و عاقبة الامر به بلگرام آمد و خلوت گزید جز اوقات نماز کم از خانه بر می آمد صلوات خمسه در مسجد جامع

محلها دامیکرد و امامت مینمود و بالحان لپذیر قرآن میخواند در ۱۱۴۵ در جوار رحمت آسود ان للمتقی جنات تاریخ رحلت
سید مرتضی صاحب تاج العروس شرح قاموس که ترجمهٔ او در ابجد العلوم نوشته ایم فرزند سید محمد بن سید قادری مذکور ست
میر آزاد او را در مآثر الکرام بنام سید محمد متقدی یاد کرده و گفته کتب عربی تحصیل کرده و در حداثت سن توفیق زیارت
حرمین شریفین یافته در ۱۱۶۴ باین سعادت فائز گشته و در اماکن متبرکه علم حدیث تحصیل کرده و درین ایام در زبید یمن
اقامت دارد و نزد شیخ عبد الخالق زبیدی فن حدیث سند میکند حق تعالی در عمر او بیفزاید و ترقیات دینی کرامت
نماید انتهی گویم وی شاگرد شاه ولی الله محدث دهلوی نیز هست در ثبتی که بقلم او دیده ام نوشته حضرت بمنزله
فی دهلی و وفات او در مصر قاهره بوده و او را زبیدی مصری دانند و هیچکی نمی شناسد که وی از بلگرام قنوج ست از علمای هند
کمتر کسی باین علم و فضل در فقه و لغت و جز آن سر بر آورده و شهرت و قبول یافته باشد چنانکه حق تعالے
بوی عطا فرمود رحمه الله تعالے[له]

میر طفیل محمد اصلش از اترولی ست دانشمند کامل و عالم عامل ست از ریعان شعور طریقهٔ ترک و تجرید و انقطاع از
علائق دنیوی قاطبة اختیار کرده و سبق بخدمت سید حسن رسول نما خوانده و بسید مربی و دیگر فضلاء آن عصر تلمذ نموده
در طلبهٔ علم بجودت طبع و قوت مطالعه و مباحثه اشتهار داشت و بعد از تکمیل تحصیل در بلگرام طرح اقامت ریخت و قریب
سی سال تا دم واپسین در دیوانخانه میر عبد الجلیل سکونت ورزید و بسیار بوضع لطافت و نزاکت و تمکین و وقار زندگانی
کرد زبانی لطیف و بیانی شیرین داشت و در متانت عقل و رزانت رای و ظرافت طبع مستثنی میز یست قریب
هفتاد سال بر مسند تدریس باحیاء علوم پرداخت و عالم عالم طلبه را از حضیض شاگردی باوج استادی رسانید میر آزاد
بلگرامی تلمیذ رشید اوست او را باستاذ المحققین یاد میکند وی گفته شکست نفس معراج انسان ست میفرمود حرف
خاصی از عامی شنیده ام که هیچ وقت از خاطر نمیرود در دهلی از کوچه میگذشتم جمعی کثیر از کناسان بتقریب طوی کناسی
در مکان مجتمع بودند و بادفروشی ثناخوانی از ین قوم میکرد یک کلمهٔ او در دل من موثر افتاد حاصل کلامش اینکه شما بهترین
مردم اید در آخرت زیرا که در میزان قیامت هیچ عمل ثقیل تر از شکست نفس نیست و این وصف در شما بمرتبهٔ اتم یافت میشود فرمود
شخصی حاکم بلگرام بود و فی الجمله مناسبتی بعلم داشت روزی از من سوال کرد که معنی فرض کفایه بفهم من نمیرسد که اگر یکی فعل را
بجا آورد همه بری الذمه میشوند و الا همه آثم گفتم این خود ظاهر ست مثلا شما بر سر قریه میروید اگر یکی از اهل قریه آمده اظهار
اطاعت کرد همه مامون میشوند و الا همه ماخوذ آنجناب در ۱۱۵۱ انجمن روحانیان برافروخت میر آزاد می فرماید که
چنانکه ابو الطفیل صحابی رضی الله عنه آخر جمیع صحابه روی زمین ست که در ۱۱۰ در مکه معظمه ازین عالم رو بعالم قدس آورد

[له] قال الشیخ مومن المعروف بالسید الشبلنجی فی نور الابصار فی ترجمة السید مرتضی الزبیدی ولد سنة ۱۱۴۵ خمس واربعین ومائة والف قال الجبرتی هكذا سمعته من لفظه [illegible] ... فنون علیها [illegible] ... شعبان سنة ۱۲۰۵ خمس ومائتین والف انتهی ۱۲

آنجناب آخر علماء سلف بلگرام ست که از دار فانی بریاض جاودانی انتقال نمود انتهی آزاد رح قصیده دارد در شان او که مطلع آن این ست ؎

یاللاحیة سار دوا فی التباشیر　　فاسود یومی کاحداق الیعافیر

شاه عبدالرزاق ساکن بانسه قدس سره ابتداء حال بنوکر پیشگی کسب معاش میکرد آخر ترک داده عمری در سیاحت گذرانید و در نواحی گجرات احمد آباد شرف خدمت شاه عبدالصمد خدا نما دریافت و حلقهٔ ارادت در گوش کشید و بمقصد اعلی فائز شد و بوطن مالوف برگشت و دوام لباس بطور اهل دنیامی پوشید و بشغل زراعت کسب قوت حلال میکرد چون برهانی ساطع داشت وضیع و شریف منقاد شدند و علما و فضلا غاشیهٔ ارادت بر دوش کشیدند و با آنکه امی محض بود آیات قرآنی را از بر خوانده نوعی تفسیر میکرد و حقائق و معارف بیان میفرمود که دانشمندان را حیرت دست میداد و فاتش در ۱۱۳۶ واقع شد

سید غلام علی بن سید نوح بلگرامی متخلص بآزاد حسینی واسطی حنفی مذهب چشتی مشرب در ۱۱۱۶ لباس هستی پوشید و در ریعان آگاهی سر رشتهٔ تحصیل علم بدست آورده کتب رسمی از بدایت تا نهایت در حلقهٔ درس میر طفیل محمد مذکور طاب ثراه مرتب گزرانید و لغت و حدیث و سیر نبوی و فنون ادب از خدمت جد خود میر عبدالجلیل اخذ نمود و عروض و قافیه و بعض فنون ادب از سید محمد خال خود تلمذ کرد و در ۱۱۳۰ شرف بیعت شاه لدها قدس سره اندوخت و در ۱۱۵۰ باراده حج برآمد و در مدینهٔ منوره بخدمت شیخ محمد حیات سندی سند قرارت صحیح بخاری و اجازت صحاح سته و سائر مقروات فرا گرفت این سند بقلم مجیز نزد محرر سطور موجودست و در مکهٔ معظمه صحبت شیخ عبدالوهاب طنطاوی مصری دریافت و برخی از فوائد علمی کسب نمود طنطاوی سرآمد علماء عصر و نزیل مکهٔ معظمه بود در ۱۱۵۱ بجنة الماوی خرامید وی نظم عربی ایشان را بسیار تحسین کرد و آزاد تخلص شنید و معنی آزاد فهمید فرمود سیدی انت من عتقاء الله میر آزاد میفرماید من ازین نفس مبارک حضرت شیخ که در حق این سراپا گرفتار سرزده امیدوار بها دارم انتهی گویم جناب آزاد را استاذ شردهٔ آزادگی داد و صدیق اکبر را حضرت رسول خدا صلعم عتیق لقب بخشید چون من گناهگار اسیر او زار همنام آن خلیفهٔ پیغمبر مختارم امید با دارم که مرا هم ببرکت آن نام و لقب از آتش دوزخ برهانند ؎

فی الجملہ نسبتی بتو کافی بود مرا　　بلبل همین که قافیه گل شود بس ست

الحاصل جناب آزاد بعد از حج و زیارت وارد اورنگ آباد گردید و در تکیهٔ شاه مسافر نقشبندی گوشهٔ انزوا گرفت و بعد از چندی اکثر بلاد دکن را بسر مشق قدم سیاحت فرمود و عجائب صنع الهی سرمهٔ بصیرت او شد خود میفرماید از ان

روزی که ناصیهٔ اخلاص با آستان بیت الله آشنا شد بیگانگی از رسوم ابنا روزگار بهم رسید و معنی تخلص آزاد
بقدر استعداد جلوه افروز گردید انتهی وی را با نظام الدوله ناصر جنگ شهید خلف آصفجاه ربط عجبی اتفاق افتاده بود
و موافقت خاص دست بهم داده چون نواب بعد از پدر بر مسند ایالت دکن نشست بعض یاران دلالت کردند که حالا
هر رتبه که خواهید میسر ست اختیار باید کرد و وقت را غنیمت باید شمرد فرمود آزاد شده ام بندهٔ مخلوق نمیتوانم شد
دنیا بنهر طالوت میماند غرفهٔ ازان حلال ست زیاده حرام و این شعر فرو خواند ؎

درین دیار که شاهی بهرگدا بخشند | غنیمت ست که ما را همین بما بخشند

کلاه ترکیهٔ نفس شکستن عهد همرنگی با آئینهٔ جوهر نابستن ست اما نعمت آلهی را حقی ست بر زبان که بی تحدث ادا
نتواند شد ایزد سبحانه سرو آزاد همت را نشو و نمای استقامت کرامت نماید و گل سر سبد توفیق را آب و رنگ
ثبات مرحمت فرماید وی رح در تازی و فارسی ید بیضا و خزانهٔ عامره دارد و دیوان شعر فارسی و ده دیوان عربی
و مولفات فراوان از وی یادگار ست و اکثری ازان نزد این خاکسار موجود نطقی و مذاقی که در زبان [illegible]
هرگز احدی از معاصران و پس آیندگان او را نصیب نشده و همت بلندی که در مدحت سرائی خاتم پیغمبران صلعم
او را ارزانی داشته اند شاید درین امت عشر عشیر آن بدیگری نداده باشند قدرت معنی آفرینی و قوت سخن سنجی با فصاحت
عبارت و بلاغت اشارت و دلربائی ترکیب و خاطر فریبی حسن تالیف حصه خاصه مخصوصه اوست آن کدام لفظ سادهٔ
و پرکار ست که خلوم خامه جادو نگار او نیست و آن کدام معنی تازه و تر ست از حکم و حقائق و معارف و حسب و ذوق
و شوق و معامله که بلاگردان افکار دربار او نه هم دانشمند عصر ست و هم عارف دهر و هم فاضل کامل ست و هم ناظم و
ناثر عامل خود ترجمه خویشتن در کتابهای خود نوشته و هم این بنده و دیگران در تذکرها و جز آن آورده درین محل همین قدر
کفایت دارد که گفته آمد و نوشته شد[1]

شیخ محمد حیات سندی محدث مجتهد مدنی رح از علماء ربانیین و عظماء محدثین ست نام پدرش ملا فلاریه بود از قبیله
پاچپر ساکن اطراف عادل پور از توابع بهکر ست مولد و منشا شیخ سندست در آغاز جوانی توفیق حج یافت و در
مدینهٔ منوره توطن و تاهل کرد و کمر تحصیل علم بربست و باوجود فقدان معاش استقامت را کار فرمود و نزد شیخ
ابو الحسن سندی کسب کمالات نمود و برخی پیش شیخ عبدالله بن سالم بصری تلمذ کرد و تمام عمر در خدمت علم حدیث شریف
صرف ساخت و تبحری عظیم درین فن اشرف اندوخت و بمرتبهٔ اجتهاد برآمد و قلادهٔ تقلید از گلو فرو افگند و همیشه
ناشر علوم لطیفه و عامر اوقات شریفه بود خواص و عوام حرمین مکرمین و مصر و روم و شام اعتقاد و اخلاص خاص

[1] در صفحه ۲۳ اتحاف در ترجمه میر آزاد تاریخ وفاتش سنه ۱۲۰۰ مرقوم ست و در صفحه ۹۳۲ ابجد العلوم تاریخ وفات سنه ۱۱۹۰ مسطور گشته و بر حاشیه [illegible] ماده تاریخ وفات از تذکره نشتر عشق وغیره غلام علی آزاد نوشته شده و نیز این مصراع را تاریخ وفات او یافته اند ع واصل رحمت حق شد آزاد و این هر اختلاف از سهو ضعیف آمده و معلوم نیست که تاریخ صحیح وفات کدام است والله اعلم ۱۲

داشتند و از ذات همایون کسب برکات مینمودند شیخ محمد فاخر زائر الهآبادی شاگرد رشید اوست وی لفظ غلام علی را

که نام آزاد است تنها علی نوشت میر آزاد در جواب نگاشت که مسلم روایت میکند از ابی هریره که آن رسول الله صلعم

قال لا یقولن احدکم عبدی وامتی کلکم عباد الله وکل نساءکم اماء الله ولکن لیقل غلامی وجاریتی

وفتای وفتاتی وبخاری آورده لا یقل احدکم عبدی وامتی ولیقل فتای وفتاتی وغلامی شیخ این حرف را

از وی قبول داشت وچه خوب واقع شده آنچه ابن نجار در تاریخ بغداد و در ذکر احمد غزالی آورده که روزی قاری در مجلس

او این آیه خواند قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم الخ فقال شرفهم بیاء الاضافة الی

نفسه بقوله یا عبادی ثم انشد ؎

وهان علیّ اللوم فی جنب حبها	وقول الاعادی انه لخلیع
اصم اذا نودیت باسمی واننی	اذا قیل لی یا عبدها لسمیع

وفات شیخ محمد حیات قدس سره درسنه [illegible] رو داد و در بقعهٔ مبارک بقیع مدفون گردید

شیخ عبد اللطیف امروهی در عنفوان شباب همت باحراز فضائل صوری گماشت و مدتها در قنوج و بلگرام بکسب

علوم پرداخت و بخدمت شیخ حبیب الله قنوجی بیعت کرد و نقد هستی در بوتهٔ ریاضت گداخته سرمایهٔ کنز مخفی بدست

آورد و در آخر بحرمین شریفین شتافت و قریب پنجاه سال در ام القری شرفها الله تعالی بسر برد و هر سال حج کرد و

گاهی نوبت بمدینهٔ منوره رفت لطیف طبع رقیق القلب بود میر آزاد بتقریب سفر حج پنج ماه در مکه بخانه او بود میفرماید

[illegible] میرزا را اقران کرد و [illegible] وفات [illegible]

گذشت جزاه الله تعالی خیرا بهشت نشیمن تاریخ وفات اوست که درسنه [illegible] اتفاق افتاده

بی بی خُرد مولد و منشاء او بلگرام ست آورده اند که پدر و مادر خواستند که او را کدخدا سازند با کره از آخر گذاشتند

و مراسم طوی شروع کردند وقتی که مشاطه او را آراسته بجلوه آورده جلوهٔ دیگر نمود و تبسم کنان در انجمن روحانیان

خرامید مادر و پدر از مشاهدهٔ این حال داغ شدند و با همان لباس و زیور زیر خاک سپردند دزدان خبر یافته شب

بر سر تربت او آمدند و خواستند که قبر او را واکرده زیور و لباس بدست آرند بحکم قادر مطلق تعالی شانه همگنان نابینا

شدند و در مقام حیرت فرو ماندند صبح از ظهور این کرامت شوری در خلق افتاد محله خُرد پوره بنام اوست

سید حسن بن علی بن لطف الله القنوجی الحسینی البخاری قدس سره نسب شریف او بچهار ده واسطه بجناب معلی القاب

ابو عبد الله جلال الدین حسین مخدوم جهانیان جهان گشت میرسد و نسبت اقصی بسیدنا علی اصغر امام زین العابدین

بن امام همام سبط اصغر حسین بن علی علیه السلام شهید کربلا می پیوندد و نه نفس از ائمهٔ اهل بیت نبوت ترتیب وار
در اسلاف نامدار وی داخل اند امام علی نقی و امام محمد تقی و امام علی رضا و امام موسی کاظم و امام جعفر صادق و
امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسین و علی مرتضی در پنج سالگی بی پدر گردید و پا بدامن الم یجدک یتیما
فاوی کشید اوائل فنون فارسی در وطن حاصل کرد و مختصرات علوم آلیه بحلقهٔ درس مولانا عبد الباسط قنوجی اکتساب
نمود و غالب مولفات استاد را بقلم خود نوشت و در اقران و اماثل سر برآورد و مولوی نعیم الدین و مولوی علیم الدین
قنوجی و مولوی قادر بخش بلهوری از جماعهٔ درس او بوده اند و بعد از وفات استاذ بلکهنو شتافت و از مولوی محمد نور
متوفی در ۱۲۳۳ه تحصیل فضائل صوری و معنوی فرمود سپس بدهلی رفت و مولانا شاه عبد العزیز و مولانا رفیع الدین ابنا
مسند الوقت شاه ولی الله محدث دهلوی قدس سرهم را دریافت و مراتب کمال را بتکمیل رسانید و یکی از اوعیهٔ علوم
کتاب و سنت و فقه و حدیث و اصول و تفسیر و تذکیر گردید و بیعت جهاد بر دست سید احمد بریلوی مجدد مائهٔ ثالث عشر
نمود و مولانا محمد اسمعیل شهید و مولوی عبد الحی مرحوم و مولوی حیدر علی نزیل ٹونک تنها احباب و اصحاب او بودند و بعد از
بیعت همراه پیر طریقت چندی در غزوات کفار گذرانید و برکات و کرامات بسیار فراهم آمد وقتی که سید احمد قدس سره
در بالاکوٹ در ۱۲۴۶ه جام شهادت کشید و شربت موت احمر چشید وی رح در قنوج پا بدامن عزلت در آورد و بانتظار
هجرت از دیار هند خاموش نشست و اوقات شریف را مشغول درس و هدایت و ارشاد و تذکیر ساخت و خلقی کثیر را
باقصی مراتب تقوی و طهارت رسانید لااقل ده هزار کس از مردم اطراف و جوانب این بلده در خدمت وی موفق بتوبه
و انابت گردیدند و از اشراک و بدع و تقلیدات احیاء و اموات مجتنب شدند عامه و خاصه خوارق و کرامات بسیار
از وی حکایت کنند عمران مسجد جامع قنوج و عمارت مصلی یکی از آثار خیر و برکت اوست در زهد و قناعت و صبر و توکل و رضا
و تسلیم و جمله اخلاق حمیده بر طبق کتاب و سنت مطهره آیتی بود و در سوز و گداز و درد و محبت و حلاوت و حال و ظرافت
طبع و لطافت منش علامتی شبها نماز کردی و در گریه شدی و بدیدن منکری از منکرات شرعیه گونهٔ روی مبارکش
برگردیدی و تا توانستی تغییر آن بدست نمودی ورنه لامحاله زبان بنکوهش آن و منع از ان بکشودی در مزید صلابت
در دین نمونهٔ عمر فاروق بود و در حیا یادگار ذی النورین با وجود وارستگی خاطر و آزادی دل و بی تعلقی بمعاش دنیا
بسی خوش گذران بود جامه و طعام و مسکن و مرکب نیکو داشت مهمان نواز مسافر پرور دوستی دوست بود تمام عمر بر در
توانگری نرفته و دولتمندی دنیا خواه را بر در خود راه نداده و در امر بمعروف و نهی از منکر بتقصیری از خود راضی نشده
گویند دل سنگ از تاثیر تذکیرش موم گشتی واحدی را از امرا و علما در بزم او مجال سخن دست بهم ندادی و ذلک فضل الله

یؤتیه من یشاء هم در صورت صاحب هیبت و جمال بود و هم در سیرت مکمل با کمال در رد بدعات روافض و شکستن رونق بازار ایشان انچه از دست و زبان وی آمده معروف دیار ست و استغنائیکه در ترک املاک و اموال و جاه داد پدر نامور خود از وی بظهور رسیده مشهور امصار هم منصب نوابیت پدر بگذاشت و هم پشت پا بر لکوک نقود و امتعه متروکه بزد هر چند تالیفاتش در هر سه زبان عربی و فارسی و اردو بسیار ست و همه گویا ملفوظات طیبات اوست اما این ملفوظ از دستخط خاصش در کتابی یافته شد می نویسد که آب دنیا بر دو قسم ست یکی از چشمها دیگر از چشمها آب چشمها از برای شستن جامهاست و آب چشمها از برای شستن نامها از چشمها برای جامها اشکی و از چشمها برای نامها اشکی این ذرهٔ بیمقدار کمین پور بی دانش و شعور اوست و از میان فرزندان او را با دعیهٔ خاصه مخصوص فرمودی و از ته دل و درون خاطر التفات و محبت زائد باو داشتی امیدوارم که از برکات آن دعوات محروم نشوم و متصل امر ناگزیر بلقاء مبارک او و دیگر صلحا و اسلاف خویش مسرور گردم رب انت ولیی فی الدنیا و الاخرة توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین

ابو الطیب صدیق بن حسن بن علی الحسینی القنوجی البخاری ختم الله له بالحسنی و اذاقه حلاوة رضوانه الاسنی گرد آور این نامه ست و شور افگن این هنگامه اگر نظر باتصال صوری در مقام تعریف نسبت خود بگوید میتواند گفت که این بضعهٔ رسول و فلذهٔ کبد بتول ست صلعم اما نظر بانعدام نسبت معنوی می ترسد که چون دود عار آتش و چون کرم ننگ آب نگردد ؎

هر جا که از بلندی و پستی سخن رود — از آسمان بلند تر و از خاک کمتریم

بیشتر در صف نعال علماء حدیث و قرآن رتبهٔ روشناسی بهم رسانده ست درین انجمن نیز خود را طفیلی این اعزهٔ کرام ساخته گزارش میدارد که وی در سنه دوازده صد و چهل و هشت هجری از عالم پاک جان سفر بسوی این کالبد خاکدان کرد و از بقا بفنا و از فنا بقا آرمید از غایت شرم و وفور حیا و نهایت آزرم و فقدان وفا نمیخواهد نام خود بر زبان خامه گذرانیدن و در چمن این دولتمندان دارین چون سبزهٔ بیگانه خود را رویانیدن اما از انجا که تا از شکم مادر بکنار پدر آمده شور عشق و محبت و فغان درد و الفت خمیر مایهٔ طینت اوست و دلبستگی بمطالعهٔ کلام حضرات صوفیهٔ عالیمقام و دریافت احوال این طائفهٔ علیهٔ کرام از ازل آزال و دهر داهر متاع جمعیت و ملاک سکینهٔ طبیعت او چنانکه گوینده گفته ست ؎

لها احادیث من ذکراک تشغلها — عن الشراب و تلهیها عن الزاد

لها بوجهك نور تستضيئ به ... ومن جلالك في اعقابها حادي

اذا اشتكت من كلال السير اعدها ... روح القدوم فتحيي عند ميعاد

لامحاله درین مقاله من بیدل خود را در صف نعال این درویشان دولتمند بامید هم و تا امید حصول و وصول برکات ایشان نغمه تازه در طنبور بیان میدمم

گرچه خرد دیم نسبتی ست بزرگ ... ذره آفتاب تابانیم

دریافته باشی که بوم و زاد نژاد این محسود حضیض واوج همان ویرانه کهنه شاه آباد قنوج ست که از عمری درانه از ان خاک جدائی نقد وقت اوست و تا بغربت وطن و فرقت اهل آن مسکن ساخته خود را چون تیر از کمان جسته هر دم غم سگالی راه رفت یافته و بای حال از دمیکه از ملکوت آسمان بناسوت این خاکدان پیوند گرفته و این جهان گذران بی نمود و نشان را بچشم عبرت و مقله خبرت دیده نخستین قضای آسمانی که بتقدیر ربانی بر سر وی ریخت آن بود که در پنج سالگی از عمر دو روزه فلک گردنیمی بر تارک حال او بیخت

مرا باشد از حال طفلان خبر ... که در طفلی از سر برفتم پدر

مادر مهربان که خاکش سبز باد چنانکه تواند شدن بجان کندن و تشنه و گرسنه ماندن بکنار عاطفت پرورش کرد و از ته دل دردمند نوازشها فرمود و در آموختن و بر کار استاده کردن و بروزه خوگر ساختن کشش و کوششها نمود تا آنکه از کی آشنائی باین چیزها دست داد درین اثنا روزگار شباب آمد و جنون که شعبه از جوانی ست بر سر حساب بازی زندگی همه کار و اکتساب ثوابی که روزگار گذشته بیشتر و بگرد جوانی چنانکه افتد و دانی [illegible]

مهر و رفتار و ناز وا سے بسر آمد

بجز عشق بدخویان نیاموخت ... خدا اجری دهد استاد ما را

آخر کار بعد از خرابی بصره سفر دهلی پیش آمد و تکمیل مراتب تحصیل صورت بست سپس فاتحه فراغ چون آبی در کوزه و نانی در کاسه نبودم فامشوا في مناکبها وکلوا من رزقه را از برای جان خود نی بلکه از برای وابستگان خود کار بستم و با خاطری پر داغ و دلی بیدماغ و خانه بی چراغ جاده سیر و سفر پیمودم و در آنکه بهوپال بزبان فرماندهی نواب سکندر بیگم مرحومه افتادم و رخت افتادگی درین دولت جایگاه انداختم و حصه بزرگی از عمر خردی با وظیفه مختصری و شغل محقری در ملازمت وے بسر بردم

اسی تقریب اوس گلی مین رہے ... منتین ہین شکستہ پاۓ کی

وخود را بملاحظهٔ اطوار جهان وجهانیان درکنار زهد و قناعت بدون شکایت وحکایت پروردم و نام توانگری و
آسودگی بر زبان نبردم تا آنکه بعد از سپری شدن روزگار ما در تیش و پدرود کردن آن مرحومه نوبت صدر نشینی
بانوی کاشانهٔ دولت و بزم آرائی فرمان دهٔ جهان ایالت نواب شاهجهان بیگم حفظها الله تعالی وسلم رسید در تاریخ
۱۲۹۵ هجری جاذبهٔ غیب بسوی خودم کشید و عنان اختیار از دست بربود و تدبیر خرد از پای بر افتاد و صبر رخت
از خاطر محزون بیرون نهاد چاره نماند بجز دیوانگی کردن و دل از خانمان برگرفتن و در وادی غربت افتادن و راهی
نمود جز ببارگاه عالم پناه خلاق عالم و رزاق بنی آدم رفتن و خود را در حرم محترم گرد کعبه چون پروانه بکمال شمع کاشانه
گردانیدن من فدای جلوهٔ جمال ام القری و صید بستهٔ فتراک امام ائمة الوری پیش ازین خوابی دیدم که در مرکبی
میان بحر محیط نشسته ام و بمکهٔ معظمه میروم بار دیگر دیدم که در حرم محترم حاضرم و در کوی و برزن آن دیار برکت آثار
میگردم کرت سوم در منام خود را در سگک مدینهٔ طیبه یافتم و در و دیوار ربوع انجا در نظر آمدم و ابیاتی چند که مشیر عزام
باشد بلحن عجیب و صوت دلکش در فارسی زبان شنیدم هنوز ذوق آن خواب در درونهٔ من ست و از ان وقت هرگاه
آن رویا بیادم می آید سلسلهٔ شوقی می جنباند آخر جذبهٔ لطف رحمانیه و عنایت محمدیه مرا از خود در ربود و شرار ناتوانی را
همت برق آسمان سیر کرامت نمود و او ابمناسک عمره و حج سعادت اندوختم

من از بوس حجر در کعبهٔ دل را اشاد میکردم — مسی مالیده یاقوت کسی را یاد میکردم
زیارت مینمودم کعبه را از گردش رنگی — بحکم شوق طوف تازه را ایجاد میکردم
درین دار الامان مشتاق تیغ قاتلی بودم — ز بیتابی طواف خانهٔ صیاد میکردم
چو آواز جرس از کاروان هم پیش میرفتم — بیا د لیلی محمل نشین فریاد میکردم
بصحراها غزالان را سلام از دور می گفتم — بگلشنها زمین بوس گل و شمشاد میکردم
ز عکس غیر صافی داشتم آیینهٔ دل را — بصاحب خانهٔ این خانه را آباد میکردم
اگر آزادپای سعی من از کار وا ماندی — بپای همت والای خود امداد میکردم

سپس بهمرهی قائد توفیق و رهبر سعادت رفیق از کعبهٔ معظمه دام شرفها رو بسفر طابهٔ طیبه آوردم.
حضرت امام الحرمین و رسول الثقلین رسیدن وجبین نیاز بر آستانهٔ رب العزت بسودم
آرزو کردم زیرا که اوست قبلهٔ حقیقت موحدان و زمزم مشرب شاربان
تابعان و موقف عرفات عاشقان و منای امن داما.

نمود جلوهٔ اعجاز شمع مطلبی
نماند شوخی چشم شرار بولهبی

فدای خاصیت وادی عقیق شوم
که کرد ریگ روانش علاج تشنه لبی

زیارت تو کند آفتاب هر شب نذر
رود صباح جلوه ریز جانب عربی

زبسکه ذوق شکست تو داشت ساغر ماه
گرفت رنگ نزاکت ز شیشهٔ حلبی

خوش ست حسن تقاضا ز باغبان کریم
نصیب ذائقه ام کن حلاوت رطبی

بآفتاب نبوت رسانده ایم نسب
توان ز ذرهٔ ما دید نور خوش نسبی

بملک هند چو من نیست طوطی آزاد
که کرد تربیت من شکر لب عربی

وبعد از تادیهٔ فریضهٔ حج وسنت عمره ووصول بحضرت رسول صلعم ومعاودت از مدینه طیبه ببلد حرام اعظم نعم در شرف وخطر وابقی منافع در اثر ونعمت بود یکی خدمت علم شریف تفسیر کتاب الله العزیز وملازمت شرح سنت مطهرهٔ نبویه والتماس فیوض وبرکات از قرآن واقتباس انوار از سیر سید الاکوان علیه الصلوة والسلام باغایت شغف باتباع آن در ظاهر وباطن حال وترک تقلید رجال وبحث از قیل وقال وارجاع جملهٔ اقوال واحوال بسوی کتاب وسنت بفراغ بال ولله الحمد

عشق می ورزم وامید که این فن شریف
چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

دیگر حصول توفیق وبذل همت ضعیف در اشاعت مؤلفات این اصول وصرف معلوم غیر مجهول در اذاعت ونشر مصنفات این ابواب وفصول از خویش باشد یا از بیگانه واز اجنبی بود یا یگانه از انچه درین باب اندرین زمانه میسر بتواند شد واین نعمت لاحق را بهتر از ان حالت سابق یافت از سنه ۱۲ هجری که تا حال بست وهشت سال میشود انفاس اوقات مستعار ش وقف راه این کار ست ونزدیک به پنجاه ونه کتاب درمیان اختصار وتطویل در شمار هرچه در بدایت طلب علم نوشته بود واکنون آنرا خارج از اعتبار ساخته بست ویک کتاب ست وهدایة السائل بر یکصد وهفت مسائل ودلیل الطالب محتوی ست بر یکصد وهشتاد ویک رسائل وباین حساب مجموع صد وهفتاد وهشت مولف میرسد وبعد از اسقاط ۱۲ مولف سه صد وپنجاه وهفت کتاب بر یکهزار ودوصد جزو می شود ویزید الله فی الخلق مایشاء ربنا تقبل منا

... موفق آمد دروازهٔ آسودگی ظاهر وباطن بر روی او کشادند

شایستگی او بود بوسه دادند .....

بخانه چند نشینی سری به بستان کش　　چو چشم خویش دمی باده دگلستان کش

اما حکایت دولت پس انچه در هر عام بوی ارزانی میدارند مدخل یک لک روپیه سالست و اگر تصرف او را نیابة یا وکالةً اندازه نمایند خود مخارج جمله ریاست بدست اوست و آما شکایت حکومت پس بشمارهٔ این سال که دوازده صد و نود و دو هفتم باشد بر هشت لک و چهل و سه هزار و یکصد و چهل و یک تن فرمان او دا اقضا است و اینها را دو لک و یکهزار و چهار صد و هشت خانه در تعداد املا است

برای نازنینی میکشم ناز جهانی را　　ببوی یوسفی گیرم سر ره کاروانی را

معهذا اگر راست پرسی و تفحص الامر جوئی همه این اوج موج ابتلا است و بلا در بلاست و تمام این ناز و نعمت در خلا و ملا و مصیبتها در قفاست

مرا بر مسند جم می نشانند　　الٰهی بر سر آن کوی نشینم

درین معذوری و مجبوری که خداوند پاک و فرازندهٔ افلاک بدان آگاهست و دل شرمنده و جان سرافگنده بران گواه جز شکیبائی کردن چارهٔ کار بدست نمی آید و با بی بسوئی و هل الی الخروج من سبیل نمی کشاید

فقیر را ز سعادت همینقدر کافیست　　که منتی بسرش سایهٔ هما نگذاشت

ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین

لقد جبت دون الحی کل تنوفة　　یحوم بها نسر السماء علی وکر

وخضت ظلام اللیل یسود فحمه　　ودست عرین اللیث ینظر عن جمر

وجئت دیار الحی واللیل مطرق　　ینمنم ثوب الافق بالانجم الزهر

اشیم بها برق الحدید وربما　　عثرت باطراف المثقفة السمر

فلم الق الا صعدة فوق لامة　　فقلت قضیب قد اظل علی نهر

ولا شمت الا عزة فوق اشقر　　فقلت حباب یستدیر علی خمر

وسرت و فی قلب البرق یخفق غیرة　　هناک و عین النجم ینظر عن شزر

شاید یاران ظاهر بین و نظارگیان صورت پرست را در بیجا بخاطر نا آشنا و دل حسرت آزما میگذرد که این شیوا بیانی و بالاخوانی نه از جهان انصافست بلکه جگر گوشهٔ خانمان ستم گزینی و اعتساف و لکن چون این بی سر و پا را بر وجهی آفریده اند و بر روشی برخیزانیده که نه از رد و قبول کسی بخاطرش کاره

وضع آزادانۂ او از جانب احدی غباری نمیرسید رجماً بالغیب گویند بجای خویش ست ذکر ارتیاب و ریب که
بزخم جگر او ریزند مثال مرہم ست از برای اول ریش و کیفیت که ترک دنیا زعبارت ازان ست که خود را برہنه کند
و شکم را گرسنه دارد و عیال واطفال را بسختی گذارد ترک دنیا آنست که جامه بپوشد و نان خورد اما انچه برسد آنرا
روان دارد و باد و میل از تردد ل نکند و خاطر را بچیزی از ساز و برگ این جهان نیالاید و نشار مهر و کین غالب افراد
بنی آدم با یکدیگر ملاحظه او بار خود و اقبال آخرت ست و میداند که خیر و شر این عالم همه آثار قضا و قدر او سبحانه تعالی ست
بنده بیچاره درمیان نیست تا محل ملامت یا موضع مدحت توانستی شد

خود را میان محکمۂ جبر و اختیار — مجبور بوده ایم که مختار ساختیم
گویند رحمت ست طلبگار بخششی — خود را باین امید گنهگار ساختیم

و معذلک اگر نظر در حقیقت نیک ترمیرود معلوم میشود که امور بسیار ست که بی ارادهٔ آدمی بظهور میرسد و وی
دران بجهت قصر قاصر یا بمقتضای خلق و امر باریتعالی معذور ست و در وارستگی ازان پیچا پیچ مجبور

انچه نصیب ست بهم میرسد — گر نستانی بستم میرسد
غرضکه قصور از طرف کسی ست و ملامت بر کسی

غیری جنی و انا المعاقب فیکم — فکانی سبابة المتندم
جرم از طرف غیر و ملامت همه بر من — گویی سر انگشت ملامت زده گانم

و الحمد لله تعالی علی کل حال بندهٔ جانی را امروز از عمر فانی سال چهل و هشتم ست بست سال کامل در فقر و فاقه گذشت
و مجردانه زیست کرد و آزادانه بسر برد بعد ازان که بقدر کفاف از کسب دست بوی عطا کردند و متاهل شد
و فرزندان برآورد بست سال دیگر رو بکمی آورد هشت سال ست که بعد اللتیا و التی جایگاه عزت و دولت را
بوی سپرده اند و در علم و معلوم و حظ و مقسوم شهرهٔ روزگارش نموده تا بعد ازین او را چه پیش آید فضیلت علم و
لطافت طبع و ظرافت خاطر و عشق درون و محبت بیرون و درد و قلق روز افزون و سائر اوصاف طریقت و لذت
فقر و فاقه و شادی در غم و غم در شادی و آبادی در ویرانی و ویرانی در آبادی ترکهٔ موروثی ماست که هنوز در خانهٔ
ما باقی ست والد ماجد قدس سره دائم الاحوال در ذوق و شوق و ریاضت و مجاهده و طلب فقر و فنا شبها بیدار
و گریه میکرد و برادر معتبر در علم سپاهگری و شجاعت و سخاوت و علم و شعر و حال و ذوق نادرهٔ روزگار
... از کسب فنون علم و فضیلت سلسلهٔ علم حدیث و خدمت این فن شریف تا امکان خود

برپا داشته و درین قحط الرجال و هجوم موانع و کثرت اعدا و تحول احوال با وجود بی تعلقی و وارستگی با کمال طیبت
قلب و حضور خاطر بتقصیری از خویش درین کار رضا نداده بلکه ظاهر را فشانده و همه حال باطن خود کرده است و باطن را بهوای
آخرت پرورده التفات دل او از قعر طبیعت بر زخارف این سپنجی سرا نیست و تنگی طویت و تنگی نیت و تمامی همت او
در نفس الامر بر صرف قلب و قطع باطن از تعلقات رسوم و عادات مست باشد که یومًا من الدهر او را این خواهشهای
او بخواب ندوانده ماسوای خود چنانکه میخواهد و می اندیشد جدا سازند سوگند یاد میتوانم کرد که هرگز مرا هوس بر طلب یاد
و شوق بوجود درو تحصیل اسباب غنا و ثروت دنیا نبوده است و نیست اگر توجه قلب است بجانب همین فقر و محبت است
و اگر حدیث نفس است همدرین اندیشه است ؎

بدل خیال دهانی که داشتم دارم — بسینه راز نهانی که داشتم دارم
یقین که او زجفا دست بر نمیدارد — من از وفاش گمانی که داشتم دارم

حیرت آیدم از جماعتی که از برای خلق کاری میکنند تا ایشان را نزد ایشان اعتباری بود با خلق چه کار است کار
با خداست لذت دنیا بعینه همچو لذت احتلام است که در لحظه میگذرد و کدورت و کثافت آن باقی می ماند مشرب
نقشبندیه را بعد از ادای فرائض و نوافل جز تخریب رسوم و عادات شوم طریقه نبود و ایشان را همین طیبت قلب
مع الله سبحانه و رضا بقضا در دستش بوده ما خود چیزی نیستیم اگر باشیم باین مشرب خواهیم بود چون مشاهده میشود که
علما و فضلا در طلب جاه و عزت و کثرت اسباب و جمعیت اموال و نزاع و خصومت با خلق می افتند ما را شکر آن
می آید که در عالم ظاهر معدوده در زمرهٔ موالی نشدیم و با احدی ازین طائفه طرف نگردیدیم و با هیچکس در بحث علم نزاع
نکردیم و هیچکس را از طرف خود بقصد خویش کلفت و کدورت نرسانیدیم هنگامی که کنی آن از برای نفس خود است نه از
برای خدا تعالی طالب خدا آنست که اگر داند که حق بجانب دیگر است قبول کند و گرنه دو سه بار بگوید اگر بپذیرند بگوید که بنده را
چنین معلوم است آن نوع نیز میتواند بود که شما میگوئید نزاع از برای چیست و جدل از بهر کدام اگر یکی را با استاد و شیخ خود محبت و اعتقاد
بود درین معنی با دیگری جنگ نمیرسد و تعصب در خور نیست این کار محبت است آنرا که محبت نبود چه کار کند طالب راه الا باید که کتاب و سنت
و فقه این همه را شیوه خود گرداند و بر کلمات ائمه حدیث و مشائخ کرام اعتقاد کند و خود را بزور بر دامن آنها بر بندد و شک و شبهه را که
در بعض مسائل ایشان خلجان کند بخود راه ندهد درین راه اول بی تحاشی در آید و گرنه تمام عمر در خلجان ماند و بعد از آن که بتقلید اعتقاد صحیح کرد
بعد از صحت ذوق و سلامت فطرت البته بمرتبهٔ تحقیق میرسد ما را در اول حال در کیفیت معنی توحید و صحت ا
تردد و خلجان بسیار بود و هیچ چه راه تحقیق آن نمی بردیم با خود گفتیم که چندین اولیای خدا

گفته اند اگر ایشان غلط کرده اند و بر ضلالات گذشته معاذ الله من چه چیزم گو من نیز بر ضلالات باشم عاقبت چنان شد که فرق هر دو توحید او لاً و نزاع لفظی بودن آن ثانیا و معلوم شدن طریقهٔ جمع میان هر دو ثالثاً و دریافت نیستی خود و هستی خدا را بعالظاهر شد و سخنان اکابر دین از مشایخ و محدثین خصر این راه آمد اکنون اگر بصد حیله خواهیم که خود را در شبه اندازیم ممکن نباشد اینقدر ضرورست که تقریر این مسئله پیش عامه بلکه خاصهٔ این عهد نباید انداخت و در طرفداری جماعتی از سلف یا خلف تضلیل جماعتی دیگر از قائلین یا مانعین نمیباید کرد حق را در مظاهر گونه چنان بیند که صورت را در آیینه بشرطیکه آیینه از میان برخیزد و همان صورت منظور ماند و اینمعنی فقرا را در ینجا میسرست تا انجا چه نمایند معاملهٔ طریقت بسیارست که مردان این راه و صاحب همتان عالیجاه دارند اصل کار حقیقت همینقدرست که ملاحظهٔ معیت حق بجمیع اشیا از دست ندهد و یکدم از ین خیال باز نماند دست در کار و دل بیار چنانکه گفته اند همین معنی دارد حالت ذکر و توجه حضور خود منافی غفلت ست علامت صحت نسبت و رسوخ آنست که در احوال دیگر از اکل و شرب و غضب و نزاع با کسی هشیار باشد و از ینمعنی غافل نبود مشایخ گفته اند که عالم از وست و بدوست بلکه همه اوست و در گفتن بهتر همین ست که گویند همه از دست این کار دل ست بزبان تعلق ندارد گفتن ما همان به که موافق شریعت بود اگر اینک ملاحظه کنند حقیقت معنی از دست را عین معنی همه اوست یابند غیر حق چه باشد و از کجا باشد کان الله ولم یکن معه شیٔ پس هر چه شد از و شد و الآن کما کان یعنی اکنون نیز خداست و چیزی دیگر با او نیست ؎

عقل در اثبات وحدت خیره میگردد چرا ۔۔۔ انچه جز هستی ست هیچ وانچه جز حق باطل ست

غایة ما فی الباب آنکه اهل شریعت نیستی ماسوا را حواله بر مستقبل میکنند و اهل طریقت آن نیستی را در حال بچشم حقیقت می نگرند لیس عند ربك صباح ولا مسا و در حقیقت مآل هر دو تقریر واحدست و توحید بجای خود ثابت ؎

راستی فتنه انگیزست سرو قامتش ۔۔۔ هستی ما جز دروغ مصلحت آمیز نیست

پیش ما هر عبارت که گویند ما همان معنی توحید فهم میکنیم در فهم ما مآل این هر دو عبارت که عالم مخلوق اوست یا مظهر اوست بیک معنی در می آید و معهذا حظی و ذوقی که در سکوت از همچو مسائل و اخفای آن دست میدهد در گفتن نیست هر چند پنهان دارند ذوق و برکت زیاده تر شود اگر گاهی از کسی این حرف مسموع میشود چنان غیرت سر میدهد که اگر ممکن بود مهری بر دهن او زده شود تا باز ازینمعنی دم نزند خود بگو فائده در اظهار آن کدام شیٔ معتبر اینکه در ینجا گفتیم و نوشتیم از آثار مشرب عشق و محبت ست که از ۔۔ و فطرت

بران بخطور آمده ایم ورنه درین پیرانه سری جستجوی این کار از دست نیاید و بی قیدی و رسوائی مناسب نماید خود را بزورنگاه میداریم وگرنه دل همچنان از آتش محبت کباب ست و جان از شوق این کارخانمان خراب مجلس دلم از اول تا آخر شوق و وَلَه و درد و محبت ست و بزم جانم از فرش تا سقف پر از ذوق تلاوت قرآن و سماع احادیث نبوت و رسالت صلی الله علیه وسلم ست

از داغ الفت ست دل و سینه گلفروش ‌ ‌ غیر از متاع درد ندارد دکان ما

رستم کجا بزور ضعیفی ما رسد ‌ ‌ کوه غم ست کاه تن ناتوان ما

سوز و گرمی درون چنان ست که آتشی در زیر خاکستر پنهان می باشد اندک که کاوید ند همه آتش بر آید رقت قلب و قلق باطن را چه بیان بتوان کرد ممکن ست که سخنی از درد و الفت مذکور شود و شعری خوش مضمون بگوش رسد و جان متاثر نشود و تن حرکت نماید بارها خود را دیده ایم که چون یکباری حرفی ازین باب در کدام رساله یا کتاب بنظر گذشت یا در بزمی از زبان کسی نظمی ازین وادی مسموع افتاد خواه عربی بود یا فارسی یا هندی دل در دست نماند و خاطر را ذوق آن بمعنی تا روزها بماند ع حدیث عشق می باید چه یونانی چه سریانی + جمع تذکره های اشعار رو گردآوردن رباعیات ساده و پرکار اگر ازین صحرای ناپیدا کنار نیست از کجاست و چون ست و چراست بعضی آدمیان ستمند که با این کس کاری ندارند و از ایشان نسبت باین ناکس آزاری نه ولکن ایشان را در دل این خس جائی نیست بیشتر بی رضائی من با جماعه ایست که تکلف و تصنع کنند و نفاق ورزند و آشنائی نمایند و خلق را چنان نمایند که نباشند بی تکلف راست راست می باید بود و چنانکه باشند می باید نمود کار با خداست با خلق اصلا کاری نیست تمار اداتباع سنت نامهٔ مختصر یست نفح الطیب نام که وقتی خاطر را بدان خوش کرده اتفاق افتاده بود درین زمان که روزگار ضعیفی و پیری سایه بر سر انداخته چندان بمعنی فنا و نیستی بر حال دل غالب ست که لحظه از ان درونه را فرصت و فراغت دست بهم نمیدهد و بهیچ چیز از جامه و طعام و آسایش صبح و شام و صحبت و مخالطت انام از خویش و بیگانه تعلقی که بصفت شوق و رغبت متصف باشد باقی نیست و کدام کار خیر از دست ما می آید که خود را بپیر و ریم باشیم یا نباشیم هر دو برابرست معنی خوف و خشیت آنقدر چیرگی دارد که کم وقتی ازینمعنی فراغ و خوشحالی روزی میگردد در نفس خود هرگز یک چیزی نمی بینیم که آنرا دستاویز خود سازیم و دانیم که پیش خداوندگار بکار خواهد آمد هر گاه نظر بر کبریائی و غنائی حضرت حق می افتد همه علامات و اشارات بر باد میرود و خدا داند که عاقبت چیست تا دم آخر و نفس واپسین چه طور گذرد دل ازین خیال سخت لرزان و ترسان ست و جان ازین اندیشه پر ملال بغایت گرما ...

شکستہ نواز این نمک پروردۂ عفو عصیان را بلطف عام خود بذوقی وحالتی مخصوص گردانیده ست که باخودی سری دارم هرچند سرسری باشد و باخیال خویش خوشم اگرچه مالیخولیا بود همواره درعالم جان از عشق ومحبت در دو بیتابی دم میزنم و در طریق غربت وشکستگی وفروافتادگی قدم می نهم در زاویۂ غربت افتاده ام و دل بامیدواری نهاده باهیچکسم از نیک و بدکاری نیست واز هیچ آفریده اصالةً بر دل غباری نه از مصاحبت این وآن فارغ بالم بلکه از ذکر زید وعمرو که در تراکیب نحو مذکور میشود نیز در ملالم ؎

ناسازیٔ مزاج بکس ساختن نداد　　چندی بخویش اینهمه ناچار ساختیم

از ایام طفولیت نمیدانم که بازی چیست وآرام چه وخوشدلی کدام وآسایش کجا وسیرکو هرگز طعام بوقت نخورده وخواب در محل نبرده شطری از عمر در سر طلب علم گذشت وپارۂ در سفر معیشت وقدری در راه حجاز میمنت طراز بعزیمت تادیۂ فریضۂ حج وحصۂ بزرگی در مطالعۂ کتب وزحمت تالیف واندکی در تلاوت وقراءت اذکار ؎

چه دودهای چراغی که در دماغ نرفت　　کدام بادۂ محنت که در ایاغ نرفت

کدام خواب چه آسایش و کجا آرام　　چه خارخار که در بستر فراغ نرفت

بحیرتم نه دل خود که عمر رفت وسلے　　ز کنج غمکده هرگز بصحن باغ نرفت

هرچند درین پیری وزمین گیری اسباب طرب جمله مهیاست وابواب ناز ونعمت هرگونه مفتوح اما ذوق حالت اولی همبران منوال ست وشوق در ونش همچنان تازه کار وتازه خیال باغ وبهار این چمن دنیا در دیدۂ بصیرت امثال خارست وبوئی گلستان این برگریز فنا در چشم عبرت او در رنگ غبار محمدی نسب احمدی مشرب ست نقشبندی طریقه صوفی مذهب قلق درونه او خضر این راه ست که معرفتش خوانند ذوق بردن او جذبۂ خاطرست که فاتح طریقتش دانند ؎

هو الغفور ز جوشش شراب میشنوم　　صریر باب بهشت از رباب میشنوم

برآستان خرابات چون نباشم فرش　　که بوی زنده دلان زین تراب میشنوم

دویدن میٔ گلرنگ را بکوچۂ رگ　　بصد رسائی آواز آب می شنوم

صفای پردگیان خیال می بینم　　صدای پای غزالان خواب میشنوم

ترانه که سر داره ازان شود رنگین　　بهرچه می نگرم پیچ وتاب میشنوم

شق هر ساعت　　ز جنبش دل پر اضطراب میشنوم

مگر ز صحبت دلهای گرم می آیی — که از لباس تو بوی کباب میشنوم
تفاوتست میان شنیدن من و تو — تو بستن در و من فتح باب میشنوم

تنبیه این چند تراجم که بلغت سلیس فارسی بحسب روزمرهٔ متعارف این دیار و محاورهٔ رائج این روزگار بقید تحریر و بند تقریر در آمد و از گزین نامهای علماء کبار و تذکره‌های مشایخ ابرار بضبط عبارت در حوزهٔ اشارت چیده شد بغیر آنست که حروف جسته زبان قلم و سخن نگاشتهٔ قلم زبان را بار دیگر بر محک امتحان تواند زد و با آیین نامه نگاران بنظر دیگر تواند پرداخت هر چند استعداد بلند و فطرت ارجمند و قدرت خیال گزینی و قوت معنی آفرینی و ربطی بمبدء فیاض و دلی بقواعد تصفیه مرتاض و جمعیت باطن و طمانینت فؤاد و شرح صدر که شرائط معتبرهٔ این شغل و ذکر اندیکه مفقود و انواع توزیع بال و اقسام تشتت خاطر و صحبت ناجنسان و گرفتاری در کار و بار ابناء زمان و مقاسات گوناگون آلام و مصادمت اصناف امراض و اسقام و ضعف دل و دماغ و تنگی ظرف و تنگی ایاغ که موانع قویه و عوائق جلیه این عمل اند او فر موجود اما بعد از اتمام و رسیدن آغاز بانجام و پیوستن مقدمه باختتام دیده شد که چون کجکول دریوزه گران پر از نوالهای گوناگون است و همچو دلق درویشان بهیئت اجتماعیه مرقع پاره‌های بوقلمون چشم داشت از صاحب نظران بلند فطرت و صاحبدلان خجسته فکرت و صوفی منشان پاکیزه طویت و درویشان نیک نیت آنست که جامع این شوریده نامه و اخوات آنرا بیش از زله ربای مرتبه ننهند و جز ریزه چینی مزیت دیگر ندهند خدا امید ده و بنده بخش میکند و کیف که از رسم ظاهر که پیمان بستن و دست بدست کسی دادن است اسمی ندارد و از اسم باطن که زانوی ادب پیش یکی از اولیاء الله ته نمودن و ادب آموختن ست رسمی در میان نمی شناسد خداوندا اگر دنیا دهی بطریقی ده که خلل در کار دین نیارد و غم آخرت را از دل بر ندارد الهی بسخن خود و سخن پیغمبر خود محبتی بخش که در آن مستغرق گردیم تا هر چه غیر ذکر تو یا حدیث پیغمبر تست نامه آن در نوردیم یا رب دم از صدق نیت نمیتوانم زد که از تو هیچ پوشیده نیست صدق نیت از تو میجوییم و اخلاص طویت و حسن عمل از تو میخواهیم رب اغفر وارحم وانت ارحم الراحمين وتجاوز عما تعلم انك تعلم ولا نعلم وانت علام الغيوب اللهم احسن عاقبتنا في الامور كلها واجرنا من خزي الدنيا وعذاب الآخرة ط

خاتمة الكتاب وسجع طيرة المستطاب

شیخ محی الدین ابن عربی رحمه الله تعالی را در کتاب فتوحات مکیه وصایای حکمیه ست که در باب پانصد و شصتم

در شرح كراسه تفصيلش پرداخته و كتاب مذكور را بران تمام ساخته مناسب مى نمايد كه بعض الفاظ و معانى آنرا در اينجا ذكر كرده شود تا بر خواننده و داننده بلكه شنونده آن اگر نيت خالص دارد باب صفا كشايد و راه معرفت و هدايت جلوه نمايد و اين وصيت ابتداعى از موصى نيست بلكه ابتدايش از خالق انسان و جاعل كون و مكان ست و بندگان دران پيروان سنت آلهى و شريعت رسالت دستگاه اند ؎

وصى الاله و اوصت رسله فلذا　　　كان التناصى بها من افضل العمل

لولا الوصية كان الخلق فى عمه　　　و بالوصية دام الملك فى الدول

فاعمل عليها و لا تهمل طريقتها　　　ان الوصية حكم الله فى الازل

ذكرت قوما بما اوصى الاله به　　　و ليس احداث امر فى الوصية لى

فلم يكن غير ما قالوه و نشروا　　　من اسلوك بهم فى اقوم السبل

فهدى احمد عين الدين اجمعه　　　و ملة المصطفى من انور الملل

بنده چون در جاى گناهى كند مى بايد كه از انجا نرود تا آنكه طاعتى هم در انجا نكند و عبادتى بوجود آرد تا چنانكه آن جاى بروى گواهى دهد هم از براى او گواه باشد اتبع السيئة الحسنة تمحها ان الحسنات يذهبن السيئات ذلك ذكرى للذاكرين **ديگر** گمان با خدا نيك مى بايد داشت و در هيچ حال با چنين محسن ذو الجلال بدگمان نمى بايد بود انا عند ظن عبدى فليظن بى خيرا تو چه دانى كه همين نفس آخر انفاست باشد مبادا بدگمان روى و گمانت همين بدان شوى ؎

غافل ز احتياط نفس يك نفس مباش　　　شايد همين نفس نفس واپسين بود

ديگر ذكر خدا در سر و علن و در نفس و در ملا مى بايد كرد كه ياد حق مر او را موجب ياد اوست مر ترا فاذكرونى اذكركم در حديث صحيح آمده انا معه حين يذكرنى ان ذكرنى فى نفسه ذكرته فى نفسى و ان ذكرنى فى ملأ ذكرته فى ملأ خير منه درياب كه اين چه معيت و ذكر ست و در كدام محل و بزم ست ؎

اهلا بمن لم اكن اهلا لموقعه　　　قول المبشر بعد اليأس بالفرج

لك البشارة فاخلع ما عليك فقد　　　ذكرت ثم على ما فيك من عوج

حق تعالى گفته والذاكرين الله كثيرا والذاكرات و بالجمله اكبر ذكر ذكر خداست در هر حال و بر هر حال ديگر اتيان جميع قرب مثابرت مى بايد كرد بقدر استطاعت و اندازه جهد و استقامت در هر زمان و هر حال مخبر صادق ميفرمايد

وان تقرب مني شبرا تقربت منه ذراعا وان تقرب مني ذراعا تقربت منه باعا وان اتاني یمشي اتیته
هروله ع من آیم بجان گر تو آئی بتن ع گر بکشم زهی طرب و گر بکشی زهی شرف + شبر با شبر ذراع باشد و ذراع
با ذراع باع بود و مشی را چون دو چند سازند هروله نامند غرض آنکه قرب خدا با بنده مضاعف قرب بنده با خداست
یکی ستانند و ده تا ارزانی دارند کیست که شکر این نعمت بجا می تواند آورد **دیگر** اگر از دست کار خیر بر نمی آید
باری در حدیث نفس با آن عمل خیر خود بتقصیری اندران راضی نمی باید بود و اگر خاطری شر خطور کند می باید که عزم بالجزم
بر ترک آن نماید مگر آنکه قدری سابق و قضای لاحق دامنگیر حال گردد در حدیث آمده هم سیئه را نمی نویسند مادام که
بجا نیاورده و هم حسنه را حسنه می نگارند اگرچه بکار نبرده و این نیست مگر سبق رحمت بر غضب و تقدیم عفو بر قهر و ترجیح
غفران بر عصیان و اندازه آن از قهار و غفار از یک تا هزار می باید گرفت شیخ گوید فلابد من المغفرة لکل مسرف
وان لم یتب دیگر ثابرت ست بر کلمه اسلام که لا اله الا الله محمد رسول الله ست و بنا بر احتوا بر زیادت علم
افضل اذکار گشته و میان نفی و اثبات جامع آمده افضل ما قلته انا والنبیون من قبلي لا اله الا الله
و چرا چنین نباشد که این کلمه توحید ست و هیچ شی مماثل توحید نیست لو ان السموات السبع وعامرهن غیري
والارضین السبع وعامرهن غیري في کفة ولا اله الا الله في کفة مالت بهن لا اله الا الله بالجمله
در میزان اعمال گران تری از این سخن و بطاقه آن نیست قال الشیخ فعلیك بلزوم هذا الذکر الذي یقرن
الله به وما یعلم به السعادة نعم ـ

مهما تفکرت في ذنوبي — خفت علی قلبي احتراقه
لکنه ینطفی لهیبي + + — بذکر ما جاء فی البطاقه

دیگر از معادات اهل این کلمه دور تر میباید گریخت و خاک حرب با خدا بنا بر این دشمنی بر سر خود نمی باید بیخت اولیاء
اگرچه بمقدار قراب ارض خطا آرند چون شرک نکرده اند ملاقات خدا با ایشان همراه مغفرت خواهد بود ما یفعل الله
بعذابکم ان شکرتم وآمنتم **دیگر** ملازمت فرائض الهی ست بر وجه مامور بها و اکمال این نشاء بنوافل باشد که
عمده آلات قرب خداوندی ست ما تقرب الي عبدي بشيء احب الی مما افترضته وما زال العبد یتقرب
الي بالنوافل حتی احبه نقصانی که در نمازها از راه ترک یا قضا یا فتور در ارکان راه می یابد بدین نافله جبران آن بروز
رستخیز میکنند شیخ گفته ولیست النوافل الا ما لها اصل في الفرائض وما لا اصل له في الفرائض فذلك انشاء عبادة مستقلة یسمیها
علماء الرسوم بدعة **دیگر** مراعات اقوال میباید کرد چنانکه مراعات اعمال میکنند بلکه خود قول من جمله عمل ست

باید که خدا را نزد لسان هر قائل اعتقاد کرده و در برابر جنانش دانسته نگاهبانی سخن نماید و حرفی ناگفتنی و کلامی ناشنیدنی گو معتقد آن نباشد نگوید و نشنود ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و لا یحب الله الجهر بالسوء من القول وهل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم حکیمی گفته هیچ چیزی مستحق تر بسجن از زبان نیست زیرا که در پس دو دروازه افتاده شفتین و اسنان و معهذا کثیر الفضول ست و بابها مفتوح میسازند قلت کلام و کثرت سماع را همین قدر نکته بسند ست که زبان یکی ست و گوش دو ست ؎

بخاطر هیچ مضمون به زلب بستن نمی آید　　خموشی معنئی دارد که در گفتن نمی آید

دیگر صورت حیوانی ذی روح هرگز نمی باید کشید و در خانه نقشی ازان نمی باید گزاشت مصور را روز حشر تکلیف جان دمیدن دهند و نتوانند پس بعذابی سخت مبتلا ایشان سازند و من اظلم ممن ذهب یخلق خلقا کخلقی فلیخلقوا ذرة ولیخلقوا حبة ولیخلقوا شعیرة دیگر بیمار را پرسه جوئی باید کرد که دران اعتبار و ذکری ست دیدنش از اصل خبر میدهد و نظارهٔ ضعفش تنبیه بر افتقار خودش میکند یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی و کدام وقت بهتر ازان باشد که برادری را عیادت کند و خدا را نزد او بیابد یا مسافری را که ره پیمای عدم میگردد نفسی چند مشایعت فرماید ؎

دزدیده ام از بهر تو در سینه دمی چند　　وقت ست اگر رنجه نمائی قدمی چند

دیگر خود را از بار مظالم عباد سبکدوش میباید کرد و ثقل این وزر بر سر نمیباید برداشت که ستم روز قیامت تیرگیها ست و این ظلم بمنع مردم از حقوق واجبه شان صورت می بندد و از ترک عون او در کارهای خوب و معروف پیدا می آید در حدیث قدسی ست یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی و جعلته بینکم محرما فلا تظالموا الحدیث رواه مسلم عن ابی ذر و این حدیث ابی ذر در خور آنست که بآب زر نوشته آید نثر جوهر که از شوکانی ست شنیده باشی که شرح همین معدن گوهرست و بسط همین بحر و بر گناهی بدتر از ظلم در عالم نشان نمیدهند و مستجاب الدعوتی بزرگتر از مظلوم بیان نمیکنند ؎

گفتم اهل ستم چه طائفه اند　　گفت گرگ و سگ و شغالی چند

دیگر عالمی که علمش او را بر عمل بر نمی انگیزد هر چند خطا کارست تو در بارهٔ او علم خود را عمل فرما تا حق وی وفا کرده باشی و بنا بر تادیب بصفت الهی از حال بدش در حجاب نیفتی چه علم او هم یکی درجه بلند ست نزد خدا چنانکه عملش اگر میکرد رتبهٔ ارجمند بود پیش او تعالی نیت خیر روح امور ست و هر کسی را ثمرهٔ ارادهٔ او بالضرور فمن کانت هجرته الی الله

ورسوله فهجرته الی الله ورسوله ومن کانت هجرته الی دنیا او امرأة ینکحها فهجرته الی ما هاجر الیه

درین مقام شیخ عالیمقام ذکر فتن اربعه کرده وزن و مال و ولد و جاه را نام برده و در بیان هر یکی جادهٔ تفصیل سپرده فان شئت الزیادة فارجع الیه وعول علیه دیگر ناگزیرست از انکه در هر چه خدا داده وستانده مراقب او تعالی باشد انچه داده بجهت آن داده تا شکر و سپاس او بجا آری که شکر نعمت صید مزیدست و کفران شیوهٔ شیطان مریده وانچه گرفته از برای آن گرفته تا صبر کنی و بمعیت و محبت او سبحانه سرفراز گردی و چون با تو باشد ترا دوست خود گیرد لابدست که با تو همان معامله محب با محبوب کند و از جمله بلاهای آخرت ترا محجوب سازد ولا عطر بعد عروس ولیس وراء عبادان قریة و خدا نکند که بکفران انعام بکرانش که کسی احصاء آن نتیواند دم زنی و جملهٔ کارخانهٔ ایمان و اسلام را برهم کنی

لکل شئ اذا فارقته عوض
ولیس لله ان فارقت من عوض

دیگر اداء حق او جب واجب تعالی را لازم ستخم حی باید انکاشت و تخم خلاف در زمین عبودیت زنهار نمی باید کاشت هیچ دانستی که آن حق او جب چیست عدم شرک ست با او سبحانه جلی باشد یا خفی شرک جلی واضح ست و شرک خفی اعتماد کردن ست بر اسباب موضوعه و رکون بقلب بسوی آن و سکون دل نزد آن واین از اعظم رزایای آخروی واکبر بلایای دینی ست

لا تعتمد الا علی الله
فکل امر بید الله

وهذه الاسباب حجابه
فلا تکن الا مع الله

ونتوان گفت که ما ماموریم بسعی بر عیال و نفقهٔ آنها بر ما واجب ست زیرا که سخن در اعتماد بر اسباب و سکون دل بران ست نه عدم عمل از برای آنها کریمهٔ وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون را شیخ بهمین معنی تفسیر کرده و گفته یعنی به والله اعلم هذا الشرك الخفی الذي یکون معه الایمان بوجود الله والنقص فی الایمان بتوحید الله فی الافعال لا فی الالوهیة فان ذلك هو الشرك الجلي الذي یناقض الایمان بتوحید الله فی الالوهیة لا الایمان بوجود الله

ومن یتق الله یجعل له
کما قال من امره مخرجا

ویرزقه من غیر حسبانه
وان ضاق امر به فرجا

دیگر حذر میباید کرد از انکه در دل ارادهٔ علو در بعضی جا آید و این خیال فاسد در سینه بپاید که انجامش بدست

وصاحبش از درگاه بیچون وچگون رد آدمی زاده را بهتر ازین مرادی نیست که کسی او را نشناسد ونه وی هیچکی را داند در حدیث ست از سرور کائنات صلعم ان حقا علی الله ان لا یرفع شیئا من الدنیا الا وضعه شیخ گوید فان کنت انت ذلك الشیء فانتظر وضع الله ایاك آری اگر کلمه یکی از طرف خدا تعالی اعلی گردد ورفعتی باو بخشند وبقبول سرفرازیش دهند این چیز دیگرست که از خواسته او نیست خاك تیره افتاده راچه یارا که دم بزرگی زند وقطره آب بیچاره راچه حجت که خود را بحر وانماید تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین باجمله تو خود خواهان تعلی نشوی واز خدا جز خمول و ذلت ومسکنت وخشوع وخضوع هیچ نخواهی واگروی سبحانه از خود در بهت عطیه اوست واین حالت دست نمیدهد مگر دمیکه حق مشهود گردد وخلق و عالم از نظر اعتبار مفقود شود شیخ گفته ولیس مدار الاکابر الاعلی ان یحصل لهم مقام الشهود فانه الوجود المطلوب انتهی المقصود دیگر جدال ومراءست در دین که از ان هزار دل میباید قرار کرد خواه محق باشد یا مبطل اگر مبطل ست خود جدل از راس الامر نمیرسد واگر محق ست از برای او خانه درمیانه مینو میساز ندو این باتهمت ست که در میاناً ـ بره حذر از مکابره در غالب احوال وکثرت قیل وقال ممکن نیست پس ضرر بیشتر از سود او ـ شیخ سیفرماید کما یفعل فقهاء زماننا الیوم فی مجالس مناظراتهم ینوون فی ذلك تنقیح خواطرهم فقد یلتزم المناظر فی ذلك مذهبا لا یعتقده وقولا لا یرتضیه وهو یجادل صاحب الحق الذی یعتقد فیه انه حق لم تخلص النفس فی ذلك بان یقول له انما نفعل ذلك لتنقیح الخاطر لا لاقامة الباطل وما علم ان الله عند لسان کل قائل الی آخر ما قال دیگر حسن خلق واتیان بمکارم واجتناب از سفاسف اوست انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق وانك لعلی خلق عظیم فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولك واخلاق را مصارف ست که شیخ رح در رسالهٔ جداگانه نوشته تا آن مصارف شناخته نمیشود امتیاز مکارم از سفاسف دست بهم نمیدهد قال وهو علم شریف خفی فلا یفوتنك فان ذلك یختلف باختلاف الوجوه وراست گفته زیرا که اغراض خلق متباین ست اگر زید راضی شد دشمنش عمرو ساخط میگردد پس لا بدست از دریافت مصارف تا با متخلق معه کار بران هنجار بمیان آید دیگر هجرت ست از دار کفر بسوی دار اسلام زیرا که در اقامت میان کفار اهانت دین حق واعلاء کلمهٔ کفر کلمه والهی باشد وتا تواند در ذمهٔ کافر در آید که مقصود از قتال همین بلندی کلمهٔ خدا وسفل کلمهٔ کفرست پس شیخ گفته ولهذا حجرنا فی هذا الزمان علی الناس زیارة بیت المقدس والاقامة فیه لکونه بید الکفار فالولایة

والتحکم فی المسلمین والمسلمون معهم علی اسوء حال نعوذ بالله من تحکم الاهواء گویم وہمین ست ماجرای هندوستان امروز وما اشبه اللیلة بالبارحة ع

رق الزجاج ورقت الخمر فتشابها فتشاکل الامر
فکانما خمر ولا قدح وکانما قدح ولا خمر
از صفای می ولطافت جام درہم آمیخت رنگ جام ومدام
همه جام ست نیست گوئی می یا مدام ست نیست گوئی جام

دیگر استعمال علم ست در جمیع حرکات وسکنات و بر قابل علم وعامل بران ثنا ها آمده وفرموده انما بعثت معلما پس جهد میباید کرد تا عالم عامل گردد و ہیچو سراج وشمع محرق جان خود ومضیئ دیگران نبود کمثل الحمار یحمل اسفارا عبارت ازہمین مقام ست **دیگر** تودد ست با بندگان خدا بافشاء سلام واطعام طعام وسعی در قضاء حوائج انام عموما وبا بی مرادان جهان خصوصاً ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة همه مومنان چون یک جسد اند اگر عضوی از تن مشتکی گردد سائر جسد از برای آن بحمی وسهر متداعی شود ع

بنی آدم اعضای یکدیگر اند که در آفرینش ز یک جوهر اند
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

دیگر بر رسیدن رزایا در مال وخویشان اکتراث نباید کرد بلکه باسترجاع باید گذرانید عمر بن خطاب گفته هیچ مصیبتی بمن نرسید مگر اندران ملاحظه سه نعمت کردم یکی آنکه این آفت در دین من رو نداد ودیگر آنکه بزرگتر ازان بر من نیفتاد سوم آنکه کفارهٔ وزری وجالب اجری شد **دیگر** تلاوت کردن قرآن ست بتدبر وتفکر در نعوت وصفات که دران مذکور ست وبیان فضائل کلام ومزایای این نظام درینجا تحصیل حاصل ست اهل القران هم اهل الله وخاصته وخاصهٔ ملک عبارت از همنشینان اوست که در غالب احوال با او همراه باشند اینقدر چه کم ست که این کلام خالق ست وباقی همه کلام مخلوق وما للتراب ورب الارباب **دیگر** اختیار مجالست کسی ست که نفع علم یا عمل از وی استفاده می توان کرد وترک صحبت کسی که از وی ملاحظه ضرر در دین ودر دنیا میتوان نمود هم القوم لا یشقی جلیسهم

حافظ از مجلس رندان بسلامت بگذر تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

دیگر اقامت حدود ست در نفس خود وکسان خود کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته اگر سلطان ست خود

بر پا داشتن حدها به ودی متعین ورنه اقل ولایات ولایت او بر جان خودش هست جوارح را در کار خیر سخره گیرد تا میکه بمیرد بری از مواخذه این ولایت بمیرد **دیگر** ادن صدقه ست در راه خدا او تعالی در قرآن کریم تصدقین ومتصدقات کرده صدقه فرض را زکوة خوانند و صدقه نفل را تطوع نامند فرض مزیل اسم بخل ست و تطوع موجب درجات علی و نیل بصفت کرم وجود و ایثار و سخا و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون وان تصدقوا وانتم شحیح تخاف الفقر وتامل الغنی و اسراف بذل کردن مال ست در غیر موضع آن و دران کفران نعمت منعم حقیقی ست ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین وکان الانسان لربه کفورا **دیگر** جهاد نفس ست اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک شیخ و دیگر صوفیه این جهاد را اکبر گفته اند و آیه قاتلوا الذین یلونکم من الکفار را بران محمول ساخته و گفته لا اکفر عدوک من نفسک فانها فی کل نفس تکفر نعمة الله علیها من بعد ما جاءتنا وچون این جهاد راست آید جهاد دیگر که با اعدا ظاهر ست آسان تر گردد و مراتب شهادت باطن و ظاهر نقد وقت شود **دیگر** رعایت هر مسلمان من حیث هو مسلم می باید کرد و میان آنها مساوات میباید نمود چنانکه اسلام این تسویه در اعیان ایشان کرده و نباید گفت که آن ذو سلطان وجاه و مال و شخص کلان ست و این صغیر و حقیر و فقیر و ناتوان و بی خانمان بلکه اسلام را بمنزله شخص واحد باید دانست و مسلمانان را اعضای این شخص باید گردانید و کیف که وجود اسلام نیست مگر بمسلمانان چنانکه وجود شخص نیست مگر با عضا و بجمیع قوای ظاهر و باطن او و همین معنی را رسول خدا صلعم رعایت کرده و گفته المسلمون تتکافا دماؤهم ویسعی بذمتهم ادناهم وهم ید واحد علی من سواهم والمومن للمومن کالبنیان المرصوص یشد بعضه بعضا **دیگر** حفظ حق جار و جوار ست و هرکه دروازهٔ او قریب تر بسوی او بود وی مقدم ست درین کار و در تفقد و دفع ضرر هرکه باشد و همسایه را جار گویند مشتق از جار بمعنی مآل بنا بر میل بسوی او باحسان و هرکه آنرا مشتق از جور بمعنی میل بسوی باطل میگوید که در عرف آنرا ظلم نامند پس این بدان ماند که لدیغ را سلیم خوانند وبالجمله مراعات حقوق جار یکی از واجبات ست گو کافر باشد **دیگر** نصرت کردن ست از برای برادر مسلمان ظالم باشد یا مظلوم نصرت ظالم بمنع او از ظلم ست و نصرت مظلوم بدفع ظلم از وی الظلم ظلمات یوم القیامة واین همه مقید باستطاعت ست ورنه درین زمن اینمعنی ممکن نیست و مظلوم نزدیک تر ست باجابت دعا

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن | اجابت از در حق بهر استقبال می آید
آتش سوزان نکند با سپند | انچه کند دود دل دردمند

دیگر سوال ملل برای استکثار باوجود غنا در حال ست و روز قیامت خدوش یا خموش یا کدوش در روی باشد

زیراکه سوال مزیل آبروست و مذل سائل و از شعب اوست منت نهادن برکسی تا بیشتر از او بی ازو بگیرند ولا تمنن تستکثر **دیگر** دوست داشتن انصار و انصار یاری ست و حب ایشان را رسول خدا صلعم آیت ایمان گفته و بغض ایشان نفاق قرار داده و فرموده اقبلوا من محسنهم وتجاوزوا عن مسیئهم شیخ گوید ان کل من نصر دین الله فی ای زمان کان فهو من الانصار و هو داخل فی حکم هذا الحدیث و ناصر دین خدا دو کس اند یکی آنکه ابتدائً بجان خود مدد کرد بغیر آنکه وجوب این نصرت بر خود شناخته باشد دوم کسی که این نصرت را بر خود واجب دانست لقوله یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله و این دیگر را هم اجر نصرت ست و هم اجر ادای واجب و ازین وادی ست اظهار علم حق از برای دفع باطل و گویا جهاد معنوی محسوس ست معنوی بآنجهت که قابل او باطن و متعلق او نفس ست و محسوس بآنجهت که تعلق دارد بعبارت لسان یا کتابت بنان **دیگر** صدق حدیث و ادای امانت و صدق وعد و اجتناب کذب و خیانت و خلف وعد را لازم میباید گرفت و نزد مخاصمت با احدی فجور نباید کرد که اینها یکی از علامات منافق ست و اخلاف وعید ازین باب نیست معتزله چون خلاف ایعاد را موجب کذب در خبر او تعالی گمان کردند و کذب را در خبرش مستحیل انگاشتند انکار آن میکنند و این زلت عظیم ست زیراکه مثل این را در عرف شرع کذب نمی نامند فیجیبهم دلیل عقلی عن علم وضع حکمی وهذا من قصور بعض العقول و وقوعها فی کل موطن مع ادلتها و لا ینبغی لها ذلک ع

وانی اذا اوعدته او وعدته — لمخلف ایعادی و منجز موعدی

دیگر بذاذة ست در جامه و عدم ترفه در دنیا و بذاذة را از ایمان گفته زیراکه انفی از برای کبر و ابعد از عجب و زهو و خیلاء و صلف ست و این همه امور مذموم ست بر لسان شرع و مکروه ست در عرف آن بلکه نزد مردم و نزد خدا **دیگر** حیاء ست و او تعالی حیی ست و حیاء شعبه از ایمان باشد و الحیاء خیر کله و او تعالی روز قیامت از پیران اسلام شرم کند و حیاء موجب ترک هر کار نامرضی خدا و رسول ست شیخ کریمه ان الله لا یستحیی را ترجمه کرده ست بآنکه انه لا یترک ان یضرب مثلا ما بعوضة **دیگر** خیر خواهی مسلمانان ست عموما و خصوصاً الدین النصیحة قالوا لمن یا رسول الله قال لله و لرسوله و لکتابه و لائمة المسلمین و عامتهم و نصاح رشته را گویند و منصحه سوزن را و ناصح خائط ست و خائط کسی ست که میان اجزاء ثوب تالیف می بخشد تا آنکه قمیصی یا پیرهنی میگردد و بدان انتفاع میرود همچنین ناصح در دین خدا مولف در میان دلهای عباد الله و میان سعادت ایشان نزد خداست

نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند — جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

اینقدرست که ناصح محتاج ست بسوی علم کثیر یکی علم شریعت که شامل جمیع احوال مردم و علم زمان و مکان ست دوم
علم ترجیح نزد تقابل این امور تا کار بر حسب حال کند و سیاست و عدالت داخل ست در زیر این نصیحت شیخ گفته
الناصح في دين الله يحتاج الى علم كثير وعقل غزير وفكر صحيح وروية حسنة واعتدال مزاج وتؤدة
وان لم تكن فيه هذه الخصال كان الخطا اسرع اليه من الاصابة وما في مكارم الاخلاق ادق ولا
اخفى ولا اعظم من النصيحة ولنا فيه جزء سميناه كتاب النصائح دیگر مراعات حال خویش ست در زمانیکه
میان هر دو نماز باشد زیراکه از یک نماز تا نماز دیگر زمانی خالی از نماز ست باید که دران زمان لغوی بوجود نیاید و درین ام
حکم نماز فرض و نافله یکسان ست و وارد شده که صلوة على اثر صلوة لا لغو بینهما کتاب في عليين وکلام لغو
همان ست که ساقط باشد و در کفهٔ میزان ندر آید دیگر التزام نماز مکتوبست نزد ندا با جماعت چه اتخاذ مساجد جز از
برای اقامت نماز نیست و ندا نمی کنند مگر از برای اتیان بسوی آن حي على الصلوة عبارت از همین مدعاست و
حي على الفلاح بشارت بهمین ماجرا و جماعت سنت موکدهٔ نبوی ست و مراد بدان اجتماع ست بر اقامت دین و
عدم تفرق دران شیخ فرماید ومن ترك سنة رسول الله صلعم ضل بلا شك لانه ما سنّ الا ما هو الهداة
وماذا بعد الحق الا الضلال فانى تصرفون دیگر محافظت باید کرد بر نماز اوابین و آن نماز ست در اوقات مغفول عنها
در عامه و وقت آن ما بین ضحی تا استواء و ما بین ظهر و عصر و ما بین مغرب و عشاست و بر نماز تهجد هم مطلق میشود و نماز
شب یازده رکعت ست قال الشيخ وهذا لا بد منه لمن يريد اتباع السنة والاقتداء فان زدت على هذا
فانت وذاك فان الصلوة خير موضوع فمن شاء فليستقلل ومن شاء فليستكثر فانه يناجي ربه والحديث
مع الله والاستكثار منه اشرف الاحوال دیگر ورع در نطق ست چنانکه در ماکل و مشارب باشد و آن عبارت ست
از اجتناب حرام و شبهات الاثم ما حاك في صدرك ودع ما يريبك الى ما لا يريبك واستفت قلبك
وان افتاك المفتون و گزیدن هدی صالح و سمت صالح و اقتصاد در همه امور و اتباع انبیاء و صلحاء و تحفظ از عجلت
مگر در مواطن آن و مسارعت بسوی مغفرت و سبق بجانب خیرات و اکرام ضیف و تجهیز میت و جهاز بکر نزد ادراک و
هر عمل آخرت و تؤدت در امور دنیا و درود بر آنحضرت صلعم نزد ذکر شریف هم از باب ورع محمود ست دیگر شیخ گفته
الله الله ان تعود في شيء خرجت عنه لله تعالى ولا تعقد مع الله عقدا ولا عهدا ثم تنقضه بعد ذلك
وتحله ولا تفي به واول عهدیکه بنی آدم با خدا بست قالوا بلى ست و درین عهد که اقرار بربیت رب و عبودیت خود ست
همه مراتب اسلام و ایمان و احسان مندرج ست لکن بعد ازین بلی بالای شرک ساه بسیاری از مردم زده و در انواع

بدع وضلال مبتلا گردانیده چون اول باخر نسبتی دارد باید که آخر را با دل موافق سازد تا بدء وغایت بر یک کرسی نشیند
دیگر هر که والی باشد لازم ست که قضا بین الناس بحق کند و پیروی هوا نماید که معزول از راه خدا ست و راه خدا عبارت
از چیزی ست که در کتاب و بر زبان انبیا مشروع گشته الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما
نسوا یوم الحساب شیخ گفته یعنی به والله اعلم یوم الدنیا حیث لم یحاسبوا نفوسهم فیه فان النسیان
الترک و یوم الدنیا ایضا یوم الدین ای الجزاء لما فیه من اقامة الحدود دیگر در دعوات اوقات اجابت امراعات
میباید کرد مثل آذان و حرب و نزول باران و افتتاح نماز و ساعت جمعه و جز آن که در کتب ادعیه مثل حصن حصین و غیره
باستقرار مذکور ست و اسباب قبول بسیار ست و در زمان و مکان و حال و نفس کلمه که بدان ذکر خدا میرود منحصر ست
پس هرچه ان دعا یکی ازین چهار کار مقترن شد نزدیک ست که مستجاب گردد و اقوی درین هر چهار امر یکی اسم ست دیگر
حال و دعا در حال سجود بسیار و بیشتر میباید کرد چه نزدیکی در سجده با خدا افزون تر از همه اشیا ست آنحضرت فرمود صلعم
اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد شیخ گفته لا قرب اقرب من قرب السجود و لا دعا الا فی القرب من الله
فاذا دعوت فی السجود فادع فی دوام الحال الذی اوجب لك القرب المطلوب من الله دیگر کن فقیرا
من الله کما انت فقیر الیه و این بدان ماند که رسول خدا صلعم گفته اعوذ بك منك و معنی فقیر من الله آنست که از وی
رائحه از روائح ربوبیت شمیده نگردد بلکه همه عبودیت محضه باشد چنانکه در جناب حق چیزی از عبودیت نیست و تحصیل
بر وی که عبد باشد فهو رب محض فکن انت عبدا محضا دیگر رباط را لازم میباید گرفت که از افضل احوال
مومن ست و هر انسان که می میرد عمل او ختم میشود مگر مرابط که عملش تا روز قیامت در نشو و نما ست و از فتان قبر
در امن ست ثبت هذا عن رسول الله صلعم شیخ گوید رباط آنست که انسان دائما نفس خود را ملازم طاعت خدا
گرداند بدون حدی که بسوی آن منتهی شود و چون نفس را باین کار ربط داد مرابط شد و رباط در هر خیر اختصاص بآن
خیر ست و همه راه خدا ست مختص بملازمت ثغور یا جهاد نیست آنحضرت فرمود انتظار الصلوة بعد الصلوة رباط
و حق تعالی گفته اصبروا و صابروا و رابطوا واتقوا الله دیگر چون مناجات کند با رسول خدا صلعم و آن عبارت ست
از زمان قرارت احادیث مرویه از جناب نبوت علیه الصلوة والسلام باید که پیش از نجوی تقدیم صدقه کند هر صدقه
که باشد که این همه خیر ست و بدان طهارت دست بهم میدهد و صدقاتی که شارع بران نص کرده بسیار ست منها قوله
صلعم ان کل تهلیلة صدقة و کل تکبیرة صدقة و کل تسبیحة صدقة و کل تحمیدة صدقة و امر بمعروف صدقة و نهی عن منکر
صدقة پس نزد خواندن حدیث نظر در حال خود باید کرد وهی التی بقیت فی العامة من مناجاة الرسول صلعم

وہر صدقہ کہ بران قدرت حاصل گردد می باید داد بعدہ در قرارت حدیث شروع میباید کرد و دیگر چند از تکفیر احدی از اہل قبلہ واجب ست ہرگز برگناہی وتاویلی زبان باکافر گفتن مسلمانی آشنا نباید نمود کہ در حدیث ست من قال لاخیہ کافر فقد باء بھا احدھما ان کان کما قال والا رجعت علیہ ومعنی رجوع آنست کہ کفر خودش کافر میگردد وہر کرا کافر گفتہ وی ہنوز مسلمان ست واذا قیل لھم آمنوا کما آمن الناس قالوا انؤمن کما آمن السفہاء حق تعالی در جواب ایشان میفرماید الا انھم ھم السفہاء ولکن لا یعلمون وسفیہ ضعیف الرای را گویند پس این تقول ایشان خود وبال ایشان گردید ونظائر این آیہ در کتاب بسیارست وہمہ افادہ رجوع نسبت ذمیمہ بسوی صاحبش میکند وما یخدعون الا انفسھم ونیز این آیات بفحوای خطاب دال ست بر سلامت آن دیگر از نسب ذمائم وابتلا اینکس اندران وتاکسی بوجہی از وجوہ وتاویلی از تاویلات مسلمان باقی تواند ماند چرا بزور بازو و لقلقہ زبان او را کافر میباید ساخت علما ظاہر درین باب خیلی تسامح کردہ اند واہل مناظرہ بسیار از خار عنان نمودہ تا آنکہ احدی از سلف وخلف درین مباحث ازین آفات ایشان کہ راجع با یشان ست سلیم نماندہ ویکی از مناصب شرعیہ مجادلہ حسن وذب از شریعت حقہ وسنت بیضا ست ودرین مرتبہ او ہام ومقامات احدی را گنجائش قبول نیست وناگزیرست از انکہ ہرچہ خلاف سنت صحیحہ باشد ومضاد طریقہ نبویہ بود در ہر نقیر وقطمیر رد وطرد ودفع و رفع آن بادلہ قاطعہ ومفاہیم ساطعہ می باید کرد وہرگز جانب احدی را ہرگز باشد وہر کجا کہ باشد رعایت نمی باید نمود پس تکفیر جمعی از اہل علم وتقوی دربارہ جماعہ از صوفیہ وفقہا راجع بسوی اقوال وافعال آنہاست نہ متوجہ بسوی ذوات ونفوس شان ودرین تکفیر عصابہ مکفرین معذورست چنانکہ مطرودین ایشان بنا بر حال یا قال مجبور اند عامۂ مردم کہ باین حکمت غامضہ نمیرسند ہر دو حالت را یک مرتبہ می نہند ونمیدانند کہ میان ہر دو بون بائن وبُعد باعدست ؎

سارت مشرقۃ وسرت مغربا شتان بین مشرق ومغرب

تکفیر نمودن شیخ الاسلام ابن تیمیہ وحافظ ابن القیم وامثال ایشان ابن فارض وابن سبعین وابن عربی ودیگر قائلین وحدت وجود ومتکلمین مسائل غیر ماثور را از ہمین وادی ست کہ مخاطب دران ہمان قالات وحالات ست نہ ذوات ارباب مقالات واصحاب حالات واین منصب از اعاظم مناصب دین پروری واکمل منازل حق پرستی ست درہزار یکی ودر بسیار اندکی را بآن نوازش میفرمایند وآلہ صائنہ وجارحۂ عاملۂ ہدایت وارشاد عباد بسوے رب الارباب میگردانند ؎

این سعادت بزور بازو نیست تا نبخشد خدای بخشندہ

دیگر هرگز مبادا که از شرار مردم باشد و مردم بخوف بدی او از وی بپرهیزند و این حال را هر بشر از نفس خود
می تواند شناخت که بدی او تا کجاست مردی نزد آنحضرت صلعم آمد چون برگشت فرمود بئس اخو العشیرة
افشاء راز صحبت زن و دشنام مادر و پدر دادن بکسی و بد گفتن یاران نبوت همچو روافض و خوارج و سب کردن
بآلهه باطله پیش عابدانش و استطالت در عرض رجل مسلم بغیر حق و نحو آن همه از شرور و فجور ست و زبان درازی بر ملایان و کاسه لیسان یونانیان
در حق اهل حدیث و مجسمه و مشبه گفتن ایشان از اقبح شرور و ابطل باطل ست و معطله و فرعونیه و جهمیه و قدریه و جبریه گفتن اهل حدیث منکرین صفات
ثابته الٰهی و جز آن را مطابق واقع و نفس الامر ست از باب شرور مجرده نفوس بشریه نیست زیرا که وما بعد الحق الا الضلال
دیگر تسلط ولاة جور را منکر نباید شد که در ان سری ست که جز خدا هیچکی آنرا نمیداند و نظر خود را بر علم الٰهی درین
کون و فساد ترجیح نمیباید داد که هرچند اینها محل شرور اند اما مصالح بسیار هم بذریعهٔ ایشان بر روی کار می آید
مارا نمیرسد که دست از طاعت ایشان در غیر معصیت خدا بکشیم و نزاعی درین امر با ایشان قائم سازیم و شیطان را
از باب تاویل در احادیث این باب و امثال آن بر خود چیره و زبردست گردانیم اگر جائر اند زیان و بار جور برگردن
ایشان ست نه بر سر ما و اگر نیکوکار اند نفعی از ان بما هم می تواند رسید درین مسئله اعتراض ملائکه بر وی تعالی در بارهٔ خلافت
آدم ابو البشر کافی ست و از برای صبر باتصبر وافی و شافی شیخ میگوید وهذا باب قد اغفله الناس وقد
اغلقوه علی انفسهم فما تری احدا الا وله نصیب فی ذلک ولا یعلم ما فیه عند الله وقد راینا علی
ذلک براهین من الله ومتی ذممت ولا بد فذم الصفة بذم الله ولا تذم الموصوف بها ان نصحت نفسک
ومتی حمدت فاحمد الصفة والموصوف معا فان الله یحمد علی ذلک **دیگر** چون سخنی خوب گوئی یا راه
بسوی خیر نمائی باید که اول عامل بدان تو باشی و نخستین مخاطب بآن خیر تو شوی و نصح نفس خود را آکد تر و مقدم تر
داری زیرا که نظر خلق بسوی فعل شخص بیشتر از نظر آنها بسوی قول اوست و اهتداء بفعل اعظم تر از اهتداء بقول است

واذا المقال مع الفعال وزنته — رجح الفعال وخف کل مقال

دیگر اگر خواهی که مغفرت کنند و آن طلب ستر ست میباید که سوال ستر خود از گناه کنی تا از تو ذنبی بوجود نیاید
و از ان محفوظ یا معصوم مانی و اگر گناهگاری ستر خود از عقوبت آن ذنب بخواه و هشدار که مردم ترا بکاری دانند
و او تعالی خلاف آن از تو دانسته باشد و از تنطع و تشدق و ترثرت و هذر و بذی و هذیان و خرافات و طامات
و شطحیات و سکرات بپرهیز که این چیزها خصال اشرار ست نه احوال اخیار رستخیز آدمی بر همان حالت شدنی ست
که بر ان مرده و از دنیا بآخرت رفته جهد باید کرد تا مرگ بر اسلام شود و کاری از تو سر انجام گیرد که در گور مونس

وحشت و تنهائی آید و فی القبر مقیلك فما قیلك والی الله مصیرك فمن نصیرك دیگر دنیا روزی چندست
و آخر کار با خدا و ند پس دل بر نیرنگ بوی و رنگ اینجائی باید نهاد و هر دم از مرگ دیگر رفتگان عبرت میباید گرفت

جامی آن به که درین مرحله آن پیشه کنی | که ز مرگ دگران مرگ خود اندیشه کنی

ماندن ایشان درین خاکدان بر وجهی شد که چون ازینجا رفتند دیگر خبری از ایشان نیامد و هر که آمد بجای آن رفته آمد
و همان منزل پرداخت و باز خانه را بدیگران بگذاشت کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم
و نعمة کانوا فیها فاکهین کذلك و اورثناها قوماً آخرین امام علی هادی بن محمد جواد بن علی رضا علیهم السلام را
نزد متوکل عباسی سعایت کردند که در خانهٔ خود سلاح دارد و جمعی از یاران همراه او هستند گویا طلب امر از برای خود
میکند فرمان رفت که گروهی از اتراک بروند و او را گرفتار کرده بیارند بر حین غفلت هجوم آوردند او را در خانه تاریکی
در پیراهن صوف و ملحفه موی روی بقبله یافتند و وی مترنم بود بآیاتی از قرآن که در وعد و وعید آمده و جز ریگ
و سنگریزه فرشی میان او و بساط زمین نبود

بوریا نهی پا که از فقیران ست | قدم منه بنیستان که جای شیران ست

بر همین صورت گرفتند و پیش متوکل بردند وقت شب بود و جام شراب در دور و کاسه مدام در دست

مهتاب و شراب و انتظار ت | این صبح قیامت ست شب نیست

چون جناب امام عالیمقام را دید تعظیم کرد و بپهلوی خود بنشاند و خبر کردند که در خانهٔ او از هر انچه گفته شده چیزی
بر آمد نشد و نه حجتی بر مواخذه اش که بدان تعلل رود دریافته گشت متوکل شنید و پیالهٔ باده در دستش داد تا بنوشد
امام گفت ای امیر مومنان این چیزیست که هرگز بگوشت و پوست من نیامیخته مرا از آن معاف می باید داشت
متوکل عفو کرد و گفت شعری پسندیده خوش آینده بخوان فرمود من شعر را قلیل الروایتم گفت لا بد چیزی انشا باید کرد
امام همام اول آیهٔ مذکوره تلاوت فرمود پس این ابیات بخواند

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم | غلب الرجال فما اغنتهم القلل
واستنزلوا بعد عز عن معاقلهم | فاودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا
ناداهم صارخ من بعد ما قبروا | این الاسرة والتیجان والحلل
این الوجوه التی کانت منعمة | من دونها تضرب الاستار والکلل
فافصح القبر عنهم حین سائلهم | تلك الوجوه علیها الدود یقتتل

قد طال ما اکلوا دهرا وما شربوا　　فاصبحوا بعد طول الاکل قد اکلوا

حاضرین بزم ازین انشاد بر علی تر سیدند اما متوکل بسیار از بسیار بگریست تا آنکه اشکش بر ریش روان شد و حاضران نیز در گریه شدند و دیگر خیال تباید کرد که دنیا عبارت از وجود ماست پس پس و چون ما نمانیم و آنجهانی شویم این آرایش و نمایش که سایه ابر و خنده برق بیش نیست برفتن ما برود بلکه این کهنه سرا بر مثال مهمان سرا ست که یکی همی رود و دیگری همی آید صد هزار امثال ما را دران گذر شد و انجمنها و بزمها آراستند و حصهٔ خود از لطف و لذت عیشت و حلاوت و عذوبت حیات بر داشتند و تا چشم بند کردند تمام بزم برهم شد و کسانی دیگر آمدند و مجلسی آخر مانند آن یا کم و بیش ازان بهمان رنگ و بوی در هر برزن و کوی پیراستند و بهره از مقدر خود بدست آورده بطرز آن گذشتگان این جهان را پدرود کردند غرض که مکان برپاست و مکین پیچ و پا در هوا ــــ

گمان مبر که تو چون بگذری جهان بگذشت　　هزار شمع بکشتند و انجمن باقی ست

دانشمند کسی ست که درین دیر کهن فریب این انجمن نخورد و در زمن خود که جلوه گاه حیات دوروزه اوست آنچه از دست برآید از برای جهان دیگر ذخیره سازد ــــ

دو بیتم جگر کرد روزی کباب　　که میگفت گویندهٔ با رباب

دریغا که بی ما بسی روزگار　　بروید گل و بشگفد لاله زار

بسی تیر و دی ماه و اردی بهشت　　بیاید که ما خاک باشیم و خشت

شیخ سعدی در بوستان گفته ــــ

نشاط انگه از من رمیدن گرفت　　که شامم سپیده دمیدن گرفت

بباید هوس کردن از سر بدر　　که دور هوس بازی آمد بسر

بسبزی کجا تازه گردد دلم　　که سبزی نخواهد دمید از گلم

تفرج کنان در هوا و هوس　　گذشتیم بر خاک بسیار کس

کسانیکه از ما بغیب اندرند　　بیایند و بر خاک ما بگذرند

دریغا که فصل جوانی برفت　　بلهو و لعب زندگانی برفت

دریغا که مشغول باطل شدیم　　ز حق دور ماندیم و غافل شدیم

چه خوش گفت با کودک آموزگار　　که کاری نکردیم و شد روزگار

دیگر دعامی باید کرد که او تعالی ویرا از صلحاء مومنین گرداند و لسان صدق در آخرین ارزانی دارد تا از دوستان خدا و اولیاء او شود و از انصار رسول خدا صلعم گردد زیرا که او سبحانه صالح المومنین را با نفس مقدس خود و جبرئیل و ملائکه را در نصرت پیغمبر قرین کرده و آنحضرت فرموده انما ولیی الله وصالح المومنین و این نصرت در آنکه ملابس شرور و فساد از امور دنیا و دین ولی رسول امین نیست و از اسباب صلاح ست آنکه اگر والی باشد در اقامت حدود الهی میان شریف و وضیع برابری کند و در دوست و دشمن مساوات درین کار روا نماید انما هلك من كان قبلكم انهم كانوا يقيمون الحدود على الوضيع ويتركون الشريف ولكن امتثال اینمعنی از اصعب امورست برکسیکه ایمان بخدا و رسول و روز آخرت ندارد و والیان امر تابعان نفس اماره درین کار کوتاهی بسیار کنند و با اعزه و ذوی القربی راهی دیگر جز راه عامه رعایا و برایا و ملازمان میروند و معهذا خود را مسلمان میگیرند ؏

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت	بر در میکده با دف و نی ترسائی
گر مسلمانی همین ست که حافظ دارد	وای گر در پی امروز بود فردائی

دیگر غیور می باید شد از برای خدا و حذر می باید کرد از غیرت طبیعیهٔ حیوانیه و میزان این عمل آنست که هر که غیور ست از برای خدا وی غیرت نمیکند مگر بر انتهاک محارم او خواه این هتك بر جان او باشد یا بر غیر او مثلا چنانکه غیرت می برد بر آنکه کسی با مادرش زنا کند همچنان غیرت او بر مادر غیر خود باشد که احدی با وی زانی گردد و لك بر دختر و خواهر و زن و کنیز خود و غیر خود چه هر زنی که با وی زنا میرود و شك نیست که آن زن دختر یا خواهر یا حلیله یا مادر یا کنیز دیگرست و هیچیکی نمیخواهد که با زنی از زنان خود سفاح کند شیخ گفته فان فعل شيئا من هذا وزنى وادعى الغيرة فى الدين او المروة فاعلم انه كاذب في دعواه فانه ليس بذي دين ولا مروة من يكره لنفسه شيئا ولا يكرهه لغيره ؏

بخوری مال مسلمان و چو آبت بخورند	بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست

آنحضرت فرمود صلعم ان الله لا غير مني ومن غيرته حرم الفواحش و مرد رسول خدا و دستش دست زنی را که بروی حلال نبود نسود و بیعت نکرد زنی را مگر بسخن وهو رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجعل ميزانك فى الغيرة للدين هذا فان وفيت به فاعلم انك غيور وان وجدت خلافا فى ذلك فتلك غيرة طبيعية حيوانية ليس لله ولا للمروة فيها دخول حتى تغار منك كما تغار عليك وقد ثبت ما من احد اغير من الله ان يزني عبده او تزني امته دیگر حذر باید کرد از آنکه خدا او را در جائی بیند که از انجا منعش کرده و در جائی نبیند

که حکم انجا نموده و ناگزیرست که عملی پوشیده داشته باشد که جز خدا دیگری آنرا نمیداند که این اعظم وسیله ست از برای
خلوص آن عمل از شوب ریا و قلیل من یکون له هذا شیخ در فتوحات چندی از وصایای نبویه بروایت مرتضوی
ذکر کرده که در اول هر وصیت از ان لفظ یا علی ست و وصایای دیگر بلفظ یا ابا هریرة آورده هر چند مبانی و معانی
این وصایا خوب ست زیرا که مشتمل بر ترغیب در اخلاق حمیده و بر ترهیب از خصال نکوهیده ست لکن رفع آن تا جناب
نبوت در طریقهٔ اهل حدیث بصحت نمیرسد پس آن وصایا را در حکم وصایای دیگر علماء و عرفا می باید داشت و اعتقاد
رفع آن نباید نمود که از وادی من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار ست و هم جناب شیخ طائفه از وصایای
اهل علم و معرفت ایراد کرده و بعض را ازان در نظم آورده و کلام صلحاء امت در وصیت و نصیحت ذکر نموده و سخنهای
حکماء بیان ساخته و در ضمن آن حکایات اهل الله و بعض شیوخ خود اثبات نموده و در زیر هر وصیتی از وصایای
مذکوره وصیتهای بسیار مناسب عنوان کلام و بیگانه ازان مرام نوشته و چندی از وصایای الٰهیه از توراة و جز آن
متعلق بطهارت جوارح و تصفیهٔ باطن و اصلاح ظاهر و عبادت و حسن معاملت و حکایات زمان نبوت اولی و
مواعظ حسنی و عبر اسنی و تذکیر و تحذیر و آنچه باین چیزها می ماند بشرح و بسط بسیار نگاشته و حکمتهای مرغوب
ایراد نموده و خاتمهٔ باب که خاتمهٔ کتاب اوست بر ذکر ادعیهٔ مشهوره و عوذات مذکوره در احادیث و جز آن
ختم ساخته این چند وصیت که درینجا می بینی حرفی ازان کتاب و پرتوی ازان آفتاب عالمتاب ست که بتصرف در
فحاوی و مطاوی آن بنقص و زیادت ثبت نموده آمد و بالله التوفیق الٰهی آنچه درین جریده نوشته ایم و سوادش
ببیاض این کاغذ برده ایم فهم قاصر ماست که از آیات و بینات سنن و مقالات اصحاب حالات نو و کهن فهمیده ایم
و از کلمات طیبات ارباب حق و فوائد افئدهٔ اولیاء دین در میزان یقین سنجیده ایم اگر مراد تو و رسول تو و اولیاء و
اصفیاء تو ازان الفاظ قدسیه و عبائر انسیه همان معانی طاهره و ضمائر طیبه باهره ست که قرهٔ عیون و مسرهٔ اذهان
ما شده پس بپای قبولش سرفراز فرما و در دلهای بندگان حق جو و فرمان برداران نیکخو عموماً و در نفوس اخلاف ما خصوصاً
اثری نمایان و برکتی شایان بازان مبانی و معانی ارزانی دار و اگر خدا نخواسته و مبادا اخلاف رضای تو و مراد
رسول و دیگر جماعه مقبول حرفی از زبان خامه و خامهٔ زبان بدر جسته باشد از ما بعفو شامل و کرم عمیم خویش معاف کن
و کیف که چون عفو از کرام ناس مامول ست از تو که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمینی چه قسم مرجو نباشد و حق آنست که
حقیقت سخن خود را چنانکه تو میدانی دیگری کجا می تواند دریافت و جامعیت کلام نبوی و بلاغت سخن صلحاء چنانکه
خود شان می شناسند فردی از افراد امت کی میتواند دانست لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم

ازما افتادگان بیچاره جز آنکه بمراد خدا و رسول ایمان و اعتراف آریم دیگر چه آید و از راسخین فی العلم غیر از آنکه
به امنا به کل من عند ربنا قائل شوند دیگر چه میکشاید دید و شنید مارا چه اعتماد و بر فهمید ناقص ما کدام بنیاد آنچه
بصدق نیت و خلوص طویت اختیار نموده ایم اتباع محض رسول تست و هر چه از میان سبل متفرقه و مشارب
متنوعه جاده اش پیموده ایم راه اقتدا کتاب تست ربنا امنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع
الشاهدین ما خاکیان فنا پذیر را اگر بنور بی یسمع و بی یبصر بنوازی از لطف عامت هرگز دور نیست و ما
شرمندگان عصیان پناه را اگر بنظر رحمت تمام خود بنگری زنهار از شان ربوبیت تو مهجور نه اللهم غفرا

جمعی بدرت گریه و آه آوردند ۔ جمعی همه دیده و نگاه آوردند
جمعی دیدند خواهش عفو ترا ۔ رفتند و جهان جهان گناه آوردند

و آخر دعوانا ان الحمد لله تعالی خالق النسم و فاطر العالم و صلوته و سلامه علی الذات المطلسم
والغیث المطمطم لاهوت الجمال و ناسوت الوصال طلعة الحق و واسطة عقد الخلق انسان
عین الازل فی سر من لا یزال و لم یزل اللهم صل به منه فیه علیه وسلم تسلیما کثیرا طیبا
علیه و علی من انتمی الیه

خاتمة طبع با طمطراق تقریظ ریختهٔ خامهٔ ماه تمام سپهر فصاحت مهر منیر اوج بلاغت ناثر نثره نثار شاعر شعری شعار سید حکیم اعظم حسین خصه الله بحسنی الدارین و حماه عن مکاره الملوین

سپاسی که در برابر نعمت میتوان کرد خدای نعمت افزای را میگزارم که این نامه خجسته عنوان را سرانجام گارش
صورت بست و آرزو های دیرینه را تازه نقش مراد بر کرسی نشست همانا بدائع انگیزی اندیشه ندرت پیشه
خردمند خرده پسند دانش پناه معنی آگاه ارسطو حکمت فلاطون فطرت فرخنده کشور کشا فرزانه فرمانروا عالیجناب
فرشته مآب والاجاه امیر الملک نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر دام له المجد والتفاخر که نقشبند
این دلنشین صورت و صورت نمای این همایون حقیقت ست دلکشا باغی بیار است که رضوان از ذوق تماشا شیر
دل از بهشت برین برخاست مگر کتب خانهای خاصه را بخلوت خاص پهلوی هم چیده جرائد پیشینه آثار و صحائف
پارینه اخبار که بر حالات اصفیای روزگار و کرامات اولیای نامدار اشتمال داشت از انجمله برگزیده پیش نظر
گرد و دیده را بژرف نگهی و اندیشه را باندازه شناسی برگماشت تا بدان پایه مزد و دانش نغز از دست

و دجله از سراب و نور از ظلمت و سره از ناسره جدا نمود و همگی آن را بشیرازهٔ جمعیت در هم کشیده نقصان
جیود الاحرار من تذکار جنود الابرار لقب فرمود دانم مگر دستی بکیسهٔ عمان فرو برده جز لآلی
شاهوار بدر نکشیده ست و جواهر خیز کانی بکاوکاو تحقیق کاویده بجز لعل و یاقوت بر نچیده شور افسانهٔ شب
زنده داران رفته غفلت خوابان حال را نمک در دیده فرو ریخت و سحرخیزان بیدار بخت را ولولهٔ تازه بخاطر
انگیخت قلم را در نگارش الفاظ باروبرگی آماده آمد که پنداری برومند نهالی بصحن گلشن میوه افشان ست و سخن را در گزارش
معنی آب و رنگی بکار رفت که گوئی نوبهاری را در نورد شگوفهای ناشگفته بوقلمون خنده‌ها زیر لب پنهان ست
همین که از پیشگاه همایون کارفرمای نامدار اعنی صورت طراز این زیبانگاره فرمان طبع رفت شگرفان این کار
بسعی فرمان پذیری نفسها سوخته اند و در رنگ کار پردازی هنرها فروختند تا در زمان سعادت نشان فرمانروائی
گوهر اکلیل جهانبانی جوهر شمشیر معدلت رانی نوشابهٔ سکندر اقبال آن تقوای سنجر اجلال خلوت نشین فرشته دربان
شبستان آرای کیوان ایوان خانی دودمان سیادت توامان فریدون پایهٔ جمشید سرمایهٔ عفت نظر عصمت اثر بهرام
چاکر کاوس لشکر بلند القاب والا خطاب فرخ علم نواب شاهجهان بیگم رئیس دلاور اعظم طبقهٔ اعلای ستارهٔ هند
و تاج هندوستان و رئیسهٔ بهوپال دام لها العز و الاقبال بتصحیح دقت آفرین دانش آئین فرزانهٔ روشن نظر
نائل اندوز علم و هنر ابوالحسن سید ذوالفقار احمد حماه الله الاحد تازه آرایشی و نو آئین پیرایشی بکار رفت
و از تنقیح حائز اوصاف کمال عقده کشای هرگونه اشکال مبادی آگاه مقاصد دستگاه جناب محمد عبد الحق
کابلی صانه الله العلی رونقی دیگر پذیرفت و نگارش جادو طراز نادره پرداز منشی محمد احمد حسین صفی پوری
عافاه الله القوی مر این شاهد نوخاسته را خال و خطی برومی رسانید و اصلاح حجر که فتوت پناه حافظ کرامت احمد
حفظه الله کرد از برای جلوه گستری بر منصه اش نشانید و خان رفیع المکان لیاقت عنوان محمد عبد المجید خان
سلمه الله المنان بمشاطگی اهتمام طبع آراسته نقاب از چهره اش برانداخت تا جهانی بنظاره اش سرمایهٔ صبر
و شکیب در باخت سپس طبع آزمای تقریظ نگار را نیروی خامه و گرمی هنگامه ارزانی باد و نثار آورد گنجینه
پاش سرمایهٔ لعل و گوهر در فراوانی ه

نظم

ما را بهانهٔ خاصه گذر افتاد — کش دیر و حرم حلقهٔ بیرون در افتاد
جز اهل خبر پی نتوان برد که سر ست — از با خبر بهاست اگر بیخبر افتاد

غفلت منش میکده آگاه برآمد
روشن خرد مدرسه کوته نظر افتاد

بس جاده شناسان که بجائی نرسیدند
بیراهه روان را سر راهی گذر افتاد

دل باختهٔ عشق نگارم که بروئیش
صورت همه مطلوب حقیقت نگر افتاد

با عشق قوی چنگ حریفی نه طرف شد
آخر به توان باختگان تو در افتاد

هر جا بتغافل دل عشاق ربودند
انداز نگاهی بمیان رخنه گر افتاد

خوش مملکت عشق که شه را به قلمرو
کس نام نداند و گدا نامور افتاد

عشقی که اگر رنگ بهاری بهم آمیخت
خون شد جگر لاله و در گل شرر افتاد

عشقی که بهنگامهٔ آن پیرزنی را
سودائی خریداری یوسف بسر افتاد

عشقی که اگر تیر بزه کرد کمان را
خون دو جهان از پی مشقی هدر افتاد

عشقی که گر از تیغ سر انداخت کسی را
دانی ز برومند نهالی ثمر افتاد

عشقی که بدان ذوق خداداد و گیتی
نواب فلک کوکبه را از نظر افتاد

صدیق حسنخان که بنظارهٔ رویش
بیخود ز فلک زهره و شمس و قمر افتاد

بینید بسر فرسش گهر چین نثارش
مشتی همه لعلهاست که بر یکدگر افتاد

نازم روش خاص که ناجسته ز خلوت
از طی مقامات بسیر و سفر افتاد

زرپاش امیری که اگر داد عطا داد
مانند خزف بر سر ره سیم و زر افتاد

زان مایهٔ انعام که بخشید جهان را
گنجینهٔ پرویز بدست هنر افتاد

صد رنگ گل از گلشن او چید تماشا
صد ره خرد از ساغر او بیخبر افتاد

نقشی عجب آراسته تقصار علم کرد
کز خال و خط روی نکو خوبتر افتاد

از صوفیه آورد نشانها که ز تحقیق
بالغ نظران را بنظر معتبر افتاد

در ضمن تراجم که ز احرار رقم زد
اسرار حقیقت همه پیش نظر افتاد

هر هفت صد ارتنگ بکار رقمی رفت
هر جا بگزارش سخنی مختصر افتاد

فرعی به برومندی صد اصل بیالید
در معرض تفصیل حدیثی اگر افتاد

ور رنگ معانی که برون داد ز خاطر
گوهر ز یم و لعل ز معدن بدر افتاد

در سلک جواهر که بهم بست ز الفاظ — سیارهٔ و ثابت بشمار گهر افتاد
ای آنکه نه کلک تو بجا دو رقمیها — از روی دو صد نقش نهان پرده بر افتاد
فن سخن از بهر ثنای تو گرفتم — ره روی منزل برو پر خطر افتاد
با اینهمه رفتیم چنان گرم که همراه — صد جا بسر رهگذر از پای در افتاد
اندازهٔ بهمان و فلان نیست ثنایت — این قرعهٔ اقبال بنام دگر افتاد
زلفی ست فرو هشته پی مدح تو شعرم — کز دوش مغان شیوه هتی تا کمر افتاد
زان پیش که از بهر دعای تو بر آورد — در دست دعاگوی تو نقد اثر افتاد

آن باد که هر بند بحکم تو کشایند
تا کار تو اند بقضا و قدر افتاد

اصلاح ضروری اغلاط کتاب تقصار

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۳	۱۴	بتاذی	بتازی	۵۱	۷	باقتی	بافتی
۵	۲۳	خمرد	خُرد	۵۷	۱۳	روشنای	روشنائی
۶	۱۷	یقوم	بقوم	۶۱	۱۲	سنحجل	سجنجل
۷	۱۱	ندانستم	ندانستیم	۶۲	۹	دیدن	دیدن اصحاب اصحاب
″	۱۳	هشت صد	یکصد و چهل و دو	۶۶	۳	منه	منها
۸	۸	یا نصد و سی و دو		۶۸	۱۱	میگرستی	میگریستی
۱۵	۱۹	مخالفت	مخالفت	۷۳	۲۱	معرفت	معرفت
۱۸	۶	دلی	دی	۷۸	۱۰	لاتحسین	لاتحسبن
۲۰	۲۳	سنه ۲۲۲	سنه ۲۳۲	″	۱۷	تعریفاتهم	تفریعاتهم
۲۳	۱۰	روبان بن ناجیه	رزمان بن ناجیه	۸۲	۱۴	المه	ائمه
۴۹	۲۱	این جلا	ابن جلا	۸۶	۱۰	المحففون	المخففون

قال فی تهذیب الاسماء واللغات [illegible] عن رسول الله صلعم [illegible] [illegible] البخاری و مسلم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

صفحه	سطر	غلط	صواب	صفحه	سطر	غلط	صواب
۹۰	۶	بغزنی	بغزنین	۱۶۲	۱۴	اند	اند ولادت شان در
۹۴	۸	مشبهه	معطله				سنه ۱۲۰۷ بود
۹۸	۱۴	مجاذیب	مجاذیب	〃	〃	بهشتاد	بنود و یکسال
۱۰۰	۱۵	آید	راید	۱۶۴	۱۸	العرب	العرب کلمة لبید
۱۰۱	۵	کثرت و	کثرت	۱۶۵	۲۳	رواه	رواه ابوداود عن
〃	۶	سنة ۱۰۲۸	سنه ۱۰۲۸				ابی امامة ایاس
۱۱۱	۸	محوس	مجوس				بن ثعلبة
〃	۱۳	منفراید	میفراید	۱۶۸	۶	بودی	لودی
۱۱۷	۴	بمذبی ومشربی	بمذهبی ومشربی	۱۷۱	۱۸	علم	علم وعمل
۱۲۱	۱۵	فراغبائی	فراغبالی	۱۷۳	۲	وادی	دادی
۱۲۴	۶	لایشفی	لاینشفی	۱۷۶	۱۷	امصافی	انصافی
۱۳۵	۱۰	باالاکل	بالاکل	۱۸۳	۲۱	البزن	البنون
۱۴۳	۹	علم و	علم	۱۸۵	۱۵	اتصاف	انصاف
۱۴۵	۱۷	هیچگس	هیچکس	۱۸۷	۱۴	عروة	عروه
۱۴۶	۵	میگیریم	میگریم	۱۸۸	۱۳	سنه ۹۰	سنه ۹۰ .
۱۴۸	۸	دقبقه	دقیقه	۱۸۹	۱۰	شریقش	شریفش
۱۵۳	۲۰	خوردیم	خُردیم	۱۹۱	۹	برانکه	آنکه
۱۵۵	۳	نصر	نصیر	۱۹۷	۶	چثه	جثه
〃	۲۳	وورر	+	۲۰۰	۱	لبعضهم	لبعض
۱۵۶	۲۲	نباشد	بنا شد	۲۲۱	۱۲	سر	سیر
۱۶۰	۱۹	آئیم	ایم	۲۲۴	۱۴	خلوم	خادم

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۲۶	۱۱	لسار	بسیار
۲۲۷	۵	حشمه‌ها	چشمه‌ها
〃	۱۵	ترو	تر
۲۲۸	۵	خرده‌دیم	خُردیم
۲۳۰	۲۰	هفتاد و هفت	شصت و شش
〃	〃	پنجاه و هفت	چهل و پنج
۲۳۱	۲۰	ینظر	تنظر
۲۳۹	۱۴	قم	

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۴۱	۱	دنیا	دنیا نصیبها
۲۴۲	۱۶	سفاسف	سفاسف
۲۴۴	۱۴	واحد	+
〃	۲۳	حال ست و	حال
۲۴۹	۲	برگشت	اوراديد
〃	۵	جهته	جهمیه
۲۵۰	۱۹	یا توا	باتوا

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائیگا

کتب خانہ جامعۂ عثمانیہ

۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس تعلیمات، مجالس انتظامی و مجالس شعبہ جات و نصاب پانچ کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۲۔ اساتذہ جامعۂ عثمانیہ و کلیات دس کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے۔ اور اراکین دارالترجمہ دس کتابیں ... اور انٹرمیڈیٹ، بی اے، ایم اے، ایل ایل بی و تحقیقاتی جماعتوں کے طلبہ دو کتابیں اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۳۔ طلبائے ایم اے تین کتابیں دو ہفتہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۴۔ مدت مقررہ پر کتابیں واپس نہ ہوں تو طلبہ سے بحساب ایک آنہ یومیہ فی کتاب جرمانہ لیا جائے گا۔

۵۔ بشرط موقع کتابیں گھر جاری کی جا سکیں گی مگر اس غرض کے لیے کتب خانہ میں کتاب کا لانا لازم ہے۔

۶۔ کتابیں گم یا خراب ہو جائیں تو مستعیر پر ذمہ داری عائد ہوگی۔

۷۔ کتابوں پر کسی قسم کا نشان سیاہی یا پنسل سے نہ لگایا جائے۔

۸۔ قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں جاری نہ کی جا سکیں گی۔ فقط